



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

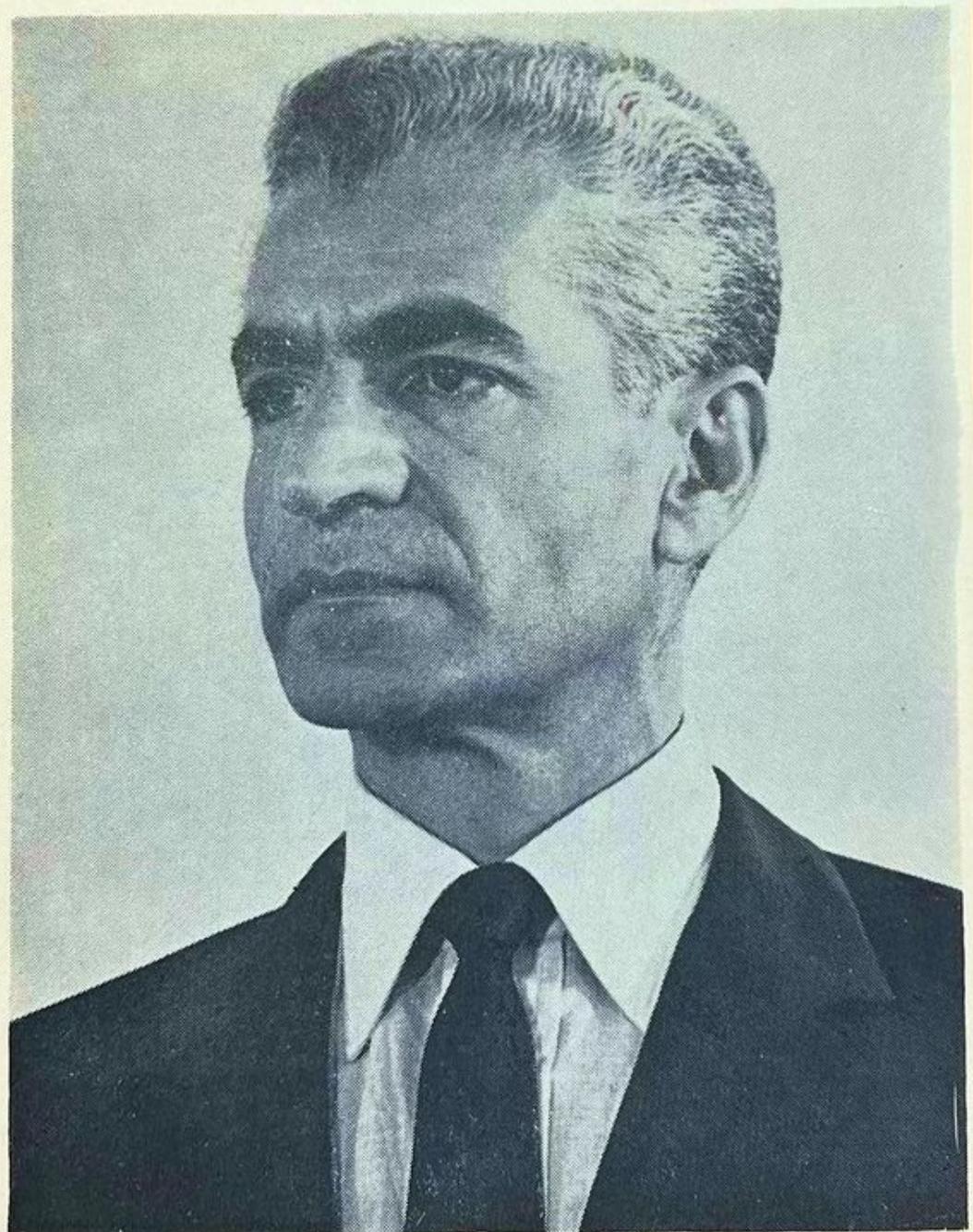
در دربار شاهنشاهی ایران

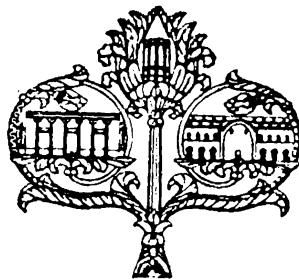
تألیف

مکتبت کتبخانه

ترجمه

کتابخانه ملی ایران





سلسله اعشارات نجمن آثار ملي

(شماره ۸۱)

در دربار شاهنشاه ایران

تألیف

انگلبرت کپفر

ترجمه

کیکاووس چیانداری

طرالان

۱۳۵۰

از این کتاب یکهزار نسخه در چاپخانه بیست و پنجم شهریور (شرکت سهامی افست) بچاپ رسید
شماره مخصوص کتابخانه ملی ۶۰۵ به تاریخ ۳ مرداد ۱۴۰۰



چهارین نشریه آجمن آثاری دسال کوروش بزرگ ۱۳۵۰ خورشیدی
سال بزرگواری جشن دوهزار و پانصد ساله بیانگذاری شاهنشاهی ایران

بنام پروردگار دان و توانا

پس از عرض پاس بدرگاه آفریدی کارتونا و درود فراوان بر پای میرزگ اسلام در پرتو غنیمت
کریمانه علیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریا مهر شاهنشاه داشد و خود پر
ایران، کتاب «در دربار شاهنشاه ایران» که ترجمه‌نجشی از سفرنامه انگلبرت کپفر (Engelbert
Kämpfer) (جانگرد و پژوهشگر پژوهندۀ پرکار آلمانی است بعرض اشاره و اتفاق داشت پوچان گذارد

همانطور که در سراج اغاز کتاب اشاره شده است مطالب سفرنامه بعد از شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷
تا ۱۱۰۵ هجری) مربوط می‌شود و تقدیری که پروفور والتر هینتس (Prof. Walter Hinz) داشتند
آلمانی و ترجم سفرنامه از زبان لاتینی به آلمانی در مقدمه شیوا و جامع کتاب توضیح داده است انگلبرت کپفر
نویسنده اصلی کتاب در یخدین سال سلطنت شاه سلیمان (۱۰۹۴ هجری) باصفهان رسیده طی میست ماه
آفانتش در آن شهر با پشت کار فراوان خود تحقیق و کوشش در هرزینه اطلاعات فراوان و گوناگون در
باره وضع کشور شاهنشاهی ایران بدست آورده است.

ضمن بمان مقدمة اطلاعات بس مفید و محققانه ای هم درباره پیشینه سفرت جانگرد ادان
با ایران از قرن نهم هجری بسیع مذکور گشته که بنویسندۀ خود در خور توجه کامل است.

بادر نظر گرفتن سفرت تعداد فراوان جانگرد ادان و داشتند ادان اروپائی در دوران صفویه با ایران
دکه در صفحه ۱۱ مقدمه کتاب توضیحی شایسته درباره آن داده شده است و بررسی مطالبی که نویسنده کنمای

سفرنامه خود آورده است منابع دارد توجه خوانندگان کرامی را بخات زیر جلب نماید :

۱- سلسه صفویه نخستین دودمان شاهنشاهی ایران در دوران اسلام است که درین آنکه علاجشین

شاهنشاهی ساسانی گردید فرزندان ایل مزدوبوم ایران بوجود آورند آن بوده اند .

۲- سازمان کشور در دوران صفوی نمودار و اپسین سازمان شاهنشاهی مستمر استوار ایران پیش از

دوران اقماری این رهپلوی از تراهمیت دو زنجیر جهانی آن بشمار می رود .

۳- نویسنده سفرنامه نسبت به کشور ایران و شاهنشاهی آن احساس احترام و تائیش میگردد است

که نمونه هایی از ایگونه اندیشه های اوراد را این موردنقل می نماید :

«..... با وجود این ایران امروز یعنی در دوره فرمایزوای صفویه نیز جهان درجه اهمیت دارد و به

همان تعداد اسکوافان و اشتباهه است که درگذشتہ بود ، قدرتی است مقنعوازشہ که هر سر در دل

شر قیان افکنده و همه جهانیان را به اعجاب و اداشته است» (صفحه ۱۳ من کتاب)

«..... در مدارسی که از طرف شاه وقف شده است حقوق مدرس بیصد تومن (۱۷۰۰ تالر)

بالغ میشود در مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومن (۵۰ تالر) است . ولی باید داشت

که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کلم و کاست تا دیگر میشود . کاش در آلمان نیز به استادان

این فرزندگان حیران دانش چنین موهبتی ارزانی می شد » (صفحه ۱۴۱ من کتاب)

«..... میگویند در بنگام طرح نقشه چهار باغ خود شاه عباس خطکش بدست گرفته است با خود را

جانشین راستین کوروشن کبیر شان دهد. چنانکه از مطالعه کتاب گزئنون بر می آید کوروشن باع سازی را از شاغل لایق مقام سلطنت می شمرده و بهین دلیل به کرات خود به کاشتن درخت پرداخته و خدو در دیف ذرتان را معلوم کرده است (صفحه ۲۰ تمن کتاب)

۴- مسافت کپفر بایان و آنچه در سفر نامه خود گذاشته است و این روزگار شکوه‌مند شاهی صفویه را می‌نماید چه پیش از آنکه تندباد حوات بـ تلاشی شدن شاهنشاهی مزبور می‌جامد نویندۀ نامبرده با پشت کار و کوشش و سرشت خاص خود تا آنجا که تو از نتیجه است اطلاعاتی درباره وضع شاهنشاهی صفوی گردآوری نموده و بر شیوه تحریر در آورده است و پس از کپفر دیری نیزگذرد که دودمان صفوی و شاهنشاهی آن دچار می‌شیشدند ای ناکوار و گرگونی های بس زیان بخش میگرد و بیحایی میرسد که پس از مرگ شاه سلیمان به نگام پاوشاهی فرزندش شاه سلطان حسین سرنوشت شاهنشاهی صفویه به تباہی و ضلال می‌انجامد.

۵- چنگنگی شاهنشاهی ایران در دوران صفویه حتی پس از پاشیدگی شش سلطنت آن خاندان سـ ۳ بنای کارکشور ماری و مار شهر باری ایران قرار داشته است زیرا طا بـ ابستور اشرف افعان یکی از مطلعین مبانی آداب و رسوم دربار صفوی و تشکیلات اداری آن عمد کتابی بنام «تذکرة الملوك» تأییف می‌کند که ضمن آن «تشکیلات اداری دربار و طبقات و شاغل و مناصب دران صفویه را بخوبی توضیح می‌کند

(۱)- نقل از صفحه اول دیباچه کتاب تذکرة الملوك چاپ تهران بجهن، ماه ۱۳۲۲ خورشیدی.

نجمن آثار علمی کمال خرندی را دارد که چاپ کتاب حاضر و انتشار آن در سال کوروش بزرگ، سال
برگزاری جشن شاهنشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران، صورت گرفته چهارین نشریه نجمن در چهل سال
فرخنده بشمار می‌اید.

دانشمندگر امی آقای کیکاووس جانداری که پیشینه تحقیقات علمی ارزشمند ایشان بهمراه ترجمه‌ای
کتب و مقالات تاریخی و باستان‌شناسی از زبان آلمانی بهاری بر علاوه مندان چهل سال خدماتی روشن است
دعوت نجمن را برای ترجمه کتاب حاضر بزرگ‌قزو در دنیا به ترجمه و انتشار آثاری پیشون «جهان‌نامی گشته»
تألیف آن تری وایت (Anne Terry White) و بزندۀ جایزه بهترین کتاب نجمن کتاب در سال
۱۳۴۲ و «تاریخ ایران و مملکت مجاور آن از حمله اسکندر تا انقلاب اسلامی»، تأثیف

(۱)- خوشنخانه کتاب نامبرده که تأثیف آن در حدود سالهای ۱۳۷۶-۱۴۲۱ هجری صورت گرفته است
با حواشی و تعلیقات و ترجمه انگلیسی آن از طرف دانشمند ایران‌شناس فیض پروفور میزوریکی به سال ۱۹۳۲ میلادی
در لندن چاپ شده و تن فارسی آن هم کوشش دانشمند فرزانه آقای محمد دیرسیانی در یعنی ۱۳۳۵ خورشیدی طبع
و انتشار یافته است و داشتندگ امی آقای مسعود رجب نیازی تحقیقات پروفور میزوریکی را ترجمه نموده اند که با حواشی و فهرستها
و مقدمه و توضیحات مناسب دیگر آقای محمد دیرسیانی زیر عنوان «سازمان اداری حکومت صفوی» در یعنی ۱۳۴۲
خورشیدی بوسیله کتابخانه ویژی زوار و نجمن کتاب به چاپ رسیده است و علاوه مندان میتوانند از حاصل اینمه
کاشه کوشش درین زمینه بهره مند گردند.

گوتشید (H. A. Freiherr Von Gutschmid) کتاب معروف و ترک « تخت جمشید » تأییف

دکتر آنیست (Dr. E. Schmidt) و بالاخره « نظام ایالات در دوره صفویه » تأییف

رہبر بن (Klaus - Michael Rohrborn) با ترجمه کتاب حاضر که برای نخستین بار زبان فارسی تشار

می یابد خدمت دیگری را در راه فرهنگ دیرینه و تاریخ کهن مزرو بوم ایران پذیرا شدند.

مختصر توجیه به تصاویر پایان کتاب بخوبی معلوم میدارد که مؤلف نوشتۀ های خود را با اراده نوش

چنیکو گویا تر خواسته و آراسته است.

از داشتنیان گرامی است تا دجلال همانی واقعی ایرج افشار استان دارد که هر کیم درباره

پیشرفت منظور انجمن نسبت به کتاب حاضر بحکاری و هنگامی قابل تاییش بندول فرموده اند.

از پروردگار متعال تعقیق روز افزون فرزندان ایران زمین را در راه گرگونه خدمت می خا

گذشت و مطابه فرهنگی و معنوی میین عزیز خواستار است.

بمناسه و کرمه

انجمن آثار علمی

سر آغاز

پروفسور والتر هینتس^۱، که ترجمه این سفرنامه از زبان لاتینی به زبان آلمانی زیر نظر وی انجام گرفته، درباره اهمیت آن در مقدمه مبسوط خود گفتندی‌ها را گفته است و خوانندگان خود در خواهند یافت که در آن باره غلوی نشده و این سفرنامه را از هرچیز می‌توان با آثار گرانقدری نظیر سفرنامه تاوارنیه و شاردن و دلاواله و اوئلاریوس و رافائل دومن و دیگران از این دست برابر دانست.

مترجم فارسی این کتاب نیز از هرجهت با نظر پروفسور هینتس هم آواز است و در این سطور تنها به ذکر چند نکته برای روشن شدن ذهن خوانندگان اکتفا می‌ورزد:

باید در نظر داشت که وقایع و حوادث مذکور در این سفرنامه در عصر شاه سلیمان یعنی اوآخر دوره صفویه، که دوره اتحاط ایران است، رخ داده و بدین دلیل نباید آن اوضاع و احوال را به ادوار دیگر تعمیم داد

(۱) پروفسور دکتر والتر هینتس در ۱۹۰۶ دراشتوتگارت (Stuttgart) متولد شد. تحصیلات عالیه را در لاپیزیک، مونیخ و پاریس گذراند. در سال ۱۹۳۰ در لاپیزیک به اخذ درجه دکتری در شرق‌شناسی فائیل آمد و در ۱۹۳۷ رسماً استاد کرسی رشته شرق‌شناسی دانشگاه گوتینگن (Goettingen) شد.

ترجمه عناوین بعضی کتب مهم او بدین قرار است:

- رساله فلکیه عبدالله بن محمدبن کیا مازندرانی دراصول محاسبات دیوانی - سفرنامه ایران - ایران از نظر سیاست و تمدن از زمان کورش تا رضاشاہ - ترقی ایران به مقام دولت ملی در قرن بانزدهم (کتابی است درباره تبار صفویه و دوره فرمانروائی ترکمانان تا سلطنت شاه اسماعیل اول که توسط مترجم همین کتاب به نام تئیکی دولت ملی در ایران ترجمه شده است) - خودآموز زبان فارسی که مکرر به چاپ رسیده است - مقیاسها و اوزان در اسلام باهمکاری پروفسور اشپولر (Spuler) - زرتشت (که حاصل تحقیقات شخصی مؤلف در احوال زرتشت و دین او است) - حکومت عیلام - فرهنگ پارسی باستان - و مقالات مفصل و متعدد در معتبرترین مجلات شرق‌شناسی در زمینه‌های کاملاً مختلف که ذیانه‌ای از اطلاعات وسیع و جامع این دانشمند درباره ایران است.

و حتی آنرا آئینه تمام نمای مملکتداری شهریاران صفوی شمرد. همانطوریکه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد کمپفر گاه بیگاه از مقایسه مقتضیات حاکم برکشور ایران در روزگار شاه سلیمان با آنچه در آلمان و اروپا رسم و رایج بوده خودداری نکرده است و در برخی از موارد هم آرزو داشته است که کاش در کشور وی نیز وضع بدان منوال می‌بوده (صفحه ۱۴۱ و غیره).

کمپفر، در گزارشای خود، همواره دید شخصی داشته است و بدین لحاظ از اظهار عقاید او بعنوان سند و مدرک نمی‌توان بهره‌مند شد و اطمینان هم نمی‌رود که وی در ابراز نظرات خود هیچگاه راه‌خطا نپیموده باشد. بهمین دلیل مترجم فارسی در قسمت دوم از فصل یازدهم کتاب، که موقوف است به بحث درباره آداب و رسوم درباریان، در حدود یک صفحه از متن را حذف کرد و آن‌هم بدان دلیل که نویسنده با توقف نسبت کوتاهش در کشور ما به‌خود اجازه داده بود که به صورتی کلی و قطعی درباره همه ملت ایران قضاوتی نادرست کند و طرز رفتار و اعمال تنی چند از معاشران خود و صاحب منصبان دیوانی را که معلوم نیست مردانی از چه قماش بوده‌اند مبنای اظهار نظر درباره همه مردم مملکت ما قرار دهد. اظهار نظرهای مؤلف درباره دین اسلام اغلب سطحی و گاه بسیار عامیانه است و این مطلب از طرف مترجم فارسی در حاشیه کتاب به کرات توضیح داده شده است و نیازی بتکرار آن در این مقام نیست. به همین علت از ترجمه در حدود دو صفحه از کتاب (صفحات ۲۸ و ۱۷۲ ترجمه) که به هیچ وجه صحت نداشت وابدا به کار تحقیق علمی نمی‌آمد صرف نظر شد.

در این کتاب هرجا نکته‌ای به نظر مترجم فارسی رسید، که شایسته توضیحی بود، در ذیل صفحات ذکر شد و با قردادن کلمه مترجم بین دو هلال، از سایر حواشی که بدون المضاء است و همه متعلق به والت‌هینتس، مشخص گردید.

در پایان برخود فرض می‌دانم که از مساعدت‌های انجمن آثار ملی و بخصوص از لطف عمیم تیمسار سپهبد آقا اولی که از هیچ بزرگواری در کار طبع این کتاب فرگذار نکرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

فهرست مطالب

۱	دیباچه
۳	مقدمه
۳	۱- سیر زندگی انگلبرت کمپفر
۴	۲- سهم آلمان در تبعات مربوط به ایران قبل از کمپفر
۷	۳- اقامت کمپفر در ایران (۸۵ - ۱۶۸۳ م.)
۹	۴- سفرهای دیگر کمپفر (۹۴ - ۱۶۸۵ م.)
۹	۵- تألیف «نوادر دلپسند»
۱۱	۶- درباره چاپ جدید قسمتی از کتاب کمپفر که مربوط به ایران است

دفتر اول از کتاب «نوادر دلپسند»

۱۳	I - شاه ایران و دربار وی
۱۳	۱- مقدمه
۱۳	اقتدار شاه
۱۴	تقدس شاه
۱۵	مبرا بودن فرمانروای معاصری
۱۶	التاب شاه
۱۸	وسعت ایران
۱۹	۲- صفویه
۲۰	تیمور در بقعة اردبیل
۲۳	شاه اسماعیل مؤسس سلسلة صفوی (۲۴ - ۱۵۰۱ م.)
۲۵	۳- ولیعهد

۲۶	حرمسرا
۲۷	للہ ولیعہد
۲۸	گمراہ کردن ولیعہد
۳۰	۴- تاجگذاری ولیعہد
۳۱	عواقب تغییر سلطنت
۳۲	نفوذ وزیر اعظم
۳۳	مجالس
۳۴	انصراف از امور مملکت
۳۵	۵- طرز زندگی شاه صفوی
 ۳۹	 II - تاجگذاری شاه سلیمان
۴۰	۱- پایان کار شاه پیشین
۴۲	۲- شور برای تعیین جانشین
۴۴	آگاه کردن وارث تاج و تخت
۴۶	۳- آمادگی برای تاجگذاری
۴۸	برگذاری تشریفات تاجگذاری اول
۴۹	نخستین فرمانهای شاه جدید
۵۰	اعلام تغییر سلطنت
۵۱	۴- تزلزل در ارکان سلطنت شاه جدید
۵۲	تاجگذاری مجدد
 ۵۵	 III - شخصیت شاه سلیمان
۵۵	۱- وصف شاه
۵۷	۲- جوانی شاه سلیمان و طرز رفتار نخستین او
۵۹	۳- خست شاه سلیمان
۶۱	تمایل شاه سلیمان به شهو ترانی
۶۳	عطوفت شاه سلیمان
۶۴	خراب شدن وضع مسکوکات
۶۵	تسامح یکی از والیان
۶۶	زودخشی شاه
۶۷	عدالت دوستی شاه سلیمان
۶۸	صلح دوستی شاه سلیمان
۶۹	دینداری شاه سلیمان
۷۰	خرافه پرستی شاه سلیمان
۷۲	تن آسانی شاه سلیمان

۷۵	IV - وزیر اعظم
۷۵	۱ - عنوان و مقام
۷۶	فعالیت وزیر اعظم
۷۷	نگرانی های وزیر اعظم
۷۸	تعکیم مقام وزارت عظمی
۸۰	اهمیت خلعت
۸۱	نفوذ و مداخل وزیر اعظم
۸۲	۲ - شخصیت وزیر اعظم فعلی
۸۵	سیاست وزیر اعظم فعلی
۸۷	V - قشون ایران و فرمانده آن
۸۷	۱ - قورچی ها
۸۹	غلامان (قلرها)
۸۹	تفنگچیان
۹۰	توپخانه ایران
۹۰	سپاهسالار و سردار
۹۱	۲ - ترتیب پرداخت حقوق به افراد قشون
۹۲	چگونگی قوای دفاعی ایران
۹۳	موسیقی نظامی
۹۴	تدبیر جنگ
۹۵	همسایگان ایران
۹۷	VI - برجسته ترین کارکنان دربار که در مجالس حق نشستن دارند
۹۷	۱ - ناظر
۹۸	۲ - واقعه نویس
۹۹	۳ - دیوان بیگی
۹۹	۴ - ایشیک آقسی باشی
۱۰۱	۵ - مهتر
۱۰۱	۶ - حکیم ها
۱۰۲	۷ - منجمین
۱۰۲	۸ - مهماندار باشی
۱۰۳	۹ - مستوفیان
۱۰۳	۱۰ - میر شکار باشی
۱۰۳	۱۱ - میر آخر باشی
۱۰۴	۱۲ - میر آب
۱۰۴	۱۳ - داروغه پایتخت

۱۰۵	۱۴ - صحبت یساول باشی
۱۰۵	۱۵ - شاه بندر
۱۰۶	۱۶ - ملک التجار
۱۰۶	۱۷ - محتسب پایتخت
۱۰۶	۱۸ - معمار باشی
۱۰۷	۱۹ - ناظر دواب
۱۰۷	۲۰ - جارچی باشی
۱۰۷	۲۱ - چالشچی باشی
۱۰۹	VII - مستوفیگری مماليک و مستوفیگری خاصه
۱۰۹	۱ - مستوفیان
۱۰۹	دفترخانه ها
۱۱۱	۲ - عواید املاک خاصه
۱۱۴	وصول مالیاتها
۱۱۶	هدایای سال نو و سایر هدايا
۱۱۷	عوايد ناشی از حقوق وامتیازات خاص سلطنتی
۱۱۸	عوايدی که از محل مال الاجاره ها تأمین می شود و سایر مالیاتها
۱۱۸	عوايدی که از محل مصادره املاک واموال به دست می آيد
۱۱۹	۳ - مخارج سالانه شاه
۱۱۹	نحوه پرداخت مزد
۱۲۱	VIII - روحانيون و بقاع متبرکه
۱۲۱	۱ - صدر
۱۲۲	مستوفی موقوفات
۱۲۲	متصدی موقوفات
۱۲۲	وزير موقوفات
۱۲۲	تقسيم وظایيف بزرگترین مرجع روحاني
۱۲۴	سایر مشاغل روحاني
۱۲۵	مجتبه
۱۲۸	پیشمناز
۱۲۹	متوليان
۱۲۹	مؤذن
۱۳۰	حافظين
۱۳۰	جاروب کشها
۱۳۰	۲ - مساجد
۱۳۱	محراب و منبر

۱۳۲	تکریم امام
۱۳۶	درویشی
۱۳۹	۳- حوزه‌های علمیه
۱۴۰	درس و بحث
۱۴۲	طلاب
۱۴۳	طرز ساختمان مدارس
۱۴۵	IX - تأسیسات داخلی دربا و بیوتات سلطنتی
۱۴۵	۱- امور داخلی
۱۴۸	۲- انبارها
۱۵۰	۳- کارگاههای سلطنتی
۱۵۲	۴- نقارهخانه
۱۵۴	ستورخانه
۱۵۴	۵- سایر تأسیسات درباری
۱۵۷	X - اداره ایالات و شهرها
۱۵۷	۱- تقسیمات کشور ایران
۱۵۸	دم و دستگاه خان
۱۶۰	درآمد و مخارج خان
۱۶۱	بیگلربیگی‌ها
۱۶۲	سلطان‌ها
۱۶۲	وزرا
۱۶۳	۲- اداره شهرها
۱۶۷	XI - خصوصیات مهم دربار ایران
۱۶۷	۱- زبان رایج دربار
۱۶۸	انواع خط
۱۷۰	۲- آداب و رسوم درباریان
۱۷۰	۳- دین
۱۷۲	کینه مذهبی بین ایرانیان و ترکها
۱۷۲	نفرت از مسیحیان
۱۷۵	سه زیارت
۱۷۵	۱- زیارت مکه
۱۷۶	۲- زیارت کربلا
۱۷۷	۳- زیارت مشهد
۱۷۸	اعیاد و عزاء‌های ایرانیان

۱۷۹	ترتیب جشن‌ها و مراسم
۱۸۵	XII - اصفهان پایتخت ایران
۱۸۵	۱ - وسعت پایتخت
۱۸۶	حومه‌ها
۱۸۷	حصار شهر
۱۸۷	آبیاری اصفهان
۱۸۸	پل‌های اصفهان
۱۹۰	۲ - داخل شهر
۱۹۱	قلعه
۱۹۱	امکنه و بناهای عمومی
۱۹۵	چهار باغ
۱۹۶	۳ - خانه‌های مسکونی اصفهان
۱۹۸	لباس‌ها
۱۹۹	XIII - کاخها و باغهای اصفهان
۱۹۹	۱ - تشکیلات عمومی
۲۰۰	طرح باغها و کاخها
۲۰۲	۲ - کاخ عالی قاپو
۲۰۴	باغ طویله
۲۰۵	بست
۲۰۶	کاخ چهل ستون
۲۰۸	باغ خلوت
۲۰۹	انگورستان
۲۱۰	اصطبل
۲۱۰	باغ گلستان
۲۱۱	باغ اوچ مرتبه
۲۱۲	باغ ببل یا هشت بهشت
۲۱۵	تفرجگاه‌ها
۲۱۵	باغ هزار چریب
۲۱۸	مقر بیلاقی تخت سلیمان
۲۲۱	XIV - حرم‌سرای پادشاه
۲۲۱	۱ - وضع حرم‌سرای
۲۲۴	۲ - ساکنین اطاقهای زنان
۲۲۶	سلسله مراتب زنان

فهرست مطالب

بیست و سه

-
- ۲۲۷ خواجه سرایان
۲۲۸ قرقچی‌ها
- ۲۳۱ XV - موکب شاه ایران
۲۳۱ ۱ - کلیات
۲۳۱ سواری‌های تفریحی
۲۳۴ ۲ - برآسب نشستن شاه برای حضور در مراسم عید قربان
۲۳۴ توضیحات مربوط به تصویر
۲۳۶ قربانی
۲۳۷ سواری‌هائی که به خاطر پذیرائی یا شکار صورت می‌گیرد
۲۳۸ ۳ - رفتن به بیلاق
- ۲۴۱ XVI - پذیرائی‌های رسمی دربار
۲۴۱ ۱ - صحنهٔ پذیرائی از سفرا
۲۴۲ پذیرائی از سفیر
۲۴۴ میهمانخانه
۲۴۴ زندگی رایگان
۲۴۵ دستور عمل برای سفارت‌ها
۲۴۶ ۲ - باریافتن هیأت سفارت سوئد
۲۴۷ باع سعادت‌آباد
۲۴۸ کاخ پذیرائی
۲۴۹ ۳ - پیش درآمد
۲۵۱ طرز آرایش تالار پذیرائی
۲۵۲ ۴ - مجلس درباریان
۲۵۳ میهمانان صفة و سط
۲۵۴ میهمانان صفة پائین
۲۵۵ امتیازات خاص سفیر سوئد
۲۵۶ طرز چیدن سفره
۲۵۷ مراقبت در میهمانی
۲۵۸ ۵ - باریافتن «فیر سوئد
۲۵۹ نامه پادشاه سوئد
۲۶۱ نامه پادشاه لهستان
۲۶۴ ۶ - نمایندگان سیام
۲۶۴ سفیر فرانسه
۲۶۵ فرستادگان مسکو
۲۶۶ سایر فرستادگان

۲۶۸

۷ - کارهایی که انجام شد

۲۷۰

۸ - تقدیم هدايا

۲۷۰

فهرست هدايا

۲۷۱

۹ - صرف غذا

دیباچه

تعداد مقالات و گزارش‌هایی که درباره ایران تألیف شده و به چاپ رسیده به‌هزارها بالغ می‌گردد. باوجود این در بین آنها آثاری که دارای اهمیت اساسی و درجه اول باشد نسبه اندک است. سفرنامه‌انگلبرت کمپفر^۱ (۱۷۱۶ – ۱۶۵۱) سیاح محقق آلمانی از این‌دست شمرده می‌شود. در این کتاب توصیفی مفصل، جاندار و قابل اطمینان از دربار شاه ایران در اصفهان در طول نیمه دوم قرن هفدهم به‌دست داده شده است.

از شاه و وزیر اعظم وی تاددناریاشی (= رئیس انبار هیزم) هیچ صاحب منصب یا خدمتگزار دیوانی از قلم نیفتد. توصیف کمپفر از کاخها، تفرجگاهها، قصور حرم‌سرا و باغها چنان دقیق و رسانست که حتی امروز می‌توان بر مبنای آن قسمت‌هایی را که از بین رفته است تجدید بنا کرد. تشکیلات داخلی دولت و امور اداری، دیسیسه‌های رایج در دربار آن روز گار، دخالت قوای دولتی و دینی در امور یکدیگر، به طور مختصر همه مظاهر زندگی عمومی آن عهد در ضمن بیان مشاهدات نویسنده به‌وضوح تمام در برابر دیدگان خواننده قرار می‌گیرد. اما این گزارش‌ها و وصفهای نویسنده که خود شاهد و ناظر آن‌بوده به‌زبان لاتینی تحریر شده است.

هنگامی که من در دوره زمستانی سال ۱۹۲۵ / ۳۶ در دانشگاه برلین انجمنی را برای تحقیقات درباره ایران^۲ بنیاد نهادم این وظیفه را پیشنهاد آن قرار دادم که تحریری به‌زبان آلمانی از دفتر اول سفرنامه کمپفر تحت عنوان «نوادر دلپسند»^۳ فراهم آورد. پس از اینکه در تابستان سال ۱۹۳۷ به‌دانشگاه گوتینگن فراخوانده شدم کار آغاز شده را دنبال کردم تا سرانجام در بهار سال ۱۹۳۸ ترجمه متن لاتینی به‌صورت ابتدائی خود حاضر و آماده شد. در کار این ترجمه اعضاء زیر از انجمن مذکور در فوق مشارکت داشتند:

۱— Engelbert Kaempfer

۲— Iran-Arbeitsgemeinschaft

۳— Amoenitatum exoticarum fasciculus I. Complectens relationes de Aulae Persicae statu hodierno

عنوان کامل این بدبین قرار است:

Amoenitatum exoticarum politico-physico-medicarum fasciculi V, quibus continentur variae relationes, observationes et descriptiones rerum persicarum et ulterioris Asiae, multâ attentione, in peregrinationibus per universum Orientem, collectae, ab Auctore Engelberto Kaempfero, D. Lemgo 1712.

دفتر اول در این کتاب صفحات ۱ تا ۲۵۰ را شامل است.

دکتر بر تولدشپولر (گوتینگن) نیمی از کتاب و دقیقترا بگوییم فصلهای دوم، ششم، هفتم، دهم، یازدهم، چهاردهم و شانزدهم را به‌تمامی و قسمتی از فصلهای یک و سه را ترجمه کرده‌اند؛ دکتر ویلهلم ایلرس (اصفهان) ترجمه فصل نهم و نیمی از فصل اول را به‌عهده داشت؛ دکتر هانس‌هارتمن (برلین) فصول دوازده و سیزده را به‌پایان برد؛ دکتر هانس‌روم (گوتینگن) ترجمه فصول پنجم و هشتم، آلویس کرانتس (گوتینگن) فصل چهارم، دکتر کارل کورگ فرایهر فن براندنشتاين مشترکاً با دکتر هلموت براؤن (هردو در برلین) فصل پانزدهم و دکتر ولنگانگ‌هاک (برلین) بخشی از فصل سوم را متعهد شدند و کار را به‌انجام رسانیدند.

این ترجمه آلمانی ابتدائی در ضمن تمرین‌های انجمان مزبور به مدت شش نیمسال مورد مذاقه قرار گرفت. قبل از هرچیز می‌بایست تکلیف اصطلاحات متعدد خاص اداری آن عهد که فهرستی از آنها در ذیل کتاب بدست داده شده تعیین گردد. تازه پس از انجام این کار من توانستم تحریر قطعی این کتاب را به‌زبان آلمانی شروع کنم. پس بدین ترتیب می‌بینیم که کتاب حاضر حاصل کار دسته‌جمعی مستشرقین جوان آلمانی است.

در مورد این چاپ باید توجه داشت که کار ما منحصر به‌یک ترجمه محض نبوده بلکه آنرا به‌صورتی تازه عرضه داشته‌ایم و مثلاً بعضی از عبارت‌پردازیهای لاتینی رایج در آن دوره را کوتاه و سهوهای ناچیز مؤلف را بدون یادآوری اصلاح کرده‌ایم. آن قسمت از خطاهای کمپفر که گناه آن به‌گردن راویان و افراد اطمینان او بوده در حاشیه اصلاح شده است. پس بدین ترتیب کتاب حاضر شامل تمام اصل آن است که به‌لاتینی تحریر شده است. در تحریر حواشی حتی المقدور به‌اختصار کوشیده شد. از مقایسه کزارش کمپفر با آثار سایر سیاحان معاصر او احتراز کردیم زیرا این کار موضوع تحقیقی دیگر است درباره تاریخ سیاسی و اداری ایران در قرن‌های شانزدهم و هفدهم و از این گذشته باید باستفاده از منابع ایرانی به‌تکمیل آن کوشید.

غیر از همکارانی که از آنها یاد کردیم باید از ناظر طبع سلسله «منابع و تحقیقات مربوط به تاریخ جغرافیا و مردم‌شناسی»^۴، آقای پروفسور دکتر هرمان (برلین) به‌خاطر زحمات بسیارشان و همچنین از ناشر که علیرغم‌جنگ این کتاب را به‌صورتی شایسته در اختیار علاقمندان گذارد تشکر کنم گوتینگن، اکتبر ۱۹۶۰ والتر هینتس

مقدمه

۱- سیرزندگی انگلبرت کمپفر

انگلبرت کمپفر در شانزدهم سپتامبر ۱۶۵۱ در لمگو واقع در لیپه به دنیا آمد^۱. پدرش یوهانس کمپر که کشیش بود در عین حال سمت ریاست مدرسه متوسطه آن دیار را که در آن زبانهای لاتینی و یونانی تدریس می‌شد به عنده داشت. انگلبرت در شهرهای لمگو، هاملن، لونبورگ و سرانجام در لویک^۲ به تحصیل پرداخت. وی که بیش از هفده سال نداشت از هاملن سفری به هلند کرد. در دانزیک پس از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۶۷۲ دنبال مطالعات خود را در دانشگاه گرفت. در آنجا در کلاسهای فلسفه، تاریخ، زبانهای قدیم و جدید حاضر می‌شد و در همان دیار بود که اولین رساله علمی^۳ خود را منتشر ساخت. در سال ۱۶۷۴ کمپفر در شهرهای تورن و کراکو^۴ دنبال تحصیلات خود را گرفت و در ضمن سایر رشته‌ها به تحصیل طب نیز پرداخت. در این دوران وی ظاهراً با قناعت و تنگدستی به سر می‌برده است.

کمپفر همچنان کوشید تا به تحصیل علم قناعت نورزد بلکه یامردم بر جسته زمان خود و شخصیت‌های علمی روابطی برقرار کند. در کراکو با سفیر پراندنبورگ^۵ به نام یوهانس فن هوربیکه و شاهزاده الکساندر لوبوومیرسکی^۶ آشنا شد. در سال ۱۶۷۶ در ورشو با سفیر ایران در دربار لهستان به نام محمدحسین باقر مربوط گردید. ضمن چهار سال تحصیل در کوئیکسبرگ^۷ وی در رشته‌های طب و علوم طبیعی معلوماتی کافی و اساسی کسب کرد. در این مدت به تدریس خصوصی در منزل یک نفر راهبه می‌پرداخت و بادرس دادن به برادرزاده وی مخارج خود را تأمین می‌کرد.

در سال ۱۶۸۰ کمپفر برای مدتی کوتاه بهزادگاه خود لمگو بازگشت. ولی در همین سال وی همراه برادرش آندرآس که به علت مضيقه مالی

۱- قسمت اعظم اطلاعات مربوط به سیر تکامل زندگی کمپفر از شرح حال مفصل و قابل اطمینانی اقتباس شده که کارل مایر-لمگو در کتاب خود آورده است. مشخصات کتاب بدین قرار است:

Karl Meier-Lemgo, Engelbert Kaempfer, der erste deutsche Forschungsreisende, 1651-1716. Nach den bisher unveröffentlichten Handschriften Kaempfers im Britischen Museum gearbeitet. Stuttgart, Strecker und Schröder, 1937. 212 S.

۲- Lemgo, Hameln, Lüneburg, Lübeck

۳- De Maiestatis divisione

۴- Thorn, Krakau

۵- Johannes von Hoverbecke; A. Lubomirski

تحصیلات خود را در ینا معوق گذارده بود از طریق هامبورگ به لوبک سفر کرد و در آنجا از وی جدا شد. انگلبرت تا سال ۱۶۸۱ تحصیلات خود را در کونیگسبرگ ادامه داد و بعد مانند برادرش در سوئد اقامت گزید. آوازه فضای سوئدی در آن دوره او را بهرفتن به آن دیار ترغیب کرد. البته ناگفته نباید گذارد که وی با این کار ضمناً امیدوار بود تا بلکه بتواند آرزوهای دور و دراز خود را برای دست زدن به تبعات و مطالعات تحقق بخشد زیرا آلمان آنروز که از جنگهای سی‌ساله خسته و کوفته بیرون آمده بود جای مناسبی برای این گونه کارها به شمار نمی‌رفت. در اوپسالا و بیشتراز آن در استهکلم وی به آشنازی با مردان سرشناس بسیاری توفیق یافت که از آن میان حقوقدان پروفندرف^۶ شایسته ذکر است. از دربار پادشاه فعال و جوان کارل یازدهم قرار بود هیأتی به سفارت ایران برود. وظیفه این هیأت آن بود که با ایران روابط تجارتی برقرار سازد و شاه ایران را به جنگ با ترکها ترغیب کند. به توصیه پروفندرف، کمپفر به سمت منشی و طبیب این هیأت که ریاست آن با یک نفر هلندی کارآمد به نام لودویش فابریتیوس^۷ بود برگزیده شد و بدین طریق دفعه برای این دانشمند سی و یک ساله آلمانی که دل در هوای مسافرت به نقاط دور داشت فرصتی برای تحقیقات دلخواه فراهم آمد.

۲- سهم آلمان در تبعات مربوط به ایران قبل از کمپفر

انگلبرت کمپفر نخستین آلمانی نبود که به ایران سفر کرد و حاصل مشاهدات خود را به رشته تحریر کشید. نخستین نفر شخصی بود از اهالی بایر به نام یوهانس شیلت برگر^۸ که در رکاب لاینهاردت ریشارتینگر^۹ در سال ۱۳۹۴ مسیحی به جنگ ترکها رفت. در نبرد با سلطان ایلدرم با یزید به اسارت افتاد و پس از انواع واقعات و حوادث در سال ۱۴۰۲ نزدیک آنقره در جنگ بزرگ سلطان ترک باتیمورلنگ، جهانگشای تاتار شرکت جست. این بار نیز شکست نصیب وی شد. او خود می‌نویسد: «باری، من اسیر تیمور شدم و مرابه‌کشور او بردند». پس از مرگ تیمور (۱۴۰۵ م.) وی غلام پسر وجانشین او شاهرخ شد که مقرب وی در هرات بود. هنگامی که میرانشاه پسر دیگر تیمور که در تبریز فرمان می‌راند در جنگ با امیر قره قوینلو از برادر خود کمک‌خواست، شیلت برگر نیز همراه قشون کمکی به تبریز وارد شد. در حمله بعدی ترکمنها میرانشاه از پای درآمد. «آن وقت به پسروی ابوبکر پیوستم و چهارسال نزد او ماندم.» هنگامی که ابوبکر یکی از امراء تاتار را که نزد وی مقیم بود به روسیه فرستاد شیلت برگر را نیز همراه او کرد. شیلت برگر توانست از تاتارستان، از طریق قفتاز و دریای سیاه بادست زدن به یک سلسه ماجراجویی به ملاداوی بگریزد و در سال ۱۴۲۷ باز به میهن خود قدم گذارد. با وجود توقف طولانی شیلت برگر در شرق نزدیک سیاحت‌نامه^{۱۰} او

^۶- S. Pufendorf

^۷- Ludwiche Fabritius

^۸- J. Schiltberger

^۹- L. Richartinger

^{۱۰}-Reisen des Johannes Schiltberger aus München in Europa, Asia und Afrika von 1394 bis 1427. Zum erstenmal nach der gleichzeitigen Heidelberger →

از نظر احتوا بر اخبار و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی سخت ضعیف است زیرا وی جنگاوری بود بدون داشتن معلومات عمومی لازم و بدین لحاظ نمی‌توانست تصویری زنده از اوضاع و احوال روزگار خود ترسیم کند.

گزارشی که گئورگ تکتاندر فن‌دریابل^{۱۱} از اهالی ساکن از خود به‌جا گذاarde از آنچه گفته شد زباندارتر است. او باست منشی مخصوص همراه اولین سفير آلمان که از طرف روپل دوم به دربار شاه عباس اول گسیل شده بود به‌ایران آمد. سفير متأسفانه در بیست و پنجم اکتبر ۱۶۰۳ در گیلان به بیماری تردد در گذشت. از تمام هیأت سفارت فقط شخص تکتاندر از این بیماری واگیر مصون ماند؛ وی نامه‌های رسمی روپل را در تبریز به شاه ایران رساند. او خود می‌نویسد: «و تک و تنها گرفتار سرپنجه اندوه و ماتم ماندم». وی که سخت دچار تب بود شب و روز باشتاب تمام اسبمی‌تاخت تا پیش از شروع لشکرکشی شاه و رفتگی‌تر که‌با وی برسد.

تکتاندر فن‌دریابل خاطرات مدت توقف در دربار ایران را ضمن یادداشت‌های مدون کرد و هنگام بازگشت در هشتم ژانویه ۱۶۰۵ در پراک تقديم شاه داشت؛ این یادداشت‌ها پنج سال بعد به طبع رسید.^{۱۲}. صرف نظر از ارزش فوق العاده‌ای که این سفرنامه از نظر تحقیق درباره روابط ایران و آلمان در قرن هفدهم واجد است از لحاظ مطالعه در وضع جغرافیائی و احوال قوم ایرانی در آن عهد نیز اهمیت دارد.

در سال ۱۸۱۹ در اولین و آخرین برج یک نسخه خطی فارسی متعلق به کتابخانه ملی وین موفق به کشف قطعاتی از یادداشت‌های یک بازرگان ناشناس آلمانی شده‌اند که پس از تکتاندر در حدود سال ۱۶۲۳ در ایران سکونت داشته و ظاهراً در خدمت شاه عباس بوده است. مجموع این یادداشت‌ها که حجم آن از تقریباً دو صفحه چاپ شده تجاوز نمی‌کند کافی برای آن نیست که بتوانیم قضاوتی قطعی درباره این منبع از دست رفته بکنیم؛ با وجود این علیرغم اختصار و کوتاهی می‌توان در آن به اطلاعات متعددی که از نظر تاریخ فرهنگ و تمدن گویای نکاتی است برخورد؛ منجمله خبری درباره لوکاس دوهازولد^{۱۳} که سالیان دراز در خدمت شاه

→ Handschrift herausgegeben und erläutert von Karl Friedrich Neumann. Mit Zusätzen von Fallmerayer und Hammer-Purgstall. München 1859.

همچنین مقایسه شود با:

J. Bergbauer, Das Itinerar des Münchener Orientreisenden Hans Schiltperger usw. Peterm. Mitt. 1914, II, S. 263-265.

^{۱۱}-Georg Tectander von der Jabel

^{۱۲}-Iter Persicum, Kurtze doch ausführliche und warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss: Welche auff der Röm: Kay: May: aller gnedig. Befelch im Jahr Christi 1602. Von dem Edlen und Gestrengen Herren Stephano Kakasch von Zalokemeny, vornehmen Siebenbürgischen vom Adel, angefangen: Und als derselbig unterwegen zu Lantzen (Lâhidschân) in Medier Land todtes verschieden: Von seinem Reissbeferten Georgio Tectandro von der Jabel vollends continuiret und verrichtet worden. 1610. Gerdruckt zu Altenburg in Meissen.

^{۱۳}-Lucas de Hasveld

عباس کبیر بوده است.^{۱۴}

اما از همه اینها مهمتر کتابدار و ریاضی دادن دربار فریدریش فن هلشتاین گوتورپ^{۱۵} است به نام آدام الثاریوس. وی که منشی سفارت بود در دو سفر مهم شرکت جست یکی در سال ۱۶۲۳ به مسکو و دیگری در ۱۶۳۶ (از راه مسکو) به ایران. هدف از این سفارتها برقراری روابط تجاری باروسیه واپسیان بود. از ایران خواهان خریداری ابریشم بودند و می خواستند آنرا از راهی که از مسکو می گذشت به هلشتاین وارد کنند. هیأت سفارت دوم که تحت ریاست بازرگانی نالایق از اهالی هامبورگ به نام اتوبروگمان^{۱۶} قرار گرفته بود از چهارده کارمند، هشت پادو، چهارده نوکر، هشت تبریزین دار و پنجاه مستخدم تشکیل می شد که از این بین تعدادی کافی از ملوانان برای عبور از دریای خزر قابل ذکرند. در بیست و دوم اکتبر سال ۱۶۳۵ از هامبورگ عزیمت کردند؛ و پس از حدوث وقایع و ماجراهای گوناگون سرانجام در سال ۱۶۴۰ باز به هلشتاین برگشتند.

آدام الثاریوس دانشمندی بود با معلومات زیاد و حدث ذهن فوق العاده تأجیلی که حتی شخصی مانند گوته در دیوان شرقی خود او را مورد تمجید قرار می دهد و او را «مرد کارآمدی» می نامد که «برای ما از سفر خود گزارش‌هایی ساخت آموزنده و ملاحظه‌کننده» باقی گذارد است. از اثر بسیط وی که تا به حال به صورت مکرر چاپ و ترجمه شده است^{۱۷} بحق باید تحریر تازه‌ای انتشار داد. این کتاب مجموعه گرانبهائی است از مشاهدات و ملاحظات زیرکانه که متأسفانه به علت کمیاب بودن کتاب و نشر کهنه و مغلق آلمانی آن چنانکه باید و شاید اشاعه نیافته است. به همراه الثاریوس جوان نجیبزاده دیگری از اهالی شلسیویک به نام یوهان البرشت فن ماندلسلو در این سفر شرکت داشت. شاه صفی (۴۲ - ۱۶۲۹ م.) می خواست وی را با حقوق سالانه هفت هزار و پانصد تالر در دربار خود نگاهدارد؛ اما ماندلسلو این پیشنهاد را نپذیرفت و پس از آنکه در سی و یکم دسامبر ۱۶۳۷ هیأت سفارت هلشتاین از اصفهان باز گشت وی مستقلًا به خلیج فارس سفر کرد. نظامی جراحی که به نام یوهان واینبرگ^{۱۸} باوی همراه بود در اول مارس ۱۶۳۸ در بندر عباس به بیماری تب و نوبه درگذشت و از آن پس ماندلسلو به تنهاًی سفر خود را به هندوستان ادامه داد. سفرنامه وی را که البته چندان مطلب زیادی درباره ایران ندارد بعدها الثاریوس منتشر کرد.^{۱۹}

^{۱۴}-Bruchstücke eines Tagebuchs eines Deutschen, der zu Anfang des 17. Jahrhunderts mit diplomatischen Aufträgen sich in Persien aufhielt. In: Archiv für Geographie, Historie, Staats- und Kriegskunst, hrsg. Von Joseph Freiherr von Hormayr, 10. Jahrgang, S. 141. Wien 1820.

^{۱۵}-Herzog Friedrich von Holstein-Gottorp

^{۱۶}-Otto Brugmann

^{۱۷}-Offt begehrte Beschreibung der Newen Orientalischen Reise/So durch Gelegenheit einer Holsteinischen Legation an den König von Persien geschehen. Schleswig 1647.

^{۱۸}-Johann Weinberg

^{۱۹}-Des HochEdelgeborenen Johan Albrechts von Mandelslo Morgenländische Reyse-Beschreibung. Heraus gegeben Durch Adam Olearius. Schleswig 1658.

این‌ها بودند آلمانی‌هائی که قبل از کمپفر در مطالعات و تحقیقات مربوط به ایران سهمی به‌عهده داشته‌اند.

۳- اقامت کمپفر در ایران (۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ م.)

در بیستم مارس ۱۶۸۳ هیأت سفارت سوئد از استکلهم به راه افتاد؛ کمپفر در دهم ژوئیه در پذیرائی رسمی که از طرف دربار روسیه از هیأت سفارت در مسکو به عمل آمد شرکت جست. در آن هنگام دو تزار صغیر ایوان و پطر (که بعدها ملقب به کبیر شد) در روییه فرمان می‌راندند. سوئدیها از پایتخت به وسیله کشتی تا رود ولگا راندند و با در نوردیدن این رود به دریای خزر رسیدند و در هفتم نوامبر ۱۶۸۳ به استراخان وارد شدند. کمپفر از ابتدای مسافرت خود واقعی آنرا به زبان آلمانی در دفتری یادداشت می‌کرد که همه فعلاً در بریتیش میوزیوم محفوظ است و امید است که روزی از نظر علمی مورد توجه قرار گیرد. در هشتم نوامبر ۱۶۸۳ سوئدیها به اتفاق دو هیأت سفارت روسی و لهستانی بادو کشتی از استراخان به مسافرت خود ادامه دادند تا به حضور شاه ایران برسند. در هفدهم دسامبر وارد شماخی پایتخت ناحیه شیروان که در آن عهد هنوز جزء خاک ایران بود شدند. در اینجا ناگزیر چهار هفته ماندند تا از اصفهان خبر پذیرش آنها برسد. کمپفر در این مدت به بازدید مناطق نفتی باکو (به فارسی: بادکوبه) پرداخت و اولین اروپائی بود که به صورت مشروح آنرا توصیف کرد. در چهاردهم ژانویه ۱۶۸۴ از شماخی حرکت کردند؛ درست یک ماه بعد این هیأت به رشت که مرکز گیلان است رسید. در آغاز ماه مارس کمپفر در قزوین که در قرن شانزدهم پایتخت ایران بود اقامت داشت. در کاروانسراهی که مقیم بود به کشف نام هموطن خود آدام‌الثاریوس که از سفرنامه او ذکری کردیم توفیق یافت. هیأت سفارت از طریق ساوه، قم، کاشان و نطنز در تاریخ بیست و نهم مارس ۱۶۸۴ به اصفهان، مقر شاهنشاه ایران رسید.

کمپفر مدت اقامت خود را در پایتخت بدون وقفه به فعالیت گذراند. در دفتر یادداشت‌های او که مربوط به آن دوره است می‌بینیم که وی به مساحی و اندازه‌گیری ارتفاعات و فواصل پرداخته است گفتنی در صدد بوده که نقشه‌ای از ایران تهیه کند. از آن گذشته به توصیف دقیق امکنه، مساجد و کاروانسراها عنایت کرده است. او در این دوره همه روزه اندازه می‌گیرد، فواصل را یادداشت می‌کند اما از اطلاعات مسافران و مردم محلی که به اوضاع واحوال جغرافیایی آشنائی دارند نیز کمک می‌گیرد.^{۲۰} اقامت کمپفر در اصفهان بیست‌ماه تمام طول کشید و در این مدت قسمت اول رساله‌ای درباره گیاهان ایران به پایان رسید. این اثر به چاپ نرسید و می‌توان پذیرفت که امروز دیگر اعتبار علمی زمان تحریر خود را نداشته باشد.^{۲۱} مهمتر از این تحقیقات مربوطه به حکمت طبیعی ملاحظات و یادداشت‌های کمپفر است درباره سازمان و اصول اداره دولت

۲۰-K. Meier-Lemgo, Engelbert Kämpfer, S. 33.

۲۱-Planatarum Persicarum rudis tam delineatio quam descriptio.
Eng. Kempfer, Tom. I, Ispahani, 1685, Mens. May.

(یادداشت و توصیف اجمالی از گیاهان ایران)

و دربار در ایران قرن هفدهم. در این تحقیقات که برای انجام گرفتن آن مؤلف ناگزیر شد زبان مملکت و دربار یعنی فارسی و ترکی را بیاموزد از مشاورت و مساعدت مرد کارآمدی پرخوردار شد که تعریبات و اطلاعات مفید خود را که طی دهها سال تحصیل کرده بود باگشاده دستی در اختیار هرسیاحی قرار می‌داد و این شخص مردی روحانی بود از فرقه کاپوسین به نام رافائل دومن که از سی و هشت سال پیش از آن تاریخ در اصفهان اقامت داشت.

رشته‌ای استوار از علائق راستین و معنوی کمپفر را با این فرانسوی بزرگوار مربوط می‌کرد. ژاک دوتتر^{۲۲} که پس از ورود به طریقت نام رافائل را برخود نهاد در سال ۱۶۱۳ در لومون^{۲۳} به دنیا آمد. پدر وی وکیل دعاوی بود. در بیستم فوریه ۱۶۴۴ وی با تاورنیه که مردی سیاح و جواهرفروش بود از حلب به بغداد رفت. چند سالی بعد رافائل دومن در صومعه کاپوسین حومة ارممنی نشین شهر اصفهان به کار پرداخت و سرانجام نیز ریاست آنجا را به عهده گرفت. او ضمن سایر معلومات خود از ریاضیات نیز به صورت اساسی بهره داشت و بسیاری از دانشمندان وابسته دربار بازار و وسایلی کار می‌کردند که ساخته و پرداخته دست او بود. وی که به زبانها و آداب و رسوم مملکت به کمال خوبی آشنائی داشت نزد همه کس و در همه‌جا از حیثیت پسیار پرخوردار بود. شاه صفی او را به خوبی می‌شناخت و در مذاکرات با فرنگیها مترجم خود کرده بود. تهونتو^{۲۴} که در سال ۱۶۶۴ به ایران سفر کرد، پتی دولکرو^{۲۵} که از طرف کلبر^{۲۶} به مشرق فرستاده شد و در سال ۱۶۷۴ در اصفهان به سر می‌برد، شوالیه ژان شاردن که از ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۰ تقریباً بلاوقه در ایران ساکن بود همه از تعلیمات و راهنمایی‌های رافائل دومن پرخوردار بوده‌اند. کمپفر به کرات بایانی تحسین‌آمیز مراتب اعجاب و احترامی را که برای معلم و راهنمای خود در اصفهان داشته یادآوری کرده است. این روحانی فرقه کاپوسین شخصاً برای استفاده کمپفر دستور زبان ترکی^{۲۷} و شش ماه بعد (سپتامبر ۱۶۸۴) توصیفی از مملکت ایران^{۲۸} را برگشته تعریف کشید. اینکه کمپفر هنگام تحریر اثر خود از این نوشته استفاده کرده هنگامی ثابت می‌شود که آنرا با کتاب «وضع ایران در سال ۱۶۶۰»^{۲۹} که دومن آنرا برای کلبر وزیر تألیف کرد مقایسه کنیم. از مقایسه این نیز بدمی‌آید که کمپفر اطلاعات وارقام دوست خود را نه تنها به محک حقایق

^{۲۲}-Jacques Dutertre

^{۲۳}-Le Main

^{۲۴}-Thévenot

^{۲۵}-Pétis de la Croix

^{۲۶}-Colbert

: ۲۷ - مقایسه کنید با:

Charles Rieu, Catalogue of the Turkish manuscripts in the British Museum, London 1888, S. 151.

^{۲۸}-Descriptio Persiae communicata Dno Engelberto Kaempfero, Ispanae, 1684.

^{۲۹}-Estat de la Prese en 1660 par le P. Raphaël du Mans, publié avec notes et appendice par Ch. Schefer, Paris 1890 (Publications de l'Ecole des langues orientales vivantes, II^e série, vol. XX).

و واقعیات آزموده بلکه آنها را تکمیل نیز کرده است.

۴- سفرهای دیگر کمپفر (۱۶۸۵ - ۹۶)

کمپفر در مدت اقامت خود در اصفهان از وجود سفاین هلند در خلیج فارس آگاه شد و دریافت که موقع خوبی برای جدا شدن از هیأت سفارت سوئد فراهم آمده واو می تواند با سمت طبیب کشتی سفری تحقیقاتی به هندوستان بکند. مجاهدات وی به نتیجه مطلوب رسید و او در اواسط دسامبر ۱۶۸۴ توسط وان هویول ۳۰ در اصفهان با مقام سر جراح به خدمت دولت هلند درآمد. اما تازه در بیست و یکم نوامبر ۱۶۸۵ راهی سفر شد. از طریق تخت جمشید، یعنی محل کاخهای داریوش و خشایارشا، پادشاهان هخامنشی واز راه شیراز کمپفر به سوی خلیج فارس رهسپار شد و «به گمرون یا بندر عباس که شهرت جهانی دارد و موردنمی‌بینید ایرانیان است اما در حقیقت در دنیا لمیزرن ترین، خشک ترین، داغ ترین، مسمومترین، ناسالمترین، لعنت شده ترین و بدوزخ نزدیک ترین موضع»^{۳۱} است رفت.

علت خشم کمپفر که از این کلمات مفهوم می‌شود اینست که هلندیها تصمیم گرفته بودند او را به عنوان طبیب در آن دیار نگاهدارند. کمپفر به جای اینکه به مناطق دوردست و ناشناخته برود از ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ تا سی ام ژوئن ۱۶۸۸ در بندر عباس که هوای ناسالم و کشنده‌اش زبانزد است زندگی کرد، رنج برد و به فعالیت پرداخت. تازه آنگاه آرزوهاش که سفر به هندوستان، جاوه و ژاپن بود صورت تحقق پذیرفت و در اوخر سال ۱۶۹۴ از این مسافرت‌ها به وطنش بازگشت. درباره خاطرات و کشفیات علمی او در این سفر بی‌نظیر که کمپفر را به عنوان محقق در اوضاع واحوال ژاپن به شهرت رساند کتاب کارل مایر- لمگو که در بالا به آن اشاره شده به تفصیل مطالبی در بردارد.

۵- تالیف «نوادر دلپسند»

کمپفر امیدوار بود که بلا فاصله پس از بازگشت به وطن با تالیف چند کتاب مردم را در جریان اتفاقات مسافرت خود بگذارد. همان‌طور که با لعنى که خالی از تلخکامی نیست در مقدمه کتاب خود می‌گوید فقط چندماه فرصت لازم داشت تا بتواند مطالب جمع‌آوری شده را تنظیم و آماده چاپ کند اما در عوض بسیاری از گرفتاریها و موانع او را از رسیدن به این هدف بازداشت. مشکلات خانوادگی خاطر وی را می‌آزد، مطبداری بسیاری از وقت او را می‌گرفت و بقیه اوقات فراغت را نیز ناگزیر بود درست مطلب شخصی دو نجیب‌زاده دتمولد (سیمون‌هاینریش ۹۷- ۱۶۶۶ و فریدریش آدلف ۱۷۱۸ - ۱۷۱۷) صرف کند.

مشکل دیگر چاپ کتاب، وجود تعداد زیادی از گراورها بود که می‌باشد از روی طرحهای خود او تهیه شود. اشکالات خط عربی و ژاپنی را نیز باید برآن مزید کرد. در نامه‌ای مورخ اول نوامبر ۱۷۰۱ کمپفر به پاروه^{۳۲} دوست هلندی خود در لیدن نوشت که سرگرم تحریر

^{۳۰}-Van Heuvel

^{۳۱}- کارل مایر - لمگو، اثر مزبور، ص ۳۳.

^{۳۲}-Parve

کتابی است به نام «عجایب ممالک خارجی»^{۳۳} (همان‌طور که می‌دانیم بعدها این عنوان به «نوادر دلپسند» تغییر یافت)؛ اما دو سال است که کار طبع آن به تمویق افتاده زیرا او می‌خواهد که نزد پاروه کار کلیشه سازی اثرا شخصاً نظارت کند^{۳۴}. اما این سفر عملی نشد؛ بلکه کمپفر ناگزیر گردید از استادان محلی استفاده کند که بعد معلوم شد آنها هم در این سوره ناشی و بیکاره‌اند. به عقیده مایر – لمگو که طرح‌های کمپفر را در بریتیش میوزیوم دیده ارزش آثاری که بادقت و وجودان به لطف تمام کشیده شده و از نظر مطلب و موضوع نیز دارای اهمیت بسیار است در گروارسازی به‌کلی از بین رفته است.^{۳۵}

سالمهای دیگر گذشت و با وجود این کمپفر فراغت‌نیافت تابه‌گنجینه‌ای که با خود آورده و در صندوقهای متعدد جای داده بود سر و صورتی بددهد. او خود در مقدمه کتاب می‌گوید^{۳۶} «این نوشته‌ها با کمال تأسف تاکنون در این صندوقها ماند تا اینکه من این اواخر در اثر فراغ از خدمت اندکی وقت و در نتیجه جسارت و تصمیم لازم را یافتم تا دست‌نویس‌های خود را که طعمه کرم و بید شده، کپک گرفته و از شکافهای کشته آب دیده و لایقرء شده از زوال بر هانم».

تألیف اثر بین‌صورت انجام پذیرفت که کمپفر مضامین یادداشت‌های خود را که به‌آلمانی تهیه شده بود به‌لاتینی فصیح ترجمه می‌کرد و در عین حال آنها را بسط می‌داد و یک دست می‌کرد و در این کار آثار درجه اول و قابل اعتماد و قبل از همه سفرنامه‌های دلاواله، تاورنیه، شاردن و تهونو را از مد نظر دور نمی‌داشت. «من هیچ چیز را که حاصل خیال‌بافی باشد یا بوی منشیگری و دود چراغ از آن به‌مشام بررسد در این اثر نیاورده‌ام. کار خود را بدان محدود کرده‌ام که منحصراً چیزهایی را که یا کاملاً تازه است و یا به‌طور اساسی و کامل از طرف دیگران ذکر نشده در اینجا توصیف کنم. من که سیاحی محقق بودم هدفی دیگر نداشتم جز اینکه مشاهدات خود را درباره مطالبی که در هیچ‌کجا بدان دسترس نیست یا به‌قدر کافی شناخته نشده یادداشت و جمع‌آوری کنم^{۳۷}. این کتاب مهم که در حدود نهصد صفحه است سرانجام در سال ۱۷۱۲ در لمگو، هفده سال پس از بازگشت کمپفر منتشر شد. چهارسال پس از آن یعنی در بیست و چهارم اکتبر ۱۷۱۶ مؤلف که در اثر نامرادیهای حاصل از زناشوئی و تحمل مشقات و بلایای دیگر به‌کلی از پا درآمده بود، در سن ۶۵ سالگی در گذشت.

این کتاب از پنج دفتر تشکیل می‌شود. قسمت بزرگتر این کتاب وقف توصیف ایران شده است. در سراسر دفتر اول و چهارم کتاب، قسمت بیشتر دفتر دوم و یک ربع از دفتر چهارم یعنی رویه‌مرفته در چهل و سه قسمت از مجموع شصت و یک قسمت آن صحبت از ایران است. بقیه

۳۳-Curiositates exoticae

^{۳۴} کارل مایر – لمگو، اثر مزبور، ص ۱۸۳.

^{۳۵} همان‌جا، ص ۱۸۷.

^{۳۶} به‌نقل از کارل مایر – لمگو، ص ۱۸۸.

^{۳۷} مقدمه کتاب؛ مقایسه کنید با:

به توصیف ژاپن اختصاص یافته. از قسمت‌های مربوط به ایران اثر کمپفر دفتر اول که اینک ترجمه آن به نظر خوانندگان می‌رسد از نظر احتوا بر مطالب مفید و فشردگی از سایر قسمت‌ها مهم‌تر است. شانزده فصل آن برابر است با صفحه ۱ تا ۲۵۰ چاپ اصلی. درباره مطالب و امتیازات این کتاب دیگر چیزی نباید گفت زیرا خواننده خود به خوبی می‌تواند در این‌باره قضایت کند. دفتر دوم شامل اخبار و اطلاعاتی است درباره دریای خزر، باکو و منابع نفتی آن که در آن عصر به‌کلی ناشناخته بود، درباره برجی که آنرا در اصفهان از شاخ شکار ساخته‌اند، درباره مقابر پادشاهان هخامنشی و کاخهای آنها در تخت جمشید و نزدیک آن که به قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد مسیح راجع می‌شود، درباره آرامگاه سعدی و حافظ در شیراز از قرن‌های سیزدهم و چهاردهم و همچنین اطلاعاتی درباره اوضاع طبیعی. دفتر سوم مربوط است به انواع مشاهدات نادر و عجیب درباره امور طبی در حالی که دفتر چهارم منحصر است به بحث در باره نخل‌های ایران. دفاتر پنجم و ششم مربوط است به ژاپن.

۶- درباره چاپ جدید قسمتی از کتاب کمپفر که مربوط به ایران است

سون‌هدین در کتاب خود به نام «آثار برپادرفت»^{۳۸} تمام سیاحان اروپائی را که در قرون شانزدهم و هفدهم به ایران سفر کرده‌اند و در اوضاع و احوال آن دست به تحقیقاتی زده‌اند ذکر کرده است؛ اما از انگلبرت کمپفر در بین آنها نشانی نیست. فقط محدودی از متخصصین و اهل فن وی را به عنوان محقق وایران‌شناس می‌شناختند. این کارل مایر. لمکو بود که با نوشهای خود توجه جمع کثیری از مردم آلمان را به اهمیت مقام کمپفر به عنوان متتابع وایران‌شناس جلب کرد. زیرا کارها و آثار کمپفر زمینه‌ای قابل اطمینان و جامع برای تاریخ سازمان فرهنگی و اداری ایران در قرن هفدهم به شمار می‌رود که مشاهدات دیگر ناظران و صاحب‌نظران نیز ابدأ لطمه‌ای به اهمیت آن وارد نیاورده است. امنیت جاده‌ها و شکفتگی اقتصادی مملکت که از زمان سلطنت شاه عباس کبیر (۱۶۴۹ - ۱۶۸۷) آغاز شد موجب گردید که مردان جسور و باپشت‌کار متعددی تقریباً از تمام کشورهای مغرب زمین در آن عهد به اصفهان روی آورند. نویسنده‌گان اروپائی درباره هیچ دوره از تاریخ ایران اطلاعاتی دقیق‌تر و مفصل‌تر از این در دست ندارند. در نتیجه برای اثر کمپفر رقبائی به قلم سیاحان فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی و انگلیسی وجود دارد. اما این کتاب به‌هیچوجه در این رقابت و چشم و همچشمی زیانی نمی‌بیند و پا پس نمی‌گذارد. جامع‌ترین سفرنامه در باهای ایران قرن هفدهم به قلم شاردن است که قبلاً از او یاد کردیم. وی مردی فرانسوی و پرستانه مذهب بود که گوته از او به تحسین یاد می‌کند. باوجود این، سفرنامه کمپفر از اثر شاردن هیچ دست کم ندارد و این نکته از آنجا ثابت می‌شود که لانگله^{۳۹} مصحح و ناظر طبع اثر ده‌جلدی شاردن در حواشی با استفاده از اثر کمپفر اصلاحات و تکمله‌های فراوانی آورده است.

تنها کمیابی فوق العاده این کتاب و زبان لاتینی مشکل آن باعث

^{۳۸}-Sven Hedin, Verwehte Spuren

^{۳۹}-Langlès

شد که تقریباً در فراموشی کامل بیفت. سرنوشتی که دستنویس‌های بسته‌بندی شده این کتاب را سالیان دراز در صندوقها تهدید می‌کرد ظاهراً دست از سر صورت چاپ شده آنهم برنداشت و چنین شد که این کتاب بدون کوچکترین استفاده‌ای در مخزن کتابخانه‌های اروپا گرد و خاک بغورد.

به‌این دلیل تهیء چاپ جدیدی از قسمت مربوط به ایران سفرنامه کمپفر به صورتی منقح و انتقادی یکی از وظایف‌ملی محققان به شمار می‌رفت. تاکنون فقط قسمت‌های مختصری از این اثر به زبان آلمانی انتشار یافته بود^{۴۰}. رویه‌مرفه هشتاد صفحه از مجموع دویست و پنجاه صفحه دفتر اول آنهم به صورت منتخب یعنی یک‌ثلث از کتاب ترجمه شده است. ترجمه کامل فعلی از کتاب اول از هر لحاظ به صورت مستقل انجام پذیرفت. این کار از نظر وجود اصطلاحات خاص متعدد مربوط به سازمان اداری و طرز مملکت‌داری ایران ضروری بود چون کمپفر در متن (لاتینی) کتاب خود این اصطلاحات را به خط فارسی ذکر کرده که مسلمان مطالعه و فهمیدن آن برای کسانی که با ایران‌شناسی سر و کار ندارند مشکلاتی ایجاد می‌کند^{۴۱}. به‌این‌علت نباید موجب حیرت باشد که پس از تحقیق و ملاحظه ترجمه کارل‌مایر چنین معلوم شد که این ترجمه از لحاظ علمی نمی‌تواند مورد عنایت قرار گیرد؛ هدف این ترجمه اصولاً این بوده که جمع کثیرتری از مردم آلمان را با حاصل مطالعات کمپفر مربوط سازد و به همین‌جهت هم باید از مؤلف کتاب سپاسگزار بود.

از یاد نبریم که دنیای رنگارنگی که کمپفر به‌اما در این کتاب معرفی می‌کند متعلق به قرن هفدهم است و به‌همین‌دلیل نباید خصوصیات آنرا در ذهن به‌ایران فعلی تسری داد. پس از انحطاط ایران که برای پایان کار صفویه (۱۷۲۲ م.) روی داد و در دوره قاجار (تا ۱۹۲۵ م.) نیز ادامه یافت، ایران در دوره رضاشاه‌پهلوی، شاه فعلی تجدید حیات پیدا کرد. باوجود این: برایر مطالعه دقیقت آشکار می‌شود که ایران امروز نیز از نظر سیاسی و فرهنگی بر همان پایه استوار است که سلاطین بزرگ صفویه در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی بنا نهاده‌اند. بدین‌ترتیب در می‌یابیم که کتاب کمپفر سهم مهمی در روشن کردن تاریخ ایران امروز به عهده دارد.

والتر هینتس

۱۹۴۰

^{۴۰}—Engelbert Kämpfer: 1651-1716. Seltsames Asien (Amoenitates exoticae). In Auswahl übersetzt von Karl Meier-Lemgo. Detmold 1933, 172 S.

^{۴۱}—نوشتن اصطلاحات خاص به خط فارسی در متن اصلی لاتینی انجام گرفته است.

در متن آلمانی فعلی چیزی به خط فارسی وجود ندازد و به همین دلیل هم مترجم برای پیدا کردن معادل‌های فارسی ناگزیر از مراجعت به متابع متعدد بوده است (ترجم).

I

شاه ایران و دربار وی

۱- مقدمه

قصد من این است که به وصف دربار ایران در نیمه دوم قرن هفدهم بپردازم و در عصر ما این درباری است که از دیر باز شهرتی به سزا داشته است، چه هنگامی که در عهد باستان، ایران جهانی را زیر سلطه خود داشت و چهدر روزگاری که زیر یوغ اعراب، سلجوقیان و تاتارها گردن خم کرده بود. باوجود این ایران امروز یعنی در دوره فرمانروائی صفویه نیز به همان درجه اهمیت دارد و به همان مقدار شکوفان و آشتی خواه است که در گذشته بود، قادر تی است مقهور نشده که هراس در دل شرقیان افکنده و همه جهانیان را به اعجاب و داشته است.

من شرح مشاهدات خود را به قطعات متعدد تقسیم کرده‌ام و همواره از فصول طولانی پرهیز داشته‌ام و این نه تنها به علت آنست که یادداشت‌هایی که ضمن سفر تهیه می‌شود خود به خود کوتاه است بلکه از آن رو نیز هست که بدین ترتیب می‌توان موضوع را برای خواننده به نحوی مفهوم تقسیم کرد.

اقدار شاه

رئیس کشور ایران شاه است و پادشاهی در آنجا موروثی است. بادرمد نظر داشتن دونکته می‌توان از وضع خاص شاه تصوری به دست آورد: یکی املاک پهناوری که دارد و دیگر امتیازات خاصی که از آن برخوردار است و از این لحاظ از تمام فرمانروایان دیگر

قاره آسیا ممتاز شمرده می‌شود. من ذیلا برجسته‌ترین این امتیازات را تعداد می‌کنم:

شاه صفوی ایران از حقوقی کامل‌نامحدود و مستقل در اعمال قانون برخوردار است. در بقیه جهان قدرت دولت یا باتوافقی رسمی و شناخته شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می‌شود یا موانعی غیر معترف و در عین حال غیر قابل غلبه در راه آن وجود دارد. مثلاً قدرت تزار روسیه تاکنون توسط بویارها (اشراف) محدود گردیده است و از آن گذشته پای بندی به حفظ سنن آباء و اجدادی وی را از بسیاری از خود رأی‌ها و خود کامگی‌ها مانع گردیده است. سلطان عثمانی نیز لگام گسیختگی‌های یعنی چری‌ها را که به هیچ تدبیر چاره‌ای برای رفع آن نمی‌توان اندیشید مانع بزرگ در راه حکومت مطلقه خود می‌شمارد. فرمانروای مغولی هند نیز از فرزند شخص خود که همواره از توجه و عنایت خاص مردم برخوردار است پروا می‌کند. وی محدودیت‌های دیگری نیز در کار فرمانروائی خود دارد که فعلاً در آن باره سکوت می‌کنیم، اما پادشاه صفوی برخلاف آنچه گفته شد به هر کاری مجاز است و هیچ رادع و مانعی در سلطنت خود نمی‌شناسد. عقد قراردادها، اعلان جنگ و صلح، تغییردادن در قوانین مملکت، وضع مالیات‌های جدید و حتی اختیار جان و مال هر فرد و زنان و فرزندان او همه در دست شاه است و هیچ قاعده و قانونی زیردستان را چه فرادست و چه فرودست در مقابل هوی و هوس‌های یک فرمانروای احتمالاً منحظر حفظ و حراست نمی‌کند.

تقدس شاه

شاه صفوی قدرتی از نوع دیگر هم دارد که خاص خود است: یعنی نوعی تقدس آمیخته به احترام نه از آن دست که ما در مغرب زمین آنرا برای شاهان قائلیم بلکه تقدسی که فطری است و باتولد شاه همراه است و ملازمه دارد. روایت است که وی این تقدس را از اصل و نسب خود که به محمد پیغمبر اسلام می‌رسد دارا شده است؛ اما چون ممکن است این مطلب مورد تردید قرار گیرد و بدون ارائه سند و مدرک قابل باور کردن نباشد ایرانیان آن‌طور که من از یک روحانی ایرانی شنیدم چنین استدلال می‌کنند:

«اعتاب بلافصل حضرت محمد که امام نامیده می‌شوند بیماران

را تنها با نفس خود و بدون هیچ دارو و وسیله‌ای دیگر شفا می‌بخشیدند. خوب اگر ما این قدرت را در اثر تقدس فطری امام ندانیم پس آنرا چگونه توجیه کنیم؟ ولی چون شاه نیز از عهده چنین کاری برمی‌آید آنهم نه با ادای لفظی و کلمه‌ای بلکه با پرتوی که از بدنش ساطع است – و این خود بسی شگفت‌انگیزتر است – پس به هیچ‌وجه نباید دیگر در تقدس شاه تردید و تأملی رواداشت.» برای آنکه علاج فوری حاصل شود بیمار باید از آبی که به نحوی از این تشعشع نیرو گرفته است بنوشد خواه اینکه شاه این آب را برای شستن دستهای خود به کار برده باشد خواه اینکه انگشت‌های خود را در آن فرو برده باشد و خواه اینکه آب به نحوی باوی تماس یافته باشد. این تصور چنان در مردم رسوخ یافته است که بسیاری از بیماران شفای خود را بیشتر در آب لگن دستشوئی شاه می‌جویند تا در داروی دواخانه – و هرگاه ایمان در بیماران چندان قوی است که علاج هم می‌یابند دیگر در این مورد چه خرده‌ای می‌توان گرفت؟

مبرا بودن فرمانروا از معاصی
یک امتیاز فوق العاده نادر دیگر با این تقدس فرمانروای صفوی
ایران توأم است.

از آنجا که در مشرق زمین حکومت و سلطه بر پایه تقدس رئیس مملکت که به عنوان خلیفه فرمان می‌راند استوار است پس چنین نتیجه می‌شود که هر کس حکومت را به میراث ببرد و در عین حال نیز به عنوان رئیس و پیشوای دین از متابعت قوانین و نوامیس دینی که همه مسلمانان به پیروی از آن موظف‌اند مستثنی است؛ و آن هم از این جهت که روح فرمانروا با بی‌اعتنائی به عبادات و مناسکی که از طرف دین تجویز شده گرانبار نگردد و از طرف دیگر تن او برای شرب مسکر یا ارتکاب سایر اعمال منافی دین ملوث و آلوده نشود. به هر تقدیر حداقل آنست که بعضی از ملایان ایرانی به سختی از این نظریه دفاع می‌کنند، خواه برایش خوش‌آمدگوئی و تقرب‌جوئی و خواه به علت اعتقاد شرافتمدانه‌ای که به‌این اصل دارند*

* – همان‌طور که در مقدمه ذکر شده اطلاعات دینی مؤلف بپایه‌هایی سنت استوار →

به میزان اقتدار شاه صفوی بر اثر اعتقاد خاص رعایا وزیرستان باز افزوده می‌شود و این امر باعث می‌گردد که آنها کلا و بدون قید و شرط نسبت به فرمانروای مقدس خود که برای قدرت وی حد وحدوی متصرور نیست اظهار اطاعت و انقیاد می‌کنند و دیگر هیچ تفاوت نمی‌کند که شخص فرمانروا در اقدامات خود به حیله‌گری و فربیکاری دست بزند یا از زیرستان خود توقعات عجیب و حیرت‌انگیزی داشته باشد. بهزحمت موردي می‌توان پیدا کرد که هرگاه اموال محاکومی را از طرف دولت ضبط کنند یا جلادی بخواهد چشم وی را از کاسه بیرون بیاورد و یا پیک غیرمنتظره شاه قصد جدا کردن سر او را بکند وی خم به ابرو بیاورد (چنین محاکومیت‌هائی اغلب معلول سعادت‌ها و همچشمی‌ها در مجتمع درباری است)؛ زیرا همه این را از جمله بدیهیات می‌شمرند که هرکس باید دار و ندار، چشم و عمر خود را فدای یک اشاره او بکند. در دوره شاه صفوی (۴۲۹ - ۱۶۲۹ م.) اتفاق افتاده است که به فرمان وی پدران پسران و پسران پدران را با فرو کردن دشنه در سینه کشته‌اند و بدون ترس و باحال تسليم و رضا به فرمان پسر و پدرکشی گردن نهاده‌اند. به همین ترتیب هم ممکن بود اینها به دلخواه شاهی که فرمان اوراست باهیا هو و سروصدائی که در مجالس عزاداری و تشییع جنازه‌ها معمولاً به راه می‌اندازند هزاران آفرین و درود به بانی آن نثار کنند.

القب شاه

القب و عنوانی که تقریباً جنبه خدائی دارد حاکی از عظمت مقام شاه است و وجود این القاب و عنوان‌های را می‌توان با در نظر گرفتن حالت پرستش و خضوع مردم نسبت به شاه توجیه کرد.

یکی از برجسته‌ترین القاب ولی نعمت است و این خود به معنی نمایندهٔ تام‌الاختیار خدا و پیغمبر است در تقسیم مال دنیا بین مردم. در تشریفات تاجگذاری وی توسط صدر با این لقب مورد خطاب قرار می‌گیرد؛ همچنین هنگامی که شاه در گفتار و استناد بخواهد از خود نام ببرد خود را با این لقب یاد می‌کند.

→ است و به هیچ‌وجه مستند نمی‌تواند باشد. مترجم از نظر حفظ امانت تفییں در متن را روا ندانست و گرنه بی‌باییگی این گونه مطالب و نظایر آن به خوبی برخوانندگان روشن است. مترجم

در زبان رایج درباری شاه را عالم‌پناه یا جهان‌پناه یا از این هم مبالغه‌آمیزتر پادشاه عالم می‌گویند و شاه بدون تأمل بسیار این القاب را شایسته خود می‌شمارد. بین هند و ایران تا امروز با تعصب در این باره بحث و بگو مگو است که آیا این القاب در شان کدام‌یک است. آیا باید پادشاه‌مفوی هنдра که از سال ۱۵۳۰ م. یعنی سال وفات با بربر هند فرمان می‌راند و از اعقاب تیمور است به این لقب نامید یا شاه‌صفوی را. به هر حال این اختلاف به هیچ نتیجه قطعی هنوز منجر نشده است. در این مورد ایرانیان چنین استدلال می‌کنند: حق بیشتر به طرف شاه ایران است زیرا وی از پشت علی است و علی بنی عم و داماد پیغمبر اسلام کسی است که از طرف حضرت محمد به جانشینی انتخاب شده و حکومت بر عالم به وی به صورت موروث داده شده است نه به خاندان تیمور.

فضلًا شاه را با لفظ «اقدس» توصیف می‌کنند در حالی که مردم عادی وی را بر حسب عقیده رایج و بی‌پایه‌ای به تبع شاپور پادشاه‌ساسانی^۱ «برادر آفتاد»^{*} می‌نامند؛ بعضی دیگر وی را سپهر رکاب و صاحب قرآن می‌خوانند. لقب دیگر شاه که کم‌طمطران‌تر و رایج‌تر است والی ایران^{**} است. خود لفظ شاه نیز که مختص اوست و همه نیز آنرا به کار می‌برند دارای معنی در همین حدود است^۲ مراسم ادب و احترامی هم که در حضور شاه باید رعایت شود در خوراین القاب بلند و مطنطن است. رجوع به شاه بدون اینکه قبل اتحفه و هدیه شایسته‌ای تقدیم شده باشد در حکم جنایت است؛ مخاطب قراردادن وی قبل از اینکه ضمن تعظیم غرا سه بار خاک پای شاه را بوسیده باشند گناهی است بزرگ. این پرستش که بی‌شباهت به پرستش خدا نیست مربوط به زمانی است که پادشاهان ایران دنیا را زیر فرمان خود داشته‌اند اما صاحب فعلی تخت و تاج چنان بدان عادت کرده است که با وجود آنکه ایران نسبت به ازمنه قدیم

۱- شاپور اول از سال ۲۴۱ تا ۲۷۲ م. و شاپور دوم از ۳۱۵ تا ۳۷۹ م. سلطنت کرد. اما از این متن برنمی‌آید که منظور مؤلف کدام‌یک از این دو تن بوده است.

۲- عجیب است که کمپفر از لقب اعلیحضرت و اعلیحضرت همایون که در آن روزگار هم رایج بود و امروز نیز قول عام یافته است ذکری نمی‌کند. به علت تنگی مجال و اختناب از اطباب در اینجا از القاب پادشاهان که در کتبیه‌ها آمده ذکری نمی‌کنیم هرچند که پرداختن به این موضوع نکات مهمی را روشن می‌کند.

*- شاید مراد کمپفر از برادر آفتاد کلمه «حمییدشان» بوده است (متوجه)؛ **- ولی ایران هم به قرینه درست به نظر می‌آید. مترجم.

آنقدر از متصروفات واراضی خود را از دست داده باز به هیچوجه به مخیله وی خطور نمی‌کند که این تشریفات را لغو کند.

وسعت ایران

قلمر و فرمانروائی شاه محدود است به سرزمینی که در مغرب به دجله، در مشرق به هلمند (در افغانستان)، در جنوب به خلیج فارس و در شمال به دریای خزر منتهی می‌گردد. دقیق‌تر بگوئیم سرزمینی است بین درجهٔ چهل و چهارم و شصت و ششم طول شرقی و بین درجهٔ سی و نهم و بیست و پنجم عرض شمالی. اهالی بومی بدان ایران یا عجم^۳ می‌گویند. در محدودهٔ قارهٔ آسیا (چین و ژاپن را من مستثنی می‌کنم) این سرزمین از نظر سیاست، علوم و فنون از سایر کشورها ممتاز است. در آن سوی مرزهای وسیع ایران روسها، تاتارها، هندی‌ها، عربها و ترکها ساکن‌اند. برای اینکه بتوان با این اقوام در صلح و سلم زیست باشد در سیاست و مملکتداری سخت زیرک و هوشیار بود؛ اما هرگاه‌جنگی در گیرشود دیگر پیروزی فقط و فقط با بکار بردن تمام قوا و ابراز دلیری بسیار میسر می‌گردد. از طرف دیگر طبیعت، ایرانیان را در چنان حصار استواری از دریاها، کوهها و بیابانها محصور کرده است که دشمنانشان به ندرت‌می‌توانند با دستبردها و شبیخون‌های غیرمتربقب خود زندگی مطمئن و توانم با فراغت ایشان را مختل کنند و به آنها ضرر و زیانی برسانند.

ما که ذیلاً به اختصار به توصیف احوال هریک از پادشاهان صفوی می‌پردازیم از آن‌رو است تا نشان بد هیم حقوق و اختیارات فوق العاده و بی‌نظیر پادشاهان ایران اغلب در خورد استعدادها و شخصیت ایشان بوده است. زیرا هرگاه شاه‌صفی را که به ستمگری و خونریزی راغب بود از جمع سلاطین صفوی مستثنی کنیم می‌بینیم که شاهان این سلسله باداشتن امتیازاتی ذاتی و خارق‌العاده انتظار را به خود جلب کرده‌اند. سه خصلت از این خصایل به خصوص جلب توجه می‌کند: اول، داشتن وجدانی حساس و دقیق برای رعایت

۳- کلمهٔ عربی «عجم» در بدو امر به کسانی اطلاق می‌شد که عرب‌را به صحبت می‌کردند اما در صدر اسلام تغییری در معنی آن پیدا شد و برای غیر‌عرب‌ها به کار رفت و اندک‌اندک به طور خاص برای ایرانیها رواج یافت. دربارهٔ وسعت و مساحت ایران رجوع شود به نقشهٔ Adrianus Relaudus مورخ سال ۱۶۹۵ (نقشهٔ ضمیمهٔ این کتاب).

قانون؛ دوم، خداترسی که از دوره کودکی به آنها تلقین گردیده است؛ سوم، سجایای اخلاقی قابل توجهی که در آنها ارثی و یا مکتب از شرایط مساعد محیط زندگی است. هرچند که پادشاهان ایرانی قدرت حکومت مطلق دارند و در اعمال خود کاملاً آزاد هستند باز به طور کلی در کار مملکتداری جانب عدل، انصاف و عطف را رعایت می‌کنند؛ هنگامی که بخواهند به اقدامی غیر عادی دست بزنند یا هوی و هوس برآنها چیره شود قبل نظر دیوان عالی را در آن باره جویا می‌شوند و همچنین از دست زدن به اقدامات خیلی تند و شدید ضدکارمندان سخت‌کوش و وظیفه‌شناس خودداری می‌کنند.

۲- صفویه

از دو قرن پیش در ایران پادشاهانی از یکی از دودمان‌های تقدس‌مأب خطة آذربایجان سلطنت می‌کنند که اروپائی‌ها عادة آنها را صوفی می‌نامند^۴. شیخ اسماعیل پسر شیخ حیدر که از امرای اردبیل بود و بر اثر علم و زهد بسیار شهرت داشت در اوایل قرن شانزدهم میلادی به حکومت دنیوی دست یافت. وی مردی پای‌بند دین بود و بهمین دلیل مردم به اولقب صوفی داده بودند. القاب صوفی و شیخ به مردان عابد داده می‌شود بخصوص به پیشوائی روحانی که از عهده تفسیر قوانین شرعی برآید.

مادر اسماعیل شاهزاده خانم مارتا دختر حسن بیگ بود که بزبان ترکی به‌وی لقب اوزون‌حسن داده بودند. قامت بلند و درشتی‌اندام باعث شده بود که مردم او را چنین بنامند^۵. کمی پس از اینکه اسماعیل پایتخت یعنی تبریز را به تصرف درآورد (۱۵۰۱ م.) به پادشاهی سراسر ایران رسید. زمینه این ترقی را شش نسل قبل از او فراهم کرده بودند و بیش از همه جد اعلای وی شیخ صفی (۱۳۳۶ - ۱۲۵۲ م.) که به صورت کامل

۴- برای توضیح بیشتر در این مورد رجوع شود به چند صفحه بعد تحت عنوان شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی.

۵- برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به کتاب زیر:

W. Hinz, Irans Aufstieg zum Nationalstaat im 15. Jahrhundert, Berlin/Leipzig 1936 (این کتاب تحت عنوان تشکیل دولت ملی در ایران قبل ترجمه و انتشار یافته است)

صفی الدین اسحق نامیده می‌شود و یکی از اعقاب علی، داماد و بنی عم پیغمبر اسلام است و شجره نسب او با بیست و هفت واسطه بدو می‌رسد در این راه کوشیده بود. شیخ صفی در عین حال یکی از طرفداران و مجاهدان سرسخت مذهب شیعه بود که در عهد وی رواج چندانی نداشت. صفی از یک پدر ملاک در اردبیل به دنیا آمد. اما چون تصمیم گرفته بودکه با وجود مال و منال پدرش زندگی را همچون زهاد در فقر بگذراند از زادگاه خود خارج شد و در زاویه‌ای نزدیک مسکن گزید تا در عزلت و دور از هیاهوی دنیا و کار دنیا عمر را به عبادت و ریاضت بگذراند! چنین تصمیمی ظاهراً دارای عواقب مهمی بود. زیرا براثر طرز زندگی بی‌غل و غشی که در پیش گرفته بود و تعالیم بلندی که می‌داد در مدتی کوتاه دارای چنان شهرتی شد که از اطراف واکناف سیل سر سپرده‌گان و طرفداران به‌سوی وی روان شد. این وضع در دوره اعقاب شیخ صفی نیز همچنان ادامه داشت.

تیمور در بقعة اردبیل

بدین ترتیب شهرت زهد و ورع شیوخ اردبیل تیمور را وادر کرد که هنگام عبور از این منطقه سری هم به‌آن زاویه بزند (۱۴۰۳ م.). او پس از پیروزی بر عثمانیها به هنگام بازگشت از آناتولی سوای سلطان ایلدرم بازیزید پادشاه عثمانی که وی را در تخت روانی محبوس کرده بود اسرای زیادی را به همراه خود داشت و می‌خواست بزودی همه آنها را بکشد. من در اینجا آنچه را بر تیمور گذشت و آنچه را در ملاقات این دو تن یعنی یک نفر جهانگشا با یک مرد خدا رخ داد طبق روایات تاریخی ایرانیان وصف می‌کنم هرچند که تفصیل زیر ممکن است با افسانه و قصه درهم آمیخته باشد. زیرا حداقل از این روایت بخوبی برمی‌آید که ایرانیها خود داستان روی کار آمدن سلسله فعلی را چگونه می‌پنداشند.

تیمور (۱۴۰۵ – ۱۴۳۶ م.) از امرای مشهور تاتار و مؤسس یکی از سلسله‌های بزرگ مغول بود. به علت زخمی که وی در لشکرکشی به سیستان در سال ۱۳۶۲ م. برداشت از پای راست می‌لنگید و به همین دلیل به تیمورلنگ ملقب شد و همین اسم است که

از زبانهای اروپائی به «تیمور لان» تبدیل گردید. وی قدرت جسمی بسیار داشت و به سلامت وی تا ایام پیری لطمه‌ای وارد نیامد؛ در جنگها هرگز قوت قلب و حضور ذهن خود را از دست نمی‌داد و آنچه مایه تحسین بسیار است این است که همواره ستاینده حق و قانون و مردمی خداترس بود هرچند که این عربشاه وی را فرمانروائی جبار و ستمکار خوانده است و از طریق کتاب وی این فکر در آثار اروپائیان هم رسوخ کرده است^۶ باز از نظر دور نباید داشت که تیمور بر اثر عطوفت و ملایمت با زیرستان و داشتن خصائص متعدد برجسته در شرقیان خاطر خوبی از خود به جا گذارده است.

در دوره وی اسلام به قوت خود باقی ماند؛ اما وی چندان معتدل بود که هیچگاه به طریقت یا دین خاصی نگرود و در اینجا تا اندازه‌ای از سلف خود چنگیزخان تبعیت می‌کرد که یک قرن و نیم پیش از او (در ربع اول قرن سیزدهم مسیحی) به عنوان یک فرمانروای مغول سراسر آسیا را تحت سیطره خود آورد. در عین اینکه تیمور در برابر تمام ادیان و مذاهب از خود حوصله و تحمل نشان می‌داد و شخصاً تحت تأثیر بسیار ستاره‌شناسی بود قاعدة می‌باشد باز حمت و اشکال فراوان به معجزات و کرامات روی خوش نشان دهد و بدانها باور کند. بنابراین معقول است که وی هنگام ابراز آمادگی برای ملاقات شیخ اردبیل اطمینان داشته که وی مردم عوام حداکثر استفاده را می‌کند. در حالی که تیمور برای تحقیق در حقیقت امر راهی شد پیش خود چنین فکر کرد که اگر شیخ در سه مورد خاص رفتاری را بکند که وی در نظر گرفته است باید به تقدس وی معرف شد. اولاً: در صورتی که شیخ با او پرخوردی واقعاً انسانی داشته باشد، از خضوع و خشوع مفرط بپرهیزد و بهاندگ احترامی بسند کند؛ دوم: هرگاه شیخ به او که سخت‌گرسنه است از غذای غیر

۶- بهترین و قابل اعتمادترین تحقیقی که تا به حال درباره تیمور انجام گرفته است اثر زیر است:

Wilhelm Barthold, Ulug Beg und seine Zeit, deutsche Bearbeitung von Walter Hinz, in:

Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes, XXI. Band, Nr. I, Leipzig 1935.

عادی خود بدهد، غذائی که تیمور از مدت‌ها پیش از آن نخورده باشد؛ سوم: هرگاه شیخ به کاری شگفت‌انگیز و غیر عادی دست بزند.

باری تیمور با این تمہید شاد و خرسند به ملاقات شیخ رفت.

هنگامی که شیخ^۷ توسط مریدان خود آگاه می‌شود که شاه عالم در آنجا حاضر است بدون کوچکترین تغییر حالتی می‌گوید که وارد شود و همان‌طور به قرائت‌کتابی که آغاز کرده بود ادامه می‌دهد. وقتی هم که برای استقبال تیمور از جا بر می‌خیزد بدون هیچ تکلفی از وی می‌خواهد که طرف راستش بنشینند. البته نشستن در طرف راست کسی در مشرق زمین دلیل محترم بودن است. پس از آن وی با سخنانی خوش به تیمور خوش‌آمد می‌گوید و پیروزی وی را تبریک می‌گوید و ضمناً خاطر نشان می‌سازد که چنین فتوحاتی را نباید در اثر قوه و قدرت بشری دانست بلکه مشیت‌الهی و رحمت خداوندی است که کسی را شامل احوال می‌گردد.

امیر تاتار ظاهراً از ابهت این پیر مرد تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ بالاخره اظهار گرسنگی می‌کند و از مرد زاحد چاشت می‌خواهد. شیخ دستور می‌دهد که شیر و پنیر از انبار بیاورند – و می‌گوید که غدای دیگری نزد گوشه‌گیران یافت نمی‌شود. هنگامی که تیمور با ولع فراوان از این غدای ساده خورد به خدا سوگند یاد کرد که از مدت‌ها پیش‌غذائی چنین لذیذ نخورده بوده است. تیمور از میزبان خود پرسید که رمه و مرتع وی در کجاست؟ شیخ که انگشت خود را به طرف ستیغ ساوالان بلند کرده بود در جواب گفت «آن جنگلها را در آنجا می‌بینید؟ این است مرتع من؛ حالا رمه خود را به شما نشان می‌دهم!» در همان حال پارچه سفیدی را چند بار بالا برده و پائین آورد و با این‌کار خود بزهای وحشی کوهستانی را که به این علامت آشنا بودند نزد تیمور خواند و آنها درست مانند دام اهلی پستان‌های پر شیر خود را برای دوشیدن عرضه داشتند...

به محض مشاهده این حادثه خارق‌العاده تیمور به یاد سه شرط خود افتاد و ناگزیر معرف شد که شیخ واقعاً زاهدی مؤمن و مقدس است و عبادت‌های وی مورد توجه خاص ذات باری است و از اینکه پیش از آن وی را مردی شیاد دانسته بود خجل شد؛ در نتیجه

۷- منظور شیخ خواجه‌علی، پیر طریقت صفوی است که از سال ۱۳۹۲ م. در رأس این طریقت قرار داشت و در ژانویه ۱۶۲۹ م. در فلسطین جهان را بدرود گفت.

تصمیم گرفت تا این زاهد گوشه‌گیر چیزی از وی نخواهد از او جدا نشود. شیخ تقاضای تیمور را پذیرفت و از او خواست تا اسرائی را که در نتیجهٔ پیروزی با خود همراه آورده بود و تعداد آنها به چندین هزار ترک بالغ می‌شد آزاد کند زیرا دل شیخ برحال زار این اسرا می‌سوخت. تیمور منتظر شنیدن چنین تقاضای عجیبی نبود اما دیگر نمی‌توانست از حرف خود برگرد و بالنتیجه این اسرا را به کسی که از آنها شفاعت کرده بود تسليم داشت. شیخ این اسرای ترک را که از مرگ حتمی رسته و در اثر اندوه، بند و محرومیت در طول این راه پیمانی سخت فرسوده شده بودند به میهمانی پذیرفت و آنها را پس از اینکه پناه و پوشان و خوراک داد به وطن مألهٔ بازگرداند.

منظور ما از ترک در اینجا قبیله‌ای است که به خانوارها منقسم بود و بدون داشتن مقر ثابتی در ناحیه آناتولی تا آسیای مرکزی ساکن بود و به دامداری اشتغال داشت. ناحیهٔ ترکستان به تبع نام ترکها چنین نام گرفته است؛ اصطلاح ترکمنستان (در آناتولی شرقی) از ترکمان و ترکمن مأخوذه است که صورت خشن کلمهٔ ترک است. این شبانان دوره‌گرد در آن دوره فوق العاده مقتدر و دلیر بودند؛ شیخ صفوی با شفاعتی که کرد دل آنان را به دست آورد و آنان را متعدد خود کرد. شیخ صفوی بر اثر این حادثه و همچنین در اثر طرز زندگی زاهدانهٔ خود که نمونه و سرمشق بود مورد توجه خاص ایرانیان قرار گرفت و اعقاب وی نیز که سلسلهٔ صفویه را تشکیل دادند همواره از عنایت و توجه مردم برخوردار بودند.

شاه اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی (۲۶ - ۱۵۰۱ م.)

ترکان اسیر آناتولی به خصوص به صفویه و فادار ماندند و این امر به سود مناسبات پدر شاه اسمعیل یعنی شیخ حیدر با سلطان یعقوب ترکمن، پسر او زون حسن تمام نشد. طرفداران و مریدان حیدر چنان موجب تشویش یعقوب گردیدند که وی دیگر تأمل را جایز نشمرد و تصمیم گرفت حیدر را که از همه جا بی‌خبر بود از سر راه خود بردارد و پسر او اسمعیل و همچنین همسرش شاهزاده‌خانم مارتا را بدون سر و صدا به قتل برساند. البته باید دانست که شاهزاده‌خانم مارتا خواهر ناتنی یعقوب نیز بود. اما

اسمعیل توانست از چنگ فرمانروای آن عهد ایران بگریزد و مدت‌های به صورت خانه‌بدوش در گیلان که در ساحل جنوی دریای مازندران واقع است به سر ببرد.

اسمعیل که به سن جوانی رسیده بود در قبال این همه نابکاری به فکر انتقام گرفتن افتاد و به چنگ الوند، برادرزاده یعقوب و مراد پسر وی که مانع بودند او به میراث قانونی خود برسد رفت. اسمعیل به وفاداری قبایل ترکمنی که ذکر آنها پیش از این رفت مطمئن بود و ضمناً امید داشت که گیلانیان نیز که او را چنین خوب پذیرا شده بودند از همراهی دریغ نورزنند. از این‌ها گذشته او از بقیه ایرانیان نیز که به علت پای‌بندی به مذهب تشیع با او برسر مهر بودند چشم یاری داشت.

پیروزی بالاقدام متهورانه اسمعیل هم‌عنان بود. نه تنها او در آن واحد هم بر الوند و مراد پیروز شد و شهرهای تبریز، شیراز و بغداد را تصرف کرد بلکه حتی توانست خان مقتدر ازبک ترکستان غربی را مقهور و منکوب کند. بدین ترتیب شیخزاده‌ای مقدس به پادشاهی نیرومند مبدل گشت. وسیله رسیدن او به قدرت آن درویشها یا صوفیه‌ای مخلص و صمیم بودند که از مدت‌های از صفویه هواداری می‌کردند؛ ما غربیها چون کلمه صوفی را سوء تعبیر کرده‌ایم از دیرباز پادشاه ایران را صوفی (Sophi) نامیده‌ایم. پس از شاه اسمعیل پسرش طهماسب (۷۶ - ۱۵۲۴ م.) به سلطنت رسید و پس از شاه طهماسب پسرش اسمعیل دوم که پادشاهی ستمکار بود جانشین وی شد. اما برادر بزرگتر او محمد خدا بنده که تقریباً نایبنا بود به حکومت شاه اسمعیل دوم خاتمه بخشید (۱۵۷۸ م.). حمزه که بزرگترین پسر سلطان محمد خدا بنده بود در کار حکومت به پدر نایبنا کمک می‌کرد^۸. سرانجام شاه عباس بر تخت سلطنت صفویه جلوی کرد و به شاه عباس کبیر ملقب شد (۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م.).

پس از شاه عباس نوه‌اش صفوی (۴۱ - ۱۶۲۹ م.) به سلطنت

- درباره پادشاهان صفویه در قرن شانزدهم می‌توانید به آثار زیر رجوع کنید:

W. Hinz, Schah Esma'il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Safaviden, in: Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen, Bd. XXXVI, II. Abt., S. 19 bis 100, Berlin 1933;

H. Roemer, Der Niedergang Irans nach dem Tode Isma'ils des Grausamen, Diss. Würzburg 1939.

رسید؛ شاه عباس دوم جانشین شاه صفی شد (۶۶ - ۱۶۴۱ م.) و سرانجام نوبت پادشاهی به شاه سلیمان رسید که اکنون نیز زمام کشور را در دست دارد (۹۴ - ۱۶۶۶ م.).

اما در باره کلمه «صوفی» باید بگوئیم آن‌طور که عموماً تصور می‌کنند این لغت از ماده صاف که در عربی و فارسی هردو رایج است مشتق نشده بلکه از مشتق‌ات « Sof » است که به معنی نوعی پشم زبر و خشن است. شاه اسمیل قبل از رسیدن به سلطنت و همچنین پیروانش جامه‌هائی از « صوف » می‌پوشیدند و امروز نیز همه اهل علم و مردان خدا لباسی از این نوع پشم در بر می‌کنند. به همین دلیل به پوشنده چنین لباسی « صوفی » گفته‌اند یعنی پشمینه پوش. کلمه صوفی همانطور که گفتیم در مغرب زمین به صورت مسخ شده Sophi رایج شده است و به هیچوجه آنرا با صافی که بمعنای پاکیزه و منزه است نباید اشتباه کرد.

۳- ولی‌عهد

چون در تبار ولایت‌عهد تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یاسلاطین صفوی دارای اهمیت است بنابراین به اصالت خانوادگی مادر ولی‌عهد چندان توجهی نمی‌شود. مهم نیست که مادر ولی‌عهد دارای جه خونی و چه صفات واستعدادهائی بوده است، گاه ممکن است مادر ولی‌عهد دختر یکی از بزرگان مملکت باشد که او را به شاه هدیه داده‌اند و گاه نیز می‌شود که وی به عنوان یک کنیز چرکسی یا گرجی به حرم‌سرای شاه راه یافته باشد زیرا قفقاز از دیر باز زادگاه زیبار و ترین دختران آسیا بوده است. به هر صورت کافی است که زنی برای ملاحظت مورد توجه شاه واقع شود و بنظر شاه لیاقت آنرا داشته باشد که مادر ولی‌عهد مملکت گردد.

آینده ولی‌عهد مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته. زندگی ولی‌عهد سراسر در اطاقهای حرم‌سرایی می‌گذرد و خارج از حدود حرم‌سرای حتی به‌وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. مصحابین ولی‌عهد خواجه‌های زنگی هستند که از اطراف و

اکناف مناطق جنوب عالم خریداری شده‌اند. گروه کثیر همخواه‌ها و متعه‌های شاه نیز در این میان سهم وزیران را به عهده دارند. تربیت پسر به عهده مادر، مادر بزرگ و بعضی زنان سالخورده است که بعلت حرمت و احترامی که یافته‌اند از سایرین ممتاز‌اند. حتی معلم ولیعهد را که غلامی است اخته شده به پیشنهاد زنان انتخاب می‌کنند. این معلم که به هیچوجه توانائی ندارد که شاه آینده را به رموز شایسته مقام سلطنت آشنا سازد یکه و تنها وی را درس دین می‌آموزد و از آن گذشته به او انواع و اقسام رسوم و آداب خرافی را تعلیم می‌دهد. از آنجا که ضرور است بیشتر به طرز تربیت ولیعهد پرداخته شود و نکات مختلف آن روشن گردد من بهتر می‌دانم که شرح خود را با توصیف حرم‌سرا آغاز کنم که تربیت ولیعهد در آنجا انجام می‌گیرد.

حرمسرا

قسمت مخصوص اقامت زنان که به عربی و فارسی آنرا حرم می‌نامند تشکیل می‌شود از ساختمانی که با کاخ مربوط است و بادیواری به ارتفاع تقریبی بیست متر یا حتی بیش از آن محصور است. در طول شب محافظان و نگهبانان چون زندانی از این ساختمان مراقبت می‌کنند و اجازه ورود به احدی نمی‌دهند. در کنار در ورودی حرم‌سرا قوای محافظی مرکب از چند واحد مستقر است که نزدیک شدن به ساختمان را غیر ممکن می‌سازند و هر عابری را که در برابر آن عمارت پا سست کند بزودی می‌رانند و متواری می‌سازند. در هشتی سرپوشیده حرم‌سرا کارمندان و خدمتگزارانی متعدد و گوناگون گرد آمده‌اند که از همه شاخص‌تر یساولان یا پادوها هستند. این‌ها قبلاً محافظین مخصوص شاه اسماعیل اول بوده‌اند. وی آنها را از قبایل ترک و فادار به خود انتخاب می‌کرد؛ اما امروز این شغل موروثی است و آنها درست مانند اسلام‌فشن که طبق آئین شیعه خود را صوفی نامیده بودند باز از این لقب دست بردار نیستند.

مدخل بعدی حرم‌سرا را گروهی از خواجهگان ایرانی حراست می‌کنند. در داخل حرم‌سرا، کنیزان، متعه‌ها و همسران پادشاه سکنی دارند؛ اینها غالباً از نژادهای ایرانی، ارمنی، گرجی و

چرکسی هستند. اضافه بر اینها تعداد کثیری از خواجهگان زنگی را می‌توان یاد کرد که چهرهٔ چیز دار و شکل و شمایل زشت و کریه آنها با پوشش زیبایشان سخت تعارض دارد. وظیفه و تکلیف این خواجه‌ها هم انجام دادن کارهای مشکل و سخت‌خانه است وهم مراقبت در گفتار و کردار متنه‌ها. اینها سخت مراقبت‌دارند که دامن عفت هیچیک از متنه‌ها لکه‌دار نشود و به کشف اسرار آنها کوشش هستند. هرگاه متعه‌ای مرتکب خطائی شود وی را تأدیب می‌کنند و هرگاه خطا بزرگ باشد از تنبیه بدنبی نیز ابا ندارند. حال آیا جای شگفت است که کسانی که خود برادر اخته شدن دشمن و خصم آشتبانی ناپذیر هر نوع لذت جسمی شده‌اند در این‌گونه امور تبدیل به جاسوسانی سخت‌گیر بشوند؟ این خواجه‌ها نه ریشی‌دارند و نه از قدرت جسمی برخورداراند. صدایشان، رفتارشان و قوای دماغیشان همه وهمه حاکی از اینست که به‌زن تبدیل شده‌اند.

به سهولت می‌توان فرمید که امید آیندهٔ مملکت در دایرهٔ تنگ این افراد نادان و ناتوان به‌چه صورت رشد می‌کند و می‌بالد و دیگر اینکه این محیط با وظایف سخت مملکتداری که در انتظار اوست تا چه پایه مباین است. زیرا جز پدر احدهٔ حق ندارد پا به حرمسرا بگذارد هرچند که به‌داشتن افکار بدیع یا خصال بر جسته از دیگران ممتاز باشد و بتواند سرمشق و نمونهٔ خوبی به‌ولیعهد ارائه دهد و وی را به‌فضیلت علم بیاراید. از این گذشته و لیعهد هیچ وسیله و امکانی در اختیار ندارد که به تربیت قوای بدنبی خود بپردازد و جسارت و دلیری خود را بیازماید؛ زیرا تنگی فضا مانع آنست که بتوانند اسبی در آنجا نگاهدارند و نگاهداری سگ نیز برخلاف دین آنهاست. حداکثر وجود الاغ را تحمل می‌کنند و کودک آنقدر در سواری تمرين پیدا می‌کند که بعدها که شاه شد بتواند براسب بنشیند.

للہ ولیعہد

للہ ولیعہد به کودک تحت سرپرستی خود بیشتر آداب‌دانی و دینداری می‌آموزد بدون اینکه پروای تربیت قوای فکری و معنوی او را داشته باشد. حتی قبل از اینکه طفل از عهدهٔ خواندان و نوشتان برآید با او از علم دین صحبت می‌کند تا در خلال کار خود بتواند

اصول عقاید مذهب شیعه را بهوی تلقین کند. قبل از هرچیز قواعد نماز، وضو، غسل و روزه را به او می‌آموزد و او ناگزیر است که همه را مو به مو اجرا کند. پس از آن نوبت به سیرت نبوی و دوازده امام جانشین پیغمبر و نسبت‌های خانوادگی ائمه که مطلبی است پیچیده و مشکل می‌رسد. به خصوص به مسائل مورد اختلاف بین ایرانیان شیعی مذهب و عثمانیان طرفدار سنت که از دیر باز مورد بحث و فحص بوده به صورت اساسی بذل توجه می‌شود. لله به تفصیل تمام سرگذشت حضرت علی، مؤسس مذهب شیعه و همچنین فرزندانش حسن و حسین را توصیف می‌کند؛ زجر و مشقاتی را که این دو تن به خاطر رسیدن به خلافت تحمل کرده‌اند به انحصار مختلف، مکرر و بعض‌اً مکتوب به ولیعهد یادآور می‌شود. بدین طریق لله می‌کوشد که در کودک تحت سرپرستی خود خصوصی سخت و مرگبار نسبت به دشمنان شیعیان ایجاد کند*

گمراه کردن ولیعهد

علم ولیعهد مغز شاهزاده را با افسانه‌های بی‌معنی پر می‌کند بدون اینکه توانائی آنرا داشته باشد که بهوی علمی واقعی بیاموزد؛ حرمسرا چنین می‌خواهد و خانواده‌های نجیب‌زاده و معتبر نیز با این امر موافقت دارند. اصلاً و ابدأ خبری از اعمال مردان بزرگ و مشهور به‌گوش این پسر بچه نمی‌رسد؛ حقوق عمومی، اصول مملکتداری، ورزش و مسائل مربوطه به تربیت بدنی که اعضاء را نرم و آماده می‌کند، تمرین‌های برای سرعت انتقال و ادراک، اصول جنگ و آنچه دانستن آن برای شاه آینده مملکت لازم است به‌هیچوجه مورد نظر نیست و بهوی آموخته نمی‌شود. به خصوص بسیار توجه می‌شود که مبادا ولیعهد پس از بدست گرفتن زمام امور به سخن مشاوران خود اعتمان نکند و بخواهد شخصاً به حل و عقد مهمات امور همت گمارد. از آن هم بدتر اینکه برای ولیعهد که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چند همسر انتخاب می‌کنند. در حشر و نشر مدام با این زنان براحتی کم‌کم نطفه هر فکر مستقلی در وی خفه می‌شود زیرا وی که جوانی نورس

* - چند سطری از این قسمت و بند بعدی که قصه‌ای بود مخصوص مطالبی موهن نسبت به خلیفه ثانی و ذکر آن صلاح دانسته نشد از ترجمه حذف گردید. مترجم

است خارخار شهوترا در خود حس می‌کند و یارای مقاومت در برابر آن را ندارد و در این راه امساك نمی‌شناسد. در این اوضاع واحوال تمام نیروی شاهزاده که باید صرف‌کارها و اقدامات بزرگ شود به شهوترانی مبدل می‌گردد؛ دلش می‌خواهد که در عشق و لذت‌جوئی بزرگ باشد و کارهای خارق العاده کند. اینست که از اطباء داروهای مختلف می‌طلبد تا به کمک آنها بتواند قوای خود را که اصولاً و به طور موروثی هم اندک و ناجیز بوده است تحریک کند و افزایش دهد.

اطباء این داروی مؤثر را برای شاهزاده از خشخاش فرام می‌کنند. آنها شیره غلیظ شده خشخاش را که همان تریاک باشد با مشک و عنبر و سایر عطریات مخلوط می‌کنند و از آن حب‌های کوچکی می‌سازند و در لحظه‌های معین یکی از حب‌ها را به‌او تجویز می‌کنند. اگر شاهزاده به مایعات بیشتر رغبت کند. شربتی از شکوفه‌های معطر مهیا می‌سازند و پوسته خشخاش را چند ساعتی در آن می‌خوابانند تا نرم شود. بعد باز این شربت را با قندی که به سهم خود با عطریات آغشته شده می‌آمیزند به صورتی که به گوارائی نوشیده شود.

این شربت را که ایرانیان با آن به خوبی آشنائی دارند کوکنار می‌نامند که عصاره افیون است. ایرانیان به قدری به‌این شربت علاقه دارند که آنرا حتی بر لذت‌یزدترین اغذيه ترجیح می‌دهند و حتی یک روز از لذت برخورداری از آن چشم نمی‌پوشند. خاصیت این شربت در آنست که پس از خوردن مغز را از تصورات و خیالات خوش می‌آکند و در عین حال قوای شهوی را تحریک می‌کند. اما چه داروی لعنتی و نکبت‌باری است این کوکنار! ساعتی چند از خوردن این دارو نگذشته آثارش زایل می‌گردد و حالت افسردگی و تشویش جای آن را می‌گیرد. استعمال مکرر کوکنار آدمی را به ضعف و کاهش تن، کند ذهنی و بی‌اعتنائی به هر چه بزرگ و سرتک است دچار می‌کند و سرانجام به تیرگی مطلق روح منجر می‌گردد. پس چه جای شگفت است که ولیعهدی که در عنفوان شباب به افراط به شهوترانی پرداخته است و در نتیجه مردی خسته، و امانده و دچار پیری زودرس شده است به هنگام رسیدن به سلطنت به‌علت عدم توانائی فکری و روحی از عهده اداره امور مملکت بر نماید.

۴- تاجگذاری و لیعهد

هرگاه شاهی جهان را بدرود گوید بلافصله و لیعهد از دنیای محصور زنان بیرون می‌آید و بر تخت سلطنت می‌نشیند. اغلب پسر ارشد را به‌ولیعهدی انتخاب می‌کنند مگر آنکه پدر بدان علت که با فرزند ارشد خود برس بی‌مهری است یکی از پسران جوانتر خود را به‌ولایت عهدی برگزیند.

هر طور که باشد به‌حال بزرگان مملکت برای اجرای مراسم جلوس او بر تخت سلطنت که تشریفات خیلی زیادی هم ندارد فرا خوانده می‌شوند. جانشین سلطنت را به‌تخت زرین هدایت می‌کنند و علائم خاص سلطنت را که عبارت است از خنجر و شمشیر بر لباس او استوار می‌کنند و تاج برس او می‌گذارند. بلافصله جمع حاضران اورا تهنیت می‌گویند و هریک از آنها به‌نوبه خود به خاک می‌افتد. کسی که ناگهان به‌تخت سلطنت جلوس کرده و تا به حال فقط در حرمسرا بوده است در برخورد با این تشریفات و احترامات غیر مترقب چه حالی دارد؟

پس از اینکه و لیعهد به صورتی غیرمنتظر بر تخت سلطنت جلوس کرد نحسین هم و غمش اینست که بتواند بلا معارض اعمال قدرت کند. در این مورد سوء ظن وی متوجه کسانی می‌شود که ممکن است خودشان جویای رسیدن به سلطنت باشند و یا آنانکه به سلطنت وی به نظر تحقیر می‌نگرند. پس از برادران تنی شاه گرفته تا برادرزاده‌های زنده شاه مرحوم همه در مظان قرار می‌گیرند. حال دیگر یا چشم اینها را بادشنه از کاسه بیرون می‌آورند یا با میله‌ای داغ آنها را کور می‌کنند. آنها پس از نابینا شدن برای تمام مدت عمر نمی‌توانند مدعی تاج و تخت بشوند. هیچگاه علاقه برادری یا تضرع و جزع و فزع کسانی که مظنون هستند نمی‌توانند دل شاه را نرم کند. شاه تازه بدون هیچ ناراحتی و تشویشی از سنت پدران خود پیروی می‌کند؛ سرمشقی که از شاهان قدیم برای شاه جدید به‌جا مانده باعث می‌شود که فریاد استغاثه برادران بر دل وی کارگر نباشد^۹

۹- کشتن یا کور کردن اقوام ذکور پادشاه جدید به هنگام جلوس از طرف ترکهای عثمانی قاعده و قانونی برای مملکت‌داری شمرده می‌شد و در نتیجه واجب‌الاتباع بود. از

روز پس از تاجگذاری شاه براسب می‌نشیند و از قصر خارج می‌شود تا خود را علناً به مردم نشان بدهد. محافظین مخصوص (قورچی‌ها)، شاه را در حین سواری احاطه کرده‌اند در حالی که درباریان، بزرگان و اعیان قوم و همچنین کارمندان بر جسته و عالی‌مقام دولتی در التزام رکاب وی هستند. هزاران هزار تن از مردم که در قسمت‌های مختلف شهر متفرق هستند با احترامی توأم باشادی به شاه جوان خود تهییت و شادباش می‌گویند. مردم از دیدن او دچار اعجاب و حیرت می‌شوند و اورا می‌ستایند ولی شاه که تحت تأثیر این همه احترام و تحسین قرار گرفته واز تعظیم و تکریم و تهییت‌های فراوان اهل حرم‌سرا و دیوان‌عالی سخت دچار غرور گردیده بانگاه‌هائی متکبرانه برپشت اسب راست می‌نشیند و با حرکات و رفتار متشخصانه خود عظمت قدرتی را که به‌وی تفویض شده نمودار می‌کند.

عواقب تغییر سلطنت

میزان تحولاتی که در اثر تغییر سلطنت در دربار ایجاد می‌شود از حد تصور هر کس خارج است. چون هنوز طرز فکر شاه جدید بر هیچ‌کس روشن نیست پس هر کس – آن هم نه بدون دلیل – بر احوال خود بی‌مناک است. زیرا فنای هریک از درباریان که از عطوفت و محبت شاه بی‌نصیب باشد حتمی است. این ملاحظات و تأملات بسیاری از کملین و بزرگان مملکت را غرق در وحشت ساخته است. آنها به سائقهٔ ترس و امید شتاب دارند که نظر لطف شاه را به خود جلب کنند. بعضی‌ها خواهان آنند که در مجاورت شاه باشند، گروهی دیگر در تلاش‌اند که بلکه به افتخار مصاحبیت وی نایل شوند تا اقلًا از این طریق بتوانند به نوع احساسات و طرز تفکر شاه واقف شوند و رفتار خود را با آن تطبیق دهند. آنکس‌که تا این درجه نتوانند پیش‌برود می‌کوشند تا با یکی از نزدیکان شاه صفوی‌گرم بگیرد و به لطف این دوستی هم به منافع شخصی خود برسد و هم راه را بر رقبای خویش ببندد و با

→ شاهان صفویه شاه اسماعیل دوم که مردی سفالک بود (۱۵۷۶-۷ م.) اولین کسی است که این بدعت را گذارد، اما توسط جانشینان شاه عباس‌کبیر در قرن هفدهم مسیحی این کار در ایران رواج و عمومیت یافت.

سعایت و بدگوئی مانع دخول آنان در مجتمع درباری شود. بدین طریق است که محیط دربار همواره در جوش و خروش و هیجان است. هر کس می‌کوشد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بزرگان سرگرم بند و بست و بگیر و بده هستند و در این میان هیچ‌کس پروای کار مملکت را ندارد. احتمالی در بین جمع بی‌شمار این برگزیدگان و معتمدان شاه نیست که به تبعیت از ندائی وجودان و از شور وطن پرستی مشکلات کار مملکت‌داری را به شاه بی‌تجربه بنمایاند و یا به او نصیحت کند که به صلاح و صرفه عموم، با بازوان توانا سکان اداره امور را بگرداند. این‌ها اگر بتوانند یک‌بار مرحمت شاه را به‌خود جلب کنند دیگر هم وغمشان منحصرًا موقوف به‌آن می‌شود که او را از معرفت به احوال مردم و مملکت مانع شوند و کاری کنند که او بدون پروا و اندیشه اوقات را به فراغت و بیکاری بگذراند تا از این رهگذر آنها بهتر بتوانند به منافع شخصی خود برسند. تمام درباریان هرچند که ممکن است تک تک خصم یکدیگر باشند در این یک نکته باهم اتفاق نظر کامل دارند. سر شاه را بدون وقفه بانواع و اقسام قصه‌های خوشمزه و نقل عیاری‌ها و حکایت‌ها گرم می‌کنند؛ مدیران شورای مملکتی به‌وی اطمینان کامل می‌دهند که اوضاع رو به راه و در اطراف واکناف مملکت امنیت برقرار است. ستاره‌شناسان می‌گویند که ستاره سعد پادشاه برآسمانها طالع است، اطباء قوه وقدرت و مزایایی بدنی ویرا می‌ستایند و او را به تفریح مداوم تحریک و ترغیب می‌کنند. حرم‌سرا نیز در این مسابقه که برای جلب توجه شاه انجام می‌گیرد از دیگران واپس نمی‌ماند و البته باراه و رسم زنان حیله‌گر و به عبارت دیگر با تحریک شهوت شاه به مقصود خود می‌رسد.

نفوذ وزیر اعظم

در چنین مقتضیاتی اداره مملکت بالضروره در دست بزرگان و اعیان است که به دلخواه و صوابدید خود همه‌کار می‌کنند. در رأس اینان وزیر اعظم (اعتماد‌الدوله یا وزیر راست) قرار دارد که به‌وی پشت و پناه مملکت نیز می‌گویند. شاه فقط از دریچه چشم اوست که واقع جهان را می‌بیند؛ با صوابدید وزیر اعظم هر تصمیمی گرفته می‌شود و عملی می‌گردد. در نتیجه در این مقام لازم است که

از سهمی که این مرد در حیات اداری و سیاسی مملکت ادا می‌کند به اختصار شمه‌ای گفته شود.

حدود مسئولیت و اعتبار عمومی وزیر اعظم بسیار است. به حق می‌توان او را دست راست و عقل منفصل شاه نامید. زیرا تمام حوادث و اتفاقات عمومی چه از طرق اداری و چه از راههای شخصی به اطلاع وی می‌رسد و آنگاه او مقداری از این اخبار را به عرض شاه می‌رساند. او هر روز در کاخ شاه به خدمت وی می‌رسد و اغلب در حضور چند تن از خواجه‌ها و به ندرت به صورت خصوصی و دو نفری با شاه صحبت می‌کند. وی به عرض می‌رساند که در نواحی مختلف مملکت چه وقایع تازه‌ای رخ داده و در ممالک همسایه چه خبر بوده است و می‌گوید که برای غلبه بر مشکلات چه کارها باید کرد و قس علیه‌ها. در مسائل مهم و بیشتر در موضوعات مربوط به جنگ و صلح وی از شاه می‌خواهد که تصمیم خود را ابلاغ دارد و در عین حال نظر مشورتی خود را نیز اعلام می‌کند. این نظر مشورتی بعد در حرم‌سرا از طرف شاه، ملکه مادر و خواجه‌های سوگلی و عالی‌مقام مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد. شاه معمولاً قبل از غروب آفتاب برای حفظ تندرستی سوار براسب از قصر خارج می‌شود و به باغها و تفرجگاه‌ها می‌رود. در این موقع وزیر اعظم نیز در طرف راست وی را همراهی می‌کند. در این هنگام وزیر اعظم از موقع استفاده می‌کند و مسائل مهم را بدون واسطه به عرض شاه می‌رساند و از تصمیم و دستور وی در این مسائل مطلع می‌گردد.

مجالس

مجالس رسمی برای بحث درباره امور مملکت، اعطای مشاغل، پذیرفتن سفرای پادشاهان خارجی و باردادن به این‌گونه شخصیت‌ها که شاه آنانرا لائق چنین افتخاری می‌داند تشکیل می‌شود؛ هر وقت باری چنین داده شود عادة پس از آن میهمانان به صرف شام نیز دعوت می‌شوند.

رسیدگی به امور مملکتی باخطابه وزیر اعظم که بدؤاً خود را به پای شاه می‌اندازد آغاز می‌گردد. وی به این مناسبت به نحوی مبالغه‌آمیز خود را فدائی و برخی شاه می‌نامد. پس از عرض درود

و تهنیت وی به ترتیب عریضه‌های مختلفی را که رسیده به عرض می‌رساند ولی به صورتی این‌کار را می‌کند که فقط عرایضی که خودش می‌خواهد مورد تصویب شاه واقع می‌شود. در به تصویب رساندن عرایض او به‌اصلی پای‌بند است که طبق آن باید صاحب عریضه قبل‌دست او را که می‌خواهد به شفاعت بلند شود «طلا» بگیرد. وقتی عریضه‌ها به‌پایان رسید وزیر به‌امور دولتی می‌رسد و به بحث دربارهٔ اموری می‌پردازد که از نظر رفاه عموم دارای اهمیت است.

در چنین مجالسی شاه شایسته می‌داند که عقیدهٔ خود را اعلام دارد به‌خصوص هرگاه تقاضای گرفتن مقام، اضافه حقوق یا پاداش مطرح شود یا حتی در مواردی که از این‌ها هم مطلب کم اهمیت‌تر باشد. به‌مسائل پیچیده و امور مهمهٔ مملکتی و سیاسی که حل و فصل آنها وقت زیاد می‌خواهد به صورتهای مختلف رسیدگی می‌شود. در چنین مواردی شاه اغلب نمی‌تواند به جزئیات دخالت کند و دربارهٔ آن رأی دهد. علاوه بر آن در مطلب مورد بحث دستی ندارد و سوابق امر در اختیار وی نیست. پس هیچ بعید نیست که صعبت بدون هیچ ضابطه‌ای از مطالب کوچک ناگهان به‌مسائل مهم و معضل کشیده شود. اما برای اینکه خاطر شاه ملول نشود وزیر اعظم که مردی موقع‌شناس و ماهر است باز ناگهان صعبت را از این امر مهم حیاتی منعرف می‌کند گوئی مطلب معینی را فراموش کرده بوده است و می‌خواهد باز پای آنرا به میان بکشد. مسلم است که مطلب جدید که به سهولت بالشاره‌ای می‌توان آنرا پذیرفت یا رد کرد کمتر موجب ناراحتی و اشتغال ذهن شاه می‌گردد.

انصراف از امور مملکت

در حین مذاکرات همواره ذهن و فکر شورکنندگان به صورت‌های کاملاً مختلف از موضوع مطرح شده منحرف می‌شود. در حین صرف غذائی لذیذ انواع مختلف سازها به صدا در می‌آید؛ در همان حال رقصه‌هایی بر صحنه پای کوبی می‌کنند و بانمایش‌های هیجان‌انگیز و بی‌بندوبار خود می‌کوشند که توجه شاه را به‌خود جلب کنند. اغلب به‌اقتضای تالار به‌جای رقصه‌ها انواع واقسام کشتی‌گیر، کسانی که با هم جنگ تن به‌تن می‌کنند، هنرپیشه یا

دلکه بر صحنه ظاهر می‌شوند و هنرمندائی می‌کنند. چنین مجلسی شش، هفت ساعت و یا بیش از اینها هم طول می‌کشد و این دیگر بستگی به حوصله شاه دارد. سرانجام شاه با خروج خود به نمایش عمومی پایان می‌بخشد ولی شخصاً برای خوشگذرانی خصوصی به حرم‌سرا می‌رود.

از آنجه گفته شد به خوبی برمی‌آید که آن مقدار وقت هم که به اداره امور مملکتی تخصیص داده شده اصولاً ضایع و تلف شده است. فقط، قسمت ناچیزی از این وقت به صورت جدی به کار گذشته و قسمت اعظم آن صرف باده‌گساری، تشریفات مجلل و بخصوص بیکاری، بازی و نمایش گردیده است. زیرا شاهی که از کودکی نازک نارنجی و بدعاشت بار آمده است برای انجام دادن امور عمومی و مملکتی هیچ رغبتی در خود نمی‌بیند گوئی شاه ایران را فقط برای خوشگذرانی به دنیا آورده‌اند نه برای مملکتداری. بدین طریق به امور جاری مملکتی بلا فاصله به ترتیب اهمیت آنها رسیدگی نمی‌شود بلکه انجام دادن و تمشیت آنها موكول می‌گردد به اینکه شاه یا مشاورانش باندازه کافی با موضوع آشنا شده باشند تا بتوانند درباره آن تصمیمی بگیرند. چون معمولاً آشنا کردن ذهن شاه با مطلبی مهم و پیچیده خطرناک ترین کارهاست و هیچکس به رغبت تن به قبول چنین مسئولیتی نمی‌دهد.

سسی شاه به بزرگان واعیان این اجازه را می‌دهد که فقط به فکر خود و کیسه خود باشند، به زیردستان ظلم می‌شود، بی‌گناهان شکنجه می‌بینند و عدل و داد در بوته تعویق می‌ماند. هر کس هدایای بیشتری بددهد و استادی خود را در رشوه‌دادن بهتر ثابت کند مشاغل مهم دولتی را اشغال می‌کند و این امر تابه‌آنجاست که آن مقامات مهم مملکتی را که شاه می‌بایست بدون تأخیر و تعلل به شایسته‌ترین افراد تفویض کند حالا بر حسب طمع و هوش بزرگان به اشخاص می‌دهد. طبیعی است که در همه مملکت از دربار سرمشق می‌گیرند و بدین ترتیب است که حکام و داروغه‌ها مردم را سر کیسه می‌کنند و از عواید مملکت و محصول خاصه‌ها هر چه بتوانند حیف و میل می‌کنند و این اختلاس‌ها چون دوشه تن از معتمدین شاه هم در آن دست دارند و در صورت آفتایی شدن امر و ایراد اتهام، مقصرين را در پناه خود می‌گیرند بدون مجازات

می‌ماند. تصور می‌رود که مبارزه با اختلاس و غارت اموال دولت در مملکت ایران کاری غیرممکن باشد؛ اما از نظر نیز دور نباید داشت که در دربارهای اروپا هم به اندازه کافی حقوق مردم پایی مال می‌شود.

۵- طرز زندگی شاه صفوی

اداره مملکت به صورتی که در فوق تشریح شد انجام می‌گیرد در حالی که شاه بدون دلسوزی به منافع و رفاه عمومی بدنیال امیال و اهواه خویش است و روزگار را با ارضاء شهوت خود به سر می‌آورد. گاه به ترتیب دادن میهمانی‌های باشکوه و پرخرج می‌پردازد، گاه باشراب شیراز و گرجستان سرگرم و گاه، باملازمان بسیار به شکار و تفریح در دامنه کوههساران می‌پردازد. اما بیش از همه اینها به انواع و اقسام شهوترانی دل بسته است؛ شهوترانی کار اختصاصی وی در زندگی به شمار می‌رود. توسط خواجه‌های جاسوس از وجود زیباترین دختران گرجی، ارمنی و ایرانی خبردار می‌شود و بلا فاصله آنها را متوجه می‌کند و به حرمسرا می‌فرستد. همان‌طور که بعد به تفصیل ذکر خواهد شد شاه صفوی به خاطر این زنان فرمان «قرق» می‌دهد تا بتواند با فراغ بال و بدون اینکه در مرعی و منظر دیگران باشد و از حسد بینندگان در هراس بیفتند به خوشگذرانی پردازد، در باغمها بچمد، آب‌تنی کند، ماهی‌بگیرد و هر طور که دل بی‌بند و بارش خواست آتش هوس خود را اطفاء کند.

این طرز زندگی خاص شاه البته که تناسبی با وضع مزاجی وی ندارد. وی هیچ بروی خود نمی‌آورد که دچار پیری زودرس شده است تا اینکه دردها و ناراحتی‌هائی که در اثر عیش‌مداوم عارض جسم ضعیف و نحیف او شده است وضع و حال واقعی را به‌وی بفهماند. حال دیگر او از افراط‌ها و زیاده‌روی‌های گذشته پشیمان می‌شود و عزم جزم می‌کند که مانند گذشته بابی‌بند و باری به دنبال کامرانی نرود و از این پس عمر را وقت کارهای مهم و جدی کند. حال دیگر به فکر ماهیت کار مملکتداری و وظایف آن می‌افتد و در آخرین فرصت و ساعت می‌کوشد که از روش درستی در مملکتداری

پیروی کند و به حال و رفاه رعایای خود بیندیشد. پس در داخل مملکت نظم را استوار می‌کند و حتی به فکر توسعه حدود و ثغور آن نیز می‌افتد. پس از این دوره طولانی سستی و اهمالکاری سرانجام دوره‌ای نیکوتر برای ملت فرا می‌رسد؛ منتهی اینکه مهلت دیگر کم است زیرا سلامت شاه صفوی در اثر طرز زندگی شرم‌آور گذشته مختل گردیده است و اغلب دست اجل قبل از اینکه وی به سن چهل سالگی رسیده باشد وی را می‌رباید.

در این مورد دیگر از دست اطباء کاری ساخته نیست و آنچه آنها از پیر استاد آموخته‌اند فایده‌ای ندارد و خوردن آب طلا و یا مروارید‌های درشت خلیج فارس و حتی گرد پادزهر که از طلا هم گرانقیمت‌تر است و آنرا از کرمان (جنوب شرقی ایران) می‌آورند دردی را درمان نمی‌کند. شاه بیمار بی جهت به چربزبانیهای اطبای معالج خود دلخوش کرده بود و تصور می‌کرد که این داروهای گرانقیمت سلامت و قدرت را به وی باز می‌گرداند و از ضعف و عوارض جسمی وی جلو می‌گیرد؛ روزگار وی دیگر به سر آمده است و شاه جدیدی بر تخت سلطنت ایران جلوس می‌کند.

II

تاجگذاری شاه سلیمان

۱

فعلاً دیگر از توصیف عمومی وضع سلطنت و دربار ایران دست می‌کشم و به مورد خاص می‌پردازم یعنی به وصف سرگذشت شاه معاصر ایران.

بدوآ نام وی صفتی بود ولی دیری نگذشت که او آنرا به سلیمان تغییر داد، او در سال ۱۶۶۶ جانشین پدرش شد که به مرگی غیر منتظر مرد و من در اینجا شمه‌ای مختصر درباره او می‌نویسم.

پایان کار شاه پیشین

شاه عباس دوم به جاه طلبی و تهور در اقدامات بزرگ از دیگران ممتاز بود؛ مردی بود دادگر، زیرک و مردم‌جوش و ضمانتاً اغلب، بیگانگان را گرامی‌تر از رعایای خود می‌داشت. در دوره سلطنت او به هیچ روی بدرفتاری با مسیحیان میسر نبود. بدین ترتیب او هیچ تردیدی به خود راه نداد تا شخصیت‌های بر جسته‌ای مانند پیش‌نماز و صدر را که رفتاری ناشایست با مسیحیان کرده بودند از مقام‌های خود خلع نماید. شیخ‌الاسلام را که از مهربانی زیاده شاه به مسیحیان خرده می‌گرفت تهدید کرد که او را مصلوب خواهد کرد و در عین حال قضات دیگر را سرجای خود نشاند و خطاب به آنان گفت که کار مملکت به مثل به بدن آدمی می‌ماند که همه اعضاء و جوارح آن باید در خدمت یکدیگر باشند و با یکدیگر مدارا کنند و شاه مکلف است که بارفتاری یکسان و توأم با عدل و

داد نظم مملکتی را پرقرار سازد. هرگاه آدمی بخواهد به گزارش‌ها و شرح وقایع ایرانیان و مسیحیانی که شاه عباس دوم تمام مدت سلطنت خود را در ملازمت آنها در اصفهان به سر برده باور کند باید بگوید که شاه عباس دوم دارای تمام خصائیل نیکو بوده. من به عنوان شاهد رافائل دوم^۱ را که از آباء کلیسا و فرانسوی کهنسالی از طریق کاپوسین بود ذکر می‌کنم. وی مترجم پادشاه و مردی شریف با تحصیلات و عواطفی برجسته بود. او به کرات در حضور من بر مرگ این پادشاه مویه کرد. تنها نقطه ضعف شاه عباس دوم این بود که بیش از حد فریفتۀ زن و شراب بود و این خود به ضرر اوی تمام شد. عیاشی‌ها و افراط وی سرانجام به بیماری شدیدی منجر شد که علاجی نداشت.

او در مازندران که نام دیگرش طبرستان است واز آبادترین مناطق مملکت به شمار می‌رود و در قسمت شرقی ساحل جنوی دریای خزر قرار دارد بدرود حیات گفت. او سال پیش از آن (۱۶۶۵ م.) برای استراحت و تجدید قوا با تمام درباریان به آنجا رفته بود. او کلیه اهل حرم را به استثنای یک همسر شرعی و چند هم‌خوابه که بعدها به عقد وی در آمدند در اصفهان به جا گذاشت. در آن هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشرف به خوشگذرانی سرگرم بود که شبی در حال مستی در خود میلی شدید به یک رقاشه احساس کرد. معمولا در ایران رسم است که در مجالس میگساری و نوشخواری زنانی از این دست نیز شرکت می‌کنند. رقاشه خود را به زمین افکند و شاه را به همه مقدسات سوگند داد که از وی درگذرد زیرا به یکی از بیماریهای زهری مبتلاست. اما بدون توجه به این احوال شاه باوی هم بستر شد.

یک ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تاول ظاهر شد ولی شاه از معالجه خود غافل ماند، تا اینکه علام بیماری مقاربتی که کاملا پیشرفته بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانست امساك کند و برخود سخت بگیرد واز طرف دیگر اطباء خواه به علت جهل و خواه به دلیل اینکه جرأت تجویز داروئی را که در خور بیماری پیشرفتۀ شاه بود نداشتند به طور سطحی و غیر اساسی به معالجه وی پرداختند. بیماری به نوعی خورۀ سرطان‌مانند تبدیل شد

ولشه‌ها واستخوان بینی وی را به صورتی خورد و از بین برد که دود قلیان از بینی او بیرون می‌زد. دیگر جلو این بیماری مهلهک را نمی‌شد گرفت. اما تازه حلا یعنی کمی قبل از مرگش شاه عباس دوم هوشیار شد و تصمیم گرفت که از شرایب خواری دست بکشد و نظم و نسقی شدید در طرز زندگی خود رعایت کند زیرا اطباء می‌پنداشتند اگر شاه چنین کند آنها خواهند توانست از بروز حادثه‌ای ناگوار جلوگیری کنند. طبق رسم کهن شاه تصمیم گرفت محل اقامت خود را نیز عوض کند، گفته‌ی محل اقامت وی مانع در پیش‌گرفتن یک زندگی معتمد است. در نتیجه هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است ببرند.

در آنجا شاه اوقات را با هوشیاری و خلق خوش در جوار زنانش به سرمی برد و روز را با خنده و شوخی، کتاب خواندن و نقاشی می‌گذراند و مانند همیشه در تب و تاب و فعالیت بود. ضمن کارهائی که در این مدت کوتاه کرد دسته شمشیری از موم قابل ذکر است که به دست او ساخته شد و بالانواع جواهر آن هم به زیبائی و لطف هرچه تمامتر مرصع گردید. شاه این طرح را درست کرده بود تا بعد هنرمندی به تبعیت از آن دسته شمشیری از طلا بسازد؛ قیمت جواهر این دسته شمشیر به یک هزار و پانصد تومان بالغ می‌گردید که با بیست و پنج هزار و پانصد تالر برابر است. از این گذشته شاه با امید بسیار در فکر طرح لشکرکشی برای جنگ با ازبکها و فتح بلخ بود و می‌خواست نقشه‌ای را که از پیش در سر داشت جامه عمل بپوشاند.

درست در حینی که شاه به هیچوجه دراندیشة مرگ نبود شبی هنگامی که به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شدیدی شد و در نتیجه شب بعد را تاصبح به طرز وحشتناکی تاحد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بی‌خود بود اطباء معالج خود را به باد فخش و ناسزا گرفت. در ساعت چهارصیغه بیست و ششم ربیع‌الثانی سال ۱۰۷۷ هجری که برابر است با بیست و ششم اکتبر ۱۶۶۶ مسیحی مرگ وی در رسید. وی به هنگام مرگ ۳۶ ساله بود.

اطباء با ترس و وحشت فراوان خبر مرگ شاه را به وزیر

اعظم دادند و گفتند به عقیده آنها نباید از جمع پسران شاه آنرا که قدرت عمل بالاستقلال دارد بر تخت سلطنت نشاند زیرا روزگار همه آنها سیاه خواهد شد. ترس این اطباء را از آنجا می‌توان توجیه کرد که آنها امیدوار بودند در دوره سلطنت یک نفر صغیر بتوانند زندگی خود را نجات دهند زیرا طبق رسوم کهن به محض مرگ پادشاهی اطباء مایمیلک و آزادی خود را از دست می‌دهند و باید بقیه عمر را در محبس بگذرانند.

۲- شور برای تعیین جانشین

هنگامی که خبر مرگ شاه عباس دوم منتشر شد وزیر اعظم شورائی از بزرگان و اعیان بربپا کرد. پس از اینکه این مجمع تشکیل شد وزیر اعظم خبر حادثه ناگوار را به استحضار رساند و اظهار عقیده کرد که بلا فاصله برای انتخاب جانشین باید دست به کار شد؛ زیرا در غیر این صورت مردمی که همواره به اغتشاش و بلوا رغبت دارند بدون اینکه قبل از بیماری شاه به اطلاع آنان رسیده باشد درست هنگامی از مرگ وی آگاه می‌شوند که تخت سلطنت خالی و بدون جانشین است.

شاه در گذشته دو همسر داشت که هردو از بین کنیزان برخاسته بودند؛ یکی از آنها زن چرکسی بود که وی هنگامی که بیش از هجده سال نداشت و جوان نورسی بود او را به همسری اختیار کرده بود. وی پسری برای او به نام صفی به جهان آورد که در این لحظه بیست سال داشت و نزد مادرش در اصفهان در حرم‌سرا به سر می‌برد. دیگری زنی بود گرجی که از نظر رشد و حسن بر دیگری برتری داشت و شاه به او سخت عشق می‌ورزید. او که بیست و دو ساله بود در آن هنگام با پسر منحصر به فرد خود حمزه در کنار تابوت شوهر به سر می‌برد.

وزیر اعظم اکنون از این فکر دفاع می‌کرد که شاهزاده حمزه را که پسر طرف توجه شاه بود باید به جانشینی برگزید، از آن گذشته چون این شاهزاده سخت‌کوش است واصل و نسب بهتری دارد گوئی برای به دست گرفتن قدرت آفریده شده است. شورا بلا فاصله این نظر را پذیرفت و چنین نظر داد که حتماً پدر نیز

خود این شاهزاده را در دوره حیات به‌ولایت عهدی انتخاب می‌کرد یا اگر اجل به‌این سرعت نمی‌رسید لااقل در بستر مرگ او را به جانشینی اختیار می‌کرد و تازه مهم اینست که درباره فرزند دیگر تردیدها و تأمل‌هائی باید کرد زیرا اولاً وی در فاصله‌ای بعید است و دیگر آنکه شاه مرحوم می‌خواسته است به علت خودسری و نافرمانی او دستور بدهد تا وی را نابینا کنند و یا حتی به قتل برسانند.

باری در صدد بودند که حمزه‌میرزا را به پادشاهی برگزینند که ناگهان یکی از خواجه‌ها به نام آ GAMBARAK که مهرش یا به عبارت دیگر رئیس خواجهگان دربار بود رشتۀ کلام را به دست گرفت. او بقیه خواجه‌ها را خارج کرده بود و اما خود بدون اینکه کسی مانع او شده باشد در تالار شوری باقی مانده بود. آغا مبارک برخلاف رسم و سنت این مجمع عالی را مورد خطاب قرارداد و در حالی که در اثر طرفداری از حق و عدالت دچار هیجان شده بود مستمعین را از اجرای تصمیمی که داشتند برحدتر داشت و گفت که وی به هیچ‌وجه با چنین نقشه‌ای نمی‌تواند موافقت کند و بزرگان فقط به‌این دلیل می‌خواهند کودک هفت‌ساله‌ای را در رأس مملکت بنشانند تا خود بهتر بتوانند سالیان دراز رشتۀ امور را در دست داشته باشند و آنها فقط با برکنار کردن وارث قانونی تاج و تخت به مطلوب خود می‌توانند برسند و بس. آخر مسلمانان چه‌گونه ممکن است برخلاف گفته خدا، پیغمبر و نوامیس شرع واحکام قرآن دست به چنین گناه بزرگی بی‌الایند؟ چه‌جور ممکن است فکر کنند که یک ایرانی از یک شاه غیر قانونی حرف شنواری داشته باشد؛ آنهم در صورتی که مردم قیام نکنند و شاه غیر قانونی را از سلطنت برکنار نسازند وانتقام این بدکاری و نمک نشناسی را نگیرند! از آن گذشته ملل همسایه و همچنین خود شاه که برخلاف حق به تخت نشسته است امکان دارد که مسببین این واقعه را به‌کیفر برسانند. این ادعا که تخت و تاج وارث ندارد کاملاً موهم است و نابینا کردن فرضی وی هم پایه‌ای ندارد، «صفی زنده است و می‌بیند. اگر چنین واقعه‌ای در حرمسرا رخ می‌داد من مطلع می‌شدم نه شما! ادعا می‌کنید که او خیلی دور است – اما او درست در جائی است که شاه باید باشد و سلطنت کند یعنی در اصفهان نه جائی دیگر!»

هنگامی که او این کلمات را خطاب به مجمع می‌گفت از فرط خشم برخود می‌لرزید—زیرا زنگیان چون ایرانیان معتمد نیستند، پس از سکوت کوتاهی با صدائی که در اثر گریه بریده بود چنین به گفته خود ادامه داد که به تأیید خداوند او خود شخصاً و با دست خود شاهزاده حمزه، کودک تحت سرپرستی خود را خواهد کشت تا امرا را ناگزیر کند که وارث قانونی و برق را سرکار بیاورند.

بزرگان واعیان که از شنیدن این ملامتهای غیرمنتظره سخت غافلگیر شده بودند بدؤاً یارای جواب دادن نداشتند. چه کسی تصور می‌کرد که خواجه‌ای در دیوان عالی جسارت سخن گفتن پیدا کند واز آن گذشته ضد کودک تحت سرپرستی خود اقدام کند؟ با تحریر به یکدیگر نگاه می‌کردند زیرا هیچکس جرأت مخالفت با آن مطالب را نداشت تا آنکه سرانجام وزیر اعظم اضطراراً رشته سخن را به دست گرفت و به آنها گفت: «اگر شاهزاده صفوی آنطور که آ GAMBAR می‌گوید واقعاً زنده و سالم است پس طبیعی است که او باید پادشاه بشود. در نتیجه ما فقط باید مشورت کنیم تا بدانیم چه کسی را برای اعلام این خبر باید فرستاد.»

آگاه کردن وارث تاج و تخت

به این طریق مذاکرات جریانی کاملاً دیگر یافت. تفنگچی — لرآقاسی برای رفتن به اصفهان انتخاب شد، زیرا وی چندی قبل در سفارت به خدمت اورنگ‌زیب پادشاه هند (۱۷۰۷ – ۱۶۵۸ م.) از خود هوش و زیرکی بسیار نمودار کرده بود. او که مردی حیله‌گر و در عین حال زبان‌آور و دلیر بود در خورد این مأموریت بود و پیش‌بینی می‌شد که بتواند از طفیان و شورش مردم جلوگیری یا آنرا در نطفه خفه کند. خیلی‌ها طالب انجام دادن این مأموریت بودند تا بلکه بتوانند از شاه جدید مؤبدگانی سرشاری دریافت کنند. اما چون قرار بود مرگ شاه را پنهان نگاهدارند صلاح نبود که یکی از معتمدین وی یا یکی از صاحب منصبان عالی مقام را که بر حسب شغل همواره می‌بایست در ملازمت شاه باشد به اصفهان بفرستند. بعضی از اعیان و رجال، خود نمایندگانی همراه این فرستاده کردند؛ از آنها گذشته دو ستاره‌شناس نیز ملازم وی بودند تا بتوانند ساعت

سعد را برای تاجگذاری تعیین کنند.

مراسله‌ای که از طرف دیوان عالی خطاب بهوارث تخت و تاج تمیه شد و به‌این فرستاده تسلیم گردید حاکی از این بود که شاه عباس دوم در بیست و ششم ماه جاری به‌خواب ابدی رفته است بدون اینکه شخصاً جانشینی برای خود تعیین کرده باشد. درنتیجه این وظیفة بزرگان واعیان بوده است که بدینوسیله ازایشان باکمال عجز بخواهد که هرچه زودتر بر تخت سلطنت جلوس کند و به‌این دوره بی‌سروپستی پایان دهد. تفنگچی لرآقاسی بدینوسیله مأموریت یافته است که از جانب آنان تاج را برسر پادشاه بگذارد. درنگ کردن دیوان عالی نزدیک دامغان ضروری است زیرا باید خبر مرگ را پنهان نگاهداشت و از طرف دیگر تدارک تشییع جنازه مجللی را دید. اعضاء دیوان عالی وکلائی از طرف خود فرستاده‌اند. چنین منظور نظر است که جسد شاه مرحوم را به‌کاشان حمل کنند؛ معهذا چه از نظر تدفین^۲ و چه از نظر وظایفی که از این پس باید اعضاء دیوان عالی انجام دهنده تمنی می‌شود که شخص شخصی شاه نظر واراده خود را ابلاغ بفرمایند و بعد با تعارفات و تهنیت‌ها نامه پایان می‌یافتد.

دیگر هیأت مأمور، بلاfacله راهی شد. در بین راه در هیچ‌کجا توقف نکردند؛ ۱۱۲ ساعت مسافت راه را (۶۷۵ کیلومتر) فقط در عرض شش روز پیمودند. تفنگچی لرآقاسی زودتر از هرشایعه‌ای ساعت نه شب به‌اصفهان وارد شد. در پاسخ تمام پرسش‌هایی که بین راه از آنان می‌شد فقط می‌گفتند که شاه بلاfacله وارد خواهد شد. تفنگچی لرآقاسی بladرنگ به قصر سلطنتی شتافت. به‌سرعت از اطاقها گذشت و در حرمسرا را به‌شدت کوبید و آغاناصر خواجه را که ناظر حرم و در عین حال لله ولیعهد بود صد اکرد.

بلاfacله پس از ورود خواجه، تفنگچی لرآقاسی علت مهم ورود خود را در جملات کوتاهی به‌اطلاع وی رساند. خواجه بلاfacله به‌حضور ملکه شتافت و به‌وی گفت که پرسش باید بدون تأخیر از حرمسرا خارج شود زیرا کسی از دربار که حامل خبر بسیار خوشی برای اوست انتظارش را می‌کشد.

۲- تدفین شاه عباس دوم در کاشان انجام نپذیرفت بلکه شاه را در قم در جوار ضریح

حضرت فاطمه خواهر امام رضا، امام هشتم به خاک سپرده‌ند.

این پیغام مادر را به حدا علی ناراحت کرد؛ گریه کنان فریاد برآورد که او از مدت‌ها پیش حس کرده بوده است که زن دوم شاه به غنج و دلال تملق‌آمیز قلب شاه را ربوده و او را نسبت به فرزند اولش بدین و ظنین کرده است. مادر فقط به این فکر می‌کرده‌که جlad برای کور کردن یا برای کشتن پسرش آمده است و بس. او که اشک می‌ریخت و همسر دوم گرجی شاه را نفرین می‌کرد پسر خود را در آغوش کشید و گفت به هیچ تمہیدی او را رها نخواهد کرد. هنگامی که اصرار و ابرام ناظر حرم از حد گذشت مادر خنجر را از کمر پسرش بیرون کشید و تمہید کرد که اگر باز به بردن پسر او اصرار ورزد وی را بادست خود خواهد کشت. خواجه باز قسم خورد که شاهزاده را صحیح و سالم باز گرداند. باوسات سایر خواجه‌گان و خوش‌زبانی بانوان متشخص دیگر سرانجام ناظر حرم‌سرا با زحمت و کوشش بسیار توانست پسر را از چنگ مادرش خلاص کند.

آنگاه این جوان در معیت ناظر با خاطری مشوش و در حالی که هنوز چهره‌اش از اشک‌های مادر تر بود از حرم‌سرا خارج شد. تفنگچی لرآقاسی به محض دیدن وی به خاک افتاد و به نشان احترام سه بار زمین ادب بوسید. آنگاه زانو زد و نامه دیوان عالی را بیرون کشید و اشک‌ریزان گزارش داد که پدرش مرده و وی به جانشینی انتخاب شده است و حال بهتر آنست که هرچه زودتر فرمان به برگزاری مراسم تاجگذاری بدهد.

شاهزاده که ضمیری پاک‌داشت از مرگ پدر بیشتر دچار هیجان شد تا از رسیدن شخص خود به سلطنت؛ زار زار گریست، جامه بر تن درید و تمنی‌ها والتماس‌های مأمور و مهتر به زحمت در وی مؤثرافتاد.

۳- آمادگی برای تاجگذاری

بدوآ قصری را که در نزدیکی حرم‌سرا شاه عباس دوم^{*} بود برای برگزاری مراسم تاجگذاری در نظر گرفتند و شاهزاده را که دستش در دست کسی بود بدانجا هدایت کردند. شاهزاده پس از اینکه وی را در فضائی محصور شستند و به لباسی شایسته ملبس کردند

*- برای وقوف به نام قصر رجوع شود به ترجمه سفرنامه شاردن، جلد نهم، صفحه ۹۲.

در انتهای تالار برکرسی وسط که بلندترین جا بود جلوس کرد. در کنار دیوارهای هردو طرف تالار، تفنگچی‌لر آقاسی و سایر وکلای دیوان عالی، رویه مرفته دویست تن، صف کشیده بودند.

در این بین ستاره‌شناسان بر بام مسطح قصر بالا رفتند تا با وسائل خود فواصل ستاره‌ها را از یکدیگر اندازه بگیرند و تأثیر ممکن آنها را حساب کنند، در چنین مواردی ستاره‌شناسان مشغله بسیار دارند زیرا فضای ایران معتقدند که غیر از هفت سیاره مرئی هشت سیاره نامرئی دیگر هم هست که به آن به اصطلاح ترکی «سکیز او لدوز» («هشت ستاره») می‌نامند. این ستاره‌ها به حال بشر مساعد نیستند و تقارن آنها نکبت وزیان می‌آورد؛ هر دور آنها معمولاً یک روز طول می‌کشد، دور بعضی‌ها از این قدری بیشتر است. در این مقتضیات، امکانات کاملاً مختلفی از وضع ستارگان نسبت به یکدیگر پیدا می‌شود. هنگامی که منکر وجود این سیارات نامرئی شدم ستاره‌شناسان به من جواب دادند که حتی بطلمیوس آنها را ذکر کرده هرچند که درباره حرکت و تأثیرات آنها خاموش‌مانده است.^۲

پس از گذشت نیم ساعت ستاره‌شناس به تالار فرود آمد و اعلام کرد که پس از سی دقیقه ساعت برای تاجگذاری سعد است. بلا فاصله نزد شیخ‌الاسلام و بزرگان و اعیانی که در پاییخت حاضر بودند کس فرستادند تا آنها نیز در این مراسم حضور یابند. شیخ‌الاسلام در این میان وظیفه داشت که تشریفات تاجگذاری را انجام بدهد. در عین حال علائم و اسبابی را که برای تاجگذاری لازم بود حاضر کردند و آنها عبارت بود از: اولاً یک صندلی چهارپایه بدون تکیه‌گاه که می‌بایست نمودار تخت باشد. پایه‌های این صندلی را باطلای ناب تزیین کرده بودند؛ ثانیاً «تاج» مخصوص صفویه که به عنوان دیهیم به کار برده می‌شد؛ ثالثاً شمشیری منحنی با کمر بند برای استوار کردن آن به تمیگاه؛ رابعاً خنجری که در طرف راست در غلافی فرو می‌رود. تمام اینها از طلاست و از فرط مروارید و جواهری که در ترصیع آنها بکار رفته چشم را خیره می‌کند. چنین

^۳- ایرانیان با آثار بطلمیوس درباره حرکت سیارات و کرات سماوی به دقت آشناز داشتند و در وهله اول نیز ایرانیان بودند که اثر مه وی (Syntaxis megiste) را از زبان یونانی به عربی ترجمه کردند و آنرا مورد تحقیق قرار دادند.

می‌گویند که بهای «تاج» فقط به تخمین خبره‌ها و مردم بصیر به صد هزار تومان بالغ می‌شود و یک تومان برابر است با ۱۵ تا ۱۷ تالر یا اوونس طلا.

برگزاری تشریفات تاجگذاری اول

هنگام فرار سیدن لحظه موعود شاه به علامتی با کلیه حضار از جا برخاست. فرستاده دیوان عالی نامه‌ای را که با خود آورده بود بیرون کشید، آنرا با کمال احترام بوسید و به عبارت دیگر آنرا به دهان و پیشانی نزدیک کرد، آنگاه آنرا تقدیم حضور پادشاه کرد. شاه با انگشت آنرا المس کرد، و مسترد داشت تا به صدای بلند قرائت شود و همگان آگاه گردند که شاه جدید به اتفاق آراء دیوان عالی به جانشینی پدر خود انتخاب شده است.

پس از اینکه قرائت نامه پایان یافت شیخ‌الاسلام دست به کار انجام وظیفه شد. بدولاً از قادر متعال برکت خواست، بعد خدا را شکر گذاشت که ایران را از حلیه پادشاهی شایسته محروم نساخت و آنگاه کار واقعی تاجگذاری را آغاز کرد. در حین تلاوت آیات قرآن و سایر ادعیه شمشیر منحنی را در طرف چپ جانشین تاج و تخت استوار کرد و خنجر را در غلاف خود در طراف راست پادشاه فرو برد و تاج را از محفظه خود بیرون کشید و بر فرق پادشاه که تراشیده شده بود گذاشت. شاه که بدینگونه آراسته بود توسط شیخ‌الاسلام به نزدیک تخت زرین که در وسط تالار قرار داشت هدایت شد. شیخ‌الاسلام که رو بروی شاه نشسته، زانو زده بود به خواندن اوراد و ادعیه ادامه داد و سرانجام با صدائی بلند شاه را چنین دعا کرد: «باشد که قدرت و سلطوت شاهنشاه صفتی که مورد مرحمت خاص خداوند است تاقاب قوسمی بررسد!» در این موقع همه حضار کف زدند و به صدای بلند «انشاء الله» گفتند و بدین طریق مراتب تحسین و تمجید خود را بیان گردند.

هنگامی که وظیفه شیخ‌الاسلام به پایان رسید خود را در مقابل تخت با صورت به زمین افکنید زیرا در این کشور رسم است که به جای (خاک) پای شاه احترام کنند؛ تمام حاضرین از این سرمشق پیروی کردند و در حالی که زانو بر زمین زده بودند مراتب تهنیت و شادباش خود را عرضه داشتند و زمین را بوسه دادند. از آن پس

هرکس به جای قبلی خود بازگشت؛ تنها خواجه‌ای که به کرات از او نام برده‌ایم و اکنون در سمت مهمتری انجام وظیفه می‌کند در کنار شاه ماند. فرستاده دیوان عالی که وکالت ناظر را به عهده داشت بلافاصله پس از شاه قرار گرفته بود. شاه سرانجام تخت را رها کرد تابه‌جای پیشین خود باز گردد.

نخستین فرمانهای شاه جدید

تشریفات رسمی کمی قبل از ساعت یازده به پایان رسید. بلافاصله فرمانهای شاه جدید صادر شد: اولاً باید در داخل و خارج قصر همانطور که هنگام حضور پادشاه رسم است نگمبان گمارده شود؛ ثانیاً دسته نوازنده‌گان دربار باید بیست‌روز تمام یعنی به تعداد سالنهای عمر پادشاه بنوازد.

نوازنده‌گان دربارا دریک راه را دراز و خیلی مرتفع سقفدار چوبی، واقع در بالاترین طاق بازاری که به قیصریه موسوم است، در طرف شمال قصر شاه در اصفهان جا دادند. این ارکستر مشتمل است بر چهل نوازنده شیپور^۴، که پس از نیم شب، به هنگام طلوع خورشید و همچنین در حین صرف غذای شاه و همچنین در جشن‌هائی که به افتخار شاه برپا می‌شود دست به کار می‌شوند و از این سازهای بادی صداهای خارج چندش‌آوری بیرون می‌آورند. من در اروپا و آسیا به ندرت دیدم که شیپور (ترومبون) را مانند اینجا بدون تمرین و فراگرفتن نواختن آن به صدا درآورند. در همان حال به صورتی در هم برهم و ناراحت‌کننده طبل می‌نوازنند و به تبع همین طبل زدن است که به معنی استقرار نوازنده‌گان «طبل‌خانه» می‌گویند.

از آن گذشته فرمان شاهانه صادر شد که نام شاه مرحوم را از مهرهایی که پیکی از اردوگاه بهمراه آورده بود حذف کنند و حتی المقدور نام شاه جدید – شاه صفی دوم – را برآن نقش کنند. هر جا که بیشتر به صلاح و صرفه مقرن بود می‌باشد به جای تغییر دادن در مهر قدیم، مهر جدیدی بسازند. سرانجام اختیار داده شد که مهرهای مخصوص ساخت سکه را نابود کنند و مهرهایی با نام پادشاه جدید بسازند.

همه شتاب داشتند که فرمانهای صادر شده را زودتر جامه

۴- در این ترجمه همه‌جا به جای تروپت اصطلاح بوق یا شیپور به کار رفته است (متترجم).

عمل بپوشند. در همان شب سکه‌های طلا و نقره نیز زده شد تا آنها را روز بعد بین اعیان تقسیم کنند.

پس از آنکه همه چیز روبراه بود مقارن نیم شب شاه دور شد و از این همه احترامات خسته و فرسوده به‌اولین مجلس درباری خود پایان بخشید.

هنگامی که باز به‌حرمسرا وارد شد، مادرش که از ملازمان احاطه شده بود از او استقبال کرد و باسه‌بار بوسیدن خاک پای او مراتب احترام خود را ابراز داشت. همسر و متue‌های وی نیز چنین کردند. همه سخت سرحال و تردماغ بودند. شاه جوان در حین اجرای مراسم تاجگذاری گاه سرخ می‌شد و گاه رنگ می‌باخت؛ او که کمی پیش به غلام اسیری می‌مانست ناگهان باگذشت شبی به فرمانروای تمام الاختیار سراسر ایران بدل شده بود بدون اینکه از امور دولت و مملکتداری بوئی به مشامش رسیده باشد. من از جزئیات آنچه در اطاق‌های حرمسرا رخ داده هیچ اطلاعی ندارم؛ زیرا پی بردن به اتفاقاتی که در تاتارستان دوردست رخ می‌دهد بسیار سهل‌تر از فهمیدن حوادثی است که در حرمسرا ای پادشاه ایران به وقوع می‌پیوندد.

اعلام تغییر سلطنت

روز بعد اصفهانی‌ها به میدان‌شاه روی آوردن تاعلت نواختن بی‌موقع نوازنده‌گان سلطنتی را دریابند. هنگامی که از این واقعه مهم مطلع شدند پس از اینکه قدری برای صحبت و گفتگو در نگه کردند با خاطری آسوده به کار و کسب خود پرداختند، گفتی هیچ مطلبی رخ نداده است. ایرانیان به هنگام تغییر سلطنت چنان اندک به هیجان می‌آیند که می‌توان گفت به هیچ عنوان از این رهگذر آرامش عمومی و امنیت به مخاطره نمی‌افتد. صرف نظر از وضع خاصی که در مغرب زمین حکم‌فرماست در بقیه مشرق‌زمین نیز به‌چنین حالتی کمتر بر می‌خوریم. ایرانیان بدون ناراحتی و زحمت کار تغییر سلطنت را چنین روبراه می‌کنند که همواره خبر مرگ شاه با اعلام تاجگذاری وارث سلطنت یک‌جا منتشر می‌گردد. شاه جدید نیز خود را از این طریق از شر حسادت و تهدید اطرافیان مستخلص می‌سازد که بلا فاصله فرمان به کور کردن یا قتل شاهزادگانی می‌دهد که ممکن

است به موجب حسب و نسب خود مدعی تاج و تخت باشند. آسودگی خاطر شاه و نظم عمومی به چنین قیمتی خریداری می‌شود.

قبل از ظهر روز بعد شاه جدید با تمام تزیینات تاجگذاری در تالار همان قصر حاضر شد تا تهییت‌ها و شادبازی‌های بزرگان و اعیان شهر اصفهان را پذیرد. این کار از ساعت ۹ تا ۱۱ به طول کشید. بعد از ظهر شاه برای اینکه خود را به مردم نشان دهد به «باغ هزار جریب» رهسپار شد در حالی که قشون، امرا و صاحب منصبان دولتی و سایر اعیان در التزام رکاب او بودند. آری دوره فرمانروائی شاه صفی دوم چنین آغاز شد.

در همان روز پول جدید هم رواج یافت. در یک طرف این پول نوشته شده بود «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ، عَلَىٰ وَلِيُّ اللَّهِ» در طرف دیگر پول بیتی بود با این مضمون:

ز بعد هستی عباس ثانی
صفی زد سکه صاحبقرانی*

قدرتی پایین‌تر چنین خوانده می‌شد: ضرب اصفهان (در سال هجری) ۱۰۷۷ (که برابر است با ۱۶۶۶ مسیحی). روی سکه‌های دیگر که متأسفانه به دست من نیفتاد گویا در حاشیه نام دوازده امام بوده و در وسط طرف دیگر «صفی از ملازمان پیغمبر است»**

۴- تزلزل در ارکان سلطنت شاه جدید

بدین ترتیب امر تاجگذاری برگزار شد و ظاهر چنین است که این کار در ساعت سعدی از قران‌کواكب انجام نپذیرفت. به هر تقدیر مردم خرافی چون احوال شاه و مملکت در دوران پس از تاجگذاری به بهترین وجه نبود چنین می‌پنداشتند. شاه بیمار شد و قوایش رو به تحلیل گذاشت. از ناحیه سر به مرض نفرت‌انگیز جرب دچار شد. این بیماری معمولاً بر اثر افراط درخوشگذاری و عیاشی به ایرانیان

*- طغای سکه از صفحه ۹۲ کتاب زیر:

H.L. Rabino di Borgomale, Coins, Medals, and Seals of the Shâhs of Irân, 1945

نقل گردید. (مترجم).

**- در صفحه ۹۳ کتاب سکه‌ها و مدال‌های پادشاهان ایران تألیف راینو که ذکر آن گذشت عبارتی هست به این عبارت: «شاه سلیمان عبد دین است» (مترجم).

عارض می‌شود. رنگ چهره‌اش پریده بود و مرتب لاغر می‌شد؛ دو سال تمام ناگزیر به معالجه اطباء تن در داد. بسیاری گمان داشتند که او مسلول است و حتی بیماری سل او به سرعت در حال پیشرفت است اما او با وجود همه اینها نه از تفریحات علني خود مانند سواری و تفرج با اهل حرم دست برداشت و نه از میهمانی‌ها و انواع و اقسام عیش و نوشها خودداری ورزید.

در همین احوال بلا و قحط و غلا برکشور مستولی شد. خواربار کم شد، طاعون در بین اهالی بیداد می‌کرد و علاوه بر اینها از اطراف و اکناف مخاطراتی در زمینه سیاست خارجی به مملکت رو آورده بود. از بکهای بلخ را در شمال افغانستان مورد تاخت و تاز قرار داده بودند؛ قزاقها سواحل جنوبی دریای خزر را ویران کردند؛ در جنوب افغانستان قندهار از طرف اورنگ زیب مغول تهدید به ویرانی شد؛ شایع بود که عثمانی‌ها در مغرب هجوم به ایران را تدارک می‌بینند. با کمال یأس می‌شد از خود پرسید که وضع کدام فلاکت بارتر است، احوال مملکت یا حال و روز شاه صفی. اطباء برای اینکه دچار بدنامی نشوند همه گناه‌ها را به گردن کواكب افکندند و مدعی شدند که شاه در زمانی نامساعد تاجگذاری کرده است؛ ستاره‌شناسان یا مرتکب اشتباه شده‌اند یا در کار خود دقت لازم را به کار نبرده‌اند.

در بار قانع شد. دیوان عالی تشکیل گردید تادر باره یک تاجگذاری مجدد در لحظه بهتری که توسط ستاره‌شناسان تعیین شود بحث و مذاکره کند. فکر می‌کردند بدین طریق می‌توانند راه پیشرفت بیماری شاه را سد کنند زیرا دیگر ستاره‌ها اثر شوم خود را از دست می‌دادند. در عین حال تصمیم گرفته شد به ستاره‌شناسان یادآوری و اخطار شود که این بار حرکت کواكب را بادقت بیشتری زیر نظر بگیرند تا بتوانند لحظه‌ای را که به هیچ‌وجه بدیمن نباشد برای تاجگذاری پیدا کنند. از آن گذشته باین نتیجه رسیدند که نام «صفی» برای شخص شاه و مملکت می‌مینستند ندارد؛ پس آنرا نیز باید تغییر داد. بعد از همه اینها باید نقطه دیگری را برای تاجگذاری انتخاب کرد و اشخاص دیگری را سوای کسانی که بار اول در مراسم آن شرکت داشته‌اند برای حضور در این تشریفات دعوت نمود. در باره تمام این موارد شور کردند و تصمیم گرفتند.

تاجگذاری مجدد

این بار کاخ چهل ستون با توجه به تمام دستورالعمل‌ها برای برگذاری دومین تاجگذاری برگزیده شد. من در اینجا به وصف شکوه و جلال این آئین نمی‌پردازم، این تاجگذاری با مراسم پیشین این تفاوت را داشت که شیخ‌الاسلام جدید در پایان سخنانش «شاه‌سلیمان مؤید به عنایت یزدانی» را دعاکرد نه شاه صفوی^۵ را. پس از تبریک‌ها و تهنیت‌های معمول بزرگان و اعیان دومین تاجگذاری شاه که از این پس سلیمان نامیده می‌شد پایان یافت و او به حساب ایرانیان دویست و سی و چهارمین شاه کشور ایران است. این مراسم در بیستم مارس ۱۶۶۸ ساعت نه اتفاق افتاد و این هنگامی بود که خورشید به برج حمل وارد شد یعنی درست در شروع سال ایران به حساب گاه شماری قدیم آنان که در قبل از اسلام رایج بوده است. در ظرف چهار ساعت مهرها و قالب مسکوکات را عوض کردند، به اطراف واکناف مملکت پیک فرستادند تابه حکام مختلف تغییر نام را خبر بدھند. حال خواه دوره بیماری تمام شده بود و خواه روحیه شاه تقویت شد بهر تقدیر حال شاه پس از تاجگذاری مجدد رو به بهبود نهاد و همچنین شاه بر مخاطراتی که به مملکت عارض شده بود با موفقیت غلبه کرد.

۵- البته در طول تاریخ ایران گاه‌گاه پیش‌آمده است که پادشاهی در لحظه جلوس خود بر تخت سلطنت نام دیگری اختیار کند؛ اما تاجگذاری مجدد شاه صفو و تغییرنام وی در دوره زمامداری امری است که در تاریخ ایران نظر ندارد.

III

شیخیت شاه سلیمان

۱- وصف شاه

شاه فعلی ایران در سال ۱۰۵۷ هجری قمری که مطابق است با سال ۱۶۴۶ مسیحی زاده شد. قامت و طرز رفتار او اصیل است و راستی می‌توان آن را شاهانه خواند. سلیمان قدی متوسط دارد و قامت او کشیده و رعنایست. در دوره کودکی صورتی گرد داشت اما فعلاً چهره او کشیده و لاغر شده است. پوست رنگ پریده‌اش بسیار لطیف و روشن است؛ پیشانی بلند او باز است و تأثیری نیک دارد.

سلیمان از مادر چرکسی خود چشمانی درشت به ارث برده که نگاهی شاد و مهربان دارد. بینی او اندکی منحنی است. دهان او زیبا و لبانش گوشت‌آلود است. ابروهای کم‌پشت مستقیم و ریش نوک تیز کوتاهی دارد که در زیر لب‌ها آنرا تراشیده و می‌یاه رنگ کرده است.

شاه سلیمان رفتاری مطبوع و حتی می‌توان گفت نرم دارد؛ او با صدائی آهسته و در عین حال مردانه صحبت می‌کند. سر را بالا نگاه می‌دارد، با جلال و تبختر راه می‌رود و هنگامی که بر اسب می‌نشیند آهسته می‌راند و در حین سواری اغلب به اطراف خود متوجه است و مردم را با نگاهی محکم که در عین حال مزاحم و ناراحت کننده هم نیست برانداز می‌کند. جامه او که از ابریشم نرم روشن و اغلب در مایه رنگهای زرد و پشت‌گلی است همواره از نظر شکوه و جلال به پای لباس درباریانش نمی‌رسد. فقط پوشش

گرانبهای سر، او را از اطرافیان ممتاز می‌کند. دیهیمی که در پشت عمامه استوار شده و نوعی پرمزین به جواهر است نشانی از شان و شوکت شاهانه وی به شمار می‌رود. تعداد زیاد این پرهای قسمتی از خزانه سلطنتی ایران را تشکیل می‌دهد. در میان این پوشش سر اغلب الماس بسیار گرانبهایی است که آنرا در میان مرواریدها و سایر سنگهای قیمتی دیگر نشانده‌اند. پرهای در سه‌لوله قرار گرفته است.

کلمه فارسی «تاج» در عین حال هم به معنی کلاه‌نمدی مخصوصی است که در دربار صفویه رواج دارد و همانطور که گفته شد تاجی هم هست که برای تاجگذاری شاه به کار می‌رود.

در مجالس و جشن‌های درباری بزرگان و اعیان با این کلاه‌که از زری تمیه و با جواهر تزیین می‌شود حضور پیدا می‌کنند. این نوع پوشش سر را «تاج طومار» می‌گویند تا آنرا از کلاه‌های ساده محافظان ترک نژاد که بعداً از آنها سخن خواهیم گفت و همچنین کلاه صوفی‌ها یا یساول‌های نگهبانی داخل کاخ مشخص سازند. تاج قرمزرنگ ساده اینها محکم به پیشانی چسبیده، آنگاه پهن می‌شود و در بالا به یک قسمت مسطوح ختم می‌گردد. بر حسب تعداد دوازده امام تاج نیز دوازده «تا» دارد؛ از میان آن میله‌ای باریک به شکل مخروط ناقص بیرون آمده است* چنین روایت شده است که امام علی در عالم خواب با چنین پوشش سری به شیخ حیدر صفوی ظاهر شده است؛ شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی آنگاه آنرا به صورت کلاه متعددالشکل دربار خود رواج داد.

شاه فقط به هنگام سواری در خارج از قصر خود شمشیر می‌بندد؛ در سایر مواقع شمشیر را به یکی از محافظین مخصوص خود می‌سپارد. با تفنگ، کمان و ترکش، دستمال، قلیان و همچنین قوطی مخصوص داروهای خود نیز چنین می‌کند؛ تمام این اشیاء را پادوهای مخصوص به دنبال او حمل می‌کنند. فقط در سمت راست خنجری در کمر شاه قرار دارد. مهر شخصی و مخصوص نیز از

* در کتاب زیر

W. Hinz, Irans Aufstieg zum Nationalstaat in 15. Jahrhundert, Berlin 1936, S. 76f

توصیف و تصویری از این تاج هست. به ترجمه فارسی این کتاب تحت عنوان تشکیل دولت ملی در ایران نیز می‌توان رجوع کرد. (مترجم)

گردن او آویخته است.

۲- جوانی شاه سلیمان و طرز رفتار نخستین او

این تصویر شاهی است که من آنرا با کمک کلمات بهتر و نزدیک‌تر به واقعیت ترسیم‌کردم تا با توصل به قلم‌موی نقاشی، زیرا کشیدن صورت پادشاه در حکم اهانت به مقام سلطنت است و مشکلاتی که در این زمینه همین اوقات برای یک نفر هندی اهل مولتان پیدا شد می‌تواند درس عبرتی برای دیگران باشد. این هندی صورتی از شاه‌کشیده بود می‌خواست آنرا برای شاه مغول هند به دهلهی بفرستد؛ این موضوع از پرده بیرون افتاد. بلا فاصله تابلو را ضبط و هندی را حبس کردند. طبق رسمی که در مملکت جاری است او و هزاران هموطن وی که در اصفهان سکونت دارند به پرداخت جریمه هنگفتی محکوم شدند. اما من برخلاف این هندی به توصیف صفات و استعدادهای روحی و فکری شاه که همه در آن متفق‌القول‌اند و به طور کلی به ذکر آنچه در مدت اقامت چهارساله خود در ایران از خوب و بد درباره شاه شنیده‌ام می‌پردازم.

از دوره جوانی او چنین می‌گوییم که توسط مادر چرکس و دایه متشخص ایرانی خود که همسر یکی از مستوفی‌الممالک‌ها بود به آزادگی و به نحوی درخسان تربیت شد. در سایر موارد تعلیم و تربیت او طبق آئین عمومی پرورش شاهزادگان بود که در فوق به آن اشاره شد. پس از جلوس بر تخت سلطنت برادر افراط در عیش و عشرت سخت بیمار شد تا اینکه پس از دوسال راه اعتدال پیش گرفت و از بیماری مهلاک نجات یافت. در حال حاضر روی هم رفته می‌توان وی را سالم دانست.

اما وی بدین لحاظ به هیچوجه از شهوترانی چشم نپوشیده است، حتی می‌توان گفت که او همواره مباشر و ملازم حرمسرای خویش است. هنگامی که شاه سلیمان با زنان خویش از تفرجگاهی به تفرجگاه دیگری می‌رود با قرق‌های مکرر واکید بیش از پیشینیان خود رعایا و مردم فرودست را دچار زحمت و ناراحتی می‌کند؛ فقط در طول سه سال اول سلطنت وی پیش از صدبار دستور قرق صادر کرد. بیش از همه به روستای مرتفع کوچکی در دامنه کوه صفوه

دلبسته است که در آن سوی حومه ارمنی نشین جلفا قرار دارد. چون او خود این گردشگاه را احداث کرده به آن نام «تخت سلیمان» را داده است. هر بار که او به این مکان می‌رود و همچنین هنگامی که از آنجا باز می‌گردد قرقهایش نه تنها ارامنه جلفا بلکه تمام سکنه خیابان بزرگ چهارباغ اصفهان را دچار مشکلات غیرقابل تحملی می‌سازد.

به موقع است که در این مقام توضیحی درباره دو اصطلاح حرام و قرق بدھیم. حرام به طور کلی به چیزی اطلاق می‌شود که از جانب شرع منع شده باشد، چیزی که نباید لمس شود، بربازان آید یا موزد ارتکاب قرار گیرد. بدین ترتیب طبیعی است که ساکنین از درون که اصطلاح «حرام» برای آن از ماده حرام گرفته شده بیش از هر چیز دیگر «غیرقابل لمس» هستند. فقط خداوند خانه، محافظین اخته شده و طبیبی که برای معالجه آورده باشند به حرم حق دخول دارند. حسادت ایرانیان تابه جائی است که زنان خود را فقط در صورتی که از فرق سر تا نوک پا در حجاب پوشیده باشند اجازه خروج از منزل می‌دهند.

اما شاه اجازه می‌دهد که زنانش بدون نقاب و حجاب از منزل خارج شوند؛ منتهی قبلًا باید تمام موجودات ذکور از هفت سالگی تا سن کم‌ Holt و از پافتادگی از میدان دید خارج شده باشند. به این دستور منع حضور عموماً قرق می‌گویند؛ این لفظ ترکی به معنای وسیع خود حاکی از هر چیزی است که در زندگی عمومی منع شده باشد.

شاه سلیمان در ابتدای سلطنت خود بسیار گشاده دست بوده است؛ هیچ محتاج و خواهنه‌ای از پیشگاه او نامید بیرون نمی‌رفت و کار و بار متملقین روپرای بود. او قسمت مهمی از املاک خود را به تیول مدام‌العمر یا به تملک موروثی به‌این و آن داد. فقدان عواید این املاک بخشوده شده به مقدار زیاد خزانه را خالی کرد؛ اما پس گرفتن مال بخشوده شده در شأن شاه نبود. ولخرجی‌هایی هم که در مجالس میگساری، بازی‌ها و آتش‌بازی‌ها می‌شد دست کم از آنچه گفته شد نداشت، گفته ایران در دوره‌های بسیار قدیم زندگی می‌کند یعنی هنگامی که جلال و شکوه شاهنشاه‌های آن مثل سائر بود.

۳- خست شاه سلیمان

هرگاه شاه سلیمان در آخرین لحظات متوجه وضع رقت بار خزانهٔ خالی مملکت و عدم تعادل غیرسالم بین پرداخت‌ها و دریافت‌ها نمی‌شد قطعاً و حتماً اسراف و تبذیر در اسلامات سلطنتی و اموال دولت کار را به افلاس می‌کشاند. او از دریافت این حقیقت سخت متوجه شد اما به جای اینکه زندگی معتدلی در پیش‌گیرد از افراط به تفریط‌گرایید و مردی ممسک و مال دوست شد و حتی بدون توجه به صلاح و صرفهٔ شخص خودش به انباشتن مال و گردآوردن درهم و دینار پرداخت هرچندکه او را سوای مال دوستی بی‌اندازه باید به دینداری، مهربانی و دادگستری ستود. مثلاً من زن بیوه‌ای را زخاندان سلطنتی می‌شناسم که همسر صدر بوده است و به دستور شاه عباس مستمری دریافت می‌داشته است. هنگامی که این زن فرتtot برای دریافت اضافه‌ای شرفیاب شد شاه از اسراف کاری در اموال دولتی به خشم آمد و مستمری وی را به حد خنده‌آوری یعنی به یک عباسی برای معاش روزانه تقلیل داد و یادآور شد که وی باید درست همانطور که در خور پیرزنان است زندگی را به قناعت بگذراند. اما وضع یک بیوهٔ نجیب‌زاده دیگر از آنهم بدتر شد زیرا وی که به‌امید دست یافتن به معیشتی بهتر به شاه روی آورد کلیهٔ کمک مالی را هم که قبل می‌گرفت از دست داد.

شاه سلیمان مقامات درباری را که آزادمی‌شد حتی المقدور تامد تی دراز بی‌متصدی نگاه می‌داشت و انجام دادن آن وظایف را در این فاصله به عهدهٔ کارمندان شاغل دیگر می‌گذاشت و حقوق صرفه‌جوئی شده را برای خود نگاه می‌داشت. بدین طریق مدتی طولانی سمت‌های شیخ‌الاسلام، مهتر و ایشیک آقاسی باشی که دارای حقوق و مقررات گزاری است بدون متصدی مانده بود، مشاغل کوچک تر که دیگر گفتن ندارد. از نحوهٔ تخمین و تقویم هدایای نادری که در حین اقامتن در دربار از طرف امرا و شاهزادگان مختلف ارسال می‌شد دریافتیم که داستان مال پرستی شاه سلیمان تمہت محض نیست و حقیقت دارد. تا وقتی که سفرای خارجی حضور داشتند شاه بدون استثناء هر چه را که به حضورش می‌آوردند با چهره‌ای متبسم تحسین و تمجید می‌کرد. اما پس از پایان یافتن مجلس هنگامی که فرصت بیشتر برای معاينة

هدايا داشت، درست است که مهارت و دقت ساخت آن اشیاء را می-ستود ولی فقط اشیائی را که از طلا ساخته شده بود به علت قیمت فلز گرانبهاي آن جدا می‌کرد و برای خود نگاه می‌داشت.

فرانسوa پیکه^۱، سفیر فرانسه که در عین حال اسقف با بل و مأمور پاپ نیز بود هدیه‌ای استثنائی را که با هنرمندی خاص تهیه شده بود به همراه آورده بود. این شیئی وضع و حرکت ستاره‌ها را طبق نظریه هیأت کپرنیکی که در آن موقع در مشرق زمین از آن اطلاقی در دست نبود نشان می‌داد. شاه نه تازگی مطلب را مورد تحسین قرار داد و نه استادی را که در ساخت آن اسباب به کار رفته بود. فقط قبل از هر چیز پرسید آیا آن اسباب را از طلا ساخته‌اند یانه گفتی که تنها معیار تقویم و تخمین نزد او طلاست و بس. هنگامی که در یافت این شیئی را از فلز عادی ساخته‌اند عقیده ستاره شناس خود را درباره این نظریه تازه علم هیأت جویا شد. اینها در پاسخ گفتند که هر کس می‌تواند هر روز شاهد بالا و پائین رفتن خورشید باشد در حالی که زمین بر جای خود به طور ثابت ایستاده است واز این مطلب به خوبی برمی‌آید که کپرنیک غرق در سهی و اشتباه است. پس از این پاسخ شاه دستور داد این شاهکار هنری را که قیمتش غیر قابل تخمین بود از پیشش ببرند. دیری نگذشت که آنرا به اطاق یکی از قلاع اصفهان که در آنجا اسلحه کهنه و سایر اشیاء بی فایده مستعمل را نگهداری می‌کنند^۲ منتقل کردند. از یک قرن پیش تمام هدایای سفرای خارجی را به اینجا می‌آورند که در بین آنها اشیاء نادر و فوق العاده فراوان یافته می‌شود؛ این اشیاء در اینجا بروی هم افتاده‌اند و گرد و غبار و بید و زنگزدگی به جان آنها افتاده است.

سرنوشت ساعتی هم که ما آنرا جزو هدایای پادشاه سوئد تقدیم کردیم و روزگاری از طرف شهر نورمبرگ به گوستا و آدولف پیروز

۱- Francois Piquet اهل مارسی از ۱۶۵۰ تا ۱۶۶۰ قسول فرانسه در حلب بود، پس از اینکه به سلک روحانیون درآمد در سال ۱۶۷۵ به سمت اسقفی ترقیه یافت و به موجب فرمان پاپ به نمایندگی وی در نجف و ایران که در ادمیستان ایران واقع بود برگزیده شد. در سال ۱۶۸۲ وی از طرف لوئی چهاردهم به سمت سفیر فرانسه در ایران انتخاب شد، سال بعد پاپ او را به سمت اسقف بغداد تعیین کرد. وی در ۲۶ اوت سال ۱۶۸۵ در همدان بدرود حیات گفت. برای شرح مفصل‌تر درباره او رجوع شود به:

2- طبق اظهار کمیفر نام این قلعه بروک بوده است. محتملاً منظور قلعه قدیمی و مستحکم طبرک است.

هدیه شده بود به همین منوال بود.^۳ این ساعت شکلی مانند هرم داشت به ارتفاع چهار پا و شاهکار تمام عیاری بود از صنعت ساعت سازی و با حرکت دو گلوله سیر همه سیارات و مقیاسهای کاملاً مختلف اندازه‌گیری زمان را نشان می‌داد و سر ساعتها از آن نوای دلکش موسیقی طینان انداز می‌گردید. اما چون این ساعت را از چینی ساخته بودند نه از طلا، نه ظرافت ساختمان، نه استادی که در داخل آن به کار رفته بود نه لطافت و پاکی غیرعادی صدای آن هیچ‌کدام نتوانست مانع تبعید شدن این ساعت به اطاق قلعه مذکور بشود، هرچند که این ساعت را با زحمت فراوان از کشورهای مختلف گذرانده و صحیح و سالم به اینجا رسانده بودند. بعدها دیدیم که این ساعت در یک گوشۀ تاریک بروی زمین افتاده است در حالی که تزیینات دلربا و مجسمه‌های برگزیده آنرا که طلا پنداشته بودند غارت کرده بودند.

تمایل شاه سلیمان به شهر و ترانی

علاقه به لذات شهوی که در این مملکت شیوع دارد در شاه سلیمان شدت وحدت بیشتری گرفته است. وی به هر چه به قامت زنان شباht داشته باشد بی‌اندازه دلبستگی دارد. عطش وی به گردآوری طلا را زودتر می‌توان اطفاء کرد تا هوس او را به اندام دلربای زنان. حکام اطراف و اکناف کشور برای وی رکابهای نقره، پارچه‌های گرانبها، اسب‌های اصیل، قاطر و شتر می‌فرستند؛ با وجود این‌همه متفق القولند که هدایای سالانه نایب‌شاه در شیروان که در مشرق قفقاز واقع است بیش از همه اینها مطبوع شاه قرار می‌گیرد. این نایب به جای سایر هدایا زیباترین دختران و پسران را که جاسوس‌هایش در سرزمین چرکس‌ها، داغستان و گرجستان کشف و جمع‌آوری می‌کنند برای شاه می‌فرستد! این نایب در پیشنهاد خود سخت‌کار کشته است و در کاریافتمن زیباترین مخلوق خدا از هیچ

۳- در ادبیات و کتب فقط از دو جام ذکر شده است که زمین و آسمان را بر آنها نمایانده بوده‌اند:

۱- F.V. Soden, Gustav Adolf und sein Heer in Süddeutschland, Erlangen 1865, I, p. 220.

۲- Joh. Paul, Gustav Adolf, Lepizig, 1932, III, p. 76

وقف براین نکته را من مدیون پروفسور زینر (E. Zinner) هستم.

مجاهدتی دریغ نمی‌ورزد. او خواجگان خود را به همه‌جا می‌فرستد که هر جا به آدمیزاده خوش‌اندامی برخوردند به نرمی یا به تطمیع یا به زور وی را جلب کنند و تقدیم ارباب خود دارند. بدینهی است که چنین اقدامی باست‌ها و آداب قدیم این مملکت مغایرتی ندارد. من در اینجا بی‌مناسبت‌نمی‌دانم که به ذکر مثال دیگری پردازم.

در سال ۱۶۸۳ شاه سلیمان برای نخستین بار به ارامنه مسیحی نیز دست‌درازی کرد و در یک نوبت بیست و یک تن از زیباترین دختران جلفا را ربود. در این مورد کلانتر جلفا که علی‌رغم اسم مسیحی خود مردی از خدا بی‌خبر بود مقدمات کار را فراهم کرد و به شاه توصیه نمود که در جشن «خاچ‌شویان» که در خشان‌ترین جشن کلیسا‌ی شرقی است از موقع برای پیش‌بردن نقشه‌خود استفاده کند. برای اینکه هیچ جلب‌توجهی نشود شاه نمی‌بایست شخصاً در کنار رودخانه که محل برگذاری جشن بود حاضر شود. به همین دلیل وی راهبه‌های ارمنی را با کلیه دخترانی که در معیت آنها بودند به حرم‌سرا خواند، به‌این بهانه که زنان حرم‌سرا می‌خواهند مراسم مذهبی ارامنه را از نزدیک ببینند. در این فرصت شاه از بین متتجاوز از یک‌صد شرکت‌کننده که همه به طلا و جواهر مزین بودند بیست و یک تن دختر مذکور در فوق را برگزید و به زور و جبر از خروج آنها از حرم‌سرا جلوگیری کرد. به توصیه همان کلانتر بی‌آبرو شاه سلیمان دو سال بعد (۱۶۸۵) عمل خود را تکرار کرد و این‌بار از محله فرنگی‌نشین اصفهان هشت‌دختر ربود. شاه این هشت دختر را به‌این بهانه به حرم‌سرا کشید که زنانش می‌خواهند لباس‌های فرنگی را از نزدیک ببینند. سفرای خارجی مقیم اصفهان به‌این اقدام سخت اعتراض کردند و از پای ننشستند تا این دختران معصوم را از این دورخ نجات دادند. این دختران یک هفته تمام را در پناه مادر شاه در حرم‌سرا به سر برده بودند و بدانها تجاوز نشده بود و این مطلبی است که خود آنها پس از نجات اعلام کردند. من در اینجا باید غیرت و همت آقای فابریتیوس، سفیر سوئد را به تأکید تمام یاد کنم و بگویم که با اقدامات مهم و کوشش‌های ایشان بود که این لکه ننگی به‌نحوی از دامن دنیا زدوده شد.

عطوفت شاه سلیمان

از سجا یای شاه سلیمان من در اینجا در وله اول نیک نفسی جبلی وی را که خاص قوم ایرانی است به تأکید ذکر می‌کنم. اما این سجیه در او بر حسب مقام بلندی که دارد با وقار و جلال جلوه‌گر می‌شود و با حجبی طبیعی توأم است. در باریان مهربانی وی را در حین سخن‌گفتن و بیگانگان شوخ طبیعی و سلام و تعارف مؤدبانه‌اش را می‌ستایند. با این خوش قلبی وی چنان مهر و محبت رعایا را به خود جلب کرده است که هرگاه وی – هرچند به ندرت چنین اتفاقی می‌افتد – چند هفتة متوالی از حضور در مراسم عمومی خودداری ورزد و شک و تردیدی نسبت به سلامت و صحت او به وجود آید در بین مردم بی‌قراری و آشفتگی ظاهر می‌گردد.

وی پر اثر نرم خوئی و ملایم تجبلی خود نسبت به کسانی که کاری خلاف قانون مرتکب می‌شوند شفقت و گذشت نشان می‌دهد. ذکر نمونه زیر این مطالب را ثابت می‌کند:

تو پچی باشی متهم بود که گناه عظیمی مرتکب شده است؛ او دیگر حق حیات نداشت و این طبق رسوم قدیمی بدان معنی است که تمام قوم و قبیله چنین شخصی صرف نظر از اینکه در کجا اقامت دارند مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و دار و ندار آنها تهدید به مصادره می‌شود. ولی شاه سلیمان از اجرای تمام قانون مجازات در حق چنین مردی صرف نظر کرد و به اینکه تو پچی را به زندان بیفکند و پدر او را که در آن هنگام والی ناحیه و قلعه قندهار بود از شغل خود معزول کند اكتفا کرد. علت این رفتار چنین بود:

شاه یکی از دختران تو پچی باشی را به عنوان متعه به حرم‌سرای خود پذیرفته بود و بعد او را به یکی از ملازمان بی‌اسم و رسم خود به زنی داده بود. اما این خانم نجیب‌زاده از هم‌بستر شدن با شوهری که او را هم‌شأن خود نمی‌دانست خودداری ورزید و پس از ناملایمات بسیاری که متحمل شد به نزد پدرش گریخت و پدر نیز وی را پذیرفت. در این گیر و دار گویا تو پچی باشی به ساحت شاه سلیمان بی‌ادبی کرده بوده است.

خراب شدن وضع مسکوکات

ماجرائی هم که بر ضرائب باشی رفت از آن چه گفته شد مطلوب تر نبود؛ معندها فقط چشمها یش را که با آن مرتكب خطا و گناه شده بود از کاسه بیرون آوردند اما دارائی وی را ضبط نکردند و قوم و قبیله اش را دچار حبس و زجر نساختند.

دادستان بدینقرار بود: در سال ۱۶۷۰ می باستی به سفیر ازبک مبلغ سه هزار تومان (= ۵۱ هزار تالر) برای معیشت ماهانه اش بپردازند. سفیر از دریافت مخارج ماهانه ابا ورزید و خواست که به هنگام مراجعتش به وطن تمام مبلغ را یکجا بگیرد. بعضی از نمایندگان سیاسی چنین می کنند تا نشان بدهند برای گذران معیشت خود به پول خارجی ها احتیاجی ندارند. اما وزیر اعظم با خود فکر کرد که خالی کردن خزانه مملکت به خاطر چنین میهمان ناخوانده مزاحمتی کار درستی نیست. پس از عرض مطلب به شاه پنهانی چنین تصمیم گرفته شد که برای سفیر پول مخصوصی ضرب شود که فقط یک ربع نقره قراردادی را دارا باشد. اما ازبک حیله گر به ماجرا پی برد و نقشه را بدین صورت نقش برآب کرد که همه این مبلغ را صرف خرید ظروف طلا و نقره کرد و سکه های بی ارزش را به تجار ایرانی واگذارد. این پول بدست تجار در سراسر ایران منتشر شد و سبب گردید که حکامی که حق ضرب سکه داشتند به سهم خود دستور دادند سکه های باعیار کم ضرب شود و این امر به خصوص در نجوان، ایروان و تبریز و همچنین توسط حاکم ترک ارزروم به وقوع پیوست. نتیجه این شد که پول خوب تقریباً به کلی از معاملات خارج گردید.

هنگامی که شاه در فوریه سال ۱۶۸۴ خزانه ای را که مخصوص گذران و معیشت سفرای خارجی بود بازدید کرد، طبق گزارشی که میهماندار باشی به ما داد، دریافت که از سی هزار تومان پول فقط سیصد تومان آن عیار درست و قانونی دارد. پس از این واقعه در نوامبر سال ۱۶۸۵ تمام پول های رایج از درجه اعتبار ساقط شده اعلام گردید با استثنای پول رایج در ناحیه حویزه (واقع در جنوب غربی ایران) که فقط حاکم آن در کار ضرب سکه باعیار کم شرکت نکرده بود.

با اتخاذ این تدبیر ناگهانی تمام زندگی معيشتی مردم به طرفه العینی متوقف شد و به آنها زیان و خسaran فراوانی واردآمد زیرا هنوز پول تازه به جریان نیفتاده بود. هنگامی که ضرب پول جدید معتبر و تمام عیار در جریان بود و هر کس می‌کوشید که زودتر این کار صورت اتمام یابد ضراب باشی اصفهان از اینکه فلن قلب دیگری را داخل پول جدید سازد و از این رهگذر باز آنرا از درجه اعتبار قانونی بیندازد پروا نکرد. اما این بار سرنوشت دیگر به او مجال نداد و من خود شاهد تیره روزی وی بودم.

قضیه به این صورت است که در صبح خوشی که من از برابر منزل مجلل ضراب باشی می‌گذشم در هشتی خانه اسبهای دوستان وی را دیدم که همه به یراق و زین و برگش قیمتی آراسته بودند، اینها همه به خدمت این دوست متنفذ خود رسیده بودند. غلامان متعددی با مشغله تمام به این سو و آن سو می‌دویدند، عمله شکار همه حاضر و آماده در حالی که بازهای شکاری را بروی دست داشتند به چشم می‌خوردند، مختصر و مفید بگوئیم هر چه دیده می‌شد جلوه‌ای بود از ثروت و مکنتی برقرار، همانطور که در ایران مخصوص صاحب منصبان متنفذ دولتی است. تصادفاً در همان روز پس از اینکه نابکاری وی بر ملا شد و مورد تعقیب قرار گرفت باز از برابر کاخ مسکونی وی گذشم. بر دروازه منزل در بانی ندیدم، هشتی‌ها خالی بود؛ جائی که چند ساعت پیش از آهنگ سم بزمین کوختن اسبیان صدا به صدا نمی‌رسید چون خانه مردگان خاموش و مترونک بود. بلی دیگر به محض اینکه ضراب باشی پیشین را نابینا کردند دوستان و خدمه‌اش هر یک از گوشه‌ای فرار گرفتند.

تسامح یکی از والیان

سلطان اکبر، فرزند نافرمان اورنگ‌زیب پادشاه مغول گریخته و به ایران پناه آورده بود، تا از شر تعقیب پدرش در امان باشد. در ابتدای سال ۱۶۸۷ والی لارستان (در جنوب ایران) ورود شاهزاده فراری را به کشور عربستان که با ایران همسایه بود به شاه گزارش داد – اما در این کار مرتکب قصور مهمی شده بود. زیرا توسط دو تن از فرستادگان اورنگ‌زیب و همچنین برادران شایعات شاه قبل از این قضیه اطلاع حاصل کرده بود. اما

هیچ عملی شنیع‌تر از تسامح و قصور در اموری نیست که مستقیماً به شخص شاه ایران ارتباط پیدا می‌کند؛ چنین خطائی را طبق رسوم و آداب مملکتی فقط با اعدام خطاکار می‌توان جبران کرد. بلاfacile پیکی از دربار روانه شد که سر از تن والی جدا سازد و این والی مردی بود سخت مطلع و دانا که با فرنگیان همواره برسر لطف بود. روز بعد شاه در اثر وساطت وزیر اعظم از دستور خود پشمیان شد و باشتاد تمام قاصدی دیگر به دنبال دژخیم فرستاد و فرمان اعدام والی را لغو کرد. هرگاه این قاصد دومی یک ساعت دیرتر رسیده بود دیگر کار از کار گذشته بود.

زودخشمی شاه

براحدی پوشیده نیست که سلیمان از نظر عطوفت و دادگری از تمام اسلاف خود برتر است؛ با وجود این وی گاه‌گاه خونش به جوش می‌آید و در نتیجه تصمیم‌هایی از سرشتاب و پیش از موقع می‌گیرد.

دیوان‌بیگی روزی بدون رعایت آداب و احترام از سر سفره شاهانه برخاست؛ بلاfacile سلیمان کس بدنبال وی فرستاد و دستور داد که چشم وی را بیرون بیاورد. هنگامی که این مأمور بالارائه مردمک چشم گناهگار به انجام رسیدن فرمان را اعلام داشت شاه مقام دیوان‌بیگی مغضوب را به وی واگذار کرد که هنوز هم بدون معارض به آن شغل اشتغال دارد.

بار دیگر شاه سلیمان موقع و محل تفرجگاهی را که در کوهی مقابل اصفهان بنام تخت صفه بر صخره‌ای پیش آمده تعییه شده بود ستود. در اینجا یکی از متنهای وی به مخالفت برخاست و گفت اینجا ناحیه‌ای است بی‌برگ و بارو بادخیز. شاه از این اظهار عقیده چنان به خشم آمد که بدون تأخیر دستور داد او را از آن دامنه به پائین بیندازند با این استدلال که چنین شخصی شایستگی ماندن در آن نقطه را ندارد.

ماجرای شکاری که موجب ناراحتی بسیار شد نیز دست‌کمی از این‌ها نداشت زیرا بدون جهت موجب ریختن خون مردم گردید. شکار با شرکت کلیه درباریان از اول ماه مه تا بیستم ژوئیه ۱۶۸۳ به طول انجامید، هشتاد هزار تن رمانندۀ مجهز به چماق و

نیزه به خدمت گرفته شدند. هنگامی که به علت بی‌آبی نیمی از این جماعت برای نجات از مرگ حاصل از تشنگی گریختند شاه به جای آنکه بقیه را نیز مخصوص کند کاری کرد که پانصد تن به فلاکت‌جان سپردند. تازه پس از همه این حرفها غنیمت شکار عبارت بود از بیست و پنج گوزن، هفت بز کوهی و یک یوزپلنگ که آنهم توانست بگیریزد.

عدالت‌دوستی شاه‌سلیمان

شاه به حق و عدالت بسیار اهمیت می‌دهد زیرا مردم نباید تصور کنند که عطوفت وی از حد می‌گذرد و خلافکاری‌ها را نادیده می‌گیرد. در این مورد به ذکر مثالی می‌پردازم. در روز بیست و ششم فوریه ۱۶۸۵ هنگامی که از میدان‌شاه اصفهان می‌گذشتم تصادفاً ناظر این صحنه شدم.

یکی از اعیان شب دیر وقت از حومه ارمنی نشین جلفا مست و خراب به شهر بازگشت. در بین راه بایکی از همراهان خود وارد کشمکش شد و در این حیص و بیص وی را باخنجر به قتل رساند. طبق رسوم آباء و اجدادی قاتل تحویل کس و کار مقتول گردید تا به دلخواه خود او را مجازات کنند. اینها به‌پول و چرب‌زبانی سرانجام از خون‌قاتل گذشتند. پس از مدتی شاه از قاتل خبر گرفت و خواست بداند که او را به‌چه صورت به‌کیفر رسانده‌اند. همینکه فهمید کس و کار مقتول پول گرفته‌اند و رضایت داده‌اند دچار خشم شد و گفت «شما گاویش‌ها به‌حاطر پول از سرخون مرد بیگناهی در گذشتید؟ چنین جنایتی را فقط باخون قاتل می‌توان کیفر داد!» بلافصله دستور داد قاتل را در دوشاخه بگذارند و به میدان‌شاه بیاورند (شاه‌خود در شاه‌نشین قصر بود و بر میدان نظارت داشت). آنگاه شاه به‌صدای بلند گفت: «هر کس مرا دوست دارد مجازات را اجرا کند!». آنوقت همه بزرگان و اعیان — به استثنای خواجه‌هائی که همچنان در اطراف شاه ماندند — با خنجرهای آخته به میدان روی آوردند و بدن تیره‌بختی را که بر روی زمین قرار داشت هزار پاره کردند.

گویا در سایر موارد نیز شاه‌سلیمان به‌اعمال عدالت واقعی دلیستگی بسیار دارد و اغلب در موقع مناسب و ظیفه قاضیان را

به آنها یادآوری می‌کند. هرگاه در برابر قصر وی غوغا شود و این امر در اثر اجتماع صاحبان عربیشه و کسانی که از گزارف بودن مالیات و یا ظلم و ستم حکام شکایت دارند فراوان رخ می‌دهد به هیچ‌وجه خاطر شاه رنجیده نمی‌شود بلکه حکامی را که خلافکاری آنها به ثبوت رسیده باشد به شدت کیفر می‌دهد.

صلح‌دوستی شاه سلیمان

شاه چندان به صلح، آرامش و نظم علاقمند است که تحمل حرف زور و بی‌قاعده را بر برآهانداختن جنگی که مطابق حق و عدالت است ترجیح می‌دهد. وی از روز اول زمامداری صلح‌دوستی را اصل مسلم سیاست مملکتداری خود قرار داد و این سیاست درست است که هر چند موجب بلندآوازگی وی نشد اما برای مردم آسایش و رفاه بسیار بهار مغان آورد. او همیشه می‌گوید که بی‌اعتنائی به تجاوزات ناچیز و پرخاشگری‌های مختصر را بهتر از آن می‌داند که دست به جنگی بزند که سرانجامش نامعلوم است، و این خود توجیهی است برای بردباری و بی‌اعتنائی او به دستبردها و شبیخون‌های ازبک‌های ترکستان غربی. به اعتقاد او بهتر است که سرحد شمال‌شرقی مملکت یعنی خراسان متحمل این ناراحتی و دشواری باشد تا اینکه سراسر کشور در آتش جنگ بسوزد! در همین اواخر کمپانی هلندی هند شرقی از این تجربیات بهره‌فرآوان برد و قشم را که جزیره‌ای در خلیج فارس است متصرف شد و هرگاه تعداد کم جنگجویان آن کمپانی و گرمای کشنده آن ناحیه‌سی در برابر پرخاشگری‌های آن‌نشده بود کمپانی به‌اقداماتی شدیدتر از این هم دست می‌زد. شاه که خیلی صلح‌دوست است تجاوز سخت به حقوق سلطنتی را بروی خود نیاورد، هلندیها را عفو کرد و از این هم بالاتر به‌امیالشان تن در داد.

پای‌بندی او به تعهدات و قراردادهای مملکتی نیز با آنچه گفتیم مطابقت دارد. وی به هیچ‌وجه به سائقه منفعت از قول و قرار خود عدول نمی‌کند. در سال ۱۶۳۸ سلطان مراد چهارم پادشاه ترکیه بدون اعلان جنگ شهر بغداد را از چنگ شاه صفی بیرون کشید. بعد در سال ۱۶۳۹ قراردادی با عثمانیها منعقد گردید که ضمن آن از بغداد صرف نظر شد. هر چند که هم پدر او شاه عباس دوم و

هم شخص شاه سلیمان فرصت‌های مناسبی بدست آوردند که به تلافی گذشته‌ها بغداد یا قسمتی دیگر از اراضی را از دست ترکها خارج کنند باز قرارداد معتبر شناخته شد. شاه حتی می‌توانست شهر بندری بصره را در عراق متصروف شود زیرا حاکم آن دیار می‌خواست قبل از فرارش آنجا را به ایرانیان بدهد و برسراین موضوع با شاه جر و بحث داشت – اما همه این کارها بی‌فایده بود. همین اواخر در سال ۱۶۸۴ هیأتی از طرف اعراب مقیم ساحل دجله به پایتخت ایران آمد تا به حضور شاه شریفیاب شود و به او اظهار بندگی و انقياد نماید. چون سلطان ترک کاملاً سرگرم چنگ با مسیحیان بود شاه به سهولت می‌توانست حکومت خود را بر اراضی عثمانی مستقر سازد اما باز شاه با اشاره به قرارداد منعقد شده از پذیرفتن این پیشنهاد نیز خودداری ورزید. ما، یعنی سفرای پادشاه آلمان، سوئد و لهستان که می‌کوشیدیم شاه را به اقدامی علیه بغداد تشویق کنیم، از کوشش‌های خود چه طرفی بربستیم؟ ما در دربار ایران در ناز و نعمت می‌زیستیم اما ناگزیر بودیم علیرغم مدت طولانی اقامتمان به پادشاهان خود خبر عدم موفقیت در کار را بدھیم. صلح استوار با باب عالی برای شاه سلیمان مهمتر از امیدواری به یک پیروزی ممکن الحصول بود.

دینداری شاه سلیمان

شاه که مرد دینداری است هرگز از گزاردن نمازها و پیروی از دستورهای دین درباره شستشوها (وضو و غسل) غفلت نمی‌کند؛ اعیاد سالانه مذهبی را به دیده احترام می‌نگرد و در عید قربان که به خصوص با جلال و شکوه خاص برگزار می‌شود در حضور عموم شرکت می‌کند و اغلب شتر را که یادآور قربانی اسحق^۴ است شخصاً می‌کشد. ایام صیام را که یک‌ماه تمام طول می‌کشد به همراه ملت خود روزه می‌گیرد و حتی روزه خود را بانو شیدن یک قطره آب هم نمی‌شکند. میخوارگی نه تنها از نظر حفظ الصحه بلکه به علل مذهبی هم برای او منع شده است، هرچند که به عنوان خلف پیغمبر و درنتیجه وارث خلافت، او حق دارد که از حرمت

۴. کسی که می‌بايستی بوسیله ابراهیم قربانی شود در نظر مسلمین اسماعیل است نه اسحق (متترجم).

مسکر برای خود بگاهد. اغلب شاه سلیمان به صورت ناشناخته و قبل از طلوع فجر به مسجد جمعه می‌رود. در سایر موارد نیز او با طرز زندگی خود که سرمشق مردم است ثابت می‌کند که مسلمانی واقعی است. گاه کار دینداری وی به خرافه‌پرستی می‌کشد و وی به پیشگوئی‌ها و علامه و نشانی‌هائی که به گمان او حاکی از حدوث وقایع معینی است اهمیت بیش از حد می‌دهد.

خرافه‌پرستی شاه سلیمان

میزان اعتقادی که شاه به پیشگوئی‌های ستاره‌شناسانش نشان می‌دهد حیرت‌آور است. جنگیدن بادشمن، پذیرفتن سفر، ترتیب دادن میهمانی‌ها، شکارها و برآسب‌نشستن و به تفرج رفتن همه معلق است به اینکه قبل از این موارد از ستاره‌شناسان کسب تکلیف شده باشد. با وجود اینکه به کرات و مرات حوادث خلاف گفته ستاره‌شناسان را ثابت کرده باز شاه از این خرافه‌پرستی خود دست برنمی‌دارد. می‌خواهم در این مورد حقیقتی واقع را که در عین حال مضحک نیز هست بازگو کنم.

ستنکا رازین رهبر نافرمان گروهی از قزاقها در سال ۱۶۶۷ نواحی ساحلی گیلان^۵ را ویران کرد. لشکری عظیم به جنگ دشمن فرستاده شد و در این حیص و بیص ستاره‌شناسان می‌باشد روز و ساعت سعد را برای درگیر شدن بادشمن سازند. هنگامی که جنگاوران چشم برآه ساعت سعد نشسته بودند فرصت پیروزی بر دشمن از دست رفت. وقتی که لحظه مورد انتظار سرانجام فرا رسید طالع بینان گفتند که اکنون هنگام حمله به دشمن فرارسیده است زیرا ستارگان خود تا اندازه‌ای با او برسر بی‌مهری هستند.

قزاقان در این فاصله در جزیره‌ای واقع در ساحل نزدیک لنکران مستقر شده بودند و از آنجا – با حساب درست اینکه ایرانیان چه اندازه پای‌بند خرافات و اوهام هستند – با دو تا از

۵- ستان‌تیموفیویچ (ستنکا) رازین سرکرده برگزیده قزاقان دون، در سال ۱۶۶۵ در یکی از افواج شاهزاده دلگزوکیژ (Dolgorkij) با لهستانیها جنگید. اما در سال بعد در برابر حکومت سکو قیام کرد. در ۲۳ مارس سال ۱۶۶۷ قصد طی کردن دریای خزر را نمود تا نواحی ساحلی ایران را غارت کند. قیام او در ابتدا با موفقیت قرین بود اما در اول اکتبر ۱۶۷۰ در پای دیوارهای سیمبرسک شکست خورد و زخمی شد. بعدها به اسارت مسکو درآمد و در ششم زوئن ۱۶۷۱ بدار آویخته شد.

بزرگترین کشتی‌های خود چنین وانمود کردند که در حال فرار هستند. قوای ایران بادیدن این منظره که کشتی‌های ظاھرًا بدون سکان این طرف و آن طرف می‌رفتند اغوا و بی‌جهت به پیروزی موهم احتمالی خود غره شدند و بدون حزم و احتیاط بین کشتی‌های دشمن که در کمین بودند و قزاقهایی که در طول ساحل پنهانی کشیک می‌کشیدند راندند و تا آخرین نفر کشته شدند چنانکه فقط کسانی که از خشکی ناظر این صحنه بودند انهدام آنها را به چشم دیدند. از این‌ها گذشته ایرانیها کشتی‌های خود را بهم متصل و زنجیر کرده بودند تا در صورت بروز طوفان از هم متفرق نشوند یا برای اینکه بتوانند دشمن در حال هزیمت را بدون تحمل زحمت و مرارت بسیار معاصره کنند. اما این ابتکار باعث انهدام خودشان شد، زیرا چون قزاقان همه تیرهای خود را منحصرآ متوجه آن کشتی ایرانیان که در پیشاپیش همه بود می‌کردند، این کشتی که در حال غرق شدن بود کشتی بعد را نیز با خود به اعماق آب کشید در حالی که سرنشینان این کشتی که زیر باران تیر قرار گرفته بودند نمی‌توانستند با آن شتاب و عجله‌ای که داشتند کشتی‌ها را از هم جدا کنند. بدین ترتیب ده هزار ایرانی و طبق بعضی از گزارش‌ها حتی بیش از اینها قربانی دیوانگی ستاره‌شناسان شدند. اما در قبال این‌ها تعداد فاتحین اندک بود، کسانی که شاهد این صحنه بودند به من اطمینان دادند که شماره قزاقان به هزار تن نیز نمی‌رسیده است.

یک نمونه دیگر. همین اوآخر ستاره‌شناسان روزی را برای استراحت شاه معین کردند که ظاھرًا در آن نمی‌باشد از انقلابات جوی اثری باشد. هنگامی که آن روز فرار سید شاهنشاه به دشت رفت تا با معتمدین خود از لذایذی که در چنان روز خوشی متصور بود بهره‌مند شود، اما ستاره‌ها یا بهتر بگوئیم عالم‌نمايان ایرانی به قول خود وفادار نماندند. زیرا تازه به موضع مقرر برای استراحت رسیده بودند که ناگهان طوفان و گردباد برخاست و چون در آن اطراف هیچ پناهگاهی نبود با مشکلات بسیار به اضطرار به پایتخت بازگشتند و شاه در آنجا طوفان خشم خود را برسر هواشناسان نالایق خالی کرد.

کمی پس از این واقعه چنین اتفاق افتاد که شاه ساعت چهار

صبح در حین نماز در مسجد جمعه در حالی که هوا صاف بود در آسمان صدای رعدآسائی شنید. همه سکنه شهر نیز این غرش مهیب را شنیدند و دیگر درست خوابشان نبرد. شاه ستاره‌شناسان خود را احضار کرد و ضمن پرسیدن علت این غرش از آنها جویا شد که بگویند این صدای مهیب برچه دلالت دارد. اما چون آنها به تازگی به اندازه کافی مورد عتاب شاه واقع شده بودند این بار بهتر دیدند به جهل خود اقرار کنند تا اینکه بار دیگر باگفتمن مطلبی نادرست طوفان خشم پادشاه را برانگیزنند.

ما خودمان که در سال ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شدیم بلاfacile به تن خویش دریافتیم که شاه سلیمان تاچه پایه اسیر اوهام و خرافات است. مطلب به اختصار بدین قرار بود. شاه با اهل حرم خود به تفرجگاهی که در خارج شهر قرار داشت رفته بود. ناگهان او از سرشوخی و مزاح با خنجری آخته به یکی از متنهای خود که سخت مورد علاقه‌اش بود حمله کرد. درحالی که فولاد نوک خنجر را متوجه پستانهای او کرده بود چنانکه گفتی می‌خواهد پوست او را بخرشد از وی پرسید کدام را ترجیح می‌دهد، سر خنجر یا ته آنرا؟ دختر در پاسخ گفت «من کنیز شما هستم و هرچه را شما بپسندید من هم آنرا می‌پسندم!» و در حین ادای این جمله پستانهای خود را که بادست برهنه کرده بود عرضه ضربات ظاهری خنجر شاه کرد و در این حیص و بیص در اثر عدم دقیقت از ناحیه شکم جراحتی برداشت. خراش مختصری بود که پزحمت دیده می‌شد ولی معهداً دختر ناگهان درحالی که روح از بدنش پرواز کرده بود به زمین آفتاد و گویا براثر شدت هیجان بود که مرد. این اتفاق غیر مترقب شاه را دچار حال جنون ساخت و با همان سلاح‌گاه این و گاه آن متنه و گاه خواجه‌گان را مورد حمله قرار داد، گفتی آنها به علت جلوگیری نکردن از آن واقعه گناهی مرتکب شده بودند. چیزی نمانده بود که شاه به روی مادر خود نیز دست بلند کند اما مادر وی با خشم به وی یادآور شد که برس عقل بیاید. ستاره‌شناسانی که احضار شدند همگی گفتند که با هیچ قدرت بشری نمی‌شده است از این حادثه اسفناک جلوگیری کرد؛ زیرا سیر کواكب قصد جان شاه را داشته است؛ خوشبختانه فقط معشوق شاه پیش‌مرگ وی گردید و بلا را بگردانید و باید خدارا در این باره شکر گزارد. ناسازگاری

کواکب به این زودیها بر طرف نخواهد شد؛ پس باید به شاه توصیه کرد که چند ماهی کاملاً از کار کناره بگیرد. البته به محض اینکه اوضاع مساعد شود بلا فاصله موضوع را به عرض خواهند رساند. در این فاصله نه باید او در ملاء عام ظاهر شود و نه باید میهمانی بدهد و اصولاً به هیچ کار مخصوص جالب توجهی نباشد دست بزند. بدین ترتیب بود که خرافات شاه سلیمان باعث شد که او از پذیرفتن میهمانان داخلی و خارجی در دربار امتناع کند و سبب شد که آنها از ابتدای بهار تا سی ام ژوئیه دستهای را روی هم بگذارند و بیکار بنشینند.

تن آسانی شاه سلیمان

سرانجام این را نیز باید به مطلب خود بیفزایم که شاه به آرامش توأم با آسایش - آنهم برای اینکه نگوئیم بیکاری و بطالت - بیش از آنکه پسندیده و مطلوب است رغبت دارد. نه خود سکان مملکت را به دست می‌گیرد و نه قدرت اخذ تصمیم آنرا دارد که با مشکلات سیاست داخلی و خارجی مردانه و رویارویی مبارزه کند؛ او فقط در لحظاتی که سرحال است به این قبیل گزارش‌ها گوش فرامی‌دهد. در نتیجه تمام بار اداره مملکت برگرده وزیر اعظم است و شاه خود با فراغت و بدون معرفت به اوضاع عمومی و کشوری به زندگی خاص خود ادامه می‌دهد. هر کس بگوید که وزیر اعظم در باطن قدرت سلطنتی را اعمال می‌کند و شاه فقط در ظاهر صاحب و واجد آنست سخنی چندان دور از حقیقت نگفته است. از نظر تشریح وضع موجود و حقیقت امور در فصل بعدما به تفصیل بیشتر به وضع و موقع وزیر اعظم می‌پردازیم.

IV

وزیر اعظم

۱- عنوان و مقام

بزرگترین مقام دولتی خاص رئیس دیوان عالی و شخص اول از بین بزرگان مملکت یعنی وزیر اعظم است؛ او در عین حال نیابت اعلیحضرت را نیز به عهده دارد.

وی بر حسب مقام مهمی که دارد لقب اعتمادالدوله و همچنین وزیر اعظم گرفته است. لقب اعتمادالدوله معمولاً در خطاب و اصولاً در محاوره به کار برده می‌شود در حالی که وزیر اعظم اصولاً در مکاتبات استعمال دارد. این هر دو لقب حاکی از بزرگترین منصب دولتی ایران است.

در واقع وزیر اعظم را می‌توان محور اداره امور ایران دانست زیرا تمام کارها و حیات عمومی به دور وجود او جریان دارد. راهی که به مقام و منزلت، نفوذ و ثروت می‌انجامد منحصرآ و منفردآ به لطف و مرحمت این مرد ممکن است پیموده شود. فقط در صورتی که او بخواهد و عریضه‌ای را عنوان کند شاه از آن باخبر می‌شود و بس؛ تنها اوست که هرگاه از تقاضائی پشتیبانی کند آن تقاضا مورد قبول شاه واقع می‌شود. وزیر اعظم گزارش‌های وکلائی را که از طرف حکام فرستاده شده‌اند می‌شنود و با آنها قضایا را حل و فصل می‌کند. وی قراردادهای اتحاد را یا می‌پذیرد یارد می‌کند؛ ضرب مسکوکات و اعمال سایر حقوق خاص پادشاهی به دست اوست. بدون موافقت شخص او در محدوده قدرت دولت هیچ اختیاری تغییری، تجدیدی انجام نمی‌گیرد و هیچ تصمیمی

اتخاذ نمی‌شود.

این مقدار درباره وضع وزیراعظم در دربار کافی است. آثار قدرت اداری او را در سراسر مملکت به نحوی بارز می‌توان دید و احساس کرد. والیان، حکام و داروغگان به هیچوجه نه حق دارند مشکلاتی را که ناگهان بروز می‌کند باوسایلی که در اختیار آنان قرارداده شخصاً حل کنند و نه می‌توانند وظایف و تکالیف مملکتی واداری را که به عهده آنها محول شده به ابتکار خودانجام دهند؛ در همه‌کار و همه‌چیز به موافقت وزیراعظم نیاز است و او بادیده باز ناظر جریانات و امور مملکتی است.

فعالیت وزیراعظم

منزل وزیراعظم بلافاصله در مجاورت قصر سلطنتی قرار دارد. امور متعدد دولتی را که فقط بادستور شخص شاه قابل حل و فصل‌اند نمی‌توان به عهده تأخیر افکند. در نتیجه وزیراعظم تمام روز را در بیرونی کاخ می‌گذراند و در همانجاست که اوامر شاه را دریافت می‌کند یا هرگاه امری فوری و ضروری مکالمه حضوری باشاه را ایجاب کند فوراً شرفیاب می‌شود. این مدت را که وی در انتظار شرفیابی می‌گذراند به هیچوجه به فراغت و بیکاری سپری نمی‌کند. بر عکس او در همانجا گزارش و کلا، عریضه‌ها، تقاضاهای رسیده و مراسلات حکام را می‌خواند و اغلب شخصاً به صدور دستورها و فرمانها می‌پردازد و یا امور جاری و مملکتی را در ذهن خود می‌رور می‌کند؛ به اختصار بگوئیم که او همواره به حد اعلای ممکن مشغول و گرفتار است. چون او همیشه در مجاورت دربار مقیم است پس ناگزیر باید از لذت بردن از ثروت خود و همچنین از آسایش در محیط خانوادگی چشم بپوشد. فقط خوابیدن شب و صرف چاشت در منزل از این قاعده مستثنی است.

وی شخصاً به ندرت با شاه صحبت می‌کند. اغلب طرف صحبت و مذاکره او خواجه‌سرا یان هستند و وی گاه به خزانه‌دار باشی و گاه به مهتر یا به آن گروه از بزرگان و اعیان رجوع می‌کند که حق دارند در حرم‌سرا به خدمت شاه شرفیاب شوند. در پذیرائی‌های عمومی و رسمی جای وزیراعظم (همان‌طور که قبل ذکر کردیم) به عنوان

رئیس دیوان عالی در طرف چپ* پادشاه و نزدیک وی است. در این موقع او عرايض را برای اخذ تصمیم ابلاغ می‌کند و درباره اوضاع و احوال و امور عمومی گزارشی به عرض می‌رساند و این مهمات را طبق دستور شاه فیصله می‌بخشد. هرگاه شاه براسب بنشیند و از قصر خارج شود – این کار معمولاً سرشب انجام می‌گيرد – وزیر اعظم نیز در رکاب شاه حضور دارد.

شاه اين سواری‌ها را هم برای استراحت و حفظ صحت و سلامت خود می‌کند و هم برای اينکه خود را به مردم نشان بدهد. در اين تفرج‌ها وزیر اعظم باکوشش و مهارت جريان مذاكرات را که ممکن است درباره امور کاملاً مختلف باشد طوری هدایت می‌کند که به صلاح و صرفه عمومی بینجامد و ضمناً چنان تملق و مزاج‌گوئی می‌کند که شاه آنچه را در سایر اوقات از وی دريغ می‌کرده است حال به‌سمع قبول می‌شنود. هروزیر اعظمی که بتواند به صورتی غيرمحسوس بدینظر يق شاه را تحت تأثير و نفوذ خود درآورد در انتظار ايرانيان هوشمندتر و عالي‌مقام‌تر قلمداد می‌شود. در واقع نیز تصمیم قطعی درباره مهمترین امور دولتی که مدت‌ها معوق مانده و پس از بحث و فحص مقامات صلاح‌يتدار باز به نظر موافق شاه نياز دارد بيش از همه ضمن اين گرداش‌های سواره اتخاذ می‌گردد.

نگرانی‌های وزیر اعظم

تنها گام امور مملکتی نیست که خاطر وزیر اعظم را گرانبار می‌کند بلکه نگرانی که وی از آخر و عاقبت خود دارد نیز مزيد برآن می‌گردد و اين خود تشویشی است که اغلب ذهن وی را دچار پريشانی می‌کند. مقام و حیات وزیر اعظم به يك اشاره شاه بسته است و اين اشاره به علت قدرت نامحدودی که او دارد، زودخشی‌اش و رغبتی که به اخذ تصمیم‌های فوری و نستجیده در وی مشاهده می‌شود اغلب به موئی بسته است و وابسته به ضابطه و قاعده‌ای نیست. بی‌جهت نیست که ايرانيان می‌گويند «غضب شاه يعني مرگ!». همواره شمشير دموکلس بر فراز سر وزیر اعظم آويخته است؛ معبداً او

* – چند صفحه بعد درفصل ششم همين کتاب ذکر شده که واقعه‌نويس در مجالس درباری در طرف چپ شاه قرار می‌گيرد. مترجم

هیچگاه خبر ندارد که آن لحظه مرگبار کی فرا می‌رسد. بارسنگین امور مملکتی در عین حال به معنی وجود یک کانون خطر دائمی است: یک اتفاق کوچک، یک غفلت ناچیز کافی است که باعث شود آن حکم مشئوم صادر شود. هرگاه او شب هنگام صحیح و سالم به خانه و کاشانه خود باز گردد حق دارد که خدا را شکر بگزارد که آن روز نعمت حیات بهوی ارزانی بوده است زیرا نداند کسی تاچه زاید سحر.

تعکیم مقام وزارت عظمی

وزیراعظم برای تعکیم وضع و موقع خود بیش از هرچیز از دو طریق اقدام می‌کند.

از یک طرف مراقب است که هیچکس شاه را ضد او تحریک نکند. بیشک بسیاری هستند که می‌خواهند از موقع استفاده کنند و با ذکر بعضی از علل به اوضاع نامساعدی که همواره ممکن است در مملکت وجود داشته باشد کنایه بزنند و تدبیر و لیاقت وزیر اعظم را نزد پادشاه محل تردید و تأمل و انmode کنند تا از این رهگذر بلکه بتوانند این وزیر از همه‌جا بی‌خبر را به سرعت باد و برق از مقام خود ساقط کنند. زیرا بدیهی است که با قدرت بسیاری که وزیراعظم در همه امور دارد اغلب اتفاقات نامطلوبی در اطراف و اکناف رخ می‌دهد که می‌شود با توصل به تهمت و افترا آنرا به حساب عدم لیاقت و بی‌کفایتی وزیراعظم گذارد هرچند که وزیر اعظم تا این درجه کاری و کوشش باشد. علت اینکه او حاسد و بدخواه دارد از طرفی از وضع و مقام وی ناشی می‌گردد و از طرف دیگر بدان دلیل است که او گاه مجبور می‌شود در بین بزرگان و اعیان بعضی را مجازات کند. کسانی که از این رهگذر زیان دیده‌اند به هیچ قیمت در دنیا حاضر نمی‌شوند کمترین فرصتی را برای گرفتن انتقام از دست بگذارند.

وزیراعظم نه تنها باید از کسانی که علنًا باوی برسد دشمنی هستند بر حذر باشد بلکه حتی باید از آنها هم که با او دوستی دارند و او خود به انحصار مختلف طرفداری آنها را جلب کرده است احتیاط کند. زیرا هنگامی که متملقین ذهن شاه را به کسی مشوب کرده باشند دیگر از وفا و نمک‌شناصی هیچ‌کاری برنمی‌آید: در صورتی

که شاه فرمان داده باشد دیگر هیچ پسری از بریدن گوش، بینی و حتی سر پدر خود ابا ندارد – و این درسی است که تاریخ فرمانروایان پیشین به ما می‌آموزد!

راه دومی که وزیر اعظم برای تأمین مقام و موقع خود اختیار کرده است همانا تملق و چاپلوسی کردن به درگاه شاه است و هدف آن اینست که هرچه بیشتر مورد توجه و عنایت شاه واقع شود. پس فقط هم او موقوف آن است که به جای اینکه طبق وظیفه وجودانی خود سخن بگوید چیزی را برزبان آورد که دلغواه شاه است. گاه در حضور شاه زبان به مدح وی می‌گشاید و از قریعه و مزايا و زیبائی‌های جسمی وی شطری می‌گوید و این کاری است که همه ایرانیان را خوش می‌آید؛ گاه ستاره سعدی را که دوره سلطنت شاه سلیمان در ظل حمایت آن است می‌ستاید و حتی از استودن قبایحی که می‌داند او بندۀ آنهاست یانیکو جلوه‌دادن آنها نیز پرهیزی ندارد. گاه وزیر اعظم نسب والا شاه را به وی یادآور می‌شود و اجداد او را، تا حضرت محمد برمی‌شمرد؛ مختصر بگوییم او هر کار می‌کند تا به شاه بقبولاند که وی بزرگترین و مقتدرترین شاه ربع مسکون است.

از جانب دیگر وزیر اعظم از نزدیک شدن هر چیز و هر کس به شاه که بتواند به نوعی موجب کدورت خاطر او گردد جلوگیری می‌کند. پیکمایی که حامل اخبار ناخوش هستند هرگز اذن دخول به قصر نمی‌یابند. هر کس که بخواهد آرامش و آسایش شاه را مختل کند به سهولت به آن دنیا فرستاده می‌شود. هر گاه بلائی بر مملکت نازل شود که نسبت به فعالیت و کاردارانی وزیر اعظم تردیدی ایجاد کند، وزیر اعظم فوراً مطلب را به صورتی به حضور شاه جلوه می‌دهد که خسارات بی‌اهمیت به نظر آید و خبر حدوث آن بلاچندان جدی تلقی نشود. در اینجا می‌خواهم واقعه‌ای را که خود شاهد آن بوده‌ام نقل کنم:

در دوره اقامت من در اصفهان قبایل غارتگر ازبک از بخارا به خراسان حمله‌ور شدند و چهار هزار ایرانی را شکست دادند. این جنگ را که دیگر قابل اختفا نبود وزیر اعظم چنین به عرض رساند: فقط کشمکشی رخداده و اگر کسی هم در این بین کشته شده باشد در این لحظه هنوز معلوم نیست که پیروزی با کی است. در

این فاصله والی خراسان تعدادی از سر ازبکها را به دربار فرستاد تا نماینده شجاعت پیروزمندانه ایرانیان باشد. این سرها را که بر نیزه‌های بلندی زده بودند درست مانند هنگامی که هدایای سال جدید را به حضور شاه می‌آوردند به صورتی رسمی در معاابر حرکت دادند و در معرض دید مردم گذارند. از این مثالها به تعداد زیاد می‌توانم ذکر کنم اما همین‌یک به اندازه کافی گویا هست که وزیر اعظم به خوبی می‌تواند حتی وقایع ناگوار را به صورتی جلوه‌گر سازد که شاه با او برس مهر بماند.

از این‌ها گذشته وزیر اعظم از یک طریق دیگر به تعکیم کار و موقع خود می‌کوشد و آن اینست که به محض به دست گرفتن قدرت تمام بستگان و دوستان خود را به نوائی می‌رساند، از آن‌ها حمایت می‌کند و بهترین مشاغل دولتی را به آنان می‌سپارد. با این‌کار نه تنها موقع خود را مستحکم می‌کند بلکه در ضمن اهمیت خود و قوم و قبیله‌اش را نیز با لامی بردا. حال اگر شغل خوبی بلا متصدی نباشد به سهولت شاغلان پیشین را از کار برکنار می‌کنند، چون به ندرت ممکن است که یک مأمور دولت کاری خلاف وجود آنجام نداده باشد یا رشو و خواری نکرده باشد پس وزیر اعظم به سهولت مستمسکی برای انجام دادن منظور خود پیدا می‌کند. وقتی که او همهٔ دوستان و خویشان را به نان و آب و مقام رساند آن‌وقت هرساله از شاه برای ایشان خلعتی می‌گیرد و با این کار در عین حال به آنها نشان می‌دهد که مورد حداکثر مرحمت او هستند.

اهمیت خلعت

هرگاه آنچه را ذیلاً خواهد آمد در نظر مجسم کنیم به اندازهٔ واقعی اهمیت این مرحمت پی می‌بریم. بخشیدن خلعت از طرف شاه به کسی واقعه مهمی است؛ خلعت به کسی داده می‌شود که شاه بخواهد به خصوص از خدمات وی ابراز رضایت کند. والیان، وزرا و سایر صاحب‌منصبان دولتی اغلب برای اینکه تقاضای پنهانی خود را از وزیر اعظم دربارهٔ گرفتن خلعت دارای پایه و اساسی لازم کنند ناچاراند از مبلغ هنگفتی طلا چشم بپوشند و سرکیسه را باز کنند. زیرا هرگز که به گرفتن خلعت از طرف شاه از دیگران ممتاز شود مورد احترام و رعب زیردستان خود قرار

می‌گیرد به طوری که آنها به هیچ‌وجه به خود جرأت معتبرض شدن و شکایت کردن از چنین رئیسی را نمی‌دهند زیرا مرحوم شاه از همه جایی خبر صفوی جواز همه تجاوز‌ها و تخطی‌های عمال دولتی است. خلعت عبارت است از یک شغل مضاعف که در هردو قسمت تا ما هیچ‌پا می‌رسد و طبق مرسوم مملکت از پارچه زربفت و سیم بفت یا از پارچه گرانبهای گلدار دیگری تهیه می‌شود. گاه عمامه و کمربندی هم به آنچه گفته شد افزوده می‌گردد اما خیلی به ندرت شمشیر زرینی نیز بخشیده می‌شود. مستمری‌هائی که با خلعت توأم می‌شود بسیار زیاد است؛ در نتیجه وزیراعظم می‌کوشد که به جای پرداخت حقوق و وظیفه به کارمندانش آنها را باعوایدی که از این امتیاز حاصل می‌شود راضی کند و کارمندان نیز از این امر بسیار خوشحال‌اند زیرا دریافتی آنها از محل عواید مذکور خیلی بیشتر از حقوق سالانه آنهاست.

سفرای دربار پادشاهان خارجی نیز از طرف شاه خلعت می‌گیرند. هیچ نوع دیگر از اجلال و اکرام به جز دادن خلعت در دربار ایران رایج نیست.

بزرگان واعیان نیز به سهم خود به کسانی که خدمت‌شایسته‌ای برای آنها انجام داده باشند خلعت می‌دهند. اما علت واقعی امر بیشتر میل باطنی ایرانیان به خودنمایی و تجمل پرستی است تا پاداش دادن به خدمتگزاری زیرا در این مملکت هر کس را ببینید هم و غمش متوجه آنست که به نحوی گشاده‌دستی و بزرگواری‌اش را بستایند. حتی در پائین‌ترین محاذل و مجامع ایرانی نیز این میل به تجمل پرستی و خودنمایی دیده می‌شود. تا جائی که اطباء اغلب پس از شفای بیمار از آنها به جای تمام حق‌العلاج خود یا قسمتی از آن خلعت می‌گیرند.

نفوذ و مداخل وزیراعظم

هرگاه اتفاق بیفتده شاه به مردی که مورد توجه خاص و معبدت وزیراعظم نباشد خلعت بدهد وزیراعظم حداقل می‌تواند کاری کند که این خلعت به آن مرد تحویل نشود و این در صورتی است که نخواهد به نحوی دیگر به دشمن خود قدرت‌نمایی کند و ویرا برنجاند. بدین ترتیب او وسیله سهل و آسانی در اختیار دارد تا نگذارد حق

به حقدار پرسد و مرد لایقی مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد. گاه کوشنده‌ترین و کاری‌ترین کارمندان بدون ارتکاب کمترین گناهی دچار وضع رقت‌باری می‌شوند زیرا ظاهر امر چنین است که شاه به آنها اعتنائی ندارد. باید دانست که در ایران توجه و بی‌توجهی شاه به کسی خود تعیین‌کننده طرز رفتار مردم با چنین شخصی است.

بدین ترتیب وزیر اعظم در تلاش است که به نحوی کار مملکتداری را با سرنوشت شخصی خود هماهنگ و همعنان سازد؛ در حالی که هر گاه به یکی بیشتر بپردازد دیگری از دست می‌رود و بدین ترتیب است که زندگی او خالی از خوشبختی است و سراسر مملو از زحمت و خیال و نگرانی.

از طرف دیگر مداخلی که او به علت شغل مهم خود به دست می‌آورد بسیار زیاد است. والیان موظف هستند که هرساله بر حسب آبادی و اهمیت ناحیه تحت حکومت خود مبالغی به وی بپردازند. اضافه بر آنچه گفته شد باید هدایای سالانه حکام و صاحبان مناصب عالی را ذکر کرد. این‌ها می‌کوشند که بدادن این هدایا دل مردی را به دست آورند که در لحظات سخت و حساس می‌تواند باگفتنه کلمه‌ای و به کاربردن اشاره‌ای در حضور شاه منجی و یادشمن آنها باشد. حال هر گاه مبالغی را هم که از راه نادرست و ناحق به دست می‌آید به آنچه یاد شد بیفزاییم آنوقت طبق تخمین و نظر ایرانیان وارد به امور، در آمد سالانه یک وزیر اعظم به بیست هزار تومان برابر با سیصد و چهل هزار تالر بالغ می‌شود، در صورتی که وزیر اعظم مرد طماعی باشد این مبلغ به سی هزار تومان هم می‌رسد که با پانصد و ده هزار تالر برابر است. این رقم باید کم و بیش درست باشد. تعیین مداخل اجزاء عالیرتبه دولتی به صورتی دقیق ممکن نیست زیرا قسمت اعظم این درآمد از طرق نامشروع حاصل می‌شود.

۲- شخصیت وزیر اعظم فعلی

وزیر اعظم فعلی ایران شیخ علی‌خان نام دارد. در ایام جوانی وی مشاغل متعدد دیگر دولتی را بالياقت تصدی کرده است و حتی در مقام سرداری بازبکان جنگیده است. بعدها از طرف شاه عباس

دوم به سمت وزارت اعظم برگزیده شد. فعلاً یعنی در سال ۱۶۸۶ وی مردی سالخورده است در سنین هشتاد سالگی، اما هنوز فردی سرزنه و سواری است خستگی ناپذیر؛ در پرخوری نیز ممتاز است. برکار خود بسیار خوب تسلط دارد واز لحاظ جسمی و فکری از عهده آن بر می‌آید. برای اینکه بدانیم او چه گونه مردی است باید در نظر داشته باشیم که از نژاد کرد است و به طایفه زنگنه تعلق دارد. برخی از ایرانیان بین خود باکردها تفاوت نژادی قائل هستند و آنها را مردمی عنود، خود رأی، حیله‌گر و عبوس و سخت‌گیر می‌دانند. اما شیخ علی‌خان نه تنها دارای این خصایص مشکوک است بلکه خصوصیات دیگری نیز دارد که او را از دیگران ممتاز می‌کند: او مردی است دیندار، خداترس و پرهیزگار، فقط یک زن دارد و از عیش و ولنگاری بیزار است. وی شمی قوی برای عدالت دارد و رشو نمی‌گیرد. هرگاه در این مورد کمتر بتوان بر او خرده‌ای گرفت از طرف دیگر مخفی نباید داشت که او شخصاً طماع‌تر و خسیس‌تر از آنست که شایسته بنظر آید. در کار اضافه کردن مالیاتها برای خزانه سلطنتی سختگیر است؛ اگر کار یهودیان، ملتانیان، هندیان و ارمنیان در میان باشد او از این هم سختگیرتر می‌شود. وزیر اعظم باید حکام و داروغگان را زیر نظر تیزبین خود داشته باشد و کاری کند که آنها دست از پا خطا نکنند؛ از آنجا که او بخوبی می‌تواند نفوذ خود را در خارج از حدود تنگ وظایفش اعمال کند تمام بزرگان و اعیان از ته دل هم از او می‌ترسند و هم او را دشمن می‌دارند.

او بهترین مشاغل دولتی را به خویشان خود سپرده است. از دو تن برادر وی که اکنون در گذشته‌اند برادر بزرگتر میرآخور باشی و دیگری بیگلر بیگی قندهار یعنی والی ناحیه‌ای که در پیرامون قلعه‌ای به همین نام قرار دارد بود. از دو پسر او که هردو جوانمرگ شدند یکی داروغه قزوین و دیگری حاکم کرمانشاه بود. برادرزاده او حاجی علی‌خان، بیگلر بیگی آذربایجان را دارد و مقرش در تبریز است و در عین حال سمت سپهسالاری نیز دارد؛ او بر قوائی متشکل از بیست هزار تن فرمان‌می‌راند که در سرحدات گرجستان و ترکیه مستقر است و می‌کوشد، امنیت مملکت را تأمین کند. بدون اینکه وارد جزئیات امر شوم در اینجا فقط یادآور می‌شوم که قسمت اعظم اداره

امور مملکت در دست طایفه‌ای متصرف شده که وزیر اعظم بدان منسوب است. شان و شوکت این خاندان‌اکنون به پایه حشمت و سلطنت شخص پادشاه می‌رسد.

شیخ علی‌خان از تجمل طلبی رایج در ایران بیزار است؛ وی هنگامی که بر اسب می‌نشیند فقط چند تن محدود ملازم همراه خود دارد و در این هنگام جامه‌ای ساده ولی زیبا و با سلیقه بر تن کرده است. محاسن خاکستری‌رنگ وی تقریباً بلند است و به هیچ‌وجه طبق رسم روز با خضاب به رنگ سیاه در نمی‌آید. قیافه گرفته و همچنین رفتار او حاکی از عواطف و احساسات نجیبانه‌ای در او نیست؛ می‌توان وی را بامجسمه‌ای که بدون ظرافت و دقیقت از چوب تراشیده باشند قیاس کرد. او حاجی هم هست یعنی مسلمان متدينی که در حیات خود یک بار به خانه خدا رفته و در مدینه قبر حضرت محمد را زیارت کرده است. بدین لحاظ شاه به سر مقدس خود سوگند خورده است که هر قدر هم وزیر اعظم روزی روزگاری مورد بی‌مهری وی واقع شود باز هم قصد جان وی را نکند. شیخ علی‌خان که از این تأمین شاه قوت قلب یافته است با آزادی و فراغ‌خاطر بیشتری از سلف خود به دربار می‌رود و می‌آید. بدین طریق او باتأکید واطمینان بیشتری به اجرای وظایف خود می‌پردازد، عقیده خود را آزادانه تر ابراز می‌دارد و اراده و خواست خود را با موفقیت بیشتری به حکام تحمیل می‌کند.

گویا او پنهانی از طرفداران اهل سنت باشد. سنی‌ها پیرو شعبه‌ای از اسلام هستند که تقریباً تمام مسلمانان غیر ایرانی و به خصوص ترکها بدان گرویده‌اند. حقیقت هرچه می‌خواهد باشد ولی این اندازه مسلم است که او در زندگی خود به اعتدال و نظم سخت پای‌بند است. هم به ستاره‌شناسی و طالع‌بینی و هم به هر تغییر و تجدیدی خصومت می‌ورزد؛ با ادیان دیگر نیز سر دشمنی دارد. در ابتدای تصدی خود وی یهودیان مقیم، ملتانی‌ها و همچنین ارامنه مسیحی پایتخت را کم مورد ایداع قرار نداده است؛ اکنون نیز به همان اندازه آنان را منفور دارد اما دیگر مانند سابق آنها را آزار نمی‌دهد حال یا در اثر گرفتن هدایا دلش نرم شده است و یا شاید شکنجه و آزار آنان دیگر برایش لطفی ندارد.

سیاست وزیراعظم فعلی

هدف از سفارت ما در دربار ایران بیشتر این بود که شاه ایران را وادار به یک لشکرکشی مشترک بر ضد ترکها که در بحبوحه صلح، بغداد را از چنگ پدر بزرگش صفوی (همان طور که قبلًا گفتیم) خارج کرده بودند بکنیم. فقط چون وزیراعظم با این کار موافق نبود کوشش‌های ما به جائی نرسید. وی به مسیحیان به خاطر فتوحاتشان حسادت می‌ورزید و به همین دلیل بهما جواب رد می‌داد. من در اینجا با ذکر سخنان خود وزیراعظم به این فصل پایان می‌دهم زیرا به خوبی نحوه تفکر وزیراعظم خصوصاً ایرانیان را عموماً نشان می‌دهد. این طرز فکر سراسر آکنده است از احتیاط و رعایت تمام جوانب و همچنین یک حس انتقامجویی مستتر در آن: «پذیرفتن تقاضای شما یعنی اقدام شاه به چنگ نه با قرارداد صلحی که ما با خواندگار* (این نامی است که ایرانیان به سلطان ترک داده‌اند) منعقد کرده‌ایم موافقت دارد و نه اوضاع و احوال روزگار ما چنین اجازه‌ای می‌دهد. از این‌ها گذشته مسافت بعید مانع از آن است که مابتوانیم به عنوان متفق واقعی یک‌یگر را حفظ و حمایت کنیم و اخبار و اطلاعات مربوط به اهداف و موقیت‌های جنگ را به اطلاع یک‌یگر برسانیم. و قایع دور شاه عباس کبیر به ما می‌آموزد که چنین اتحادی خطرناک است. زیرا او هم با فرنگی‌ها متعدد بود؛ ولی چون مسیحیان بدون اطلاع قبلی و موافقت او با ترکها عهد مودت بستند او ناگزیر شد که تمام بار جنگ را یک‌تنه به دوش بکشد»^۱

* - در اصل به صورت خوندکار ضبط شده است (متوجه).

۱ - قضاوت کمپفر درباره جواب شیخ‌علی‌خان به علت اینکه خود در این ماجرا ذینفع بوده است بی‌طرفانه نیست. در حقیقت این رفتار دولت ایران کاملاً بالاوضاع سیاسی آن عهد هماهنگی دارد و این گفته‌نیز که شاه عباس ناگزیر تمام بار جنگ را به بوش گرفته است با حقایق تاریخی مطابق است. درست است که روالف دوم که پادشاهی ضعیف و روحانی بیمار و دائم دستخوش تشویش و اضطراب بود طالب اتحاد با شاه عباس بود و قراردادی نیز در این زمینه منعقد ماخت اما او مردی نبود که بتواند از بیان‌ویژهای برجسته ایرانیان در آذربایجان و آسیای صغیر استفاده کند و به سهم خود به پادشاه عثمانی ضربه‌ای بزند. (رجوع شود به مقاله:

W. Hinz, Deutschland und Iran im 17. Jahrhundert, in: "Forschungen und Fortschritte", Berlin 1935

و همچنین توصیف ایران توسط یکی از سفرای آلمان در دربار شاه عباس مورخ ۱۶۰۹ در سال پنجاه و پنجم مجله Berliner Museen چاپ برلین ۱۹۳۴، ص ۳۴ و بعداز آن).

V

قشون ایران و فرمانده آن

۱

بلافاصله پس از وزیر اعظم فرماندهان کل سه قسمت مختلف
قشون در دربار دارای نفوذ هستند.

قورچی‌ها

قورچی باشی که فرمانده قورچی‌های سوار شاه است در رتبه اول قرار دارد. این نیروی ترک‌نشاد تشکیل می‌شود از سوارانی که مسلح به نیزه و کمان هستند و به خاطر قامت‌های بلند کشیده و شجاعت و تهور خود شهرت دارند. آنها با اتکاء به خدماتی که برای به قدرت رسیدن صفویه کردند و با به خاطر داشتن قدرت و نفوذ پیشین خود بسیار مغزور و متکبر هستند. اینها که به همپشتی و اتحاد طوایف خود که گاه بهده تا دوازده هزار مرد جنگی بالغ می‌شوند سخت پای بندند و همواره گوش به فرمان فرماندهای هستند که از میان آنها برگزیده شده باشد، توانسته‌اند تقریباً در قبال شاه استقلال خود را حفظ کنند.

اسلاف این قوای قورچی به شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی (۱۵۰۱ - ۲۴) این امکان را دادند که بر ایران مسلط شود و مذهب شیعه را رواج دهد. بدین لحاظ این جمع دارای امتیازات خاصی شدند و توانستند با کنار زدن ایرانیان اصیل سمت‌های عالی دولتی و حتی مقامات فرماندهی را اشغال کنند و از آن جمله قورچیگری را مختص و منحصر به خود سازند. قورچیها را از

کلاهشان که به تاج موسوم است می‌توان تشخیص داد و این عبارت است از عمامه‌ای که تشکیل می‌شود از پارچه سفیدی در قاعده و قسمت قرمزی روی آن؛ براین قسمت قرمز که به‌شکل مخروط ناقص است دوازده ترک دیده می‌شود که یادآور دوازده امام مورد احترام شیعیان است. این کلاه‌خاص صوفیان صفوی باعث شد که آنها از طرف ترکها «قزلباش» نامیده شوند یعنی کسانی که سر سرخ دارند. درست است که ترکها با به‌کاربردن این لفظ دشمنی را در نظر داشتند اما قزلباشها این‌نام را مایه‌افتخار خود دانستند. بدین ترتیب قزلباشها سخت پرخود می‌بالند و به مردم بومی این سر زمین که آنها را تاجیک، تازیک یا به‌طور خلاصه تات می‌نامند به‌دیده تحریر می‌نگردند. معنی تاجیک در اصل چیزی بود مانند «تازیان» یا «تازیزادگان»^۱

در نیمة دوم قرن شانزدهم قدرت قزلباشها ترک در ایران چندان زیاد شد که شاه در خفا از نفوذ آنها به هراس افتاد. جسارت و بی‌پروائی آنها به‌جایی رسید که حتی علناً با سلطان محمد خداونده (۱۵۸۶ – ۱۵۷۸ م.) به مخالفت برخاستند. اما پسر وی شاه عباس اول، که فرمانروائی مقتدر و شایسته بود کاری کرد که غرور بیجای قزلباشها زائل گردد و به طفیان قورچی‌ها به صورتی قطعی خاتمه داده شود. وی بسیاری از سرکردگان آنها را به‌دار آویخت و بقیه را از کارهای خود برکنار ساخت و قلرهای وفادار را به‌جای آنها گماشت، برای تحکیم قدرت مملکت شاه عباس به تأسیس دو قسمت دیگر در قشون اقدام کرد که بخشی از آنها از گرجستان و سایر غلامان غیر ایرانی تشکیل می‌شد و قسمت دیگر از ایرانیان ترکیب می‌یافت. وی در عین اینکه این واحدهای جدید را تقویت می‌کرد از نیروی قورچی‌ها نیز کاست به صورتی که قورچی‌ها از نظر تعداد در درجه بعدی واحدهای دیگر قرار گرفتند. امروز قوای ۱۵ تا ۲۰ هزار نفری قورچی فقط جزء کوچکی از نیروی ای است که در گذشته به‌همین نام وجود داشته است.

۱- لفظ تاجیک در طول زمان چندین بار تغییر معنی داده است. در ابتدا به معنی عرب بوده است و بعدها به ایرانیان اطلاق شده تا آنها را از ترکها مشخص کند. اما «تات» در عوض لفظی است ترکی و برای غیر ترکهایی که در کشورهای ترک می‌زیسته‌اند به کار برده می‌شده و بعدها بیشتر در مورد ایرانیان مورد استعمال یافته است.

غلامان (قلرهای)

قلر آقا سی (فرمانده غلامان) دومین مقام را در قشون ایران دارد. قوای تحت فرمان وی بیشتر از گرجیان، چرکسها، ارمنیان و سایر طوایف غیر ایرانی تاجرانی که بتوانند شرایط اقلیمی را تحمل کنند تشکیل شده است. اینها در کودکی به غلامی و اسارت درآمدند، آنگاه آنها را ختنه کردند و به فرمان شاه برای خدمات جنگی بر گزیدند. اینها هم سواره می‌جنگند و سلاحشان شمشیر منحنی، نیزه و کمان است. بعضی‌ها نیز خصوصاً برای تیراندازی با تفنگ تربیت شده‌اند. غلامان از نظر تعداد و قدرت جنگاوری با نیروی قورچی یا مساوی هستند یا تعدادشان کمتر از آنها است؛ تعداد آنها بین ۱۵ تا ۱۸ هزار نفر است. حفظ و حراست شاه به خصوص به دست اینها است زیرا به علت تربیت خاص‌شان هیچکس انتظار نافرمانی از آنها ندارد و از طرف دیگر چون اینها بایکدیگر خویشاوندی نسبی و سببی ندارند احتمال توطئه و همدستی بین آنها نمی‌رود. در باریان از اینکه دیده‌می‌شود اینها غرور وادعای برتری قورچی‌های ترک را که در گذشته سلسله صفوی را چهار مشکلاتی ساخته بود به چیزی نمی‌انگارند سخت خوشحال‌اند.

تفنگچیان

تفنگچی لر آقا سی (فرمانده تفنگچیان) که بر قوائی مركب از دهقانان و پیشه‌وران ایرانی فرماندهی دارد در قشون ایران دارای رتبه سوم است. تفنگچی‌های نیرومند و چالاک پای پیاده مردانه می‌جنگند هم با شمشیر و هم با تفنگ؛ گاه نیز سپر خود را بر می‌دارند. تعداد آنها از پنجاه هزار تن کمتر نیست. با اسب به میدان جنگ می‌روند و در نزدیکی‌های خصم از اسب پائین می‌پرند و پیاده می‌جنگند. نیروی سوار پیاده جنگیدن را دون‌شان خود می‌داند و به همین جهت تفنگچی‌ها را «علف‌شمیر»^۲ می‌نامند. این هردو قسمت نیروی جنگی یعنی غلامان و تفنگچی‌ها در دوره شاه عباس اول (۱۶۲۹ – ۱۵۸۷ م.) که به علت کاردارانی و لیاقت‌ش به حق

۲- یعنی گوشت یا طعمه دم شمشیر (متترجم).

«کبیر» لقب یافته تأسیس شده است.

توپخانه ایران

از نظر مراتب نظامی در درجه بعد قرار دارد. توپچی باشی بر قوای بحری نیز فرمان می‌راند، به طوری که هرگاه جنگی دریائی در پیش باشد در عین حال امیرالبحر نیز هست. معهدا ایرانیان دارای نیروی دریائی جنگی خاصی نیستند و آنچه هست به‌چند کشتی کوچک مسلح تجاری محدود است که در خلیج فارس و دریای خزر آمد و شد دارند.

شغل توپچی باشی گری اهمیتی ندارد و دارای خصوصیتی هم نیست که شایان ذکر باشد و من در اینجا فقط در مقام صحبت از قوای نظامی آنرا به دنبال نام سه تن فرمانده درجه اول قشون ذکر کردم اما باید در نظر داشت که اهمیت و نفوذ توپچی باشی خیلی از سه فرمانده مزبور کمتر است و با آنها قابل مقایسه نیست. اسباب و وسائل جنگی خاص توپخانه در «جبهه خانه» که قلعه طبرک خاص آن است نگاهداری می‌شود. تقریباً می‌توان گفت که از توب قابل حمل و متحرک خبری نیست. توپهایی که پس از رانده شدن پر تقالیها توسط قوای متعدد ایرانی و انگلیسی (۱۶۲۲ م.)، در شهرهای هرموز، کنگ (کنگون) و لار به جای ماند امروز زینت قصرها شده است. چند تای محدودی از این توپها برای مقاصد دفاعی در تأسیسات مختلف قلاع به کار می‌رود به طور کلی ده تا از این توپها در قلعه‌های نزدیک بندر عباس و به همین اندازه هم در قلعه هرموز موجود است. توپهایی هم که در سال ۱۶۳۷ م. از طرف فریدریش سوم فرمانروای هلشتاین ارسال شد امروز زینت بخش مدخل با غمهای سلطنتی قزوین است.

سپهسالار و سردار

اگر بخواهیم خیلی دقیق باشیم باید بگوئیم که سپهسالار پس از وزیر اعظم مهمترین مقام دولتی را داشته است؛ معهدا در همین اوآخر سپهسالاری به عنوان یک شغل ثابت از تشکیلات حذف شده است. این روزها هرگاه لازم باشد هرسه واحد ارتش را بسیج می‌کنند و تحت سرپرستی یک سپهسالار قرار می‌دهند و پس از پایان

جنگ باز سپهسالار را از خدمت مستعفی می‌کند. به همین طریق هم برای هر لشکرکشی یک سردار برگزیده می‌شود و این سردار هم به همین ترتیب پس از پایان عملیات جنگی از شغل خود برکنار می‌گردد.

هر سه واحد قشون به شعب مختلف تقسیم می‌شوند و هر قسم تحت فرماندهی صاحب منصبان معینی قرار دارد که عناوین آنها مانند مین‌باشی، یوز‌باشی و انباشی^۳ (مثل اغلب اصطلاحات فنی نظامی) از زبان ترکی گرفته شده است.

۲- ترتیب پرداخت حقوق به افراد قشون

تمام قوائی که در حال صلح فعلی تحت سلاح قرار دارد به نواحی مختلف تقسیم و فرستاده شده زیرا بدین ترتیب نگاهداری آنها سهولتر است. تعداد کل آنها به نود هزار تن بالغ می‌شود. حال هرگاه همه این تعداد هم واقعاً مشغول خدمت نباشند باز اسم آنها در فهرست‌ها و لیست حقوق منظور است. در نواحی مختلف، فرماندهی افراد قشون با حکام است و سربازان باید نسبت به حکام فرمانبری و فرودستی کنند؛ اما چون پرداختن مزد سربازان به عنده حکام است طمع آنها باعث می‌شود که تعداد کثیری از این سربازان فقط در روی کاغذ وجود داشته باشند؛ این وضع در ایران صورت چندش‌آوری پیدا کرده است و شاه بدون نتیجه می‌کوشد با گسیل داشتن مفتش آنهم به طور غیر مترقب از آن جلو بگیرد. مأموریت تفتیش اینجا هم که یا به رشوه‌ای خریداری می‌شوند و یا به اندازه کافی زیرک و باریک بین نیستند به همان سهولت کشور ما یعنی آلمان فریب می‌خورند و حقایق به آنها به صورت معکوس نشان داده می‌شود.

سوای قوای اصلی دفاعی که شرح آن گذشت دوهزار سرباز پیاده محافظت هستند موسوم به جزائری که به خصوص خیلی خوب مجهز و مسلح شده‌اند. مزد این جزائری‌ها از کیسه شاه پرداخته می‌شود و آنان نه تحت فرمان یکی از فرماندهان قوای سه‌گانه فوق هستند و نه از والی‌ها اطاعت می‌کنند بلکه تنها و تنها گوش به

^۳- فرمانده هزارنفر، صد نفر و اده نفر (متترجم).

فرمان ایشیک آقاسی باشی دارند.

منزد سربازان در درجه معین در واحدهای سه‌گانه با هم یکسان نیست. یک نفر سوار قورچی حداقل نه تومان، گاه هم ده و بیشتر از آن در سال حقوق می‌گیرد (یک تومان مساوی است با هفده تالر)؛ حقوق یک انباشی پانزده تومان، یک یوزباشی سی تومان، یک مین باشی هفتاد تومان و شخص فرمانده یکصد و پنجاه تومان در سال است. غلامان سوار قدری از این‌کمتر حقوق دارند و حقوق سربازان پیاده از غلامان هم کمتر است.

پرداخت حقوق همه عمال دولت نقدی نیست بلکه از طریق حواله‌های اداره کل محاسبات مملکتی عملی می‌گردد. این حواله‌ها که به صورت قطعات کوچک کاغذی است دارنده آنرا محق می‌کند که حقوق خود را از نواحی مختلفی که به صورت دقیق روی آن قطعه کاغذها قید شده دریافت دارد اما این نقاط اغلب به آن‌ندازه از هم فاصله دارند که جمع مبلغی که باید دریافت شود کفاف مخارج سفر به آن نقاط و نواحی را نمی‌کند. در اثر این قاعده نامعقول یک سرباز عادی مجبور است که حواله خود را به ضرر نقد کند و ناگزیر به این رضایت می‌دهد که به جای ده تومان حواله شده شش تومان و یا – در صورتی که محل دریافت وجه خیلی دور باشد – حتی به گرفتن پنج تومان رضایت بدهد. پس در نتیجه هستند کسانی که شغل خود را خرید حواله حقوق سربازان قرار داده‌اند و طبیعت خوب هم می‌دانند که چگونه بامخارج اندک سفر کنند.

چگونگی قوای دفاعی ایران

در مورد آنچه به کار جنگی مربوط می‌شود، یعنی مشق نظام، مارش، تربیت و انصباط نظامی، متعدد الشکل بودن و غیره بین اوضاع و احوال موجود در ایران با مملکت ما نمی‌توان مقایسه‌ای کرد. من در زبان ایرانیها اصطلاحاتی که حاکی از فرماندهی نظامی برای انواع حرکت واحدها، به کار انداختن توپها، شعله افکن‌ها و وسایل و دستگاه‌های معاصره و از این قبیل باشد سراغ ندارم.

اسلحة ایرانیها عبارت است از نیزه، تفنگ، کمان و شمشیر های منحنی؛ توپ و زنبورگ در صحنه جنگ به کار برده نمی‌شود.

رنگ تکه های مختلف لباس در نزد هریک از واحدها به کلی با یکدیگر متفاوت است. هر کس هر طور دلش بخواهد لباس می پوشد؛ یکی بازو بند دارد و دیگری غرق در زره در خیابان ها حرکت می کند، سومی عمامه خود را با پر آراسته یا به صورتی دیگر خود را انگشت نمایم کرده است.

در لشکرکشی ها در زدن اردو هیچ نظم و ترتیبی رعایت نمی شود؛ هر کس به دلخواه خود خیمه می زند. چنان شلوغی از طنا برها و ریسمان ها ایجاد گردیده و واحدهای مختلف دچار چنان بلبسوئی شده اند که خیال می کنم اگر چندتن محدود از دشمنان شباهنگام شبیخونی بزنند به خوبی می توانند تمام اهل اردو را که در این خیمه های در هم برهم و بی ترتیب در حال چرت زدن هستند قلع و قمع کنند. با وجود این ایرانیها هرگاه حدس بزنند که دشمن در نزدیکی آنهاست پاسدارانی را در ارتفاعات مجاور به کشیک می گمارند تا نزدیک شدن و حرکت دشمن را با علائمی به آنها خبر بدند.

سر بازان خود موظف هستند که خوارک و پوشان خود را فراهم کنند؛ حتی پس از طی مسافت زیاد یا گذراندن مشکلات و سختی ها باز هم به سر بازان نان داده نمی شود. ولی همیشه سوداگران بدنبال اردو ها در حرکت هستند و در دکه های خود گوشت، نان و میوه به سر بازان عرضه می کنند، به کسی که پول دارد جنس فروخته می شود و به کسی که اعتبار دارد قرض داده می شود. هر که از این دو عاری باشد باید شب به دزدی، غارتگری و راهزنی بپردازد.

موسیقی نظامی

موسیقی نظامی آنطور که در نظر ما باید به کار تحریک و ایجاد هیجان در جنگاوران بیاید در ایران وجود ندارد زیرا آنها علم هم آهنگی را آنطور که گوش ما به آن عادت دارد نیاموخته اند. اینها از شیپورهای دسته بلندی در موسیقی نظامی استفاده می کنند که بعضی به قسمتی باریک و بعضی دیگر به قسمتی پهن ختم می شود و به بوقهای انگلیسی شباهت دارد. با این ساز صدای گوشغراش خشنی ایجاد می کنند و با آن دیگر سر و صدائی زیر که به عن عر خ می ماند. از این گذشته طبلهای دستی را که اندازه های

مختلف دارد به صدا در می‌آورند آنهم بادستهای کارناموخته و بدون اینکه حرکتی یا فرمانی را با این نواختن توأم کنند. در بین اینها سنجهای بزرگ پهنه‌ی را که از داخل مانند ظرفی گوده‌ستند و در وسط طرف محدب دستگیره‌ای دارند و در موقع نواختن از آن استفاده می‌کنند بهم می‌کوبند و با این کار صدائی گوشخراش به وجود می‌آورند.

وقتی جنگ باشد همه با هم نعره‌های وحشتناکی سر می‌دهند و به زبان ترکی می‌گویند «یورو، یورو، یورو!» یعنی به «پیش، به پیش، به پیش!». از این نعره‌ها هوا می‌لرزد گوئی زمین و آسمان به هم برخورده‌اند.

تدبیر جنگ

رسم ایرانیان نیست که در روز جنگ بلا فاصله به خصم حمله کنند یا در مورد قوای مساوی یا کمتر به جنگ آغاز نمایند؛ آنها برای جنگ تاکتیک زیر را برگزیده‌اند: دهات را ویران می‌کنند، پل‌ها را از حیز انتفاع می‌اندازند، تمام مزارع را منهدم می‌کنند و بیابان ویرانی تعویل دشمن می‌دهند تا از این طریق دشمن از لحاظ تأمین خوراک خود در مضيقه بیفتد و خود به خود در اثر برخورد با مشکلات فراوان از بین برود؛ درست‌مانند اینکه در مملکت ما حریق را با خراب‌کردن نواحی مجاور کانون آتش خاموش می‌کنند.

از اینها گذشته ایرانیان در تنگه‌ها و کوه و کمرها کمین می‌کنند تا برسر دشمن از همه‌جا بی‌خبر که از آن نواحی می‌گذرد بریزند. یا آنها لشکر دشمن را از قله کوه‌ها و بالای صخره‌ها که در اثر موقع طبیعی در امن و امان است زیر نظر می‌گیرند و هنگامی که دشمن به هیچ‌وجه پیش‌بینی چنین کاری را نمی‌کند به طور غیر متربقب باو حمله‌ور می‌شوند. خلاصه بگوئیم آنها هیچگاه بالاتکاء به بخت یا دلیری خود دل به دریا نمی‌زنند و فقط هنگامی می‌جنگند که پیروزی برای آنها حتمی و مسلم باشد. با پیروی از این روش در دوره شاه عباس کبیر بدون دادن یک نفر تلفات بریک لشکر بزرگ و نیرومند ترک غلبه کردند. بهتر بگوئیم ایرانیان پل رود ارس و شهر مجاور آن جلفا و همچنین دهات نزدیک آنرا ویران

کردند و سکنه ارمنی را که متجاوز از چهل هزار تن می‌شدند با تمام دار و ندارشان به اصفهان یعنی وسط کشور برداشت به طوری که دشمن فقط با بیابانی ویران رو برو شد. ترکها که از گرسنگی و تشنگی مشرف به موت بودند سرانجام فرار را برقرار ترجیح دادند.

همسایگان ایران

از همسایگان ایران^۴ در غرب ترکهای عثمانی و در مشرق هندیهای سلسله مغولی با ایرانیان سردشمنی دارند. ایرانیها با دولت روسیه در شمال و با عرب در جنوب در کمال صلح و سلم زندگی می‌کنند. ایرانیها از نظر شجاعت و غیرت جنگی به پای ترکها نمی‌رسند ولی از نظر فکر و تربیت، علوم، طرز رفتار و مرادفات درباری، تزیین لباس و لطف و نجابت در بخوردان برآنان برتری دارند. اما از طرف دیگر ایرانیان در تمام امور جنگی از هندیان کارآزموده‌تر هستند؛ زیرا هوای نامساعد مرتبط هندوستان باعث شده که اهالی آن دیار از نظر بدنه ضعیف باشند و این ضعف‌سبب می‌شود که آنان نتوانند گرسنگی، تشنگی و کمبود مشکلات کوهنوردی و بیابان‌گردی و سایر ناراحتی‌های جنگ را را متحمل شوند.

همسایگان شمال ایران یعنی تاتارهای ازبک را من دشمن ایرانیان نمی‌نامم بلکه غارتگر ایران می‌شمارم هرچند که مردمی جنگجو و دلیر هستند. از آنجا که در حال فعلی قوای ازبکان متشتت و متفرق است به آسانی جسارت آنرا به خود نمی‌دهند که از طریق جنگ به ایران بتازند. اما به صورت دستجات کوچک و متفرق غارتگر بیابانها را در می‌نورددند، به خراسان دستبرد می‌زنند و آنگاه با غنائم به دست آمده به خانه و مأوای خود باز می‌گردند بدون اینکه سرزمین غارت شده فرصت داشته باشد دست به سلاح ببرد. حتی در همین روزها نیز گیلان واقع در کنار دریای خزر دچار دستبرد و شبیخون قراقوش شد و البته گناه این حمله را فقط در اثر بی‌خیالی و تسامح خود ایرانیان می‌توان دانست و بس. همه می‌دانند که طایفه قراقوش که مقهور روسهاست به علت توحش

^۴- رجوع شود به نقشه آدریانوس رلاردوس (Adrianus Relardus) مورخ سال ۱۶۷۵ م.

به اطراف خود دستبرد می‌زند تا بتواند از اقوام متمنی که زندگی را به فراغت و تن‌آسانی می‌گذراند برای خود غنیمتی به چنگ آورد.

یک بار هم ناحیه مکران که مجاور فارس است کشور شاه را دچار ناراحتی و اختلال کرد. بلوچ‌ها با تعداد اندکشان بادلگرمی به کوه‌ها و در پناه استحکاماتشان به ایران تاختند. اما اکنون با ایشان دوستی برقرار شده و رفتار خصمانه آنها به دست فراموشی سپرده شده‌است. هم‌اکنون که من در بندر عباس به تحریر این سطور مشغولم امیر سرزمین مزبور به نام ملک تنکه‌ای به ملاقات حاکم هرموز آمده است تا او را از مرابت دوستی و اخلاص خود مطمئن سازد؛ معهذا او از پایتخت خود کیج^۵ تا بندر عباس در فواصلی که صدابه‌صدا بر سد مأمورینی گمارده و در مواضع زیادی حتی یک قسمت تمام از سربازان مسلح را به نگهبانی گذارده است تا اگر تصادفاً بخواهند عهدشکنی کنند و او را بگیرند و یا عملی انجام دهند که در شأن وی نباشد آنها را باشلیک تیری به سوی خود بخوانند. کیج تا اینجا یکصد و بیست و پنج ساعت یا هشتاد و سه میل آلمانی فاصله دارد، و تا ساحل دریا سه‌روز مسافت یا هجده ساعت مداوم طی می‌آید و در عین حال در حکم حصاری طبیعی است که کمر بندی از کوه‌های صعب‌العبور آنرا در بر گرفته است. در صحرای مجاور آن درخت‌های نخل و حشی متعددی روئیده است که میوه‌های تلغی آنها - به شهادت کورتیوس (Qu. Curtius) هنگامی که اسکندر از لشکرکشی به هندوستان باز می‌گشت گویا در گلوی سربازان وی مانده و به هلاک آنها انجامیده است.

۵- در نقشه آدریانوس دلاردوس به نام Kenzje ثبت شده است.

VI

بر جسته قرین کارکنان دربار گه در مجالس حق نشستن دارند

کارکنان دربار از نظر درجه و مرتبه پس از صاحبان مشاغل مهم دولتی قراردارند. به طورکلی و عمومی من در این قسمت ترتیب نشستن را در مجالس عمومی درباری مأخذ قضاوت خود قرار می‌دهم. البته این قاعده‌ای نیست که همواره بتوان بدان استناد جست زیرا ترتیب بالا و پائین نشستن همیشه بر اثر درجه و مقام نیست و مربوط به اینست که چه کس بیشتر مورد توجه خاص شاه قرار دارد.

۱- ناظر

ناظر در رأس کارکنان دربار قرار دارد. کارگاههای سلطنتی، بیوتات و کارهای فنی دربار، تهیه خواراک و پوشاك برای همه کارکنان دربار زیر نظر او است. از آنجا که وی سوای این وظایف مسئول برگزاری مجالس سور و سرور شاه نیز هست بنابراین وظایف اداری سنگینی را به عهده دارد؛ اما همین کارها از طرف دیگر او را دارای مداخل زیادی کرده است به طوری که می‌تواند واقعاً «ایرانی» یعنی در ناز و نعمت فراوان زندگی کند. میزان درآمد ناظر یا کارکنان دیگر متنفذ دربار را به سهولت نمی‌توان معلوم کرد زیرا آنها از محل یک درآمد معین زندگی نمی‌کنند، بلکه گذشته از حقوق عادی خود عوایدی غیر قانونی و غیر قابل

تخمین دارند که میزان آن بستگی دارد به طمع کارکنان و اهمیت موردی که باید حل و فصل شود. من در این باره فقط شخص ناظر را به تأکید تمام به عنوان مثال ذکر می‌کنم؛ در مورد سایر کارکنان می‌توان به همین نسبت قیاس کرد و نتیجه گرفت.

یکی از تکالیف ناظر آنست که سرپرست و پیشه‌ور برای کارگاههای سلطنتی تعیین کند، به آنها حقوق بدهد و میزان حقوق آنها را کم و زیاد کند؛ اما به هر حال دادن تغییر در مزد بستگی دارد به موافقت شخص پادشاه. اما چون همه مقام‌ها و مشاغل درباری یک‌ساله است و همه از آینده خود در تردید هستند پس جای شگفت نیست که تمام دارندگان این مشاغل هنگامی که سال قراردادی استخدام آنها نزدیک به اتمام است با مشتھائی پر از طلا به حضور ناظر روی آورند – یکی از ترس از دست دادن شغل و دیگری به امید دریافت اضافه مزد. از میزان مزدی که ناظر به آنها میدهد قبلًا مبالغ معینی به عنوان حق‌الزحمة ناظر کسر شده است. حال هرگاه یکی از کارکنان دربار یا شاغلین کارگاه به یک شغل اداری منتقل شود ناظر بدون اینکه هیچ حق قانونی داشته باشد قسمت زیادی از حقوق وی را دریافت می‌کند. میزان عواید ناظر که از طریق کسانی که عرضه‌ای یاتمنائی دارند دریافت می‌شود از آنچه گفته شد باز هم خیلی بیشتر است. سهم اعظم این عواید از طرف حکام و سایر بزرگان مملکت که اغلب می‌خواهند دفع شر ناظر را بکنند تأمین می‌شود. زیرا وی هر روز به حضور شاه شرفیاب می‌شود و فرصت‌های فراوانی پیدا می‌کند که با تعریف و یا تقبیح به کسی نفع یا ضرر برساند.

۲- واقعه‌نویس

واقعه‌نویس را وزیر دست چپ می‌نامند زیرا در مجالس درباری در طرف چپ شاه می‌نشینند. وظیفه او بیشتر در این است که کلیه تصمیمات و فرمانهای شاه و از آن گذشته نامه‌های متضمن تبریک و پیام که از طرف سفرا تقدیم می‌شود با تصمیم‌هایی که شاه در این موارد می‌گیرد و پاسخ‌هایی که می‌دهد و همچنین اتفاقات مهم و شایسته یادآوری دربار، مملکت و کشورهای

همسایه را در دفاتر روزانه ثبت کند.

۳- دیوان‌بیگی

دیوان‌بیگی عالی‌مقام‌ترین قاضی جزائی ایران است. در این مورد باید در نظر گرفت که حقوق در ایران بهدو قسمت تقسیم می‌شود: ۱- حقوق عرف که متکی است به رویه‌های قضائی رایج در یک محل و دیوان‌بیگی یا داروغه‌ها پروای آنرا دارند؛ ۲- حقوق شرع که به عهده صدر، قضات روحانی که «شرع حاکم»^۱ نامیده می‌شدند محول است. به این صورت فرق بین «عرف حاکم» و «شرع حاکم» کاملاً روشن و واضح است.

دیوان‌بیگی وظیفه‌دار است که قتل و غارت را بر طبق قوانین جزائی مورد تعقیب قرار دهد آنهم نه فقط در پایتخت بلکه در سراسر کشور ایران. در پیشگاه محکمه او بیشتر این چهار جرم مورد دادرسی قرار می‌گیرد: ضرب و جرح بدنه، کورکردن، تجاوز به ناموس و قتل. قضاؤت در مورد سایر جرائم به عهده داروغه هر محل است؛ اما در عوض به اختلافات حقوقی در حضور قاضی (شرع حاکم) رسیدگی می‌شود. عمال عالی‌مقام درباری و دولتی و همچنین کسانی که دارای حقوق خاص هستند و می‌توانند خود را «میهمان اعلیحضرت» بنامند - مثلاً سفرای مقیم دربار ایران، اتباع خارجی ساکن این کشور و سایر شخصیت‌های برگزیده و عالی‌مقام - فقط لازم است که در محکمه عالی یعنی به حضور دیوان‌بیگی حاضر شوند تا در آنجا به دعاوی مدنی و جزائی آنها (چه بین یکدیگر و چه ضد دیگران) رسیدگی شود.

۴- ایشیک‌آقاسی‌باشی

ایشیک‌آقاسی‌باشی در بانانی را که شغلشان حفاظت از قصر پادشاه است و یا نگهبانان و منجمله یساوازان را که برقراری امنیت داخل قصر را عهده‌دارند و جزائری‌ها را که در سواری‌های شاه در رکاب او هستند و بیرون کاخ را نگهبانی می‌کنند زیر فرمان

۱- در زبان فارسی حاکم عرف و حاکم شرع (متترجم).

دارد. در اصل مزد این واحد دوهزارنفری جزایری را از خزانه دربار می‌پرداخته‌اند؛ اما شاه سلیمان صرفه‌جو فقط حقوق هفتصد نفر از اینهارا تقبل کرد و حقوق همین تعداد نیز به بودجه قشون تحمیل گردید.

ایشیک آقاسی مسئول برقراری نظم و ترتیب در مجالس درباری است؛ برگزاری باشکوه و بدون خدشه پذیرائی‌ها به عهده اوست؛ او شخصاً می‌همانان مدعو را به جاهای مخصوص خودشان هدایت می‌کند؛ سفرائی را که توسط مهماندار باشی به داخل هدایت شده‌اند در حالی که او زیربازویشان را گرفته پیش تخت شاه می‌برد تا در آنجا عرض ادب و احترام کنند. هرگاه شاه سفرا را مورد محبت خاص قراردهد و آنها را به صرف غذا در مجلسی رسمی دعوت کند ایشیک آقاسی باشی آنها را به جای خود راهنمائی می‌کند. ایشیک آقاسی باشی همیشه بلافاصله بعد از شاه می‌ایستد؛ درحالی که بادستش چوبدست زرین مرصن به جواهری را نگاهداشته سخت چشمها را به شاه دوخته است تا متوجه کوچکترین اشارات او باشد. فرمانهای شاه به سرعت برق اجرا می‌شود زیرا یساولان ایشیک آقاسی باشی که آنها نیز به چوبدست‌هائی مجهز هستند در همه‌جا تا مدخل تالار پراکنده و آماده به خدمت هستند. بدین ترتیب یساولان فرمانی را که دریافت شده هرگاه نتوان آنرا در همان محل به موقع اجرا گذارد به سرعت باد به دربانان می‌رسانند. این دربانان به همین منظور دسته در آستانه تالار کاخ درنگ کرده‌اند؛ دربانان نیز چوبدستی به همراه دارند.

ایشیک آقاسی باشی از محل شغل خود دارای درآمد سرشاری است؛ قسمت‌اعظم این درآمد از محل ده درصدی است که او حق دارد از همه هدایا به سود خود کسر کند. در این مورد نباید فقط هدایای پادشاهان خارجی را به پیشگاه شاه یا پیشکش‌های مخصوص عید نوروز را به شاه در نظر داشت بلکه کسر این ده درصد حتی شامل آن قسمت از هدایائی نیز می‌شود که شخص شاه به دیگران می‌دهد خواه آنها که حاصل دسترنج پیشه‌وران است مانند خلعت‌ها یا منسوجات خواه حیوانات و فرآورده‌های کشاورزی و همه این‌ها توسط خبرگان تقویم می‌شود و آنگاه عشر قیمت آنها از طرف خزانه دربار به ایشیک آقاسی باشی تأديه می‌گردد. درحال حاضر

این سمت بلا متصدی است و دیوان بیگی در مجالس درباری کفايت این کار را می‌کند و در نتيجه شاه سلیمان درآمدی را که باید نصیب ایشیک آقا سی باشی بشود خود تصاحب می‌کند.

۵- مهتر

مهتر در ضيافت‌ها بلافاصله نزديک شاه می‌ایستد؛ به‌کمر خود کيسه‌کوچکی آويخته‌که چند دستمال، يك ساعت، مهرانگشتري، ترياك و ساير ادوية محرك در آن است. وي وظيفه دارد که از شخص شاه مواظبت کند، غذای او را بچشد، سفره او را بچيند، تخت‌خواب او را بگستراند و پوشак او را نگاهدارد و حفظ و حراست کند. خيلي‌ها در حسرت مقام مهتر هستند زيرا شغل وی ايجاب می‌کند که مدام در ملازمت شاه باشد؛ بدین طريق دارندۀ اين مقام می‌تواند به خيلي چيز‌ها برسد که رسيدن به آنها برای ديگران غير ممکن است. مهتر معمولاً يك نفر خواجه سفيدپوس است که - چون وسيله و آلت لذت خود را از دست داده است - می‌تواند بدون اين‌که دچار هيچ‌جات عاطفي بشود بدنبال شاه به حرم‌سرا برود. امروز تصدی اين‌شغل با خواجه‌اي است زنگی به‌نام آغا‌کافور که عمر نوح دارد و در دوره سه پادشاه خدمت کرده است.

۶- حکيم‌ها

درجوار حکيم باشی دو حکيم دیگر نيز هستند که به آنها حکيم بزرگ و حکيم کوچک خطاب می‌شود. در هیچ کجاي دنيا مانند ايران به اطباء احترام نمی‌گذارند به طوری که آنها بين اعيان داراي مرتبه و درجه خاصی هستند. اما به محض آنکه شاه چشم بر جهان بیندد به طرفه العيني نيز سرنوشت آنها ديگر گون می‌شود. در چنین صورتی حکماء را از دربار می‌رانند و آنها را در تمام عمر در باغي واقع در قم زنداني می‌کنند. البته مخفی نباید کرد که اين باجي است بزرگ و مجلل؛ در عين حال اموال اطباء نيز ضبط و مصادره می‌شود. در جوار اطباء مخصوص تعداد زیادي نيز از اطباء ديگر درباری وجود دارند که آنها هم از شاه مزد می‌گيرند و از عنوان حکيم هم

بدون اینکه واقعاً مستحق آن باشند برخوردارند.

۷- منجمین

مانند اطباء منجم باشی نیز بادومنجم دیگر همکاری دارد که به نام منجم بزرگ و منجم کوچک نامیده می‌شوند. ستایش خرافه‌آمیز ایرانیان از علم نجوم با مقام و منزلتی که منجمین در دربار دارند تطبیق می‌کند. منجمین معمولاً در ملازمت شاه هستند. آنها همواره لوحه‌ای و فهرستی از ستارگان با خود دارند تاساعات سعد و نحس را بتوانند در هر لحظه‌ای خبر بدند. بدون کسب اطلاع از منجم باشی شاه نه می‌نشینند و نه بر می‌خیزد، نه بر اسب می‌نشینند و نه اصولاً به کار دیگری دست می‌زنند.

تعداد منجمینی که از شاه مزد می‌گیرند فوق العاده زیاد است. پرداخت‌های سالانه خزانه دربار به اطباء و منجمین در همین اواخر به بیست هزار تومان برآورد شد که با سیصد و چهل هزار تالر برابر است. پس از مرگ یکی از منجمین اغلب پسران متعدد وی جانشینش می‌گردند و آن‌طور که ظریفی به حق می‌گفت تعداد منجمین علی الدوام رو به افزایش است در حالی که شماره ستارگان همچنان ثابت مانده است. امروز دیگر عنایت به ستاره‌شناسی کم‌کم رو به زوال است زیرا نه فقط وزیر اعظم با آن میانه خوبی ندارد بلکه به کرات منجمین در کار خود دچار اشتباہات شده‌اند و پیش‌بینی‌های نادرستی کرده‌اند.

۸- مهماندار باشی

مهماندار باشی موظف است که میهمانان شاه و سفرای پادشاهان خارجی را با همراهانشان پذیرائی کند، وسیله معيشت و زندگی آنها را فراهم آورد، حمایتشان کند و با آنها رفتاری توأم با ادب و احترام داشته باشد. وی خواهش‌های میهمانان را به اطلاع وزیر اعظم می‌رساند؛ در ضیافت‌ها آنها را از منزلشان به دربار و در بازگشت از دربار دوباره به منزلشان هدایت می‌کند. هنگامی که سفرا به موطن خود باز می‌گردند وی اجازه‌منحصری شاهرا با اطلاعشان

می‌رساند و اصولاً می‌کوشد که مدت اقامت آنها را در دربار سهل و مطبوع سازد.

۹- مستوفیان

پس از مهماندار باشی مستوفی‌الممالک و مستوفی خاصه قرار دارند که ما در فصل بعد به تشریع و ظایف آنان می‌پردازیم.

۱۰- میرشکارباشی

میرشکارباشی برسگهای شکاری و قوشخانه نظارت دارد. قوش‌ها را فقط برای پرنده‌گان تربیت نمی‌کنند بلکه از آنها برای متوقف کردن شکارهای چهارپا نیز استفاده می‌کنند. برای هر دو نوع شکار هزار تن و بلکه بیشتر بازدار در اختیار است، زیرا برای مراقبت هر یک باز - و باید دانست که فعلاً در حدود هشت‌صد باز موجود است - یک نفر مخصوص را موظف کرده‌اند.

۱۱- میرآخورباشی

میرآخورباشی در رأس اصطببل شاهی قرار دارد و همه میرآخورهائی که در آنجا به کار مشغول‌اند زیر نظر و فرمان وی هستند. قبایل ترکمن که در ایران ییلاق و قشلاق می‌کنند هرساله تعدادی اسب به صورت عوارض و مالیات به دربار تحويل می‌دهند. عواید میرآخورباشی از عوارض مراعع و چراگاه‌ها تأمین می‌شود.

۱۲- میرآب

میرآب بر همه نهرها و مجاري آب نظارت فائقه دارد. به علت خشکسالی که در ایران حکم‌فرماست میزان آبی که برای مزارع مورد احتیاج است باتعداد نهرها و رودخانه‌های موجود نسبت معکوس دارد. به این دلیل آب را به محض اینکه از کوهستان جاری می‌شود سد بندی و با کارданی خاص آنرا به شعب مختلف

تقسیم می‌کند و از روستائی به روستای دیگر می‌برند و سرانجام این آب درجوی‌ها و شاخه‌هایی که هردم باریک‌تر می‌شود تمام می‌گردد. اما تعبیه آبروها هنگامی عملی می‌شود که بموجب اختیارات میراب به‌مالک هر قطعه زمین حقی برای بردن آب داده شود. این امر برای میراب کاری است آسان‌چون باشد کردن سریع جلوی آب می‌توان جریان آب را به‌روی نقطه‌ای بست و یا آنرا کم و زیاد کرد. اما از آنجا که محصول زمین بستگی به میزان آبی دارد که به‌آن داده می‌شود معمولاً میراب و زیردستان او رشوه کلانی از رعایا می‌گیرند و به عبارت دیگر رعایا برای رشوه دادن به آنها بایکدیگر چشم و همچشمی می‌کنند. بدین ترتیب باید مداخل میراب کل از شخص ناظر هم بیشتر باشد. ساکنان نواحی مزروعی که ارتفاع زیاد دارد و یادور افتاده است و آب جاری به آنجا سوار نمی‌شود چاه می‌کنند و مزرعه و باغ خود را بدون پروای لطف و قهر میراب آبیاری می‌کنند.

۱۳- داروغه پایتخت

داروغه اصفهان مسئول حفظ نظم و آرامش پایتخت است. تخطی از قوانین را داروغه مورد تعقیب قرار می‌دهد و متخطی‌ها را بعضاً با جریمهٔ نقدی و بعضًا با توقیف و حبس مجازات می‌کند؛ او حتی بر حسب تشخیص و قضاوت خود می‌تواند کسی را محکوم به اعدام کند. شغل او درباری نیست بلکه اداری است و این شغل اداری برای متصدی آن ثروت و حشمت بسیار فراهم می‌آورد. در حال حاضر مقام داروغگی اصفهان در خانواده شاهزادگان گرجی موروثی است و شاه عباس کبیر فرمانی در این مورد صادر کرده است و چه بسا که او را برای شور به دیوان عالی دعوت می‌کنند؛ اما همواره در مجالس رسمی درباری جائی هم برای او در نظر می‌گیرند. او بر عسس نیز ریاست دارد، سرکرده عسس شبها با ضابطین و شبگردان خود در پایتخت می‌گردد و بدکارانی را که به چنگ آورد دستگیر می‌کند.

۱۴- صحبت یساول باشی

صحبت یساول باشی (رئیس تشریفات) که به نشانه منزلتش چوب دستی همیشه در دست دارد در میهمانی‌های رسمی جایش بلا فاصله بعد از ایشیک آقاسی‌باشی است و کارش تا اندازه‌ای مکمل کار اوست. یساولانی که قبل اذکر کردیم و تعدادشان فعلًا فقط به هفت‌تصد تن می‌رسد و پاسداری کاخ شاه را می‌کنند از او فرمان می‌برند. هنگامی که شاه برابر می‌نشینند آنها پیشاپیش او در حرکت‌اند تا مراقب نظم باشند و راه باز کنند. هرگاه شاه همراه زنان خود باشد این یساولان راه را برای تمام نسل ذکور قرق می‌کنند، به همین دلیل مردم کوچه و بازار به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. از این گذشته یساولان در روزهای جمعه در بقعه نزدیک عالی قاپو برای سلامت ذات شهریاری دعا و نماز می‌خوانند، سایر قصور پادشاه نیز در اکناف مملکت دارای نگهبانان یا سرایدارهایی از یساولان است. والیان نیز که در محل خود نماینده شاه محسوب می‌شوند همچنین حق دارند که چند تن یساول در کنار خود داشته باشند.

اسلحة یساولان عبارت است از یک گرز کوتاه و یک خنجر؛ لباس آنها لباس عادی مردم است و برس «تاج» دارند و این کلاهی است که در دربار صفوی رواج دارد (و در عین حال نشانه‌ای است از عقیده شیعی پوشیدگان آن). یساولان در واقع از اعقاب ترکانی هستند که شاه اسماعیل اول را در کار پایه‌گذاری حکومت مساعدت کردند و در نتیجه به دربار راه یافتند. به همین دلیل هم آنها را محق دانسته‌اند که نام مذهبی صوفی را برخود بگذارند.

۱۵- شاه بندر

رئیس بندر یارئیس گمرک دریائی نیز از «درباریان» است یعنی آنکه باید در ضیافت‌های شاهانه او را هم به شرطی که در آن لحظه در پایتخت باشد دعوت کنند. او به طور مستمر شاغل این شغل نیست بلکه مدت خدمت او یک سال است و پس از انقضای آن

شاه، دیگری را به این سمت منصوب می‌کند. در قبال خدمت خود، شاه بندر علی الرسم سهم معینی از عوایدی را که برای مملکت تحصیل می‌کند دریافت نمی‌دارد بلکه حقوق او مقطوع است. او باید عواید گمرکی را بدون دخل و تصرف با اسناد لازم و دفاتر محاسبه به مستوفی خاصه تحويل دهد.

۱۶- ملک التجار

ملک التجار صلاحیت آنرا دارد که اختلافات فيما بین بازرگانان را فیصله بخشد و او این کار را در خانه خود انجام می‌دهد. در جوار این وظیفه او سرپرستی کارگاههای بافتندگی، صباغی و شمشیر و چاقوسازی و ابریشم‌دوزی را نیز به عهده دارد اما بهر حال او این کار را زیر نظر ناظر انجام می‌دهد. وی در عین حال تاجر باشی و مشاور امور تجاری شاه نیز هست.

۱۷- محتسب پایتخت

محتسب حداقلر قیمت اجناس و مهمتر از همه خوار بار و غله را تعیین و به صحت کیل‌ها و اوزان خرده‌فروشان رسیدگی می‌کند. کسبه متقلب به فرمان وی به حبس می‌افتد و مجازات می‌بینند، بر حسب میزان و نوع گناهی که مرتكب شده‌اند به‌فلک، زندان یا به مرگ محکوم می‌شوند. وی هرماه فهرست قیمت‌ها را به دروازه‌های کاخ می‌چسباند و مهر خود را نیز ذیل فهرست می‌زند تا توسمیال^{*} باشی‌ها (آشپزها) درست اجناس را به همان قیمت‌ها بخرند.

۱۸- معمار باشی

معمار باشی نقشه‌ها و طرح‌های لازم را برای بناهای سلطنتی تهیه می‌کند و بر اجرای ساختمانی که به تصویب شاه رسید نظارت دارد. از آن گذشته وی صلاحیت دارد که ساختمان‌ها را تقویم

*- ظاهراً منظور توسعه است (ترجم).

کند؛ او می‌تواند قراردادهای خریدی را که بدون کسب نظر او که عنوان مقوم کل دارد منعقد گردد لغو کند.

۱۹- ناظر دواب

ناظر دواب و خلیفه دارد که برآمود مربوط به شترها، استرها و درازگوش‌هائی که در سراسر مملکت برای رفع احتیاج تربیت می‌کنند رسیدگی کند، او مراقبت دارد که از این حیوانات خوب نگاهداری شود و هرگاه شاه قصد مسافرت کند باندازه کافی حیوان بارکش آماده و حاضر باشد.

۲۰- جارچی‌باشی

جارچی‌باشی باید فرمانهای شاه را در میدان‌های عمومی با صدای بلند اعلام دارد یا توسط جارچی‌هاییش آن فرمان را به گوش همه برساند تا هیچکس نتواند به جمل یا عدم آشنائی به قانون متمسک شود.

۲۱- چالشچی‌باشی*

تمام نوازندگانی که در ضیافت‌های رسمی بر حسب اراده شاه موسیقی می‌نوازنند چه نی بنوازنند، چه نقاره، چه طبل یا سازی سیم‌دار و یاکسانی که آواز می‌خوانند همه زیر نظر چالشچی‌باشی قرار دارند. برای اینکه در این ضیافت‌ها بیشتر اسباب سرور و نشاط فراهم شود شاه به رقصان، خوانندگان زن، دلّق‌ها، نقال‌ها، نمایش‌دهندگان، شعراء، سخنوران، کشتی‌گیرها و غیره حقوق می‌دهد. اما درباره اینکه این مردمان از چه قماشی هستند بهتر است در اینجا بیشتر به بحث نپردازیم.

در اینجا کار تعداد کردن بزرگان و اعیان درباری به پایان می‌رسد. اینان حق دارند در ضیافت‌هایی که شاه برپا می‌کند

*- در تذکرة الملوك چاپ مینورسکی (ص ۱۳۸) چالجی‌باشی ذکر شده است. (ترجم).

شرکت کنند و به همین دلیل می‌توان آنها را درباری خواند. سازمانی برای اینکه در موقع لازم مورد مشورت شاه قرار گیرد، چیزی مانند شورای سری در ایران وجود ندارد. وزیر اعظم همه امور مملکت را مستقلاند و به صلاح‌دید خود و البته در عین حال مطابق دلخواه شاه، مادر وی و خواجه‌سرایان عالی‌مقام حرم‌سرا فیصله می‌دهد. در موارد سخت یاد رکارهائی که پایانی تردید‌آمیز دارد وی ناظر و واقعه‌نویس یافرماندهان قشون را نزد خود می‌خواند، البته فرماندهان قشون بیشتر در امور جنگی مورد شور قرار می‌گیرند. بر حسب اقتضا وزیر اعظم بادیوان بیگی، ایشیان آقاسی‌باشی و مستوفیان، بارؤسای اصناف یا سایر صاحب‌منصبان بسته به اینکه چه مطلبی مطرح باشد مشورت می‌کند. در امور دینی نه شخص شاه رائی می‌دهد نه دربار وی؛ رسیدن به این قبیل امور منحصرآ در صلاحیت روحانیون عالی‌مقام است که در فصل هشتم از آنها بحث خواهد شد.

VII

مستوفیگری ممالک و مستوفیگری خاصه

۱- مستوفیان

عوايد مملكت و دربار از طرف دو مستوفى جمع آوري مى شود اولى را مستوفى الممالك و دومى را مستوفى خاصه مى نامند. اداره عمومى دفترخانه ممالک که عوايد لازم برای پرداختن مزد لشکريان و حقوق عمال عاليه تبه دولتى و همچنین پرداخت تعهدات تيولداران در آن ثبت مى شود زير نظر مستوفى الممالك است. در ميان تيولداران از بيگلر بيگى ها، خانها و سلطانها دидеه مى شوند. اينها بر اثر ميل شديشان به تقلييد از جلال و شکوه دربار تقريباً همه عوايد ناحيه تحت حکومت خود را به مصرف بيجا مى رسانند. نواحي که جزء املاک خاصه (سلطنتى) است از اين اصل مستثنى شمرده مى شود.

دفترخانه خاصه زير نظر مستوفى خاصه اداره مى شود و عوايدی که به مصرف گرداندن امور دربار مى رسد در آنجا ثبت مى گردد. اين هردو دفترخانه با يك ديگر سخت همكاری دارند و نزديك اند. هر چند که اين هر دو مستوفى همت به و همدرجه هستند باز ظاهراً مستوفى خاصه تا اندازه اى در درجه بعد از مستوفى الممالك قرار گرفته است.

دفترخانه ها

اين هردو دفترخانه به شعب مختلف تقسيم شده اند که ذيلا به اختصار به شرح هر يك مى پردازيم:
دفترخانه توزيعه دفترخانه خاصه بر مبناي دفاتر و اوراق مستوفى

خاصه فهرستی از املاک، دارائی و عواید شاه را تهیه می‌کند و در این فهرست تیولهای خارج از املاک خاصه را آنهم با ذکر مقدار محصول، مالیاتهایی که پرداخت شده و پیش‌بینی وجوهی که درآینده باید پرداخت شود ثبت می‌کند. از این‌گذشته در دفترخانه توزیعه نام محلهای را هم که می‌توان طلبکاران را بدانجا حواله داد تهیه می‌کنند. واردکردن اقلام در دفاتر با دقت تمام و تحت عنوانی متعدد به رئیس دفترخانه توزیعه امکان می‌دهد که حواله‌های درست صادر کند. هنگامی که این حواله‌ها به ا مضاء مستوفی‌الممالک برسد قوت قانونی پیدا می‌کند. گاه حواله‌ها با مهر وزیر اعظم و حتی شخص شاه نیز مصدق می‌گردد.

در دفترخانه خلاصه دفترخانه خاصه کلیه عواید و مخارج مربوط به املاک خاصه درج می‌گردد.

دفترخانه لشگر^{*} نویسنده از شاه یک فهرست کلی و تقریبی از کسانی که از او مزد می‌گیرند دریافت می‌دارد. در این فهرست اسامی صاحب منصبان عالی‌مقام، درباریان، کسانی که به قشون بستگی دارند، پیشه‌وران هنرمند و کارکنان درباری قید شده است. در دفترخانه لشگر نویس خصوصیات هر فرد را از اسم کوچک وی گرفته تام‌حول تولد، محل سکونت، شغل و میزان حقوق دریافتی ذکر کرده‌اند. از آن گذشته در آن دفتر کلیه پرداخت‌های روزانه و حواله‌ها به دقت تمام و با درهم و دینار و همچنین نوعه پرداخت ثبت و ضبط است. سوای اینها باز فهرست دیگری در دفترخانه لشگر نویس هست از والیان (بیگلربیگی‌ها) با صورتی از صاحب منصبانی که در ملازمت آنها هستند و همچنین سربازانی که از خود والی یا صندوق مملکت مزد می‌گیرند. سرانجام در این مرجع فرمان برای کسانی صادر می‌شود که به خدمت شاه درآمده‌اند؛ به همین جهت است که به این اداره دفترخانه سرکار نیز می‌گویند.

اداره ناظر (مالی) که بر سه‌شنبه مذکور ریاست دارد درباره اسناد نظر می‌دهد و به آنها رسیدگی می‌کند، صحت محاسبات را به دقت می‌آزماید و پس از اینکه از درستی آنها مطمئن شد بازden مهر خود زیر اسناد آنها را به جریان می‌اندازد و به اصطلاح برآنها صحه

* - در اصل به همین صورت بوده است. (متترجم)

می گذارد. پس می توان گفت که ناظر کار اداره حسابداری را انجام می دهد.

داروغه موظف است که همکاری بدون خلل کارمندان هر شعبه و همچنین نویسندهای کارمندان آنها را تامین کند. از آن گذشته مراقبت دارد که مالیات‌ها وصول شود و به موقع به بدهکاران سهل‌انگار ادائی دیون آنها یادآوری گردد. وی در صورت لزوم در این زمینه‌ها به اعمال زور نیز متولی می‌شود.

۲

راجع به عوایدی که از طرف والی‌ها به شاه می‌رسد نمی‌توان رقم درست معینی را ذکر کرد. هرگاه آدم از یکی از اهالی ولایت در این مورد سؤال کند طرف سؤال بدون تأمل و دقت رقمی را می‌گوید مثلاً بیست هزار یا حتی چهل هزار تومان که حتماً نمی‌توان آنرا پذیرفت.

عوايد املاک خاصه

در بودجه دربار شاهنشاهی بزرگترین رقم درآمد متعلق به املاک خاصه است. نواحی مازندران و گیلان (در ساحل دریای خزر)، و از آن گذشته حوزه شهرهای اصفهان، قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیه دیگر که کمتر شهرت دارد از املاک خاصه است. عواید حاصل از این نقاط از دیر باز مخارج قصر شاه و همچنین حقوق صاحب منصبان، لشکریان و عملاء را تأمین کرده است. آنچه از این عواید پس از پرداخت طلب طلبکاران از دربار باقی می‌ماند به خزانه می‌رود.

املاک سلطنتی به دست پیشکاران شاه که وزیر نامیده می‌شوند اداره می‌گردد؛ این پیشکاران سلطنتی بالاترین اختیارات اقتصادی و سیاسی مربوط به ناحیه تحت اداره خود را توأم دارا هستند. وظیفه اصلی آنها در اینست که مالیات غلات را بگیرند، مخارج این کار را تعیین کنند و سهم موظف سالانه را به دفترخانه توزیعه تحويل دهند.

اجاره املاک به صورتی نیست که نزد ما معمول است بلکه

زمینی را برای همه عمر به دهقانان می‌دهند که بکارند و زراعت کنند و تنها وظیفه‌ای که دهقانان در این قبال دارند این است که سهم معینی از حاصل را در سال به شاه بدهند و مابقی را به عنوان مزد زحمت خود بردارند. به‌گمان من این نوع اجاره مادام‌العمر بسیار فکر زیرکانه‌ای است چون دهقانان بدین طریق تشویق می‌شوند که زیادتر کار کنند؛ زیرا آنها می‌دانند که سراسر عمر حاصل زحمت و مجاهدت‌شان را خودشان می‌برند.

سهمی که باید دهقان پردازد در هر کجا بستگی دارد به عرف محل مورد بحث، نوع میوه‌های درختی و صیفی و همچنین اوضاع و احوال محلی. در برخی نواحی ثلث محصول گندم و جو به دهقان می‌رسد در حالی که دوسوم دیگر سهم شاه می‌شود؛ در این مورد به‌رحال باید تصریح کرد که اداره املاک خاصه بذر را می‌دهد و حفر قنات را مجاز می‌دارد (در حالی که دیگران برای آبیاری مزارع خود باید متتحمل مخارج گزافی بشوند). دهقان نیز به سهم خود متعهد است که با گاؤورز و اسباب و وسائل خود زمین را شخم بزند و کود بدهد. از اینها گذشته باید به بعضی از بیگاری‌ها نیز تن در دهد. هر گاه شاه علاوه بر بذر، گاؤورز و اسباب و وسائل را نیز بدهد و دهقان را از قید بیگاری آزاد سازد در آن صورت فقط یک ربع محصول برای دهقان می‌ماند. اگر باز بعد از همه اینها شاه کارگرهای لازم برای مزرعه را نیز خود تأمین کند سهم دهقان به یک هشتتم تقلیل می‌یابد. در صورتی که دهقان بدون هیچ کمکی برنج، ارزن، پنبه، عدس، یونجه، هندوانه و خربزه و لیموترش بکارد، دو پنجم حاصل به او و سه پنجم دیگر به شاه می‌رسد. اگر سهم دهقان نسبة کم بنظر می‌آید در عوض باید دانست که این ترتیب و قاعده معقول و منصفانه است زیرا برنج و سایر محصولاتی که کشت آنها باز همت زیاد توأم است گرانتر هم به فروش می‌رسد. محصولی که عایدی کمتری دارد زحمت کمتری هم می‌خواهد در مورد کشت خشخاش که به کار تهیهٔ تریاک می‌آید ۵۵٪ محصول بابت مزد زحمت به کشتکار داده می‌شود و بقیه نصیب شاه می‌گردد. قاعده‌ای که در مورد کشت و کار املاک خاصه ذکر شد در نواحی مختلف کشور و به خصوص در اصفهان برقرار است. در مناطق دیگر هنوز رسوم و عادات قدیمی جاری است و طبق آن‌ها

بهرهٔ مالکانه بر حسب وضع زمین بر مبنای تخمین و تقویمی که قبل از آن شده به صورت نقدی یا جنسی تحویل می‌گردد. در بعضی مناطق پرداخت این بهره برای رعایا کار مشکلی نیست در حالی که در مناطق دیگر تحمل آن سخت است و این بستگی دارد به تخمین و تقویم زمین در ادوار مختلف و همچنین به میزان طمعکاری رؤسای وقت.

پادشاهان ایران این طور و آنmod می‌کنند که در مورد تعیین بهرهٔ مالکانه از مقررات نمونهٔ خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۷۹ - ۵۲۱ م.) که به علت دادگری خود مشهور است و لقب عادل گرفته است پیروی می‌کنند. خسرو انوشیروان نه تنها کوشید که مملکت خود را روی هم رفته طبق اصول حق و عدالت اداره کند بلکه در عین حال سعی کرد که در کار تعیین بهرهٔ مالکانه املاک خاصه آئین نوی بگذارد. در این مورد وی چنین کرد: مزارعی را که دارای محصول یک ساله بودند دستور داد سه بار ارزیابی کنند، در سالهای سخت و کم محصول، سالهایی با محصول متوسط و سالهای نعمت و فراوانی. میزان تخمین را به سه تقسیم می‌کردند و از معدل محصول بدست آمده یک ثلث را بهره می‌گرفتند و قسمتی از این یک ثلث را به صورت محصولات زراعی و قسمت دیگر را بر حسب قیمتی که محصول در آن ایام داشت نقد دریافت می‌کردند. حال هرگاه به علتی در یک سال کشت و زرع به خصوص خوب نبود یا بیماری در مملکت شایع می‌شد محکمه‌ای که برای تقویم و تخمین همه ساله در مملکت گردش می‌کرد، بدون در نظر گرفتن قرارهای قبلی میزان بهره را تقلیل می‌داد. اعضاء این محکمه می‌کوشیدند کاری کنند که نه ضرری به رعایا بخورد و به آنها تعدی شود و نه اینکه دهقانان محیل شاه را فریب دهند. اما در این ایام دیگر نمی‌توان ادعا کرد که همه امور در ترازوی عدل و داد سنجیده می‌شود؛ اما به هر حال آثاری هم از آن نظم و نسق قدیم بر جای مانده است.

در اینجا باز یادآور می‌شوم که در مورد صیفی، انگور و سایر میوه‌های با غداری که در مزارع کشت می‌شود دفترخانهٔ خاصه دریافت بهره را به صورت جنسی نمی‌پسندد و حتی در این مورد میزان محصول هم تأثیری ندارد. قیمت معتبر محصولی را که سهم شاه

است مطالبه می‌کنند و پانزده درصد برآن می‌افزایند. اما در مورد غله از هرنوع که باشد می‌خواهند که بهرهٔ مقرر از عین جنس تحویل گردد؛ مبلغ پنج چهارم محمودی (درست یکدهم تالر) یا یک درهم نقره نیز برهرصدمن (هرمن عبارت است از نه پاؤند برابانتی) می‌افزایند. کار به همین‌جا ختم نمی‌شود اضافهٔ دیگری نیز از محصول غلات و سبزی می‌گیرند که به ۲٪ بهرهٔ متعلقه بالغ می‌گردد و آنرا نیز باید نقداً پرداخت. قبل از اینکه دفترخانهٔ خاصه حسابها را در دفاتر ثبت کند باید قیمت اجناسی را که بابت بهرهٔ مالکانه املاک سلطنتی به صورت جنسی تحویل شده است معین کرده باشند.

برخلاف املاک شاه اراضی که در تملک خصوصی است از پرداخت عوارض ذکر شده معاف است؛ از این املاک روزانه مبلغ معتدلی مطالبه می‌شود که البته برحسب میزان طمع مستوفی خاصه گاه مبالغی هم برآن می‌افزایند.

وصول‌ما لیاتها

دومین رقم در بودجهٔ دربار شاه مخصوص مالیات‌های عمومی است. مالیات‌ها بعضاً به صورت عوارض گمرکی دریائی که از واردات و صادرات گرفته می‌شود و بعضاً از طریق عوارض راهداری از راههای بری برحسب نوع و میزان اجناس گرفته می‌شود. مسئول گمرک دریائی که به شاه‌بندر موسوم است همان‌طور که قبل اذکور افتاد فقط برای مدت یک سال به‌این کار اشتغال دارد و به‌محض پایان سال این سمت از طرف شاه به‌دیگری ارجاع می‌گردد؛ این سمت نه تنها اعتبار فراوان دارد بلکه مقرری بسیار زیادی نیز به‌دارنده آن تعلق می‌گیرد. عوارض گمرکی دریائی خزر ناچیز است؛ اما برخلاف آن عواید بندرهای خلیج فارس به خصوص در بندر عباس، بندر کنگ (کنگون) و بندر ریگ کاملاً قابل ملاحظه و کلان است.

اروپائیان فقط عوارض مختصه‌ی می‌پردازند و علت این امر آنست که انگلیسیهای در سال ۱۶۲۲ هنگام بیرون راندن پرتقالیهای از جزیرهٔ هرموز به ایرانیان مساعدت کردند (پرتقالیهای روزگاری از طرف امیر لارستان به ایران دعوت شدند تا ازاو حمایت کنند و

این کار در قرن شانزدهم اتفاق افتاد که پرتقالیها منحصراً برآن دریا تسلط داشتند) و در قبال این کمک تعهد گرفتند که کالای وارداتی و صادراتی برای آنها از عوارض گمرکی معاف باشد و علاوه برآن نیمی از عواید گمرکی بندرعباس را نیز دریافت کنند. بدیهی است که بریتانیائی‌ها در سال به مبلغی درحدوده هزار تومان که باهفده هزار تالر برابر است و بزمت به یک پنجم میزانی می‌رسد که می‌توانند ادعا کنند قناعت می‌ورزند. از آن هنگام که پرتقالیها از نواحی ساحلی خلیج فارس عقب‌نشینی کرده‌اند انگلیسیها اجازه نامحدودی برای تجارت تحصیل کرده‌اند؛ از این‌ها گذشته آنها نسبت به نیمی از عواید گمرکی بندرکنگ نیز ادعا دارند زیرا از مالکیت جزایر بعیرین با صید مروارید که از متعلقات آنست صرف‌نظر کرده‌اند. هلندیها که در تجارت ظاهری آراسته دارند توanstه‌اند موافقت ایران را جلب کنند که تاحدود بیست و پنج هزار تومان (۴۲۵۰۰ تالر) هرساله بدون عوارض گمرکی جنس به ایران وارد کنند. هرگاه میزان مال‌التجاره از این حدود درگذرد باید ده‌درصد برماخذ قیمت کالا گمرک پدهنند. معهداً حدود قیمت اجنبی که توسط هلندیها به ایران وارد می‌شود از بیست هزار تومان تجاوز نمی‌کند. فرانسویها نیز به علت دادن پیشکش‌ها و تقدیم عریضه‌ها توanstه‌اند خود را از پرداخت عوارض گمرکی معاف کنند؛ اما کشتی‌های آنها به ندرت به بندرهای ایران وارد می‌شود. باقی ملل در اینجا نمایندگی ندارند.

هنگامی که مدت خدمت شاه‌بندر منقضی شود وی باید مفاصل حسابی تقدیم مستوفی خاصه کند؛ دریافت‌ها به ثبت می‌رسد و تحويل خزانه می‌گردد و خزانه هم این مبالغ را صرف مخارج دربار می‌کند. از بندرعباس (که نام شاه‌عباس، بنیادگذارش را برخود دارد و قبل از نامیده می‌شد) هرساله درحدوده هزار تومان (یک‌صد و هفتاد هزار تالر) نصیب مستوفیگری خاصه می‌شود؛ عواید گمرکی کنگ خیلی کمتر از این رقم است و مداخل بندر ریگ از همه کمتر زیرا عمق اندک آن این روزها ورود سفاین تجاری را غیر ممکن می‌سازد.

بقیه عواید گمرکی از محل عوارضی تأمین می‌شود که تجار در جاده‌های کاروان رو بر حسب کالا و وسایلی که با خود حمل می‌کنند

باید بپردازند. این لوازم و وسایل برارابه‌ها (که تقریباً در اینجا می‌توان گفت متداول نیست) حمل نمی‌شود بلکه شترها و الاغها این بارها را می‌کشند. مالیات راهداری و عوارض کالا در اصل برای این اخذ می‌شده است که بتوان از آن محل امنیت آمد و شد و راهها را تأمین کرد. شاه می‌بایست با این مبالغ راهداران را مزد بدهد و برجهای نگهبانی پرپا کند. حالا راهداران بلاواسطه حقوق و مزد خود را از بازرگانانی که در حال عبور هستند دریافت می‌کنند. از آنجا که این منبع مالیاتی بدون زحمت و به مقدار زیاد اخذ می‌شد شادفرمان دادکه عوارض راهداری مخصوص خزانه سلطنتی شود. چون به کرات به مقدار این مالیات افزوده‌اند امروز این راهداری خود یکی از اقلام مهم درآمد دولتی را تشکیل داده است.

هدایای سال نو و سایر هدایا

من در اینجا هدایای فراوان و سرشاری را که قدر تمدن امتنان متنفذ و حکام هرساله و به مخصوص در عید نوروز (۲۱ مارس) از اطراف واکناف مملکت برای شاه می‌فرستند به عنوان سومین رقم بودجه دربار ذکر می‌کنم. بدین طریق خزانه دولت به نحوی محسوس پر و مالامال می‌شود زیرا قاعدة هدایای یک بیگل‌بیگی تنها به حدود دو هزار تومان یا سی و چهار هزار تالر بالغ می‌گردد. این هدایا قسمتی نقدی و قسمتی به صورت اجناسی که اهالی آن ایالت در ساختن و فراهم آوردن آن به حد کمال رسیده‌اند تعویل می‌گردد؛ از این‌ها گذشته هدایای جنسی باید در شان شاه و برای مصرف درباریان مناسب باشد. هدایای خانهای دست دوم به همان نسبت اندک‌تر است و به همین ترتیب میزان آن پائین‌تر می‌آید تا بر سرده سلطان‌ها و وزیرها (پیشکاران شاه در املاک خاصه) و آخرین صاحب منصبانی که خود را موظف به تقدیم هدایا می‌بینند. هدایای این‌ها بر حسب مقام و ثروت و مکنت آنها تنزل پیدا می‌کند. ضمن همین رقم بودجه هدایای کسانی هم که از اطراف می‌رسد و هدف آن جلب توجه و عنایت شاه است نیز منظور گردیده است.

عوايد ناشي از حقوق و امتيازات خاص سلطنتي

چهارمين رقم پودجه در بار مربوط است به عوايدی که از حقوق و امتيازات خاص سلطنتي تحصيل می شود و در اين مورد باید قبل از همه معادن و منابع طبیعی را ذکر کرد.

از اين مقوله است صيد مرواريد در خليج فارس که در گذشته بيشتر در هرموز و فعلا با موفقیت در نزديکي جزايير بحرین در جريان است. نزديك نيشابور در ناحیه خراسان (شرق ايران) معادن مشهور فيروزه يافته می شود که شاه در همه اوقات اجازه استخراج آنرا نمی دهد. در بسياری از مناطق رگه های طلا و نقره دیده می شود و چون استخراج آنها صرف نمی کند فعلا اين معادن متروع مانده است. كرمان داراي منابع سرشاري از مس است. در گذشته سنگ معدني را که در آنجا به دست می آمد بامس ژاپن مخلوط می کردند اما امروز بدون آميختن بافلز بيكانه آنرا مصرف می کنند. در خراسان نيز مس يافته می شود؛ دريزد و ناحیه كرمان قلع و در خراسان و (به مقدار كمتر) در ساير نواحی آهن موجود است. در ارزنجان^{*} يکي از نواحی تابعه اصفهان فولاد دمشقی تولید می کنند که از نظر جنس به هيچوجه از فولادی که از گلکندا واقع در هند وارد می کنند دست کم ندارد. نزديك نطنز و همچنین جاهای ديگر منابع وسیعی از شوره و گوگرد وجود دارد؛ جيوه و آنتيمون نيز همین صورت را دارد. نمک طعام در همه جا هست و يا به صورت سنگ نمک يا به صورت نمکی که از آب دريا گرفته می شود به دست می آيد. نفت به مقدار زیاد در باکو و همچنین در نزديکي شوشتر يافته می شود.

عوايد زيادي از اجاره دادن آب برای آبياري کردن مزارع به دست می آيد. والي فارس بهمن اطمينان داد که تنها بندامير که مشهور است در ناحیه استخر (نزديك تخت جمشيد) هرسال چند هزار تومان عايد خزانه شاه می کند.

* - ارزنجان شهری است در ارمنستان ترکیه و در حوالی اصفهان شهری به اين نام شناخته نیست. در بين قراء تابع اصفهان دهی است به نام ارزنان. دجوع شود به فرهنگ جغرافیائي ایران، جلد دهم، استان اصفهان (متترجم).

عوايدى که از محل مال‌الاجاره‌ها تأمین می‌شود و سایر مالیات‌ها

رقم پنجم درآمدها در بودجه از منابع ذیل تأمین می‌گردد:

- ۱- از بیت‌اللطف‌ها؛ مالیات این خانه‌ها در سال حدود ده‌هزار تومان یا یکصد و هفتاد هزار تالر است و از این مبلغ در حدود شش‌هزار تومان فقط در اصفهان جمع‌آوری می‌شود. طبق دفاتر و فهرست‌های رسمی اداری این مبلغ مالیات در اصفهان بین پانزده هزار روپی سرشکن می‌شود* ۲- از کاروان‌سراها، گرمابه‌ها، خانه‌ها و میدان‌های متعلق به شاه که وی اجاره داده است. ۳- از طریق جزیه یا مالیات سرانه‌ای که طبق مقررات شرع اسلام به مسیحیان بالغ تعلق می‌گیرد و برای هر نفر به اندازه یک مثقال است. ۴- از بنیچه و آن مالیاتی است که پیشه‌وران و دکانداران باید بپردازنند.

عوايدی که از محل مصادره املاک و اموال به دست می‌آید

به عنوان ششمین و آخرین رقم درآمد بودجه من در اینجا ضبط و مصادره دارائی کسانی را ذکر می‌کنم که مورد خشم و غضب شاه واقع می‌شوند و تعدادشان نیز اندک نیست. اغلب ارتکاب یک خطای کوچک نه تنها به اعدام خاطی منجر می‌گردد بلکه مصادره ماترک وی را نیز باعث می‌شود.

با وجود ارقام و اعدادی که فوقاً به دست داده شد باز برآورد جمع‌درآمد شاه سلیمان‌کاری سخت‌دشوار است. تنها از محل مالیات‌ها و عوارض (بابرا بر دانستن پنج عباسی یا ده درهم نقره با یک تالر برای هرجریب) چهارصد هزار تومان به دست می‌آید که عبارت باشد از ۵ میلیون اونس یا هفت میلیون تالر، شاید هم بیشتر. آنچه را از سایر منابع درآمد عاید وی می‌گردد حتی به حدود و تخمین نیز نمی‌توان برآورد کرد زیرا ارقام آن هرساله تغییر پیدا می‌کند.

* بعضی از سیاحان و منجمله شاردن در این موارد اظهار نظرهایی کردند و بر مدعای خود نیز مدرکی ارائه نداده‌اند. بهر تقدیر شایسته است که تحقیقی متکی بر منابع و مأخذ دست اول در این مورد صورت گیرد. مترجم در اینجا و چند جای دیگر که همه مورد تأمل و تردید است رعایت امانت را در ترجمه پیشنهاد خود قرارداده است (مترجم).

۳- مخارج سالانه شاه

مخارج و پرداخت‌های شاه را از آن جهت نمی‌توان در لباس اعداد و ارقام نشان داد که میزان آن بستگی تام و تمام به میل و هوس وی دارد، بر حسب اینکه او میل به جنگ و لشکرکشی کند یا بناهای مجلل و باشکوه بسازد، مسابقات عمومی برپا کند و یا به نحوی دیگر دست به اسراف و تبذیر بگشاید. البته شاه سلیمان که مردی صرفه‌جو است به دنبال چنین هوسمهائی نمی‌رود و به همین دلیل باید قاعدة درآمد وی از مخارجش بیشتر باشد. مخارج شاه معمولاً عبارت است از پرداخت حقوق صاحب منصبان، افراد قشون و پیشه‌وران و هنرمندانی که در خدمت وی هستند، مخارج لباس شاه، وجوهی که بابت تکمیل و سرانگاه‌داشتن تأسیسات کاخ صرف می‌شود، پولی که بابت نگهداری کاخها و باغها و همچنین تأمین معیشت درباریان که حرم‌سرا نیز جزو آنست باید پرداخت گردد.

من در اینجا به تفصیل بیشتر نمی‌پردازم زیرا صورت حسابها و رسیدهای اداره محاسبات دربار را ندیده‌ام و به این‌کار هم رغبتی هرگز نداشته‌ام. اما در عوض در آخر این فصل خواهم گفت که شاه به‌چه صورت به‌عمال و صاحب منصبان خود مزد می‌دهد.

نحوه پرداخت مزد

پرداخت مزد تحت سه عنوان مختلف انجام می‌گیرد. وجه اول آن را تیول مدام‌العمری می‌گویند و همان‌طور که از اسم آن پیداست به صاحب منصبی اراضی و املاکی داده می‌شود و عواید آن اراضی و املاک مخصوص وی می‌گردد. این تیول‌ها خیلی خواستار دارد زیرا دارنده تیول از آنرا دارای مداخل و درآمدی می‌شود که سخت بیشتر از حقوق مقرر وی است. در بعضی از نواحی عواید واقعی تیول تا بهدو برابر مقدار اسمی آن می‌رسد؛ عواید اصفهان پنج برابر، کاشان و شیراز شش برابر و در بعضی مناطق دیگر تا هشت برابر میزان عواید اسمی آنها است.

طریق دوم دادن مزد (برات) همه ساله است که به‌دارنده آن به‌طور

مستمر مبلغی معادل حقوق او عاید می‌کند و این را هم باید دانست که همانطور که از کلمه برات همه ساله برمنی آید دارنده آن همیشه برای دریافت حقوق خود باید به نقطه معینی مراجعه کند. سومین طریق پرداخت حقوق دادن بر اتهای کاغذی است عهده نواحی مختلف و آن نواحی باید مبلغ مذکور در حواله را به مزدگیر تأدیه کنند. هرگاه دارندگان چنین بر اتهائی سراسر مملکت را در نوردند تا حقوق خود را بگیرند دیگر بیشتر به متکدی صدقه بگیری شباهت پیدا می‌کنند تا به مزدگیر. محدودی از عمال شاه حقوق خود را نقداً از یکی از حکام می‌گیرند و فقط در موارد بسیار نادر است که حقوق کسی بلاواسطه توسط خزانه دربار پرداخت شود.

VIII

روحانیون و بقاع متبیر که

۱

مقام و موقع شاه بیشتر با قاضیان و امامهای مساجد تکمیل می‌گردد تا با بزرگان واعیان و یاعمال عالی‌مقام اداری.

صدر

صدر که مهمترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی است در رأس روحانیون ایران قرار دارد. وی نزد ایرانیان همان مقام را دارد که مفتی اعظم نزد ترکها؛ منتمی گذشته از این وی دارای مقام عالی دولتی نیز هست چنانکه اختیارات دینی و دنیوی را در شخص خود یاک جا جمع کرده است. مردم کوچه و خیابان بهوی نواب می‌گویند و این چیزی است تقریباً به معنی نایب شاه، نایب واقعی شاه یعنی وزیر اعظم نیز به این لقب اعتراضی ندارد؛ به همین طریق هم وزیر اعظم به علت مقام روحانی که صدر دارد به جای والای او در میهمانی‌های شاه رشك نمی‌برد.

صدر عالی‌ترین مقام صلاحیتداری است که به اعتقاد مردم تمام دعاوی حقوقی مطروحه در حضورش را خالی از هیچ اشتباہی طبق موازین عدل فیصله می‌دهد؛ اعتراض به حکم او نزد محکمه‌ای دیگر و تجدیدنظر خواستن امکان ندارد. قسمت عمده فعالیت اداری وی وقف آنست که عواید حاصل از موقوفات دینی را به مصرف صحیح خود برساند. او که بر تمام مساجد، موقوفات و اماكن متبیرکه ریاست فائقه دارد محق است که شهریه و حقوق برای

متولیان، کارکنان و خدام، مدرسین، طلاب، و عاظ و روحانیون از هر درجه و مرتبه به تشخیص خود و بر حسب کفايت آنها تعیین کند، برآن بیفزاید، از آن بگاهد و یا به کلی آنها را قطع کند. به همین ترتیب وی شخصاً بر حسب تشخیص خود روحانیون عالی مقام شیعه را به کار منصوب می‌دارد و یا دستور می‌دهد که روحانیون بر جسته محلی آنها را منصوب کنند. شاه مقام پر درآمد صدارت را که مورد احترام همه روحانیون است فقط به کسی تفویض می‌کند که چه سببی و چه نسبی باوی خویشاوندی داشته باشد.

به خصوص دو مقام دینی که ذیلا از آنها نام برده می‌شود زیر دست صدر قرار دارند.

مستوفی موقوفات

مستوفی موقوفات بر دفترخانه موقوفات ریاست دارد. در این دفترخانه در باره املاک موقوفه تمام جزئیات مساحت، طرز کشت و دریافت‌ها و پرداخت‌های سالانه ثبت می‌شود.

متصدی موقوفات

متصدی موقوفات مطابق با دستور صدر اختیار درآمد موقوفات را به دست دارد. این درآمد ظاهراً باید در سال بریکصد هزار تومان یا $\frac{1}{7}$ میلیون تالر بالغ شود که مبلغی است شایسته توجه.

وزیر موقوفات

معمول اپادشاهان صفوی ایران پس از مرگ صدر وزیر موقوفات را به کفايت آن کار می‌گمارند که بدین ترتیب بتوانندتا می‌شود عواید این شغل بلا متصدی را شخصاً تملک کنند و ضمناً مردی هم باشد که کارها را اداره کند.

تقسیم وظایف بزرگترین مرجع روحانی

شاه فعلی در سال ۱۶۷۰ وظایف صدر را بین دو نفر صاحب منصب تقسیم کرد که از آن دو یکی باوی خویشاوندی نسبی دارد و دیگری داماد اوست.

صدر ممالک کلیه املاکی را که در سراسر کشور از طرف

اشخاص وقف امور دینی شده اداره می‌کند. صدر خاصه اداره آن قسمت از موقوفات دینی را عهده‌دار است که به شخص شاه راجع می‌شود. این هردو نفر حق دارند که در منزل خود بر طبق موازین اسلامی به اختلافات مربوط به حقوق مدنی تا آخرین درجه رسیدگی کنند.

در این مقام نمی‌توانم از ذکر مصیبته که در اینجا گریبانگیر صدر خاصه شدخداری کنم. وی سه سال تمام ناگزیر طعم بی‌مهری شاه را چشید و به فرمان وی در سال ۱۶۸۰ توسط قورچیان به زندان افتاد. در این مدت زندان، ضابطین قانون طبق رسم مملکت هر روز چندان به کف پای وی چوب زدند که ناخن‌های پای او افتاد و انگشتانش که در اثر مردن خون سخت کریه و زشت شده بود به اندازه مشت دست متورم گردید. همین‌که در این اوآخر بی‌گناهی وی ثابت شد مجازات وی متوقف گردید. حتی قبل از آزاد شدن از زندان، وی املاکش را که توسط صندوق دولت ضبط شده بود پس گرفت.

شیخ‌الاسلام کرمان این بلا را به سر مستوفی خاصه آورده بود. چون این شخص از کار برکنار شده بود برای اینکه خشم شاه را متوجه صدر خاصه که وی را معزول کرده بود بگرداند حیله رذیلانه‌ای اندیشید. شیخ‌الاسلام دستور داد مینیاتورهای قبیحی بکشند که به طرزی توهین آمیز در آنها شاه‌سلیمان را به باد ریشخند گرفته بودند؛ آنگاه وی تصاویر را داخل جلدی گذارد و مهر دشمن خود را به روی آن زد. نمی‌دانم او چگونه توانسته بود مهر صدر خاصه را به چنگ آورد؛ بعضی‌ها می‌گویند که او مخفیانه مهرهای توسط زن خدمتکاری به دست آورده، برخی دیگر مدعی هستند که او از مهر تقلید کرده است. آنگاه عنوان شاه را بر روی جلد نوشت تا هیچکس دیگر جسارت گشودن آنرا نکند؛ بعد جلد حاوی عکس‌ها را جائی گذارد که به دست کسی بیفتند و او آنرا به شاه نشان بددهد. این پرده‌های نقاشی که دریکی از آنها شاه‌سلیمان برگردۀ خری نمایانده شده بود موجب حداعلای خشم شاه شد و او دیگر بدون تحقیق کسی را که ظاهراً موجود این تصاویر بود مورد غضب قرار داد. چون دیدن مهر خویشاوند خود بر روی جلد کاملاً او را مطمئن کرده بود که باعث و بانی این کار کیست دستور داد با حبس و زجر

از او اقرار بگیرند. اما صدر خاصه چندان از اعتراف کردن خودداری ورزید تا مرتکب اصلی جرم شناخته شد و برای رسیدن به کیفر خویش به جای وی به زندان افتاد و متهم سرنوشتی گردید که مستحق آن بود.

از زمانی که صدر خاصه شغل خود را از دستدادشاه سلیمان شخصاً به امور موقوفات سلطنتی رسیدگی می‌کرد و از مزایای این کار فوق العاده آسان و پردرآمد بخوردار بود.

سایر مشاغل روحانی

پس از صدر دو مقام مهم دینی دیگر هست که متصدیان آن از طرف صدر والبته فقط با تصویب شاه به کار منصوب می‌شوند. این دو مقام عبارت‌اند از شیخ‌الاسلام‌ها و قاضی (شرع حاکم)^۱‌ها. شیخ‌الاسلام در مورد مسائل دینی و همچنین دعاوی حقوق مدنی برمبنای فقه حکم می‌دهد.

قاضی یا شرع‌حاکم درست است که از نظر درجه بعد از شیخ‌الاسلام قرار دارد اما از نظر وظایف و تکالیف اداری در ردیف اوست؛ حکم این هردو که تجدیدنظر بردار نیست به نحوی یکسان الزام آور است. دعاوی و اموری که در محکمه ایشان حل و فصل می‌شود بیشتر مربوط می‌شود به عقود، خرید، فروش، عقد ازدواج و طلاق. آنها در رسیدگی به این امور در عین حال هم قاضی هستند هم محضردار؛ همین مطلب در مورد صدر هم صادق است. هنگامی که قاضی حرف طرفین دعوا را گوش کرد، شهادت شهود را شنید و اوضاع و احوال را از نزدیک پرسی کرد در اسرع وقت رأی خود را می‌دهد بدون اینکه مرد پرگوئی حق دخالت و فضولی داشته باشد یا وکیل دعاوی بتواند جریان عدالت را متوقف سازد.

رسیدگی به جنایت‌هائی از قبیل جرح و قتل و همچنین سرقت و غارت در صلاحیت قاضی‌های جزائی یعنی دیوان‌بیگی یادار وغه— هاست که قبل از توضیح کافی درباره آنها داده‌ایم.

از میان قضات آنکس از دیگران اعتبار و حیثیت بیشتر دارد و طرفین دعوا بیشتر دلشان می‌خواهد با او سروکار داشته باشند که بیشتر از سایرین مورد علاقه و محبت شاه باشد. از آنجا

۱- همانطور که قبل از آوری شد به آنها به فارسی حاکم شرع می‌گویند (متوجه).

که حیثیت افراد فقط و فقط با این مقیاس سنجیده می‌شود صحبت یساول باشی در مجالس درباری می‌تواند به خود اجازه بدهد که از صدرها یا سایر قضات به آنکس جای بهتری بدهد که می‌داند بیشتر طرف توجه شخص شاه قرار دارد.

در این مورد باید توجه داشت که نه تنها در پایتخت بلکه در شهرهای دیگر هم اعمال قانون به دست قضات شرعی است؛ حتی در نواحی کوچکتر نیز همیشه یک قاضی شرع حاضر است. زیرا اسناد، قراردادهای حقوقی – مدنی، فرمانهای شاه و تمام چیزهایی که در جامعه ایرانی ناگزیر باید به صورت مکتوب انجام پذیرد فقط هنگامی قوت قانونی می‌یابد که به مهر قاضی شرع رسیده باشد و به این دلیل است که هیچ شهری نمی‌خواهد از داشتن قاضی محروم باشد.

مجتبه

تمام صاحبان مقامات عالی دینی که از آنها ذکر شد از نظر حیثیت و احترام در درجه‌ای بعدها کسی قرار دارند که عالم به کتاب است و مجتبه لقب دارد. این لقب حاکی از حد اعلای روحانیت و پیشوائی بی‌چون و چند بر مؤمنین است. نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یا بزرگان هیچ‌یک در رسیدن به این مقام مؤثر نیست. تنها کسی که بر مبنای طرز زندگی زاهدانه و دانش و بینش متفوق خود در طول زمان و متدرج طرف توجه خاص همه مردم قرار گرفته باشد می‌تواند به این مقام بلند نایل گردد. مردم چنین می‌پنداشند که حدت ذهن مجتبه به نحوی عاری از سهو و خطأ می‌تواند به تمام تشویش‌ها و ناراحتی‌های وجودانی خاتمه بدهد، در مسائل مشکوک و همچنین تفسیر درست قرآن و روایات نبوی و ائمه اثنی عشری او مرجعی قطعی است. شگفت آنکه متآلہین و عالمین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتبه بامردم ساده‌دل شریک‌اند و می‌پنداشند که طبق آئین خداوند پیشوائی روحانی مردم و قیادت مسلمین به عهده مجتبه گذاشته شده است درحالی‌که فرمانروای تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. بر حسب آنچه گفته شد مجتبه نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم می‌گیرد؛ بدون صلاح‌دید وی هیچ کار مهمی که در زمینه

حکومت بر مؤمنین باشد صورت نمی‌پذیرد. برای توجیه این مطلب که از نظر شاه شاق و ناگوار است چنین استدلال می‌کنند: هرگاه لازم باشد که مسلمانان طبق مشیت الهی هدایت شوند پس ناگزیر خدا باید اراده‌اش را به یکی از مردم فانی اعلام دارد. ولی کیست که برای این‌کار شایستگی دارد؟ آیا این شخص یکی از رؤسای دنیوی است که به خاک و تن بستگی دارد؟ چنین قالبی نمی‌تواند جای مناسبی برای عنایت مخصوص ذات باشد! مشیت خدائی فقط برکسی تعجلی می‌کند که عمری را در معنویت گذرانده و با چشم پوشیدن از همه لذات دنیوی دل را مهبط انوار الهی کرده باشد، کسی که زندگی دردنگی خود را در این دنیا چون زندانی تلقی کند و در طریق سلامت و نجات ابدی سایر باشد. به این دلیل مشیت الهی فقط برائمه اطمیار یعنی براعقب پیغمبر اکرم آشکار می‌شود و امروز چون آنان نیستند فقط برچانشینشان که مجتهد باشد الهمام می‌شود. اما شاه که خداوند زمام رعایا و اداره امور کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد.

اینکه کسی نزد قاطبه مردم تا این درجه به تقدس و پاکی شهرت یابد تا بتواند به این مقام روحانی شامخ دست یابد کاری است سخت مشکل. تنها راهی که به این مقصد عالی منتهی می‌شود اتفاق نظر و هم‌آهنگی بدون خدشة مردم شیعی مذهب است و بس. هرگاه کسی مجاہدات کسانی را که می‌خواهد به شهرت و اعتبار اجتهد برسند زیر نظر بگیرد بزودی درمی‌یابد که آنها از قواعد و اصول زیر پیروی می‌کنند.

از نظر حرکات و اطوار ظاهری آنها می‌کوشند که حتی المقدور به خود جنبه تقدس و ورع بدھند و به همین دلیل در کار معاش حداکثر قناعت و امساك را به خود تعمیل می‌کنند، از پذیرفتن افتخارات دنیوی ابا دارند، از ملامت کردن و خردگیری روی گردانند و فقط هنگامی زبان به سخن می‌گشايند که صحبت از فلاح و نجاح ابدی در میان باشد. آنها در اثر تدریس که ضمن آن بلاغت را بانیکدلی و مهربانی توأم می‌کنند برای خود شاگردان متعددی فراهم می‌آورند، که آنها را در منزل خود با مهربانی و حوصله‌ای مداوم و یکسان تعلیم می‌دهند. اینها بین مستمعین مستعد

و بی استعداد خود فرقی نمی‌گذارند، به همه بایک چشم می‌نگرند و در ضمن تعلیم ملال و در حین تصحیح آثاری از کبر و غرور از خود نشان نمی‌دهند، از پرگوئی و سخنان تفریح آمیز پرهیز دارند؛ فقط هنگامی دهان می‌گشایند که کلمات حکمت آمیز بگویند و دیگران را ارشاد کنند.

جامه‌ای سفیدرنگ بر تن دارند که از موی بز و شتر بافته شده است. عمامه‌ای که آنهم سفید است بر سر می‌گذارند و این عمامه حالت رنگ پریده و نحیف چهره آنها را تشید می‌کند. اینان هنگام سواری به آهستگی تمام، در حالی که چشم بر زمین دوخته‌اند و غرق در تفکر و تأمل‌اند و خدمه معدودی همراه آنانست حرکت می‌کنند. یکی از خدمه لگام استری را که مجتبهد بر آن نشسته است در دست دارد و دیگری که کتابهای او را حمل می‌کند از عقب می‌آید. به کرات مجتبهدین به مساجد بزرگ می‌روند؛ آنها در آنجا نماز و دعای خود را با تائی بسیار و حالت خلسه به جای می‌آورند به طوری که نماز و دعای آنان به نوع بارزی بانماز و دعای دیگران تفاوت پیدا می‌کند. هنگامی که از نماز فارغ شدند به گوشۀ مسجد می‌روند و برای متدينینی که سراپا گوش هستند ساعت‌های متمادی اصول عقاید شیعه، مسائل مشکل شرعی را تشریح و تدریس می‌کنند. بدین ترتیب آنها اندک اندک به شهرت می‌رسند، مورد توجه مردم قرار می‌گیرند و سرانجام مقام اجتهاد ایشان از طرف عموم پذیرفته می‌شود.

اما نباید پنداشت که در این کار به کمک حیله و رشوه به جائی می‌توان رسید. مرد حیله‌گری که بخواهد در این زمینه به جائی برسد باید از تیز هوشی خارق العاده و علم و کمال بی‌نظیری برخوردار باشد. مردم عادی و عامی می‌گویند هر کس که بخواهد به این افتخار برسد باید برهفتاد علم مسلط باشد. حال هرگاه این سخن مبالغه‌ای ابله‌انه باشد حقیقت اینست که ظاهر تقدس‌مآب مجتبهد و همچنین فضل و کمال واقعی وغیر قابل قیاس وی در نزد شاه سخت گرامی و معترض است. در نتیجه وی به میهمانی‌های شاه دعوت می‌شود و در همان ردیف شاه می‌نشیند و فقط چند قدم با او فاصله دارد. اما در باره احترامی که شاه صفوی به مجتبهد می‌گذارد این را می‌توان گفت که قسمت زیادی از آن متصنعت است و در این کار هم شاه

پروای مردم را می‌کند زیرا پیروی مردم از مجتهد تابدان پایه است که شاه صلاح خود نمی‌داند به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یادرکار مملکتداری به کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آنرا خلاف دیانت اعلام کند.

پیشمناز

نه تنها مساجد مهم دارای پیشمنازاند بلکه بسیاری از مساجد کوچکتر نیز پیشمناز دارند. وی باید در کار خواندن نماز سرمشق مردم عادی باشد، به خصوص در روزهای جمعه که مردم برای نماز جماعت گرد هم می‌آیند. پیشمناز تمام اعمال مقرر را بدون سهو و خطأ انجام می‌دهد و مؤمنین نیز که به صفت در عقب او ایستاده‌اند وظیفه دارند کلمات و حرکات پیشمناز را تکرار کنند: هنگامی که او خم می‌شود (به رکوع می‌رود) یازمین را می‌بوسد (سجود) همه به دقت از او پیروی می‌کنند. در حقیقت نمازها چندان گونه‌گون است که اغلب گزاردن درست آنها بدون تبعیت از پیشمناز کار مشکلی است.

کسانی که در مسجد معینی نماز می‌گزارند مرد شایسته‌ای را برای پیشمنازی خود بر می‌گزینند و این مقام نه با انتخابات تحصیل می‌شود نه یکی از مراجع روحانی باید آنرا تصویب کند و نه از شخص پیشمناز امتحانی به عمل می‌آید بلکه فقط کسی به این سمت می‌رسد که اندک اندک توجه و علاقه عمومی را به خود جلب کرده باشد چنانکه نصب وی به پیشمنازی مورد قبول همگان قرار گیرد. هرگاه چنین پیش بیاید که پیشمناز غایب باشد باتفاقاً و خواهش‌های بسیار کسی از نمازگزاران آن مسجد را که از سایرین مرتب‌تر و جدی‌تر است دعوت می‌کنند که نماینده شخص غایب بشود و هرگاه سرانجام پیشمناز جهان را بدروود گفت جانشین وی گردد. اغلب برای این کار یک نفر سید میر یعنی کسی که نسبش هم از طرف پدر و هم از طرف مادر به پیغمبر برسد یا یک شریف یعنی کسی را که نسبش از یک طرف به پیغمبر برسد برای این کار انتخاب می‌کنند. طبقات بالا این هردو عنوان سید میر یا شریف را با تحقیر تلقی می‌کنند اما اینها مورد احترام بسیار طبقات وسیع مردم هستند. پیغمبر برای اینکه اعقاب خود را از

فلاکت و خفت بر هاند پیروان خود را به پرداخت زکوٰة ملزم کرد یعنی اینکه آنها می‌بایست یکدهم از ثروت خود را به سادات بپردازند^۲. این تکلیف شاق امروز تابدانجا رعایت می‌شود که بزرگان و اعیان عادت کرده‌اند یک نفر از سادات را در منزل خود نگاهداری کنند؛ آنها با این کار خود تمام عطوفت و ایثاری را که باید در حق جمیع اخلاق پیغمبر مرعی دارند به یک تن واحد اختصاص می‌دهند و می‌پندارند که از این رهگذر روح قانون را اعمال کرده‌اند و وجود ان خود را به قدر کافی آرامش بخشوده‌اند. پیشنهاد اعظم پیشنهاد شاه است در مسجد جمعه پایتخت، مسجدی که شخص شاه نماز خود را در آنجا می‌گزارد. این سمت را معمولاً به مجتهد و اگذار می‌کنند.

متولیان

متولیان بقاع متبرکه کشور را سرپرستی و عواید آن مراکز را ضبط و ربط می‌کنند. مراد از بقاع متبرکه هم مساجد است و هم مقابری که امامزادگان، شیوخ، مقدسین صاحب کرامت، علمای مشهور یا پادشاهان در آن دفن شده‌اند. مشهورترین بقاع عبارت‌اند از بقاع مشهد، قم، کاشان و اردبیل. از آنجا که شاه فعلی موقوفات خود واجدادش را چنانکه ذکر کرده‌ایم شخصاً اداره می‌کند پس وی در عین حال سمت تولیت عظمی را نیز دارد. صاحبان مشاغل زیر هم که به هر حال بادربار سر و کاری ندارند از زمرة روحانیون محسوب‌اند.

مؤذن

مؤذنین صبح‌ها، ظهر‌ها و هنگام مغرب از برج بلندی (مناره) حتی المقدور به صدای بلند بانگه برمی‌دارند - تنها و یا بامساعدت دستیارها - و مؤذنین را به نماز می‌خوانند. اما اصفهانیان حسود فقط اجازه می‌دهند که مؤذنین تابام مسجد بالا روند و استدلال‌شان اینست که در غیر این صورت ممکن است چشم آنها به زنان و عورت همسایگان بیفتد.

۲- خمس است که مقداری از آن به سادات می‌رسد نه زکوٰة (ترجم).

حافظین

حافظ به روحانیی گفته می‌شود که در مقابر برای مردگان و شادی روح آنها قرآن می‌خواند. مزد حفاظت از محل میراث ثروتمندانی تأمین می‌شود که یادر زمان حیات خود و یا به عنوان آخرین وصیت چنین مقرر داشته‌اند. کار قرائت قرآن در مقابر کمتر به عهده یک نفر واگذار می‌شود. اغلب چندین نفراند که هر چند ساعت به نوبت قرآن تلاوت می‌کنند.

جاروب‌کش‌ها

جاروب‌کش به کسی اطلاق می‌شود که در یکی از اماکن مقدسه بزرگ‌یاد مسجد جمعه باید زمین را بروبد، یک چنین اشتغالی شاید به نظر ما کاری بی‌مقدار بیاید؛ اما از نظر ایرانیان جاروب‌کشی مسجد دارای مقام و منزلتی است که مزد خوب دارد و غیراز ملایان به سهولت کسی نمی‌تواند معارض آن بشود. ضمناً این را هم بگوئیم که لفظ ملا هم به معلم، هم به روحانی یامرد متاله گفته می‌شود و هم به هرآدم فاضل باسوسادی از درجه عالی تابه‌حد یک محتر عادی اطلاق می‌گردد و به همین دلیل دارای حدود معنی وسیعی است. به همین جهت هم به صاحبان مشاغل روحانی که فوقاً از آنها بحث کردیم ملای بزرگ‌یاد نیز می‌گویند.

۲- مساجد

مسجد ایران که از آجر بنا شده‌اند بر حسب تمول واقفین از نظر عظمت و زیبائی در درجات مختلف قرار دارند؛ از نظر شکل ساختمانی نیز همواره به یک شکل نیستند. صحن اغلب مساجد به شکل چهارگوش منظم است که بنا یک یادو ضلع روبروی هم این چهارگوش را اشغال کرده و اضلاع دیگر آن دیوار است. گاهی نیز مساجد صحن ندارند و در این صورت دیگر مسجد عبارت است از یک بنای بام‌هابت بسته که سقف آن بروی ستونهای متکی است و از طریق شبکه‌هایی که با هنرمندی بسیار ساخته شده به اندازه کافی نور می‌گیرد. گاه می‌شود که مساجد را بین سایر ساختمانها

ایجاد کرده‌اند به طوری که نقشه آنها ناهموار، غیر منظم و پیچیده شده است. اغلب یک یادو برج باریک مرتفع که بهمناره موسوم است بر ساختمان مسجد اشرف دارد.

در جبهه ساختمان ایوان زیبائی به جای در و دروازه زائرین را به درون راهبر می‌شود. در پائین مدخل حوض گودی است سنگی مملو از آب که مؤمنین بتوانند در آن وضو بگیرند و خود را برای نماز ممیا سازند. در عرض مدخل اغلب زنجیری کشیده‌اند به نشانی مقدس بودن مکان و اینکه در نتیجه آن موضع می‌تواند بست باشد. قبل از وارد شدن به مسجد، پس از بوسیدن زنجیر هرگاه دیگر گذشتن از صحن حیاط یا ساختمانی برای رسیدن به خود مسجد لازم نباشد کفشهای را از پا بیرون می‌آورند. در صحن مسجد که زیر آسمان قرار دارد و با آجر مفروش است جوی آبی جاری است که آب آن در آبگیری جمع می‌شود و در اینجاست که مؤمنین به تبعیت از قوانین شرع خود را از ناپاکی‌ها می‌شویند و بدنهای خود را برای نماز آماده می‌کنند.

گاهی آن جبهه دیوار مسجد را که به طرف صحن است سوراخ می‌کنند و چند ستون در آن می‌گذارند تا نور بیشتر به درون راه پیدا کند. کف شبستان یک یادو پله بالاتر از کف حیاط است و صورت صفحه‌ای را دارد که چند قدمی از خود بنا جلوتر آمده و داخل صحن شده است. سراسر داخل شبستان یا قسمتی را که مخصوص گزاردن نماز است با حصیر و قالی فرش کرده‌اند. جبهه دیوارهای گاه با کاشی‌های رنگارنگ آراسته‌اند ولی بیشتر دیوارها را گچ اندود کرده‌اند و براین صفحه سفید اغلب آیاتی از قرآن باخطی درشت و مشکل نوشته شده است. از تصاویر، پرده‌های نقاشی و به طور کلی از تزیینات باشکوه آن طور که نزد ما معمول است خبری نیست. اما در عرض این نقص باکاشیکاری دیوارها و نظافت مطلقی که در مساجد حکم‌مند است جبران می‌شود.

محراب و منبر

در آن دیوار داخلی مسجد که به طرف مکه است همواره محرابی تعبیه شده است. محراب به یک فرورفتگی چهارگوش درازی در دیوار می‌گویند به عمق تقریبی سی سانتیمتر و عرض یک متر

و ارتفاع دومتر که سقفی قوس‌دار دارد و قبله را به مؤمنین نشان می‌دهد تابه‌آن‌سو نماز بگزارند.

در مسجد جمعه، گذشته از این منبری به‌چشم می‌خورد که از فراز آن در محرم که ماه عزاداری شیعیان است شرح واقعه جان‌سوز کربلا یعنی ماجراهای را که برپس‌ران علی امام اول رفت به سمع شنووندگان می‌رسانند. در سایر مساجدگاه تخت روان، عماری، علم و اشیاء دیگری از این قبیل دیده می‌شود. این چیز‌هارا برای تشییع جنازه‌ها یا ترتیب دادن دسته‌های مذهبی به کار می‌برند.

اضافه برآنچه گفته شد درمورد مساجد بزرگ می‌توان یادآور شد که در روزهای معینی و بیشتر جمیعه‌ها مراسم دعا برای سلامت شاه برپا می‌گردد. پادشاهان مسلمان از این حق منحصر به‌فرد که در مشرق زمین خاص کسانی است که قدرت واقعی حکومت را به دست دارند برخوردارند.

دعای دیگری شبیه آنچه گفته شد وجود دارد که به آن ذکر می‌گویند. یساولان یا صوفیان شاه در روزهای جمیع که روز تعطیل مسلمانان است ذکر می‌گویند. برای این کار شبستان مخصوصی را که مجاور کاخ سلطنتی عالی‌قاپو قرار دارد و بست هم هست مورد استفاده قرار می‌دهند.

تکریم امام

مقابر یا بقای متبکره از نظر تقدس و طرز ساختمان با مساجد به‌چشم و همچشمی برخاسته‌اند. حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای چنین مقبره‌هایی حیرت‌آور است. به خصوص آن بناهایی که جسد اعقاب دوازده امام را در آنها دفن‌کرده‌اند و در نتیجه امام‌زاده نامیده می‌شوند مورد توجه خاص قرار دارند.

ایرانیان به مذهب شیعه اثنی‌عشری پای‌بند هستند یعنی دوازده تن از ائمه را بدلیل اینکه از پشت پیغمبر هستند منحصرأً محق برای رسیدن به خلافت یا جانشینی پیغمبر و در نتیجه فرمانروائی بر مؤمنین می‌دانند. این ائمه دارای زندگی پاک و مقدس بی‌نظیری بوده‌اند و معجزات و کراماتی از آنها سرزده است و به همین دلیل امروز مورد تحسین و قبله حاجات مردم هستند. حدود معنی کلمه امام نزد ترکها بسیار کمتر است؛ در زبان ترکی

این لفظ تقریباً به معنی متولی یانا نظر یک بقیه است. من اینک به همان ترتیب که ایرانیها قبول دارند ائمه را می‌شمارم. ایرانیها سه خلیفه‌ای را که پس از مرگ پیغمبر بروی کار آمدند (ابو بکر، عمر، عثمان) به حساب نمی‌آورند در حالی که ترکیها فقط اینها را مورد احترام و پرستش می‌دانند.

۱- مرتضی علی، پسر عم و داماد پیغمبر ۲- حسن ۳- حسین
۴- زین العابدین ۵- محمد باقر ۶- جعفر صادق ۷- موسی کاظم
۸- رضا ۹- محمد تقی ۱۰- علی نقی ۱۱- حسن عسکری ۱۲- محمد مهدی.

از این‌همه تنها حضرت رضا در خاک ایران یعنی در مشهد مرکز خراسان دفن شده است. شهر مشهد در وهله اول به خاطر همینکه مدفن حضرت رضاست به شهرت و اعتبار رسیده است زیرا زائران بیشمار و بیش از همه شیعیان ایران برای زیارت قبر امام از اطراف و اکناف بدان سرازیر هستند. پس از حضرت علی و امام جعفر چنین پیداست که آنها برای حضرت رضا بیش از دیگران تقدس قایل هستند. به خصوص می‌پندارند که نابینایان می‌توانند با تسل به او روشنی دیدگان خود را باز یابند. خیلی شده است که برای تقویت اعتقاد زائران خدام کسی را وادار کرده‌اند که خود را به نابینائی بزنند. هنگامی که این مرد در اثر توسل به امام رضا ظاهراً بینائی خود را باز یافت خدام گروهی از تحسین کنندگان را فراهم می‌آورند که این شفا یافته را به نشان اجلال و اکرام شفا دهنده مقدس باطل و نقاره در کوچه‌های مشهد مشایعت کنند. در حین حرکت چنین دسته‌ای هرزائی برای حفظ خاطره این معجز بزرگ قطعه‌ای از لباس این کلاهبردار مقدس را می‌کند و با خود می‌برد. هنگامی که این نمایش به پایان رسید بازیگر اصلی از متولیان لباس نوی می‌گیرد و درحالی که هدایای بسیاری به چنگ آورده پی‌کار خود می‌رود. از این نمایشها آنقدر زیاد ترتیب می‌دهند که اهالی محل به جای آنکه به «معجز» احترام بگذارند از دیدن این نمایشها به خنده می‌افتنند.

در باره آخرین امام یعنی مهدی ایرانیان چنین گمان دارند که وی در هیچ‌کجا دفن نشده است بلکه خدا او را به نزد خود خوانده است. در موعدی که تقدیر معین کرده است وی ظهور خواهد کرد

تامغالفان خود را نابود کند و جهان را پر از ایمان به پیغمبر واقعی سازد. به همین دلیل هم امام مهدی را صاحب الزمان می خوانند. ائمه سراسر عمر را در زجر گذرانده اند و مورد آزار و ایداع بوده اند و اغلب آنها نیز قربانی این نامرادی ها شده اند. سرنوشت اعقاب آنها نیز که اغلب سرانجام به ایران گریخته اند بر همین منوال بوده است. هر چند این مملکت قرنها به دست اهل تسنن اداره شده است باز قوم ایرانی از قبور امامزاده ها که در دوره صفویه به بهترین وجه تجدید ساختمان و تزیین شده اند مراقبت کرده است. در همین حال برای این امامزاده ها از طریق وقف کردن مزارع، دهات، گرمابه ها عواید مستمری درست کرده اند. از محل این عواید است که مخارج نگاهداری ساختمانها، تمیه روغن چراغ و همچنین تأمین معاش متولیان و قاریان پرداخته می شود.

معمولًا تأسیسات عمومی معینی از متعلقات هر مقبره ای است. این تأسیسات هم ممکن است از طریق وصیت پادشاهان به مقابر تخصیص داده شده باشد یا از محل موقوفات دینی که بزرگان و اعیان مقرر داشته اند. تأسیسات ضمیمه که در شهرت و اعتبار بقعه مربوطه اهمیت قاطع دارد ممکن است مسجد، مدرسه علوم دینی، باع، گرمابه یا تکیه برای پناه دادن به زائران و درویشان باشد. اغلب قبور مقدسین در دهات یا نواحی دور افتاده قرار گرفته است؛ فقط شهر کاشان از این قاعده مستثنی است که در داخل خود قبور بسیاری از مقدسین را جای داده و به همین دلیل لقب دارالمؤمنین گرفته است.

قبور مقدسین یا امامزاده ها که مانند مساجد از آجر ساخته شده است اغلب دارای زیر بنائی است چهار گوش که بر فراز آن سقفی به شکل گنبد، هرم یا مخروط زده اند و اغلب هم آنرا کاشی کاری کرده اند. یکجا می بینید که کف بقعه را با سنگ مرمر فرش کرده اند، در جائی دیگر کف آن گل انود است و روی آن فرش و حصیر گسترده اند. داخل سقف گنبدی شکل به انواع گوناگون با گچکاری ها و کتیبه ها مزین شده است آنهم به صورتی که تقلید آن از عهده هنرمندان مغرب زمینی ما برنمی آید. همین مطلب در مورد تزیینات محرابها یا ایوانهای مساجد که رنگ آبی و طلائی آن دیدگان مسافران را نوازش می دهد صادق است.

در زیر گنبد سقف یک یا چند دریچه در دیوار تعییه کرده‌اند که گاهی شیشه به آن انداخته‌اند ولی اغلب پنجره‌هایی از چوب بروی آن گذارده‌اند که از آن محل هم روشنی خورشید به داخل بیاید و هم دود چراغ‌های روغنی که دائم در حال سوختن است مفری پیدا کند.

دیوارهای داخلی را یا با پارچه‌های قلمکار پوشانده‌اند یا با کاشی‌های معرق که آنرا هم با نقوش رنگارنگ زیبا آراسته‌اند. حتی در مقابر متبصر که نیز محرابی طرف قبله را نشان می‌دهد.

خود گور که ضریحی است از چوب یاسنگ همواره در وسط بنا قرار دارد و به طور متوسط سه تا چهار پا ارتفاع، چهار پا عرض و تقریباً هشت پا طول دارد و اغلب پارچه‌ای ابریشمین، سیاه یاسین بر روی آن انداخته‌اند. گاه نیز پوششی از زری یا حریر منقش بر آنها دیده می‌شود. اغلب یک جعبه چهار گوش فلزی یا چوبی که مشبك است بر روی گور دیده می‌شود. بر روی هر یک از چهار گوش آن «قبه»‌ای دیده می‌شود و این چیزی است به شکل سیب یادل از نقره یا فلزی کم قیمت‌تر. بر روی گور چند جلد قرآن است با جلد های سبزرنگ. اما در سایر بقاع قرآن‌ها را در طاقچه‌ها یا رحل‌های مخصوص آن نگاه می‌دارند زیرا گذاردن قرآن بر روی زمین از نظر ایرانیان گناه است.

در امامزاده همواره چراغ‌هایی می‌سوزد که اغلب آنها را از نقره ساخته‌اند و چنان با هنرمندی آنها را مشبك کرده‌اند که پرتو آنها مانند شبکه‌ای بر روی زمین و دیوار می‌افتد. این چراغ‌ها راه ورود و همچنین فضای قبل از مدفن را روشن می‌کند. این فضا اغلب به اطاوهای متعددی تقسیم شده که برای سکنای متولیان یا نگاهداری عماری‌ها، تابوت‌ها، علم و کتل‌ها، نیزه‌ها، ملبوسها و سایر اسباب و ادوات به کار می‌رود. با این آلات و ادوات است که مراسم عزاداری ماه محرم را که هرسال به مناسبت سالروز شهادت امام حسن* و حسین برگزار می‌شود انجام می‌دهند. از آن گذشته این آلات به کار تشییع جنازه‌های باشکوه نیز می‌خورد. دور تادور قبر را اغلب با غهای و سیعی احاطه کرده است. این

* روز شهادت حضرت امام حسن (ع) در محرم نیست و این هم یکی دیگر از اشتباهات مؤلف است. (ترجم)

باغها را دیوارهای گلی مرتضعی در بر گرفته و در محدوده آنها بر حسب موقع محل استخر، چاه، جویبار، بوته‌های گل، با غچه و از این قبیل تعبیه کرده‌اند.

اما در باره امامزاده باید این را هم یادآوری کنم که علیرغم احترام فوق العاده مردم ایران به آنها باز تعداد زیادی امامزاده می‌توان یافت که ویران و مترونک مانده است و علاوه بر این از طرف درویشها و متکدیان دوره‌گردی که در آنها اقامت می‌ورزند ملوث گردیده و به حشرات آلوده است.

قبور سایر مقدسین و مشاهیر نیز به همین سبک ساخته شده و بر حسب استحقاق و مکنت متوفی بیش و کم به نحوی باشکوه آراسته و تزیین شده است.

بر جسته‌ترین، بزرگترین و زیباترین مقابر متبرک ایران بدون تردید اینها هستند: اول. حرم امام هشتم حضرت رضا در مشهد؛ ۲- حرم خواهرش حضرت فاطمه در قم، و در مرحله سوم بقعه شیخ صفی در اردبیل.

درویشی

من قبل اصطلاحات تکیه و درویش را به کار برده‌ام و حالا به تفصیل بیشتر در آن باره بحث می‌کنم.

تکیه گوشه‌ای یا کلبه‌ای است در زیر آسمان و یانوعی استراحتگاه در محلی دنج که تنها یاد رمصاحب دیگران برای رفع خستگی به آنجا می‌روند تا وقت را باکشیدن چپق و قلیان و نوشیدن بگذرانند. از این تکیه‌ها در معابر و میدانهای عمومی دیده می‌شود. مخارج ساختن این تکیه‌ها اندک است و بیشتر به خاطر درویش‌هایی که گدائی می‌کنند و شهرها و بیانها را در می‌نوردند برپا می‌شود. سایر متکدیان بر طبق دین محمد مورد حمایت و مساعدت قرار نمی‌گیرند زیرا به گفته وی آنها کارشان به رحمت خدا محول است و خدا به سهولت می‌تواند فقر و فاقه آنها را به اراده خود تبدیل به تمکن و ثروت نماید. اما آنها که خود را درویش می‌نامند چنین وانمود می‌کنند که گویا به اختیار و از فرط فروتنی فقر را برگزیده‌اند. اما من به جرأت می‌توانم بگویم که غالب این درویش‌های متکدی در واقع آدمهای بیکار و بیماری

هستند که یا از فرط تنبلی یاد را اثر عدم کارآئی به درویشی گرویده‌اند.

درویشمها به طریقه‌های مختلف تقسیم شده‌اند و اختلاف واقعی آنها هم بیشتر در طرز لباس پوشیدن آنهاست. من در اینجا فقط اسمی آنها را ذکر می‌کنم.

بکتاشی‌ها همان لباس رایج مملکت را دربر می‌کنند و فقط اضافه برآن عمامه‌ای از چلوار با دوازده ترک برآن که مظہری است از دوازده امام برس می‌گذارند. به کمر کشلول گدائی را آویخته‌اند؛ غیر از این دیگر آلات و ادواتی با خود ندارند.

لباس مولوی بالباس رایج عامه این فرق را دارد که عمامه آنها دارای چهار پیچ است از بالا به پائین. آنها هم نیز به کمر خود کشکول گدائی را که از چوبی سبک یا پوست کدو ساخته شده آویخته‌اند.

حیدری‌ها عمامه‌ای دارند پنج ترک که از پارچه‌ای کهنه ساخته شده است. پشت خود را با پوست گوسفند دباغی نشده می‌پوشانند؛ در دستی چوب دست و در دست دیگر بوقی دارند.

اینها دشمنی صلبی و بطنی با نعمت‌الله‌ی هادارند. نعمت‌الله‌ی‌ها لباسشان کمتر عجیب و غریب است و نام نعمت‌الله^۳ را برخود گذارده‌اند که گور او نزدیک کرمان سخت مورد احترام زائران است. اینجا مجال آن نیست که دلایل خصوصیت این دو فرقه درویشی را که حکم مثل سائر پیدا کرده است در اینجا تشریح کنیم؛ من فقط در اینجا به ذکر این اکتفا می‌کنم که در این مورد هر کس در ایران به طرفداری یکی از دو فرقه قیام می‌کند به طوری که سکنه تمام شهرهای ایران به دو گروه مختلف یعنی به طرفداران حیدری‌ها و نعمتی‌ها تقسیم شده است. در نتیجه هرسال بین جوانان و مردم عادی از هر دو فرقه مسابقاتی انجام می‌گیرد. پس از شرط‌بندی‌هائی که درباره نتیجه مسابقات انجام می‌گیرد، سرانجام کار به

^۳- نعمت‌الله ولی یکی از عرفای ایران است و سلسله نعمت‌الله‌ی را تأسیس کرده است. وی در ایران به عنوان قدیسی بزرگ که صاحب کرامات و معجزات است مورد اجلال و اکرام است. در سال ۱۳۳۵ میلادی وی در حلب زاده شد، ایام جوانی خود را در عراق پسر آورده آنگاه در سال ۱۳۵۴ میلادی به مکه رفت و بعدها مدتی را در سمرقند، هرات و یزد ماند تا اینکه سرانجام در ماهان نزدیک کرمان مقیم و مستقر گردید و بیست و پنج سال بقیه عمر را در همانجا گذراند. وی در پنجم آوریل ۱۴۳۱ روی از جهان پوشید؛ گور وی که ساخته باشکوهی از دوران صفویه است مزار مؤمنین گردیده است.

مشت زدن، چماق کشیدن و سنگ پرتاب کردن می‌انجامد و شوخي تبدیل به جدی می‌شود تا به جائی که فقط دخالت مسلحه داروغه شهر ممکن است بتواند مانع از خونریزی و نزاعی علنی گردد. سخت ترین برخوردها در روز قتل امام حسین در ماه محرم است؛ مردم که از یادآوری سرگذشت فاجعه‌آمیز آل علی خونشان به‌جوش‌آمده به‌جان هم می‌افتدند و متقابل با قمه از سر یکدیگر خون جاری می‌کنند. شاه سلیمان از طرفداران حیدری هاست. چتلی‌ها سر و پای بر亨ه راه می‌روند؛ سینه و ران را با پوست می‌پوشند.*

مداری‌ها نیز سر بر亨ه هستند و (برخلاف رسم مملکت) موی خود را کوتاه نمی‌کنند؛ موی این‌ها بدون هیچ نظم و ترتیبی تا شانه آویخته است. لباس این‌ها بیشتر عبارت است از چیزی مانند لنگ که در حمام به‌خود می‌بندند.

قادری‌ها کاملاً خود را در جامه سبزی پیچیده‌اند در حالی که مصلی‌ها نوعی جبهه عربی از پشم خشن که صوف نامدارد بر تن می‌کنند. این‌ها همواره در کار نماز و دعا هستند و این امر نیز از نام آنها مستفاد می‌شود.

سالک‌ها گدايانی هستند که در یک جای معین مقیم هستند؛ مختاری‌ها نیز دوره‌گردی نمی‌کنند و خود نیز صدقه گردند نمی‌اورند. آنها برای کار تکدی کسانی را در اختیار دارند به نام ابدال. ابدال صدقه‌های گردآوری را به آنها می‌دهند. (ابdal به درویش-هائی می‌گویند که فقط برای دیگران تکدی می‌کنند اما خودشان از محل عواید موقوفات گذران می‌کنند. ابدال را می‌شود از «پوست وقف» که آنها را از سینه تا زانو می‌پوشاند شناخت (البته جمجمه و دست و پا را از پوست جدا کرده‌اند). مختاری‌ها خود برخلاف ابدال یک پوست کامل که به آن پوست نظیمی می‌گویند و همه اعضای آن یعنی گوش، دم و پای حیوان هنوز به آن دیده می‌شود بر تن می‌کنند).

مفردها همان‌طور که از اسمشان پیداست برای خود تکدی می‌کنند. آنها شانه‌های خود را با پوستی می‌پوشند که پنجه‌ها و

*- راجع به نام سلسه‌های دراویش این توضیح لازم است که چون نام بعضی از آنها در هیچ یک از مراجع به‌دست نیامد عیناً به‌برگداشتن ضبط لاتینی اسامی آکتفا شد (متترجم).

جمجمۀ آنرا جدا کرده‌اند ولی گلو هنوز برآن آویخته است. قزاق‌ها از آن جمله درویشان‌اند که در بازارها و میدانهای عمومی با اطوارهای گویا و زنده از معجزات مقدسین خود داستانهای می‌گویند و پس از پایان نمایش خود از شنوندگان پول می‌خواهند. اینها با تبرزین، نیزه، و چوبدست تک و تنها یادوبه‌دودرمملکت‌می‌گردند. پازهم طریقت‌های درویشی دیگری هست که اهمیت‌کمتری دارد و با پقچه‌بندیل، کمر‌بند، تسبیح، داغهای که به تن گذارده‌اند و سایر مشخصات از یکدیگر ممتاز می‌شوند. اینها هم به مقررات طریقت خود و مؤسس آن سخت‌پای بندی دارند.

هر کدام از طریقت‌ها طبق قاعده دارای سه رهبر است که عبارت باشند از دست‌نقیب، نقیب و پیر. هرگاه کسی تقاضائی داشته باشد و یا بخواهد داخل طریقت شود بدوأ به‌دست نقیب رجوع می‌کند؛ هنگامی که این شخص به تقاضای او گوش داد وی را نزد نقیب می‌برد و آنوقت نقیب او را پیش پیر هدایت می‌کند.

۳- حوزه‌های علمیه

همان‌طور که قبلاً اشاره شد در جوار مساجد اغلب مدرسه‌های دینی وجود دارد. ارتباط موضوع باعث می‌شود که ما بدین مطلب نیز پردازیم زیرا شناختن درست وضع دربار ایران بدون وقوف به تأسیساتی که قسمت قابل توجهی از عواید دربار صرف آن‌ها می‌شود یعنی مساجد، گرمابه‌ها، قنوات، شوارع عام و پلهای و بیش از همه مدارس دینی و همچنین نمایندگان علوم و هنر امکان ندارد. بدین ترتیب شاه به‌پیروی از نیاکان خود هم پروای صلاح مردم و جامعه را دارد و هم می‌خواهد پس از خود نام نیکی به‌یادگار بگذارد. بزرگان و اعیان در گرفتن سرمشق از پادشاهان به‌چشم و همچشمی یکدیگر بر می‌خیزند و وسائل مادی لازم را برای تأسیس و نگاهداری انواع ساختمانها و به خصوص موقوفه‌های دینی در اختیار می‌گذارند.

به‌این دلیل اغلب شهرهای ایران پر است از مدرسه و موقوفه. تنها در اصفهان که پایتخت است و شهری است باشکوه و بزرگ در حدود یک‌صد موقوفه قابل ملاحظه وجود دارد. از موقوفه‌های

کوچکتر دیگر صحبت نمی‌کنیم. این دارالعلوم‌های دینی تشکیل می‌شوند از مدرس و طلاب.

از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، مدارس ایرانی سخت برمدارس عالیه‌ما برتری دارند. اما مشکلات مدارس و طرز تعلیم و تعلم این مدارس را با اوضاع و احوال حاکم برمدارس ما نمی‌توان قیاس کرد.

با مقیاس ما «مدرسه» را می‌توان با جامعه دانشکده ما قیاس کرد. مدرس تنها کسی است در مدرسه که برکارها نظارت دارد و درس می‌دهد؛ به ندرت می‌شود که فاضل‌دیگری در کار تدریس باوی مشارکت کند.

درس و بحث

پیش می‌آید که یک معلم تک و تنها زبان عربی، صرف و نحو و شعر، فلسفه ارسطو، حدیث و گاهی حتی ریاضیات و هیأت نیز تدریس کند. به نوع درس، تقسیم ساعت و تعداد دانشجویان به هیچ وجه توجه نمی‌شود؛ بلکه در آن واحد به شاگردان معینی انواع و اقسام مواد درسی مختلف عرضه می‌گردد مثلاً در یک روز هفت رشته علمی یا حتی بیشتر تدریس می‌شود. پس از آنکه معلم از تدریس علم آثار علویه فارغ شد بدون مکث به عروض و قافیه می‌پردازد تا بلافاصله پس از آن باز درباره فنون و علوم دیگر از انواع کاملاً مختلف دادسخن بدهد.

از آنجا که خطابه‌ها در جهت معینی نیست و خطیب ضمن آن به این شاخه و آن شاخه می‌پردازد لاجرم چیزی منظم و مضبوط به شمار نمی‌رود به طوری که شنونده که فراغت کافی برای تحسین و تمجید از کمالات جامع الاطراف استاد خود دارد اصولاً از درس‌ها چیزی نمی‌فهمد. بدون اینکه در کار درس نظم و تسلسل منطقی رعایت شود مسلمان شاگردان در کار تعلم قدمی فراتر نخواهند نهاد. اینها قبل از آنکه در منطق تبحر پیدا کنند فیزیک می‌خوانند؛ بدون سابقه‌ای در حساب به آنها هندسه اقلیدس، المجسطی بطلمیوس، هندسه و مثلثات اجسام کروی منلائوس و تئودوزیوس را ارائه می‌دهند. علاوه بر این‌ها از «متجددین» آثار خواجه نصیرالدین طوسی را که بیش از چهارصد سال قبل مقالات

فاضلانه‌ای درباره ریاضیات و هیأت نوشه درس می‌گویند. درس به صورت‌های زیر است. یکی از طلاب فصلی را به صدائی که قابل شنیدن باشد از یکی از مؤلفین می‌خواند و مدرس آنگاه ارجالا به تفصیل درباره آن بحث می‌کند. هرگاه درس در رشته معینی تمام شود — معمولا هر درس بیش از نیمساعت یا حتی یک‌ربع به طول نمی‌کشد — طلاب به احترام مدرس از جای برمی‌خیزند و بلافاصله به اشاره‌ی وی باز بر جای خود می‌نشینند. حال به موضوعی دیگر پرداخته می‌شود و سرانجام پس از دو ساعت طلاب مرخص می‌شوند.

کار تدریس نزد ایرانیان احترام بسیار دارد و کسانی که تعداد بیشتری از طلاب را به گرد خود جمع‌آورند به سرعت شهرت و حیثیت بسیاری کسب می‌کنند. بسیاری می‌کوشند که چنین شهرت و اعتباری به دست آورند و به همین دلیل مخفیانه با پول مقداری از طلاب را می‌خرند. علم محض و چیزی که به کار زندگی عملی بخورد به هیچ‌وجه به صورت عمومی آموخته نمی‌شود و علت آنست که نمی‌خواهند برای خود رقیب ایجاد کنند. چنین علمی را باید پسر از پدر بیاموزد اما اگر بیگانه‌ای طالب آن باشد چاره‌ای ندارد جز آنکه با صرف پول بسیار آنرا از دانشمندی تحصیل کند. به همین دلیل در مدارس و دارالعلم‌ها فقط ظاهری از علوم آموخته می‌شود و بس.

نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر عملی می‌گردد و این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد؛ در سایر موارد صدر با توافق شخص واقف مدرس را تعیین می‌کند البته هرگاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد. حقوق مدرس کاملاً مکافی است و سالانه پرداخته می‌شود. در مدارسی که از طرف شاه وقف شده است حقوق مدرس به یکصد تومان (۱۷۰۰ تالر) بالغ می‌شود در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومان (۸۵۰ تالر) است؛ ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأديه می‌شود. کاش در آلمان نیز به استادان، این فروزنده‌گان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می‌شد!

طلاب

طلاب در مدارس زندگی می‌کنند. غذاها در آنجا به صورت عمومی و دسته‌جمعی صرف نمی‌شود اما به هر یک از آنها مبلغی خیلی جزئی برای گذران زندگی پرداخته می‌شود. در مدارس منتبه به شاه این کمک روزانه به یک عباسی یا دو درهم نقره ($= ۰/۲$ تالر) بالغ می‌گردد. در سایر مدارس به طلب روزانه یک محمودی یا یک شاهی می‌پردازند که عبارت است از نصف یا یک ربع عباسی. هر کس که نتواند زندگی خود را با این اندک بگذراند باید در پی تحصیل درآمد دیگری باشد. این کمک خرج را مدرس از پیش به صورت هفتگی می‌پردازد؛ او خود کلیه بودجه سالانه مدرسه را از متصدی موقوفات دریافت می‌کند.

رئیس مدرسه در بارهٔ پذیرفتن طلب به مدرسه تصمیم می‌گیرد؛ اما وی می‌تواند در صورتی که از طلبه رفتاری ناشایسته بروز کرده باشد تصمیم خود را لغو کند.

طبق برنامه‌ای که برای مدرسه هست شاگردان باید هر روز دو ساعت درس گوش کنند؛ بقیه اوقات را لازم نیست در مدرسه بمانند و می‌توانند پی‌کارهای دیگری بروند. بعضی‌ها اوقات فراغت را بارونویس کردن کتابهای پادرس دادن به بچه‌ها درخانه‌ها درآمدی برای خود دست و پا می‌کنند. بعضی دیگر در قصور اعیان و ثروتمندان زندگی را به طفیل دیگران می‌گذرانند یا به اصطلاح خودشان «بوریائی» گدائی می‌کنند. باز گروهی دیگر هستند که با نشاط تمام دنبال مطالعات خود می‌روند چه از راه حضور در درس‌های عمومی سایر مدارس و چه گرفتن درس خصوصی در محضر یک ملای فاضل. اما تعداد آن‌دسته از طلب نیز کم نیست که به مدرسه به دیده تنبیل خانه‌ای می‌نگرند که وسائل معیشت آنها را بدون زحمت و مشقت زیاد تا ایام پیری فراهم می‌آورد اما این تن پروران همواره در معرض خطر اخراج از مدرسه هستند و این به شرطی است که رئیس مدرسه به نیز نگ آنها پی ببرد.

این رؤسای مدرسه از طرف صدر به این سمت انتخاب می‌شوند تا زندگی و رفتار و کردار محصلین را دقیقاً تحت نظر بگیرند. رؤسا باید به طلب تنبیل یا سبکسر اخطار کنند، افراد ناشایست را

از مدرسه بیرون بیندازند و مستمعین کوشای و مستعد را تمجید کنند و با کمک‌های سالانه پاداش دهند. این کمک‌ها از محل عواید املکی است که وقف «چهارده معصوم» شده است (از چهارده معصوم مراد دوازده امام و همچنین حضرت محمد و دختر او فاطمه است.). عایدات موقوفات دینی از این قبیل صرف حمایت از طلابی می‌شود که بر اثر فقر خانواده خود نتوانند قریعه و استعداد خود را پرورش دهند. تقسیم عواید موقوفات هرسال از طرف صدر در حضور شاه یا نماینده وی عملی می‌گردد. تنها عوایدی که در ناحیه اصفهان برای کمک به طلاب گرد می‌آید سالانه به یک هزار و چهارصد تومان (۲۳۸۰۰ تالر) تخمین زده می‌شود.

از کسانی که در مدارس مقیم هستند آنها که از دیگران کوشاتر باشند به مناصب عالی دینی می‌رسند یعنی بعدها قاضی، شیخ‌الاسلام، پیش‌نمایز می‌شوند یا حتی به صدارت می‌رسند و این البته مشروط به آنست که مورد لطف و عنایت کسانی باشند که بتوانند آنها را برای رسیدن به این مقامات یاری کنند.

طرز ساختمان مدارس

سرانجام می‌خواهم سخن را به طرز ساختمان مدارس ختم کنم. تفاوت مدرسه با کاروانسر اصولاً در اینست که از یک طرف در آن اصطبل تعبیه نشده است و از طرف دیگر در همه جای آن نظافت حکمفرماست. عمارت در اطراف یک صحن چهارگوش وسیع مسقف بنا شده که بادقت تمام آنرا با آجرهای بزرگ فرش کرده‌اند. در دیوار خارجی هیچ وزن و سوراخی تعبیه نشده؛ فقط در جبهه‌ای که طرف خیابان است دروازه‌ای هست که با سرپوشیده‌ای که سقف ضربی دارد مربوط است. هرگاه از صحن حیاط نگاه کنیم هر جبهه عمارت در وسط دارای ایوانی است که عموماً ارتفاع آن به سقف می‌رسد و در طرف حیاط باز است. اطاق‌هائی که بین چهار ایوان قرار گرفته است و بادیوارهای منظم از یکدیگر جدا شده، حجره‌ها یا اطاق‌های خواب طلاب است. این حجره‌ها نیز اغلب دارای سقف‌های قوسی نوک‌تیز است و فقط بخاری و دودکشی در آن تعبیه شده است. گاهی بالای مدخل حجره روزنی گذارده‌اند که می‌توان آنرا بادریچه کوچکی بست که از آن طریق قدری روشنی

به داخل می‌تابد. تعداد این حجره‌ها بیست تا سی تاست؛ هرگاه ساختمان مدرسه دو طبقه باشد تعداد این حجره‌هارا هم باید دو برابر کرد. حجره یا باصحن حیاط هم کف است و یا چند پا از آن بالاتر قرار دارد؛ در این صورت کف هر حجره آنقدر پیش آمده است که از آن به عنوان ایوان یا راهرو می‌توان استفاده کرد.

اطاقهای مخصوص سکونت مدرس در طرفین در ورودی ساخته و وسایل راحت و آسایش در آن فراهم شده است. چه بسا که در این بنا یک کتابخانه عمومی یا مجموعه‌ای از ابزار نجومی تعبیه کرده‌اند. معمولاً در صحن مدرسه جوی‌آبی جریان دارد که در وسط به‌حوضی چهارگوش ختم می‌شود. این حوض را با آهک، خاکستر و تپاله گوسفند اندوده‌اند. این نوع اندود در مقابل آب مقاوم و در مجاورت رطوبت مانند سنگ سخت می‌گردد اما هنگام یخ‌بندان خرد و خراب می‌شود. دور حوض را با سنگ تیشه‌ای می‌چینند؛ این همه در اثر چند درختی که در فواصل معین کاشته شده‌اند برای خود لطف و حالی پیدا می‌کند.

پهلوی مدرسه اغلب یک مسجد نیز ساخته‌اند که با سایر تأسیسات هم‌آهنگی دارد و یک جبهه صحن را اشغال کرده است. در سایر موارد این مسجد در خارج از حدود مدرسه قرار گرفته است. در این مسجد طلاق در اوقات مقرر نماز می‌گزارند و به درس عمومی گوش فرا می‌دهند.

اغلب در عقب مدرسه یک باغ میوه یا حتی قهوه‌خانه یا یک گرمابه عمومی و سایر تأسیساتی از این قبیل برای استفاده ساکنین مدرسه قرار دارد. مؤسس موقعه هرچه بیشتر پای‌بند کمال مدرسه خود باشد عمارت و تأسیسات تابع مدرسه بیشتر می‌شود زیرا عوایدی هم که از این ممرها حاصل می‌شود (پول‌حمام، بهائی که برای اقامت پرداخته می‌شود، قیمت فروش آب و غیره) به صندوق مدرسه سرازیر می‌گردد.

IX

تأسیسات داخلی دربار و بیو ثات سلطنتی

۱- امور داخلی

شکوه و جلال دربار ایران در اصفهان هنگامی بهتر و واضح‌تر نمودار می‌شود که ما بیو ثات سلطنتی و تأسیسات داخلی دربار را تشریح کرده باشیم. این تأسیسات که تعداد آنها به پنجاه می‌رسد قسمتی در داخل قصر و بعضی در خارج آن قرار دارد. البته من در اینجا به ذکر اهم آنها اکتفا می‌ورزم و در عین حال از کسانی نیز که داخل آنها اشتغال دارند و وظایف متوسط و کوچکی را تقبل کرده‌اند یاد می‌کنم. زیرا هریک از کارگاه‌ها برای خود رئیسی دارد و بر حسب وسعت و میزان کار خود دارای کارکنان بیشتر و کمتری است.

هریک از تأسیسات داخلی دربار دارای یک ممیز مالی است به نام مشرف. این مأمور موظف است که میزان مصرف، درآمد و مخارج را به ثبت برساند و گاه چند واحد مختلف دارای یک ممیز است. این مشرف باید بتواند در هر لحظه به ناظر دفترخانه خاصه حساب پس بدهد زیرا ناظر باید اسناد و مدارک لازم را درباره این ارقام نگاهداری کند.

برای آنکه نظم معینی در این سطور رعایت شود بدوأ به ذکر آن قسمت از تأسیسات داخلی دربار می‌پردازم که برای انبار کردن و تهیئه مواد غذائی به کار می‌رود.

حویچخانه^۱ متشکل است از انبارهای مختلف که در آنها

۱- دد اصل حاویچخانه نوشته شده (مترجم).

خواربار مانند آرد، گندم، پرنج، لوبیا، نخود و سایر حبوبات و از این‌ها گذشته روغن، نمک، پنیر، کره، ماست، خشکبار، خرما، مویز، کشمش، زرشک، پسته، فندق و بادام و سرانجام عسل و دوشاب که از خرما یا انگور به‌دست می‌آید و بسیاری چیزهای دیگر از این قبیل نگاهداری می‌شود.

انبارها به‌دو دسته تقسیم می‌شود یک دسته از آنها انبارهای است به معنی واقعی کلمه و دسته دیگر مخصوص خواربار مصرفی روزانه است و همواره موجودی این انبارها را از انبارهای دسته اول تأمین می‌کنند. به‌همین‌علت هم‌اداره انبارها به‌عهده دو مأمور است بنام حويچ دارباشی انبار و حويچ دارباشی جلو. این هر دو نفر دارای زیردستانی هستند که عبارت از ترازو دار و چندین باربر و عمله و وردست باشند.

شربت‌دارباشی رئیس شربت‌خانه است و در کار تهیه شربت نظارت دارد. شربت نوشیدنی سردی است که با آب، شکر، عصاره میوه و قدری گلاب ساخته می‌شود. گذشته از این نوع شربت نوعی دیگری هم هست با غلظت بیشتر که – حتی از نظر رنگ هم – بیننده را به‌یاد تخم قورباغه می‌اندازد. این هر دو نوع شربت به نحوی بسیار رضایتبخش عطش را تسکین می‌دهد. در کاخ و کوخ هر دو به‌یک نسبت شربت را گرامی می‌دارند. در تابستان در همه قهوه‌خانه‌ها به‌جای هر چیز شربت به‌مشتریان می‌دهند.

در شربت‌خانه مزبور نه تنها اجزاء متشكله شربت را نگاه می‌دارند بلکه انواع و اقسام انسان‌ها، ادویه و میوه‌ها را هم آماده دارند و از اینها قسمتی را در شکر خوابانده‌اند و بعضی دیگر را در سرکه گذارده‌اند و همچنین از سایر نوشیدنی‌ها چه به‌صورت رقیق و چه به‌صورت قوام آمده موجود است.

در یغورت‌خانه چیزی تهیه می‌شود که ترکها به‌آن یغورت و فارسها به‌آن ماست می‌گویند و آن شیری شیرین و سیال است که با اقسام لبنتیات دیگر از نواحی مجاور تحویل دربار می‌گردد و قسمتی از آن در مطبخ سلطنتی و قسمت دیگر برای تغذیه بخششائی که در آن طاووس، مرغ شاخدار و آهو (باشخهائی سیاه‌رنگ و پیچ و تابدار بدون انشعباب) نگاهداری می‌کنند مصرف می‌شود.

در چرک‌خانه نان شیرمال نگاهداری می‌شود و خمیر مخصوص

این نوع نان با شیر شیرین شده مخلوط می‌گردد. در این مورد دیگر قسمتهایی که قبل از آنها بحث شد مخلفات لازم را در اختیار چرکخانه می‌گذارند.

میوه‌خانه (یمیش‌خانه) زیرنظر یمیش‌چی‌باشی اداره می‌شود و او مأموریت دارد که به اندازهٔ احتیاج مطبخ سلطنتی سبزی و میوه تهیه و انبار کند. میوه و سبزی لازم به صورت رایگان از طرف والیان و حکام نواحی مختلف تأمین می‌شود. البته قسمتی از این مایحتاج در قبال پرداخت پول نقد از دهقانان و کسبه بازار خریداری می‌گردد.

شیره‌خانه فقط مخصوص انبار کردن و نگاهداری شرابهایی که اغلب از گرجستان و شیراز می‌آید نیست؛ در آنجا ذخیره‌ای از سایر مشروبات الکلی نیز وجود دارد. گاه زمانهای فراموشی دربار صفوی سخت به تبعیت از قوانین و دستورهای دینی پای بندی نشان می‌دهد؛ در چنین احوالی در شیره‌خانه را با تحقیر تمام می‌بندند. نظارت بر شیره‌خانه به عهدهٔ شیره‌چی‌باشی است.

در آبدارخانه آب آشامیدنی در کوزه‌های سفالین سر به مهر نگاهداری می‌شود. به محض اینکه شاه آب بخواهد آبدار باشی دقت تمام می‌کند که مهر سرکوزه دست نخورده باشد؛ پس از مصرف آب باز در کوزهٔ ناتمام را مهر می‌کند تا هیچ نوع امکان این نباشد که آنرا به زهرآلوده سازند. به همین دلیل همیشه کسانی را که کاملاً مورد امتحان قرار گرفته باشند به سمت آبدار باشی منصوب می‌دارند.

در قهقهه‌خانه قهقهه مورد احتیاج دربار نگاهداری، برشته و تهیه می‌شود آنهم تحت نظارت قهقهه‌چی‌باشی. در رأس سلانخانه یا قصابخانه قصاب باشی قرار دارد و به همین ترتیب تاوچی‌باشی تاوچخانه یا مرغخانه را زیرنظر خود دارد. در تاوچخانه پرنده‌های مورد احتیاج مطبخ شاهی پرورده‌می‌شوند و هر روز به اندازهٔ مصرف از آنها می‌کشند.

مطبخ زیرنظر آشپز است و او خواربار و مخلفات لازم برای برنامهٔ غذائی را فراهم می‌آورد. توشمال‌باشی زیرنظر آشپز انجام وظیفه می‌کند و ادارهٔ خدمهٔ مطبخ به عهدهٔ او است.

در عطارخانه دواها، معجون‌ها و همکیفات مورد مصرف شاه و

در باریان زیر نظر یک نفر حکیم تهییه و نگاهداری می‌گردد. در پرهیزخانه برای بیماران شربت‌های خنک و خیسانده تهییه می‌شود. مواد اولیه این ادویه جو، برنج و گیاه‌های طبی و شفابخش است و بر حسب دستور اطباء آنها را می‌سازند.

۲- انبارها

برای نگاهداری وسایل و لوازم منزل و سایر مایحتاج بناهای زیر مورد استفاده است:

هیزمخانه یا ادنخانه که تحت نظر انددار باشی (ادنجی باشی) قرار دارد و به کار انبار کردن هیزم می‌آید. البته باید دانست که این هیزم مثل آلمان نازک و ورقه ورقه نیست. هیزم در ایران عبارت است از شاخه‌های خشک درختان که توسط الاغ و شتر از ارتفاعات کوهستانی به شهرها حمل می‌شود و به دلیل قیمت زیادی که دارد با ترازو و قیان توزین و فروخته می‌شود. البته مردم تنگدست و کم‌مایه نمی‌توانند از چنین وسیله‌ای برای سوت استفاده کنند بلکه تپاله، خار و بوته‌های بیابان را به مصرف سوت می‌رسانند.

در مشعلخانه، مشعلها را نگاه می‌دارند. مشعل را در ایران مانند آلمان از موم و قیر نمی‌سازند. مشعل در اینجا عبارت است از میله‌ای که بالای آن محفظه‌ای مشبک تعبیه کرده‌اند؛ در این محفظه پارچه‌ای را که به روغن‌آغشته است قرار می‌دهند. مشعلدار باشی مسئولیت دارد که همواره مشعل حاضر و آماده به مقدار مصرف و سوت آن به اندازه کافی موجود باشد؛ او که خود اولین مشعلدار مملکت است وقتی که شاه شب‌هنگام از خانه خارج شود پیشاپیش او مشعل زرینی را می‌برد.

در چراغخانه در زیر نظر چراغچی باشی چراغهای نفتی، شمعدان، قیچی مخصوص تمیز کردن فتیله، شمع‌های مومی و سایر چیزهایی که برای روشنائی لازم است نگاهداری می‌شود.

در سفره‌خانه، سفره‌ها و دستمال‌سفره‌ها و رومیزی‌هارانگاهداری می‌کنند؛ این قسمت زیر نظر سفره‌چی باشی^۱ که در میهمانی‌های شاهانه متصدی خدمت است اداره می‌شود.

در چین خانه^۲ نه تنها ظروف چینی و سفالین نگاهداری می-شود بلکه در آنجا ظروف نقره و طلا را هم حفظ می‌کنند و می-شویند و تمیز می‌کنند. ارزش ظروف طلای دربار ایران بهده میلیون سکه طلا بالغ می‌شود. در چینی خانه ظرف برها بسیاری به نام ایاغچی یا چینی کش مشغول کاراند و وظیفه آنها حمل غذا به سرسره است؛ در رأس آنها ایاغچی باشی قرار دارد.

فرشخانه بیش از اندازه بزرگ و مفصل است زیرا در حجره‌های مختلف آنجا نه تنها انواع فرشها و حصیرها برای پوشش کف اطاقها نگاهداری می‌شود (چون در ایران از میز و صندلی و پرده نقاشی خبری نیست تمام اطاقها را به صورتی افراطی با فرش تزیین می‌کنند) بلکه چادرهای مورد احتیاج دربار و متعلقات آنها را برای اردوزدن در هوای آزاد نیز در همانجا نگاه می‌دارند. نظارت بر انبارهای فرش به عهده فراشبashi است و مقام او دارای نفوذ و اعتبار فراوان نیز هست؛ از آن گذشته او برآن دسته از مستخدمین که شستن لباسهای شاه به عهده آنهاست نیز ریاست دارد (انجام دادن این کار در ایران به عهده مردها و اگذار شده است). در کپچاچخانه البسه و پوشакی که از طرف شاه برای هدیه در نظر گرفته شده (خلعت) نگاهداری می‌شود در حالی که لباسهای شخص شاه توسط مهتر در عقیب‌خانه محافظت می‌گردد.

کجاوه‌خانه کجاوه‌هائی را که زنان شاه به‌قصد مسافرت در آن قرار می‌گیرند و آنها را در طرف چپ یا راست شتری آویزان می‌کنند در خود جای داده است.

در زین خانه یاسراجی خانه زیر نظر زیندار باشی زین، دهن و از این قبیل چیزها ساخته و نگاهداری می‌شود.

در جبهه خانه نه تنها انواع سلاحها و تجهیزات (تفنگ، خنجر، زره، نیزه) بلکه انواع اشیاء (آینه، پرده‌های نقاشی، دوربین و غیره) و اشیاء هنری که از طرف امرای خارجی به دربار فرستاده شده نگاهداری می‌شود. فلز کاران هنرمند متعددی از قبیل چاقوسازها، نیزه‌سازها، پیکان‌سازها و غیره و از آنها گذشته کسانی که باروت تهیه می‌کنند، زره می‌سازند، و سایل آتش‌بازی را مهیا می‌کنند و سایر کسانی که در رشتۀ تجهیزات فعالیت دارند و در

۲- در تذكرة الملوك چینی کاسه‌خانه ذکر شده (ترجم).

کارگاههای مختلفی که برای هریک از انواع سلاحها در نظر گرفته شده کار می‌کنند زیرنظر جبهه‌دار باشی قرار گرفته‌اند.

توضیخانه زیرنظر توپچی‌باشی اداره می‌شود و وی تنها مسئولیت نگاهداری خود توضیخ را به عهده ندارد بلکه مراقبت می‌کند که کلیه لوازم مربوط به توپ نیز همواره حاضر و آماده باشد.

در کتابخانه نسخ خطی را تهیه و جمع‌آوری می‌کنند ولی آنها را بجای قفسه در صندوق‌ها نگاه می‌دارند. تعداد این کتابها باید نه تا ده هزار باشد. صحاف‌ها، نسخه‌بردارها، مذهب‌ها، کسانی که کاغذ را خط می‌کشند و غیره زیرنظر کتابدار باشی کار می‌کنند.

در خزانه سوای ذخایر طلای شاه انواع و اقسام اشیاء ذیقیمت و جواهر نیز حفظ می‌شود. در جوار خزانه‌دار باشی (پاخزینه‌دار باشی) که برکارها نظارت فائقه دارد یک نفر صراف‌باشی نیز مشغول به کار است و عیار سکه‌هائی را که تحويل خزانه می‌شود می‌آزماید و مسئولیت صحت آنها را به عهده دارد، وی یک هزارم سکه‌هائی را که تحويل می‌گیرد به عنوان مزد خود دریافت می‌کند.

۳- کارگاههای سلطنتی

برای تأمین احتیاجات دربار، شاه کارگاههای متعددی را در دربار دایر کرده است که من در این مقام اهم آنها را می‌شمارم.

شالبافخانه از اطاقه‌های نساجی متعددی تشکیل می‌شود که در آنها پارچه‌های ابریشمین و همچنین زری درست می‌کنند.

ملک التجار سمت سرپرستی شالبافخانه را را دارد و او نقش‌هارا انتخاب می‌کند و برآماده ساختن مواد خام و نگاهداری مtauع ساخته شده نظارت دارد و کارهای این قسمت‌ها را اداره می‌کند. از این گذشته تمام بیوتات دیگری نیز که به تهیه لباس افراد و خدمه دربار اشتغال دارند و ذیلا از آن‌ها نام برده می‌شود تحت نظر ملک التجار قرار دارند.

در حلچخانه پارچه‌های پنبه‌ای برای لباس‌های زیر باکمان حلچی می‌شود تا بدین ترتیب کثافت و مواد خارجی را از آن بزداشند و کاری کنند که الیاف آن به اندازه کافی نرم و قابل انعطاف باشد.

کار خیاطخانه دوختن و تهیه کردن قیاها ای است شنل‌مانند

که در ایران رایج است و سایر البسه رو که بعضاً برای شخص شاه و گاهی نیز به عنوان خلعت به کار می‌رود. خیاطان شاغل آنجا تحت نظر استادی کار می‌کنند که مواد لازم را از ملک التجار می‌گیرد و این در صورتی است که ناظر واغلب حتی شخص شاه انتخاب خود را کرده باشند.

در جورابدوختخانه با پشمی که از فرنگ وارد شده و نظایر آنرا در آسیا نمی‌توان تهیه کرد جورابهای مصری درباریان را درست می‌کنند.

در کفشدوزخانه کفش‌های لازم برای شاه و درباریان را می‌دوزنند.

در طلادوزخانه کارهای دستی معینی که به خصوص جنبه تزیینی دارد ساخته می‌شود در حالی که در پوستین دوزخانه پوستهایی که طبق آئین دین می‌توانند به عنوان پوشش مورد مصرف قرار گیرند مهیا می‌شود و این‌ها در عین حال آخرین کارگاه‌های هستند که تحت نظر ملک التجار قرار گرفته‌اند.

زرگرخانه زیر نظر یکی از استادیم‌مسلم این‌فن به نام زرگر باشی اداره می‌شود؛ زرگر باشی برکسانی که در آنجا به ذوب طلا و نقره اشتغال دارند نیز سمت ریاست دارد. از این‌ها گذشته فعلاً در زرگرخانه هفت زرگر و متخصص ذوب فرانسوی مشغول به کاراند. شاه عباس دوم این‌ها را به ایران خوانده است و ناظر مستقیماً بر آنها ریاست دارد. این فرانسوی‌ها در حومه ارمنی نشین جلفاسکونت‌دارند و در آنجا در تنعم و آسایش کامل زندگی می‌کنند بدون اینکه کار زیادی داشته باشند. علت هم آنست که به ندرت به آنها کاری سفارش داده می‌شود. این فرنگی‌ها از طرف دیگر گذشته از حقوق خودشان (سی تا چهل تومان یا پانصد تا شصده و هشتاد تالر) برای خود و خانواده خود دیناری بابت مخارج غذا نمی‌پردازند.

در مسکرخانه انواع و اقسام لوازم و اسباب مسی ساخته و فراهم می‌شود. باید به مهارت و چیره‌دستی مسکرها ایران آفرین گفت؛ این‌ها در ساختن و پرداختن ظروف و لوازمی هم که ما به هیچ‌وجه با آنها آشنائی نداریم مهارت بسیار دارند.

ضرابخانه در کار ضرب سکه نظارت دارد و این کار زیر نظر ضرابی باشی انجام می‌گیرد. معیار باشی با ضرابی باشی همکاری دارد

و فلز را چندان در آتش می‌گذازد تا برای ضرب سکه مناسب شود. نقاشخانه زیر نظر نقاشبازی و نجارخانه زیر نظر نجاربازی اداره می‌شود. بقیه کارگاهها و منجمله قسمت‌های مربوط به حلبی‌سازی، آهنگری، قلع‌ریزی، خراطی، شیشه‌گری و غیره را من در اینجا به تفصیل شرح نمی‌دهم.

۴- نقاره‌خانه

نقاره‌خانه در قسمت شمال میدان بزرگ اصفهان نزدیک کاخ سلطنتی قرار دارد. در آنجا صبح‌ها و هنگام غروب آفتاب و دو ساعت قبل از طلوع آفتاب به افتخار پادشاه انواع طبله‌ای دستی و شیپور هائی را که نزد ما اصلاً رواجی ندارد می‌نوازند و سر و صدای گوشخراشی برآه می‌اندازند. از این گذشته نقاره‌خانه در هنگام رؤیت هلال، در اعیاد مذهبی و همچنین هنگامی که شاه ضیافتی ترتیب داده به کار می‌پردازد. رویه‌مرفته در حدود چهل نقاره‌چی، شیپورزن و نوازنگان آلات دیگر وجود دارند که حقوق خود را در بودجه از محلی که برای «قوالان» در نظر گرفته شده دریافت می‌دارند. باید دانست که این لفظ به مردم بدکاره بدنام نیز اطلاق می‌گردد. نظارت بر کار قوالان به عهده مشعلدار باشی است.

ستورخانه

براصطبل مهتر باشی ریاست دارد و او به سهم خود زیر نظر میرآخور باشی انجام وظیفه می‌کند. اسبهای همه در یک اصطبل نگاهداری نمی‌شوند بلکه بر حسب قیمت و رنگ، آنها را در اصطبل‌های مختلف جای می‌دهند. گروه کثیری از مهتران به تیمار اسبهای می‌پردازند و آنهم به صورتی اساسی تر و با مهر بانی بیشتر از آنچه نزد ما مرسوم است. هر روز اسبهای را قشو می‌کنند، موهای آنها را شانه‌می‌زنند و می‌شویند؛ کفل اسبهای را با آب گرم مالش می‌دهند. علوفه‌ای را که دقیقاً وزن گرده‌اند هر روز در ساعت معین جلوی اسبهای می‌ریزند. با کمک طناب پای اسبهای را از یکدیگر دور نگاه می‌دارند و ناقص بدنی آنها را با پشتکار و هنرمندی بر طرف می‌سازند. شکم، دم و یال بعضی از اسبهای را با حنا رنگ می‌کنند.

در بهار در طول دو تا سه هفته به آنها ناخنک می‌خورانند که مانند مسهل مزاج اسبها را تمیز می‌کند. درباره اصطبل مطالب بسیاری می‌توان گفت اما فقط این را من در اینجا می‌خواهم یادآورشوم که سوای آنچه گفته شد گله‌های متعدد اسب که متعلق به شاه است در کمال آزادی و بی‌قید و بند در مراتع مملکت به چرا مشغول‌اند و کره‌های آنها را هرسال در صفاتی طویل برای تربیت به اصطبل‌ها تحویل می‌دهند.

از بقیه آشیانه‌های حیوانات در تده که متعلق به دربار است می‌توان شیرخانه را ذکر کرد که ضمناً ببر، پلنگ، سیاه‌گوش و سایر انواع گربه‌های وحشی را هم در آنجای می‌دهند.

در فیلخانه سوای فیل که در بارهای ایران و هند در نگاهداری آن به‌چشم و همچشمی با یکدیگر برخاسته‌اند گورخرهای حبسی، کرگدن و سایر حیوانات ستبر پوست که اغلب از کشورهای خارجی هستند نگاهداری می‌شوند. حفظ و حراست اینها به عهده فیلبان باشی است.

سگبان‌خانه زیر نظر سگبان‌باشی گروهی از سگهای متجلسس و شکاری را در خود جای داده اما سگهای درنده نیز که اغلب جنایتکاران محکوم به مرگ را پیش آنها می‌اندازند در آنجا نگاهداری می‌شوند.

طاوس‌خانه دارای عظمت چشم‌گیری است واز پرندگان هرچه به‌فکر آدمی بگنجد در آنجا دیده می‌شود مانند طاووس، مرغ‌شاخدار، قره‌قاز، طوطی، مرغ‌عشق و انواع و اقسام دیگر پرندگان که اسامی لاتینی آنها را نمی‌دانم و بعضی در اثر شکل‌های عجیب و غریب و قسمتی دیگر به‌علت رنگ‌های دلربای خود موجب اعجاب می‌شوند. دورتا دور طاووس‌خانه را با شبکه‌ای آهنین حراست‌کرده‌اند که حتی بلندترین درختان (صنوبرها، توت‌ها و غیره) را نیز در حلقة خود می‌گیرد، به‌طوری که پرندگان به راحتی و آزادی بتوانند به‌اطراف پرواز کنند و کمتر متوجه زندانی باشند که در آن مسکن دارند. در این نزدیکی چند قفسی نیز با‌گربه زیاد، سگ‌آبی، میمون و سنجاب قرار داده‌اند.

در قوش‌خانه که بیشتر به قصری شباهت دارد تا به محل نگاهداری پرنده و در باغ بزرگ و باصفائی قرار دارد پرنده‌های

شکاری دربار تربیت و نگاهداری می‌شوند. قوشخانه در حوزه اداری میرشکارباشی قرار دارد. دیگر از ذکر جزئیات محل نگاهداری شترمرغ و گوزن و از این قبیل که در باغ‌کاخ سلطنتی قرار دارد و جزء مستقلی نیست خودداری می‌کنم. این‌ها همه دیگر زیر نظر باگبان قرار دارد.

۵- سایر تأسیسات درباری

انبارک غلامان را من نیز در شمار تأسیسات و کارگاه‌های درباری می‌آورم. در اینجا به پسرانی که سفیدپوست هستند، به غلامی درآمده‌اند و اغلب از گرجستان‌اند خواندن و نوشتن می‌آموزند تا بعدها بتوانند یا در دربار و در کارگاه‌ها (در چنین صورتی زیرنظر ناظر قرار می‌گیرند) و یا در قشون (تحت نظر قلرآقاسی) خدمت کنند.

سرانجام این قسمت را با ذکر دفترخانه بیوتات پایان می‌دهم. در این قسمت دفتردار بیوتات فهرست کاملی از تمام اسباب و وسایلی که در همه تأسیسات درباری موجود است تهیه می‌کند. از این گذشته صورت مخارجی را که از طرف منشی هریک از قسمت‌ها به او داده شده در دفتر وارد می‌کند. اما این کار وقتی صورت می‌گیرد که حسابها مورد بررسی مأموران صلاحیتدار قرار گرفته و از طرف ناظر پذیرفته شده باشد. مهتر ناظر باید ذیل این اسناد باشد. بررسی اسناد خرج بیشتر از این جهت است که ببینند آیا مبالغی که برای خواربار پرداخت شده است باقیمت‌هائی که محاسبه هرماه تعیین و توسط جارچی اعلام می‌کند مطابقت دارد یانه.

روی هم رفته باید در نظر داشت که تمام مایحتاج تأسیسات و کارگاه‌هایی که تعداد کردیم به پول نقد خریداری نمی‌شود. ولايات معینی وظیفه دارند که مایحتاج مطبخ را هرماه به دربار تحویل دهند؛ قسمتی از مواد خام مورد احتیاج کارگاه‌ها از طرف املاک خاصه تأمین می‌گردد. از این‌ها گذشته بسیاری از تحف و هدايا که حکام مختلف از دور و نزدیک به دربار می‌فرستند برای مصرف کارگاه‌ها در نظر گرفته می‌شود. بدیهی است که این اجناس و

مواد هرچند زیاد باشد باز کفاف رفع تمام احتیاجات دربار را نمی‌دهد؛ به این دلیل گاه گاه (به خصوص در مورد میوه و بعضی از مواد خواربار) ناگزیر از خرید نقدی می‌شوند. برای این منظور حسابدارهای کارگاهها و تأسیسات هرسه‌ماه یک بار از خزانه مبالغ معینی دریافت می‌دارند که مقدار آن در هر مورد از طرف ناظر تعیین می‌گردد. مخاطبی که از این محل تأديه می‌شود طبق فهرست قیمت‌هایی که از طرف محاسب تعیین شده پرداخته می‌شود و حسابدار موظف است که به ناظر حساب پس بدهد.

حقوق سالانه رئسای کارگاهها و تأسیسات مختلف دربار بر حسب اعتبار و اهمیت شغل بین بیست تا چهل تومان (۳۴۰ تا ۶۸۰ تالر) متغیر است. یک استاد ساده یا کارگر مقدم هرسال در حدود ۱۰ تا ۱۵ تومان (۱۷۰ تا ۲۵۵ تالر) حقوق دریافت می‌کند. امتیاز خاص برخورداری از غذای مجانی و سوخت مجانی نیز جزو حقوق است؛ این اضافات قسمتی روزانه، قسمتی هفتگی و قسمتی فقط سالانه تحويل می‌گردد.

X

اداره ایالات و شهرها

۱

پس از تشریح وضع اداری دربار اینک نوبت به توصیف طرز ادارهٔ نواحی مختلف مملکت می‌رسد. شاه بدینوسیلهٔ تا دور افتاده‌ترین روستاها مردم را وادار به اطاعت از اوامر خودمی‌کند. والیان و حکام بر حسب عظمت مقام و اهمیت ناحیهٔ تحت حکومت خود به درجات مختلف تقسیم شده‌اند؛ بر حسب همین درجات هم آنها عنایین مختلفی دارند یعنی بیگلر بیگی، والی، خان، سلطان (حکام درجه دوم) و وزیر (مدیران و پیشکاران املاک خاصه). البته این فهرست هنگامی کامل می‌شود که سایر کسانی را نیز که در کار ادارهٔ امور شهرها دخالت دارند به‌آن بیفزائیم یعنی داروغه‌ها و کلانتران که گاه ادارهٔ امور ناحیه‌ای از مملکت نیز به‌آنها منتقل می‌گردد.

تقسیمات کشور ایران

کشور ایران از طرف شاه عباس کبیر به پنج ناحیه یا ایالت اصلی زیر تقسیم شده است^۱:

۱- فارس (جنوب ایران)، پارسهٔ قدیم که تا خلیج ایران (فارس) امتداد دارد و به بیست حوزه تقسیم می‌شود که بزرگترین آن حوزهٔ حول و حوش شیراز مرکز این ایالت است.

۱- در نقشهٔ مورخ ۱۶۹۵ که در ضمایم کتاب چاپ شده است ده ناحیه دیگر جزء ایران قلمداد شده است.

۲- خراسان (مشرق ایران) که تا هندوستان گسترده است و به چهل حوزه تقسیم شده؛ مرکز این ایالت مشهد است در حوزه‌ای به همین نام و سه حوزه دیگر هم از توابع آنست.

۳- آذربایجان (شمال غرب ایران) که ماد شمالی و قسمتی از ارمنستان را شامل می‌شود و تا سرحد ترکیه امتداد دارد. این ایالت به ۵۵ حوزه تقسیم شده و شهر مهم تجاری تبریز مرکز آن است و غیر از حوزه‌ای که به همین نام مشهور است نه حوزه دیگر نیز از توابع آن به شمار می‌رود.

۴- گیلان و مازندران (در ساحل دریای خزر)، که تقریباً با هیرکانیه قدیم مطابقت دارد و شامل ۲۱ حوزه می‌شود. مرکز آن استرآباد است که غیر از حوزه‌ای به همین نام دو حوزه دیگر راهم شامل می‌شود.

۵- عراق عجم (مرکز ایران)؛ که شهر برجسته آن اصفهان پایتخت مملکت است و غیر از حوزه‌ای به همین نام چهار حوزه دیگر را نیز در برگرفته است.

شاه بیست و پنج بیگلربیگی را به اداره نواحی مختلف مملکت منصوب کرده و همه بقیه حکام و مأمورین کشوری زیرنظر این‌ها قرار دارند به استثنای وزرا (مدیران املاک خاصه) که مستقیماً زیرنظر شخص شاه انجام وظیفه می‌کنند. البته در این اوقات چنان تعداد بیگلربیگی‌ها در مملکت محدود است که بسیاری از مناطقی که روزگاری به دست بیگلربیگی‌ها اداره می‌شده امروزه به خاصه تبدیل شده‌است.

دم و دستگاه خان

عنوان خان برای اعاظم مملکت به کار می‌رود و روی هم رفته برای والیان و حکام مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اصل مقندر ترین فرمانروایان تاتار عنوان خان را برای خود یه کار می‌بودند؛ برای تحقیر از بکان ترکستان امروز، ایرانیان به حکام خود خان خطاب می‌کنند تا بدینوسیله نمایان کنند که شاه آنها بر بسیاری از کشورها فرمانروائی دارد.^۲ از بکان نیز برای تلافی

۲- خان یکی از القاب ترکی است که در اصل قفن بوده است؛ اما از دوره مغولها (قرن ۱۲ تا ۱۳ میلادی) نیز تفاوتی بین قفن یا قآن (= بلند مرتبه ترین فرمانروایان) و خان ←

به حکام خود لقب شاه دادند و لقب شاه نیز همانقدر مختص پادشاه بزرگ ایران است که فرعون منحصراً به پادشاه مصر اطلاق می‌شود.

یک خان ایرانی می‌کوشد که حتی المقدور به پیروی از سرمشق دربار شاه برای خود دم و دستگاهی ترتیب دهد. عمال وی درست دارای همان وظایف عمال درباری شاه هستند. اغلب، ملازمان بسیاری در خدمت وی هستند و هنگامی که او برای بنشینند و از خانه خارج شود بزرگان و محترمین محلی وی را مشایعت می‌کنند. خان در ترتیب دادن میهمانی‌های عمومی باشکوه به چشم و هم‌چشمی با شاه برمی‌خیزد؛ به فرمان وی (صبح‌ها و عصرها) نقاره‌چی‌ها و شیپورزن‌ها می‌نوازند و این نشانه‌ای از قدرت فرمانروائی است که شاه وی را در آن کار با خود شریک کرده است. خان در حوزه فرمانروائی خود در عین حال بالاترین مرجع قضائی نیز هست؛ به ندرت ممکن است که کسی از حکم او نزد محکمهٔ دیوان‌بیگی تجدید نظر بخواهد.

بدین ترتیب می‌توان خان را با شاه درجه دومی مقایسه کرد که فقط از یک چیز می‌ترسد و بس و آن این است که نظر مرحمت شاه از وی بگردد. زیرا شاه سلیمان که متلوں المزاج است گاه یک نجیب زاده‌کم‌همیت و حتی غلامی، بی‌ریشی یا پادوئی را به بلندترین مرتبه می‌رساند و این نیز به کرات رخ می‌دهد که بی‌مرحمتی شاه کسی را که مورد خشم قرار گرفته به سرعت برق معو و نابود کند. این خشم و سخط معمولاً بر آن خان نازل نمی‌شود که به مردم ستم کرده یا از خود بی‌کفایتی نشان داده است بلکه اغلب ساعیت فرد ثالث موجب آن می‌شود. پس به این دلیل است که در این مملکت هر کس که از دربار دورتر باشد سرنوشت‌ش بیشتر دستخوش تزلزل و فراز و نشیب است. زیرا هیچ‌کس از دربار برای احراز مقام مهم و برجسته‌ای به ایالات نمی‌رود مگر آنکه حسادت‌کسانی را که در آرزوی آن مقام بوده‌اند به طور غیرقابل اجتنابی برانگیخته باشد. بنابراین برای آنکه تأمینی برای خود ایجاد کنند کسانی که از دربار به خارج می‌روند چاره‌ای جز این ندارند که حاسدان را

→ (امیر یکی از نواحی، والی) مشهود بود. بعدها عنوان قفن و خاقان به کلی به کلمه خان جای پرداخته است.

با ارسال تحف و هدایای ذیقیمت برسر مهر آورند و یا معاندین و مخالفین مقتدری برای آنها بتراشند. انتخاب این معاندین با کمال دقت به عمل می‌آید و بدینوسیله می‌توانند تا اندازه‌ای از شر نفوذ حاسدان ایمن بمانند.

درآمد و مخارج خان

درآمد حوزهٔ فرمانروائی خان که مانند اموال شخصی تحت اختیار او است از طرف وی خرج حقوق خدمه و سپاهیان، برگذاری جلسات میگساری و میهمانی‌ها می‌شود و یا اصولاً به مصرف رفع حواچ شخصی او می‌رسد. در قبال درآمد سرشار خان وظایف و تعهدات وی اندک و ناچیز است. در این مورد وضع به قرار زیر است:

اولاً خان وظیفه دارد مقدار معینی از سپاهیان شاه را در منطقهٔ خود نگاهداری کند یا مزد سربازانی را که خارج از قلمرو حکومت او هستند بپردازد. دوم اینکه او موظف است از محصولات حوزهٔ فرمانروائی خود به شرطی که خیلی وسیع نباشد مقدار اندکی به مطبخ شاهی تحویل دهد؛ هرگاه حوزهٔ فرمانروائی او وسیع باشد وی در عرض یک ماه خواربار (گوسفند، سبزی، میوه) را ذخیره می‌کند تا هرگاه نوبت به او برسد آنرا به دربار بفرستد. ثالثاً اینکه تعهد دارد در پایان سال به مناسبت حلول سال نو پیشکشی به خدمت شاه بفرستد که مقدار آن از پیش معین شده است و این پیشکش مقداری نقدی و مقداری به صورت اجناس هنری (فرش، پرده، ظرف، پارچه) و مقداری به صورت مواد خام (ابریشم، پنبه، پشم) یا سرانجام به صورت غلام، حیوانات (اسب، شتر، استر، باز) و محصولات مخصوص ناحیهٔ مورد نظر تأدیه می‌گردد.

در قبال این هدایا خان از شاه متقابل خلعتی دریافت می‌کند که قیمت آن در حدود دوازده تومان (دویست تالر) است. هدیه‌چنین خلعتی که برای هر کس نشانهٔ عنایت شاه به او است با تشریفات متعددی توأم است؛ گیرندهٔ خلعت بدیهی است که باید به استقبال آورندهٔ خلعت برود، از او پذیرائی شایان کند و پس از دادن هدایای گران‌قیمت به او وی را مرخص کند.

عایدی سالانهٔ قلمرو حکومت خان به تخمینی کلی بالغ بر هفت

تاهشت هزار تومان (صد و بیست تا صد و سی و پنج هزار تالر) می‌شود که بر حسب وسعت و آبادی ناحیه و همچنین حرص و طمع بیشتر و کمتر خان می‌توان به آن افزود یا از آن کاست.

اغلب خانهای دارای جانشینی هستند که وظیفه انجام دادن دستورهای خان واداره امور کوچکتر را به عهده دارد؛ این جانشین از طرف شخص خان ولی به هر حال با موافقت وزیر اعظم (اعتماد‌الدوله) به کار منصوب می‌شود. جانشین خان از نظر درجه و مرتبه بعد از سلطان که حاکم درجه دومی است قرار دارد.

مقام و منزلت خان را با وسعت قلمرو او می‌سنجدند. گاه با وجود قلت قلمرو باز آنها از عنوان پرطما را خان استفاده می‌کنند؛ اما در چنین مواردی اغلب این خانهای زیر دست خان مهمتری قرار گرفته‌اند. ولی در عوض خانهای مقتدر بلا فاصله زیر نظر شاه انجام وظیفه می‌کنند.

بیگلر بیگی‌ها

والیان عالی‌مقام عنوان بیگلر بیگی دارند که به معنی آقای آقاها (بیگ=آقا) است؛ از آنجا که قلمرو آنها سخت وسیع است خانها (حاکم) و سلطانها (حاکم درجه دوم) از زیادی تحت نظر آنها خدمت می‌کنند. اهمیت و منزلت بیگلر بیگی چنان زیاد است که جای دارندۀ آن عنوان در دیوان عالی بین ناظر و میرشکار باشی و یا در ردیف مقابل بین تفنگچی لر آقاسی و دیوان بیگی قرار دارد.

در حال حاضر بیگلر بیگی‌های زیر در ایران وجود دارد: ناحیه فارس برای ایالات لرستان، خوزستان، کردستان و سیستان؛ در ناحیه خراسان برای ایالات مشهد، هرات، خراسان و قندهار؛ در ناحیه ساحلی دریای خزر برای ایالت استرآباد؛ در ناحیه آذربایجان برای ایالات تبریز، ایروان، داغستان، آذربایجان، قره‌باغ، گرجستان و شیروان؛ در ناحیه عراق عجم برای ایالات کهگیلویه و همدان.

از بین بیگلر بیگی‌ها چند تنی از حیث اعتبار و کهن‌سالی از دیگران برتراند و به آنها والی نیز خطاب می‌کنند و این‌ها عبارت‌اند از والیان گرجستان، خوزستان و لرستان؛ والی داغستان را نیز از نظر احترام در شمار آنها محسوب می‌دارند. این‌ها همه اصیل‌زاده و از اعقاب فرمانرویان قبل از صفویه در همین قلمروها هستند؛

نصب آنها درست است که به فرمان شاه عملی می‌شود اما شاه فقط کسانی را که از اعضاء خاندان فرمانروایان قبلی این مناطق هستند می‌تواند به این سمت انتخاب کند. در مورد تمام نواحی دیگر— مملکت، شاه در انتخاب والیان یا بیگلربیگی‌ها کاملاً مختار است. در همین اوآخر شاه سلیمان حکومت لرستان را به یک خان غیر محلی داد؛ اما مردم از این کار سخت ناراضی شدند و با حاکم تحمیلی رفتاری اهانت‌آمیز کردند و بلوائی به پا شد که در نتیجه آن خان بازنان و فرزندانش بایک تا پیراهن از آن دیار بیرون رانده شد.

سلطان‌ها

سلطان (حاکم درجه دوم) به کسی می‌گویند که حکومت نواحی کوچکتر با اداره امور تمام شهرهائی که در حوزه آن قرار گرفته است به او محول شده باشد. هرچند که در ترکی کلمه سلطان خود به معنی پادشاه است ایرانیها از فرط تحقیری که به عثمانیها روا می‌دارند حکام درجه دوم خود را سلطان می‌نامند. باری سلطان‌خانه و دم و دستگاه بزرگی دارد با خدمه و سربازان متعدد. خانه سلطان‌ها حتی الامکان تقليیدی است از دربار شاه. فقط محدودی از سلطان‌ها هستند که بلاواسطه زیرنظر شاه کار می‌کنند؛ اغلب تحت نظر حکام قرار دارند و در مسائل مشکل و امور مهم از وی کسب تکلیف می‌کنند. سلطان‌ها باید به خانها حساب پس بدند همان‌طور که خانها نیز در برابر وزیر اعظم مسئولیت دارند. برای اینکه سلطان‌ها در مقام و شغل خود مؤید باشند و همچنین برای آنکه نگاهداری و اعاشه سربازان محلی به آنان واگذار شود باید آنها نیز هرسال پیشکش‌هائی به حضور شاه سلیمان ارسال دارند.

وزرا

وزرا (پیشکاران املاک خاصه) اداره‌اراضی یا ایالاتی را به عهده دارند که محصول آنها برای نگاهداری قشون یا تأمین مخارج دربار تعیین شده است. وزیر تقریباً به معنی دست راست فرمانرواست^۳؛ دارندگان عنوان وزیر اغلب لقب آصف را هم که قدری رسمی‌تر و محتشم‌تر است دارند و این لقب به تبع نام وزیر مشهور حضرت

^۳ ظاهراً مؤلف وزیر را با وزیر دست راست اشتباه کرده است (ترجم).

سلیمان رایج شده است.

وزرا در قلمرو اداری خود عیناً وظایف واختیاراتی مانند والیان یا حکام‌دارند و باید به امور اداری و محاسبه عواید سالانه بپردازند. این عواید را تادرهم و دینار پس از کسر حقوق وزیر به خزانه دربار تحویل می‌دهند.

دم و دستگاه و خانه وزیر ساده‌تر از خان است و او خدمه‌کمتری نگاه می‌دارد زیرا وی مستقل نیست بلکه در خدمت شاه قرار دارد. البته وزرای جاه و جلال پرست بر حسب مکنت خود می‌کوشند که از از نظر ریخت و پاش و دم و دستگاه حتی المقدور از والیان نیز پیشی بگیرند. اغلب شاه پس از مرگ یکی از خانها وزیری را به جای او منصوب می‌کند تا از این رهگذر عواید آن ایالت را به خزانه دربار جلب کند. مثلاً ناحیه مهم و ثروتمند شیراز تا اندکی پیش تحت نظر یک والی اداره می‌شد اما اکنون یک آصف یا وزیر اداره آنرا به عهده دارد. هرگاه تشکیلات ایالتی از نظر شاه یا دولت افتخارآمیزتر از آن نبود که فقط یک وزیر معمولی آن نواحی را اداره کند و در عوض عواید آن را به خزانه دربار بریزد تا به حال بسیاری از نواحی به این سرنوشت دچار شده بود. گماردن وزیر به جای حاکم کاری است که از زمان شاه صفی (۴۲ - ۱۶۲۹ م.) به بعد رواج یافته است.

۲ - اداره شهرها

در شهرها قدرت فائقه به دست آن مرجع ذیقدرتی است که اداره آن ایالت، قسمت یا حوزه را به عهده دارد یعنی والی، وزیر و یا سلطان، چه در همان محل مستقر باشد و چه نباشد. جانشین و نماینده دائمی آنها داروغه است که در شهر دارای بالاترین منصب هاست. وظیفه وی بیشتر در حفظ نظم و نسق است تا رسیدگی و مراقبت در امور اهالی. وی به جنایات رسیدگی می‌کند و به دلخواه خود جنایتکاران را با جرمیه نقدي یا تنبیه بدنه کیفر می‌دهد. در پایتخت مملکت یعنی اصفهان کار داروغگی از طرف شاه عباس کبیر در خاندان امرای منقرض گرجستان موروثی شد اما مشروط به اینکه نامزد این شغل به دین اسلام بگرود. گاه می‌شود که یک

داروغه در ناحیه دیگری حکومت را به عهده داشته باشد؛ در چنین مواردی وی در غیاب خود اداره کارها را به جانشینش واگذار می‌کند. وی مجاز نیست که بدون تمشیت‌دادن امور از شهر خود خارج شود زیرا در غیر اینصورت باید منتظر بروز بی‌نظمی و نامنی باشد. سرانجام مواردی نیز دیده می‌شود که ناحیه کوچکی هم برای خود داروغه داشته باشد.

عسس‌باشی نیز که با شبکرهای خود شبها شهر را زیر پا می‌گذرانند و در جستجوی تبهکارانی هستند که از نور گریزان‌اند تا آنها را توقيف کنند و تحويل نگهبانی بدند نیز دارای وضعی نظیر این هستند.

استحکامات و قلاع زیر نظر کوتوال اداره می‌شود و کوتوال همواره زیر نظر یک نفر خان انجام وظیفه می‌کند. هرگاه در جائی داروغه نباشد کوتوال کار او را نیز به عهده می‌گیرد و به عنوان مثال می‌توان هرموز، قندهار، لار و غیره را ذکر کرد. در چنین مواردی وی علاوه بر آن به جای عسس‌باشی نیز کارها را اداره می‌کند.

کلانتر کارهای شهرداری را به عهده دارد و به مشکلات کار مردم شهر رسیدگی می‌کند و دفاع از حقوق آنان را در برابر حاکم به عهده دارد و مثلا در محاکم یا هنگامی که تعییل زیادی به اهالی بشود او اقدام می‌کند. او می‌کوشد که زحمات و کارهای مشکل به صورت یک نواخت بین همه مالیات دهندگان تقسیم شود و به بعضی‌ها اجحاف نشود. از آن گذشته کلانتر می‌کوشد که عوارض و مالیات‌ها را وصول کند. در شهرهای بزرگ‌تر اغلب کلانترهای متعددی وجود دارد.

کدخداهای روستاها که به آنها از سر احترام رئیس هم می‌گویند کمتر از کلانتران اقتدار و نفوذ دارند. تکالیف اینها در ده نیز عین وظایف کلانتران در شهرهاست. به عبارت دیگر آنها کارها و زحمات را بین افراد تقسیم می‌کنند، مالیات و عوارض را جمع‌آوری می‌کنند و فرمان مأفوّق خود را باکمال دقت و وفاداری به موقع اجرا می‌گذارند.

اغلب شهرها دارای یک قاضی یا حاکم‌شرع (شرع حاکم) است این قاضی مطابق قوانین شرع قضاؤت می‌کند و من این مطلب را

در قسمت هشتم این کتاب به تفصیل شرح داده‌ام. همچنین محتسب در شهرها رسیدگی می‌کند که اوزان و مقادیر کسبه درست باشد و همچنین هر هفته نرخ‌های بازار را تعیین می‌کند و بر حسب میزان محصول و فصل آن قیمت‌ها را بالا و پائین می‌برد. هر تغییر نرخی را جارچی جار می‌زند تاکسی از آن بی‌خبر نماند. متقلبین و متخلفین را چنین کیفر می‌دهند که دیگر سنگینی را روی سر او می‌گذارند و در حالی که پیشاپیش او شیپور زنها حرکت می‌کنند و کودکان کوی و بروز فریاد برداشته‌اند او را در خیابان‌های شهر می‌گردانند. این دیگر مسی که به آن زنگوله و دم رو باه آویخته‌اند به آن اندازه بزرگ هست که سر مرد متقلب را تاروی شانه‌ها یش بپوشاند. دو نفر شبگرد باید دو طرف دیگر را نگاهدارند.

در بارهٔ ملاها، متولیان مساجد، رؤسای موقوفات و متولیان مقابر متبرکه دیگر در اینجا چیزی نمی‌گوئیم زیرا تمام مطالب گفتگو را درباره آنها قبلاً به صورت مشروح ذکر کرده‌ایم.

حال برای اینکه دیگر از نکته‌ای فروگذار نکرده باشیم ذکر راهداران را می‌کنیم که برای اولین باز از طرف شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) برای برقرار کردن امنیت جاده‌ها و عبور و مرور به کار منصوب شدند، اینان به خصوص راه‌های کوهستانی و کتل‌هائی را که کمینگاه راه‌زنان است زیرنظر می‌گیرند؛ آنها شب‌هنگام مناطق بی‌راهه را می‌گردند و خفاگاه دزدان را کشف می‌کنند. مختصر کنیم هم‌این‌ها مصروف تأمین امنیت جاده‌ها و عبور و مرور است. برای اینکه بتوان به طریق آسانتری مزد راهداران را پرداخت به راهداران حق دادند که بر حسب هر مرد و هر حیوان بارکش مبلغی جزئی به عنوان راهداری بگیرند اما براین مبلغ جزئی به مرور زمان افزوده شد و خود به نوعی مالیات جدید تبدیل گردید که عواید آن کلا به خزانه دولت ریخته می‌شود. پس از آن عادت براین شد که عواید راهداری را به راهداران اجاره بدند و از این طریق این مردم درشت‌خوی پرخاشگر را به راه‌زنانی تبدیل کردند که بار و بناءً مسافران را بیشتر مال بی‌صاحب تلقی می‌کنند، همه چیز را در هم می‌ریزند و مبالغ هنگفتی برای آن عوارض تعیین می‌کنند و آنرا با تهدید و فحش و کتك به هر نحو هست از بازرگانان دریافت می‌دارند.

بدین ترتیب یکی از تمہیدات مفید و نیکو به مرور زمان به سلطان لاعلاجی برای تجارت و داد و ستد بدل شد. تنها ترتیب و قاعده‌ای که شاه عباس مقررداشته امروز تاحدی مانع ترکتازی راهداران است. طبق این قرار آنها متعمد هستند که امنیت عمومی جاده‌ها را تأمین کنند و در مورد دستبردهای شبانه، حیوانات بارکش، کالا و اسباب و لوازم مسروقه را دوباره به صاحبان اصلی آنها مسترد دارند (در مورد لوازمی که مسافران به علت عدم دقت گم می‌کنند نیز وضع به همین منوال است). هرگاه مال از دست رفته را نتوان به صاحب اصلی آن بازگرداند راهداران اجبار دارند که طبق قانون قیمت آنرا بدهنند. البته اینها قبل از جستجوی مال از دست رفته ثلث مال مسروقه را به عنوان مزد خود دریافت می‌دارند.. برحسب موقع محلی بر تعداد معینی از راهداران یک رئیس گمارده می‌شود؛ این رئیس در موقع لزوم به کمک اسلحه عوارض راهداری سهم خودشان را وصول می‌کند.

XI

خصوصیات مهم دربار ایران

۱- زبان رایج در دربار

زبان رایج دربار ایران ترکی است که زبان مادری سلسله صفویه است و این زبان با زبان مردم عادی مملکت تفاوت دارد. ترکی از دربار بهخانه بزرگان و محترمین نیز سرایت کرده و سرانجام طوری شده است که کلیه کسانی که می‌خواهند مورد عنایت شاه قرار گیرند به این زبان تکلم می‌کنند. امروزکار به جائی رسیده رسیده که ندانستن زبان ترکی برای کسی که سرش به تنش می‌ارزد در حکم ننگی محسوب می‌شود.

زبان ترکی از تمام زبانهای شرقی آسان‌تر است زیرا صرف کلمات و همچنین ساختمان دستوری آن سهل است و در زمینه‌های مربوط به هنر و علوم دارای اصطلاحات خاصی نیست و به‌طور کلی می‌توان آنرا زبانی عقیم و بی‌ثمر شمرد. از طرف دیگر وقاری که طرز کلام در زبان ترکی دارد و شکوهی که در طنین آن به‌گوش می‌خورد باعث شده که در دربار و قصر سلطنتی منحصرأ زبان محاوره باشد.

از طرف دیگر فارسی چندان طنین خوشی ندارد ولی در عوض زبانی است بسیار مشکلت و آمیخته به لطف و ظرافت با مجموعه‌ای وسیع از لغات. این زبان می‌تواند با عاریت‌گرفتن لغات عربی کاستی‌های احتمالی خودرا به بهترین وجه جبران کند^۱ به‌این دلیل

۱- در مورد مقایسه دو زبان فارسی و ترکی و قضاوت درباره آنها می‌توان نظری دیگر جز آنجه که پفر اظهار می‌دارد ارائه نمود. آموختن طرز ساختمان خاص زبان ترکی برای غریبان →

زبان فارسی برای شعر و شاعری و بحث در باره مطالب ظریف و هنری و همچنین بیان موضوعات دقیق و لطیف علمی و فلسفی فوق-العاده شایستگی دارد. غنا و ظرافت فارسی باعث شده که از دیرباز در دربار سلاطین مغول در دهلی حق اهلیت بیابد هرچند که شاه هند با شاه ایران خصوصتی شدید دارد. در مقر امرای عرب و هندی تا رود گنگ و حتی تا سیام من به مردمی برخوردم که بدون اشکال بزبان فارسی رفع احتیاج خود را می‌کردند. بدین ترتیب می‌بینم در خارج از ایران آن چیز را که مورد تحقیر بزرگان کشور است گرامی می‌دارند و قدر می‌شناسند.

أنواع خط

خطی که ایرانیان به کار می‌برند عربی است که با اسلام از طرف ایرانی‌ها و ترک‌ها پذیرفته شد و دامنه انتشار آن حتی تا به هندوستان و چزایر جاوه و سوماترا هم رسید. در تمام این ممالک کوشیدند که این خط را برای کتابت زبانهای محلی به کار ببرند و البته این کار بدون وارد کردن تغییرات جزئی در خط عربی ممکن نبود. از جمله این تغییرات باید به خصوص گذاردن نقطه را برای پی‌بردن به تفاوت بین هریک از اصوات ذکر کرد.

تعداد خطوط رایج در ایران اندک نیست اما باید دانست که بالاخره اصل هریک از این خطوط یا به ثلث می‌رسد یا به نستعلیق. خط ثلث برای نوعه تحریرهایی که به صورت عمودی است به کار می‌رود و نستعلیق موقعی مورد استفاده قرار می‌گیرد که بخواهند مطلبی را به راحتی، نرمی و متصل به هم بنویسند.

نسخ از جمله خطوط گروه اول است و بیشتر مخصوص اعراب. در این خط حروف به روشنی ووضوح دیده می‌شود و اغلب اعراب هم دارد (برای حروف صدادار کوتاه)؛ و لازم به گفتن است که قرآن را باید به این خط نوشت. نسخ ضمناً خطی است که در چاپخانه‌های ما حروف آن موجود است و خواندن و نوشتن آن از

→ اشکالات عده‌ای درین دارد اما یاد گرفتن فارسی که زبانی هند و اروپائی است برای ما سهل‌تر است و به همین دلیل شایسته است که در مطالعات زبان‌های شرقی آنرا مخصوصاً به دیده بگیریم. فارسی هم به نحوی قاطع طنین خوشی دارد و به گوش مطبوع می‌آید البته به نحوی کاملاً متفاوت با ترکی که طنین مطبوع آن مبتنی بر هماهنگی بین حروف صدادار آن است و درنتیجه در یک کلمه ترکی فقط آواهای روشن و خفه به گوش می‌خورد.

سایر خطوط آسان‌تر است. خطوط یاقوتی و ریحانی نیز از همین گروه است؛ تفاوت این دو خط با نسخ و بین یکدیگر بیشتر در شیوه‌ای و به خصوص کوچکی حروف است.

گروه دوم یعنی نستعلیق (یا بهتر بگوئیم تعلیق که رایج ترین شاخه آن است) در ایران بیشتر مورد علاقه عموم است. در این خط از گذاردن اعراب چشم‌پوشی می‌شود؛ از آن گذشته حروف در هم آمیخته می‌شوند به صورتی که می‌توان خیلی تندرست و روان نوشت. از اینجا دیگر تا خط‌شکسته فقط یک گام فاصله داریم که آن خود با سیاق فرق اندکی دارد. این هردو خط اخیرالذکر را می‌توان به شتاب پرواز پرستو نوشت زیرا در آن حروفی متعدد به صورت یک خط پر پیچ و تاب در می‌آید و در نتیجه کار خواندن آن برای مردم نیازمند سخت دشوار است. در محاکم و حسابداری‌ها بیشتر از سیاق استفاده می‌شود زیرا این خط برای تندنویسی مناسب است؛ به همین دلیل به آن اغلب «دیوانی» می‌گویند. انواع دیگری هم از این خط توسط کاتبین فارغ‌البال متفنن اختراع شده است که چون استعمال کمتری دارند ما دیگر در این مقام به ذکر آنها نمی‌پردازیم.

از اختلاط این دو گروه اصلی «کتابه» حاصل شده است و این خطی است تزیینی که در آن حروف را زیر یا روی یکدیگر قرار می‌دهند و در نتیجه این خط چشم‌های آزموده و دقیق بیننده را به خود مشغول می‌دارد. این خط را در طفرای سکه‌ها و کتیبه‌های بالای در به کار می‌برند.

خط‌کوفی که گویا از مختروعات حضرت علی است و ایرانیان امروزی آنرا قدیمترین خط دوره اسلام می‌شمارند جزو هیچ یک از این دو گروه نیست. من فقط بر بالای برجمها و مقابر قدیمی نمونه‌های این خط را دیده‌ام و علت اینست که از مدت‌ها پیش استعمال آن بکلی متروک شده است.

از خط گبرها یا پارسی‌ها یعنی زرتشتیان در اینجا سخنی نمی‌گوئیم زیرا هرچند از جمله خطوط ایرانی است در دربار رواجی ندارد.

۲- آداب و رسوم درباریان

آداب و رسوم رایج در دربار ایران با آنچه نزد ما متداول است تفاوت چندانی ندارد، فقط خصایص قوم ایرانی در آن بخوبی مشهود است. ایرانی روی هم رفتہ متواضع و خوددار و از ترک جماعت که اصل تاتاری آنها در نژادشان نمودار است محتاط‌تر است.*.

۳- دین

دین در دربار ایران نیز مانند دین مردم عادی و ساده اسلام است به صورت مذهب شیعه. شاه اسماعیل اول کاری کرد که مذهب شیعه در ایران قبول عام یافت. وی تسنن را که مذهب مورد قبول ترکان است منع کرد و این اقدام به پیروی از تعالیم شیخ حیدر پدر وی صورت گرفت. حتی می‌توان گفت که تشیع از چند نسل اسلاف وی که همگی از شیوخ تقدس‌مآب بودند و نسبشان به حضرت محمد می‌رسید به وی بهارت رسیده بود. این شاخه از دین اسلام را «شیعه» می‌نامند چون پیروان آن به اعقاب پیغمبر سر سپرده‌اند. اعراب پیروان آنرا اثنی عشری می‌نامند یعنی معتقد‌ین به دوازده امام و کتب فقه آنها را فقه جعفری می‌گویند و این تسمیه به تبعیت از امام جعفر صادق امام ششم است. درباره رواج مذهب شیعه در میان ایرانیان بوسیله شاه اسماعیل اول (۱۵۰۱ - ۲۴ م.) داستان خوشمند زیرا حکایت می‌کنند. شاه اسماعیل در جنگ‌های خود چندان به کار توسعه و رواج مذهب آباء و اجدادی عنایتی نداشت؛ اما هنگامی که زمان صلح و آشتی فرا رسید وی کوشید که تمام رعایای خود را به مذهب شیعه مؤمن سازد. اما در ضمن باید دانست که اهل تسنن به چهار شعبه یا مکتب فقیری تقسیم می‌شوند و هریک به‌اسم واضح و بانی آن مکتب شهرت یافته‌اند.

* نویسنده با توقف نسبه کوچکی که در ایران داشته در این مبحث به خود جرأت داده و اظهار نظرهای قطعی و عمومی درباره اخلاق و رفتار ایرانیان کرده است. چون نظر وی در این باره مطلقاً بی‌بایه و اهانت‌آمیز بود این قسمت (حدود یک صفحه) از ترجمه حذف گردید. (متترجم)

- ۱- حنبلی^۲‌ها که ترکها، اعراب، تاتارهای کریمه، اکثریت از بکان و تعداد بسیاری سوای اینها بدان معتقدند.
- ۲- شافعی‌ها که جاوه‌ای‌های فعلی و بقیه سکنه هندوستان خلفی از آن شماراند.^۳ مالکی‌ها که پیروان آن بیشتر در افریقا هستند. ۴- حنفی‌ها که اورنگ زیب با قسمتی از رعایا یا شن و همچنین طوایف آسیای مرکزی (از بکان و دیگران) را می‌توان از پیروان آن دانست. اتباع شاه اسماعیل بیشتر از حنفی‌ها و در مشرق مملکت از شافعی‌ها تشکیل می‌شد. در کوششی که برای راندن غیرشیعی‌ها از کشور ایران مبذول می‌شد شاه اسماعیل تمام ملاها را که در بین آنها فقط معدودی شیعی بود از سراسر مملکت گردآورد. ملاهای شیعی که نسبت به حنفی‌ها کاملاً در اقلیت قرار گرفته بودند در احتجاجی که رخداد بهزودی از اعتقاد خود دست کشیدند. سرانجام ملای فقیر و بی‌نام و نشانی که تعصّب دینی داشت بدرون آن مجلس آمد ولی برخلاف رسم رایج مملکت کفش—های خود را به جای اینکه بیرون اطاق بگذارد در دست گرفته با خود به درون آورده بود. حنفی‌ها می‌خواستند او را از این جهت مஸروب کنند و از شاه خواستند که این ملا را از جمع آنها بیرون کند و گفتند «مگر اعلیحضرت نمی‌بینند که او مرد دیوانه‌ایست؟» در اینجا شاه از او پرسید که به چه جهت وی رفتاری چنین غیر عادی دارد ملا در جواب گفت: «اعلیحضرت من بدان دلیل چنین کردم که حضرت رسول به ما هشدار داده است که از حنفی‌های دزد بر حذر باشیم.» حنفی‌ها ریشخندکنان گفتند در آن موقع حنفی‌ها کجا بودند زیرا ظهور این فرقه تازه پنجاه سال پس از مرگ پیغمبر بوده است. ملا فریاد برآورد «بسیار خوب، زیرا در زمان حیات پیغمبر هنوز دین و آئین ما پاک و نیالوده بود و به همین دلیل است که من شیعی هستم. اما شما در آن هنگام کجا بودید؟» چون مخالفان وی خود را با استدلال خود محکوم کرده بودند شاه اسماعیل از آنان خواست که از آن پس به مذهب اجداد وی بگروند و علناً این مطلب را اعلام کنند.^۴.

۲- به این کلیت که مطلب عنوان شده، صحت ندارد (متترجم).

۳- در این مورد نویسنده مرتکب چند مسوو تاریخی شده است: اولاً این مناظره ظاهرآ در دوره الجاتیو اتفاق افتاده نه شاه اسماعیل ثانیاً در جریان امر نیز تصرفاتی شده است. رجوع بفرمائید به روضات الجنات فی احوال العلماء والسداد صفحه ۱۷۵، باب الحاء، چاپ سنگی ۱۳۶۷ →

از آن گذشته باید توجه داشت که در آن اوقات که لوتر به اصلاح دین مسیح در اروپا قیام کرد بود در آسیا نیز تحولاتی در کار دین و آئین رخ داد گوئی قضای آسمانی چنین بود که بشریت در کار دین به راه نفاق و شقاق برسد.

کینه مذهبی بین ایرانیان و ترکها*

نفرت از مسیحیان

مذهب ایرانیان بامسیحیان کمتر بر سر مهر است تامذهب ترکها؛ معندها شیعیان نیز مانند اهل تسنن قبول دارند که حضرت مسیح پس از محمد بزرگترین پیغمبر است. مسلمانان اعتقاد دارند که خدا محمد را باقدرت کلام و بلاغت و مسیح را باقدرت شفا بخشیدن مدد داده است زیرا وی از پاکترین و پرهیزکارترین دوشیزه زاده شده است. در قرآن نیز از حضرت عیسی به عنوان فرستاده خدا یاد شده است: سوره چهارم «نساء»، آیه ۱۶۹ و سوره دوم «بقره»، آیه ۸۱. مسیحیانی که به آئین زندگی کنند و به خدا و معاد ایمان داشته باشند از هیچ نباید بترسند: سوره دوم آیه ۵۹. از آن گذشته قرآن ازدواج بین مردان مسلمان را بازنان مسیحی مجاز می‌شمارد. در سوره پنجم «مائده»، آیه هفتم همسفره شدن با صاحبان کتاب بلا مانع شناخته شده اما با وجود این آنها هیچ این آیه را به دیده نمی‌گیرند بلکه از هم طعام شدن بامسیحیان از هرفرقه و شعبه که باشند پرهیز می‌کنند؛ هرگاه بالباس مسیحیان تماس پیدا کنند دست‌های خود را می‌شویند درست مانند هنگامی که می‌خواهند کثافت را از خود بزدایند. طبق قوانین دینی آنها این ده‌چیز نجس به شمار می‌رود: بول، غایط، منی، خون، مردار، شراب، الكل** خوک، سگ و کافر. آنها مدعی

→ ه. ق. تهران. در این مورد و در سایر موارد دیگر که نویسنده راجع به دین اسلام اظهار عقیده می‌کند به کمال خوبی عدم اطلاع وی آشکار می‌شود. کمfer این اطلاعات را از مردم عامی تحصیل کرده است، در این مطلب شکی نباید داشت (متترجم).

* حدود دو صفحه از این قسمت چون دارای مطالعی بی‌اساس و عامیانه بود که به کار تحقیق و تتبع نمی‌خورد و خواندن آن جز اتفاق وقت خوانندگان به‌هیچوجه ثمری نداشت از ترجمه حذف گردید (متترجم).

** یکی از نجاستات ده گانه عرق بدن حیوان نجاست‌خوار است که مؤلف الكل را مکرراً بجای آن قلمداد کرده است (متترجم).

هستند که تمام این نجاسات در وجود یک کافر مسیحی که از هیچ ناپاکی پرهیز ندارد جمع است.

ایرانیان برخلاف ترکها که از بحث و مجادله در باب مسائل مذهبی منع شده‌اند سخت به بحث و احتجاج با مسیحیان شوق دارند. در چنین مباحثاتی قبل از همه آنها ایراد خود را متوجه تجدید پسرخدا می‌کنند و—مانند بقیه مسلمین—اینرا که حضرت عیسی پسر خداست رد می‌کنند. به عنوان مثال در این مورد خاطره‌ای را که از یکی از جلسات بزرگان واعیان ایران در دربار دارم در اینجا ذکر می‌کنم. حکیم باشی که از شراب‌شیر از تردما غبود و اختیار زبان خود را نداشت مرا به بحث و جدل خواند و این امر شاه را که من در کنارش نشسته بودم خوش نیامد و به همین دلیل باناراحتی ناظر آن بود، حکیم باشی شروع به صحبت کرد: «توفرنگی (در تمام آسیا تارودخانه گنگ مسیحیان را فرنگی می‌نامند) ادعامی کنی که عیسی پسر خداست؟» هنگامی که من حرف او را تصدیق کردم چنین به گفته خود ادامه داد: «در این صورت من بدون زحمت در حضور همه ترا مجاب و مضطرب خواهم کرد، خوب تو تصدیق داری که ذات خدا کامل، بسیط و غیر مرکب است؟» — این را نیز تأیید کردم. «باشد پس این مانند خورشید روشن است که خدا نمی‌تواند صاحب فرزند شود و این نیز واضح است که مسیحیان با اعتقاد به اینکه مسیح فرزند خداست و در نتیجه ذات او غیر کامل است بدرگاه وی مرتکب معصیتی کبیر می‌شوند؛ زیرا یک ذات کامل و بسیط نه توالد می‌کند نه زوال می‌پذیرد و نه به نحوی تغییر صورت می‌دهد!» دیگران در سکوت بعض سراپا گوش بودند و به دقت تمام جریان مباحثه را تعقیب می‌کردند. به طور کلی ایرانیان این رسم را دارند که در ضیافت‌ها و در مباحثه‌ها با وقار تمام خاموش می‌نشینند و صحبت گوینده را هرگز قطع نمی‌کنند. اما چون من در آن روز به اندازه کافی آمادگی و تمرکز حواس برای پرداختن به چنین بحثی نداشتم بدؤاً یکه خوردم اما بعداز اندکی خود را جمع کردم و باسلاخ خود او به او حمله کردم: «مگر تو هم اعتقادنداری که ذات خدا بی‌پایان است و وی قادر و قاهر مطلق است؟» حکیم باشی فوراً این نکته را تأیید کرد. «ولی می‌توانی این حقیقت را رد کنی که خدای قادر و قاهری که در وهم نمی‌گنجد قدرت انجام دادن کارهائی

را هم دارد که به عقل آدمی نگنجد؟» حضار چنان از سخن من خوشحال شدند که هم شاه و هم پس از او همه حضار کف زدند و مکرراً گفتند «بارک الله». و سرانجام این جلسه با سرافکندگی و خجلت مدعی من پایان یافت.

از طرف دیگر از نظر ایرانیها هیچ‌چیز بدتر و شرم‌آورتر از رفتار بعضی از ارامنه مسیحی (که در سراسر مملکت پراکنده‌اند) نیست که مذهب شیعه را پذیرفته‌اند و طبق قانون رایج مملکت ارث پدری خود را می‌طلبند (برخلاف ترکیه که باید از آن صرف نظر کنند) و از این هم بالاتر مدعی هستند که کلیه دارائی خاندان آنها تا درجه هفتاد و دوم به آنها تعلق می‌گیرد. در این مورد دعاوی پایان ناپذیری در محاکم در جریان است که هیچ وقت به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا مطابق با قانون شاکی باید درجه قرابت خود را با ارائه پنجه نفر شاهدی که هرگز دروغ نگفته باشند و یاحد اقل هیچگاه دروغگوئی آنها به ثبوت نرسیده باشد ثابت کنند. چنین شرطی هم طبیعی است که در این مملکت بسیار بسیار کم حاصل شدنی است در نتیجه شاکی تقریباً همواره از محکمه رانده می‌شود. از اینها گذشته قاضی نیز (که باگرفتن رشوه طرفدار متشكی است) به راحتی به چنین غارتگری شرم‌آوری رأی نمی‌دهد. پس جای شگفت نمی‌تواند باشد که کسانی که از مسیحیت روی گردانده‌اند اغلب خائب و خاسر از محکمه رانده می‌شوند و به ریشخند خویشان دچار می‌آینند.

ارمنی‌های ثروتمندتر عادت کرده‌اند که باحیله‌ای از چنگ قانون بگریزند و ورثه خود را از شر چنین حوادثی حفظ کنند. آنها ظاهراً دار و ندار خود را در مقابل چند شاهی به یک نفر مسلمان ایرانی می‌فروشند ولی قبل از قرار و مدار خود را دقیقاً گذاشته‌اند؛ در این مورد آنها از دفتردار یک نفر قاضی نیز که به تمام حقه بازیهای آنها وارد است کمک می‌گیرند. بلافاصله پس از این امر مالک موقه تمام اموال منقول و غیر منقول خود را به پسران (یعنی وراث) ارمنی می‌فروشد. این فروش جدید یک فرد مسلمان را نیز قاضی به صورت مکرر در دفتر خود ثبت و تأیید می‌کند. حال چون نسبت به اموالی که توسط یک نفر مسلمان خریداری شده باشد از طرف فرد ثالث هیچ اعتراضی جایز نیست

پس بعد از مرگ پدر هرگاه یک نفر شاکی در اثر عدم اطلاع به معاملاتی که قبلاً انجام گرفته دعوائی طرح کند به علت وجود این اسناد و مدارک همچون سگ گرسنه‌ای که رانده شود از پیشگاه محکمه طرد می‌گردد.

سه زیارت

شیعیان معمولاً به سه زیارت می‌روند؛ محرک دو زیارت از این سه زیارت اعتقاد شخصی آنها به توصل به ائمه اطهار است و سومین زیارت به صراحت از طرف دین مقرر گردیده است.

۱- زیارت مکه

مهتمرین زیارت رفتن به مکه واقع در عربستان است به هنگام عید قربان. عید قربان یادآور قربانی حضرت ابراهیم (خلیل) است که طبق روایات اسلامی به جای پسرش اسماعیل (و نه اسحق) شتری را (ونه گوسفند را) قربانی کرد. حضرت محمد بر پیروان خود مقرر کرد که یک بار در زندگی خود به زیارت مکه بروند؛ هیچ کس را از انجام دادن این وظیفه مستثنی نکرده‌اند مگر آنکه فقر مانع پرداختن مخارج سفر او گردد و یا اینکه نتواند معيشت زندگی خانواده خود را در محل سکونت به مدت یک سال تأمین کند.

هر کس که از زیارت مکه باز گردد به لقب حاجی ملقب می‌گردد. این زائران مکه در صورتی که تمکنی داشته باشند از آن پس عمame سفیدی می‌بندند و جامه‌ای از همان رنگ به نشانی تقوی و پاکدامنی می‌پوشند. زائرین باید در روز دهم ذوالحجہ در مکه باشند؛ هر کس که فقط یک روز هم دیرتر بر سر از سفر خود حاصلی نبرده و ناگزیر است که سال بعد باز به تمام رنج‌ها و مخارج اجتناب ناپذیر آن تن دردهد. این تصور نیز در اینجا هست که می‌توان شخص دیگری را به نیابت از طرف خود به مراسم قربانی مکه فرستاد. در این مراسم دستجات مردم به شکوه تمام به حرکت می‌آیند و سرانجام با قربانی شتر تشریفات به پایان می‌رسد. هرگاه کسی قبل از اینکه به زیارت مکه برود، چشم از جهان بپوشد قاضی از ماترک او مبلغ معینی را کنار می‌گذارد و از آن محل کسی را به عنوان نایب وی به مکه می‌فرستد تا تلافی اهمال متوفی را در

زندگی کرده باشد. هرسال تعداد کثیری از اعراب تمہیدست به ایران سرازیر می‌شوند و به اغنياء آمادگی خود را برای انجام دادن و ظایف حج آنها اعلام می‌کنند و در قبال مبلغ معینی برای انجام دادن مراسم حج اجیر می‌شوند. در چنین صورتی زائر جانشین فقط برای یک نفر کارفرما می‌تواند این وظیفه را انجام دهد و بس و لازم است که پس از انجام حج برای کارفرمای خود گواهی از مکه بیاورد و به او ارائه دهد. هر کس که قبل از برای خود مستقلاً به سفر حج رفته باشد در صورت اقدام به زیارت مکرر می‌تواند حج خود را به یک نفر دیگر که خود رغبتی به رفتن این مسافت نداشته باشد بفروشد.

در حین سفر حج خریداری ایرانیان اغلب خود را شافعی قلمداد می‌کنند زیرا به این طریق با آسایش خاطر و امنیت بیشتر مسافرت می‌کنند؛ هرگاه اینها خود را مطابق حق و واقع شیعی معرفی می‌کردند همواره زندگیشان از طرف ترکها معروف خطر واقع می‌شد.

هنگامی که زائر در مکه قربانی کرد و به آئین دین عمل نمود طبق رسمی که نزد ترکها و ایرانیان معمول است به مدینه هم می‌رود تا قبر پیغمبر را زیارت کند. این سفر باشتر یازده روز به طول می‌کشد؛ ولی بهر حال هر کس مختار است که به این سفر برود یا بلا فاصله به مملکت خود باز گردد زیرا لقب احترام‌آمیز « حاجی » بدون زیارت قبر پیغمبر هم به اشخاص داده می‌شود.

۲- زیارت کربلا

از این گذشته شیعیان به کربلا واقع در عراق می‌روند تا قبر من تضیی علی^۴، یعنی امام اول را که اینقدر مورد اعجاب و ستایش آنهاست زیارت کنند. خطر این زیارت بیش از وقتی است که می‌گیرد زیرا کربلا چندان از مملکت ایران فاصله ندارد ولی در عوض در قلمرو ترکها واقع است و همین ترکها هستند که باطری‌داران علی و به عبارت دیگر ایرانیها دشمنی صلبی و بطئی دارند و من پیش از این به تفصیل این مطلب را مورد بحث قرار داده‌ام.

^۴

در کربلا امام حسین^۴ مدفون است نه حضرت علی^۴ (متوجه).

زائران قطعاتی از تربت علی را با خود می‌آورند و در نماز از آن استفاده می‌کنند. در حین نماز باید زمین را بوسه زد و از آنجا که خاک همیشه آلوده و ناپاک است مگر آنکه استخوان پاکان را در خود مدفون کرده باشد به همین دلیل ایرانیها تربت علی را برای مهر نماز برگزیده‌اند. قدری خاک را بر می‌دارند و به صورت گردقالب می‌زنند به صورتی که ضخامت آن قدری بیشتر از سکه باشد. آنگاه آنرا در مقابل آفتاب قرار می‌دهند و می‌خشکانند و به نشانه درستی و صحت مهری بر آن می‌زنند و به همین دلیل هم هست که به آن «مهر» می‌گویند. فروشنده‌گان این مهرها مدعی هستند که ترکان عثمانی به اندازه کافی پست هستند که خاک مهر را با ادرار خود بیالایند تا از این راه نیرنگی در کار دشمنان خود کرده باشند.

۳- زیارت مشهد

زیارت امام هشتم، امام رضا رایج‌ترین زیارت در ایران است زیرا قبر امام رضا در شهر مشهد واقع در خراسان (شرق ایران) است. اسم این امام دائم ورد زبان بیماران است و آنان گمان‌دارند که با توصل به او شفا خواهند یافت. از آن هنگام که شاه عباس اول مدفن امام رضا را از چنگ ازبکان تاتار خارج کرد این مزار در اثر وقوع معجزات مکرر حیرت‌انگیز سخت مشهور شده است. بیشتر این شهرت در اثر اینست که تعدادی از نابینایان شهرت داده‌اند بر اثر زیارت و توصل به امام رضا بار دیگر نور چشمان خود را باز یافته‌اند. مقداری از تعداد کثیر زائران مشهد طالب شفا یافتن هستند و تعداد دیگر می‌خواهند مراتب ستایش و فرودستی خود را به امام ابراز دارند. از راه افتادن شفای افتگان دروغین در صحن و در معابر قبل صحبت به میان آمد؛ اغلب چهار یا پنج معجزه فقط در یک ماه اتفاق می‌افتد. گویا اولین کسی که کار معجزه را رایج کرد شاه عباس کبیر بود. وی برای اینکه پول رعایای خود را که تابه‌حال در زیارت کربلا خرج می‌کردند در مملکت نگاهدارد کوشید تا بر شهرت مزار امام رضا که در خود مملکت قرار دارد بیفزاید و این امر نیز با وجود زود باوری رعایا سخت آسان بود. بزرگان و رجال مملکت همه پیش‌بینی‌ها را می‌کنند که پس از مرگ کالبد

آنها را در جوار قبر امام رضا دفن کنند.

به علت تنگی معال از پرداختن دقیقت و مشروحت به اعمال دینی ایرانیان صرف نظر می‌کنم. این اعمال بیشتر شامل تشریفات و شستشو‌های می‌شود که با سلیقهٔ ما تفاوت فاحش دارد. شاه عباس کبیر برای تسهیل و استفادهٔ کار عامه دستور داد شیخ بهاء الدین محمد اصول عقاید دینی را در کتابی به نام «جامع عباسی» گرد آورد. این کتاب در دست همگان دیده می‌شود و من خوانندگان را به مراجعته به ترجمهٔ لاتینی آن که من در نظر دارم انجام دهم دعوت می‌کنم^۵.

۴- اعیاد و عزاهای ایرانیان

در بارهٔ اعیاد و عزاهای رایج در ایران قبل از هرچیز باید به دیده داشت که ایرانیان همپای پذیرفتن دین اسلام تقویم عربی را نیز باماههای قمری که باروئیت هلال ماه تازه آغاز می‌شود قبول کردند. در این مورد رویه‌مرفته به‌چشم خود بیشتر از محاسبات منجمین اطمینان می‌کنند. اما چون این ماه‌ها گاه از سی روز و گاه از بیست و نه روز تشکیل می‌شود، به‌طور متوسط ماه‌های قمری بر ماه‌های شمسی ما یک روز سبقت می‌گیرند؛ به همین دلیل اعیاد و عزاهای مسلمانان زودتر از تقویم متداول و رایج‌ما فرا می‌رسند. عیدی که امسال در زمستان جشن گرفته می‌شود پس از شانزده سال در تابستان فرا می‌رسد و پس از گذشت سی و دوسال باز به موعد نخستین می‌رسد.

با ذکر مثالی می‌توان مطلب را ساده‌تر کرد. روزی که من مشغول تحریر این سطور هستم با تقویم مسیحی یازدهم سپتامبر ۱۶۸۴ است و باروش خاص گاه شماری ایران با اول ماه شوال سال هجری ۱۰۹۵ برابری دارد. این جشن که به خصوص برای حمایت از فقرا و تنگ‌ستان است طبق تقویم ایرانی در سال ۱۶۸۵ باسی و یکم اوت و در سال ۱۶۸۶ بابیست و یکم اوت و در سال ۱۶۸۷ بادهم اوت مصادف خواهد شد و به همین ترتیب هر سال ده

۵- شیخ بهاء الدین محمد عاملی که در سال ۱۵۴۶ م. در بعلبك (سوریه) به دنیا آمد و در سال ۱۶۲۲ م. در گذشت از اجلة علمای دربار شاه عباس بود و به سمت صدارت و شیخ‌الاسلامی اصفهان نیز منصوب شد، متأسفانه کتاب مردم‌سنت «جامع عباسی» که تألیف اوست آن‌طور که کمپفر اعلام داشته توسط وی به زبان لاتینی انتشار نیافر است.

و یا یازده روز جلوتر خواهد افتاد تا پس از گذشتن مدت معینی در سال ۱۷۱۷ باز تقریباً به همین روز مصادف شود (ودقيق‌تر بگوئیم به هشتم سپتامبر).

از اینجا روش می‌شود که جشنها و مراسم مسلمین فقط به صورت ظاهر در موقع معینی برگزار می‌شود اما در واقع در سراسر طول سال در حرکت است.

ترتیب جشن‌ها و مراسم

د روز اول نخستین ماه یعنی محرم را روزهای عزاداری می‌شمارند زیرا دردهم محرم سال ۶۱ هجری (ده‌اکتبر ۶۸۰ می‌سیحی) امام حسین، پسر علی به قتل رسید. طرفداران حسین در بین النهرین وی را در جنگ بایزید که خلیفه مستقر در دمشق بود به کمک خواندند و او باملازمان معدودی رهسپار کوفه شد. یزید از ماجرا آگاه شد و گروه نیرومندی را به مقابله با او فرستاد در نتیجه وی محاصره شد و از یاران خود، آب و غذا جدا ماند. حسین که از تشنجی و گرسنگی به جان آمده بود با همراهانش با جسارتی که از یأس و نامیدی حاصل می‌شود به سپاه دشمن زد و با همه یارانش به شهادت رسید.

ایرانیان د روز اول ماه محرم را هرساله به تجدید خاطره این واقعه جانسوز می‌گذرانند. قبل از ظهرها به میدانها و معابر عمومی می‌آینند و با احترام تمام به سخنان ملا که روزانه یکی از فصول ده‌گانه کتاب «روضۃ الشہدا» را می‌خواندگوش فرا می‌دهند. فصل آخر این کتاب شامل گزارش و شرح شهادت حسین است. غروب همه در دسته‌های نامنظم به استراحتگاه‌های کوچک سر چهارراه‌ها و یا مأکن عمومی می‌روند و با خود چیزهای قابل اشتغال را همراه می‌برند و آتشی می‌افروزنند تادور آن برای عزاداری حلقه بزنند. بزودی رقصی آغاز می‌گردد که در ضمن آن نام حسین را به صدای بلند ذکر می‌کنند نه باناله و شکوه بلکه با صدائی خشمناک، به تبعیت از آهنگ آواز نوحه‌خوانان در دایره‌ای کنار هم جمع می‌شوند و در عین اینکه پا بر زمین می‌کوبند سینه را بامشت می‌زنند. کسی که با این مراسم آشنا نباشد شاید بپنداشد که ساحران را در حال رقص می‌بیند – آری اطوار و چهره

کسانی که در عزاداری شرکت کرده‌اند حالتی چنین خشن و انتقام‌جویانه دارد. این نمایش ساعتها به طول می‌کشد تا اینکه سرانجام گذشت شب خواب و استراحت را به یاد آنها بیاورد. این عزاداری ده روزه به عاشورا ختم می‌شود. در این روز مردم (که به یکدیگر جای می‌پردازند) به صورت دسته‌جمعی تابوت امام مقتول را که چون سرپوش ندارد جسد خون‌آلود پسر بچه‌ای که خود را به مردن زده از آن دیده می‌شود حمل می‌کنند. پسر بچه در حین حرکت دسته آه می‌کشد و ناله می‌کند. در بعضی از شهرها شرکت‌کنندگان در این تشییع جنازه با تیغی که در دست دارند به سر خود که تازه تراشیده شده زخم می‌زنند. به عبارت دیگر برش دایرهمانندی در پیشانی و دوخراس طولی در جمجمه خود ایجاد می‌کنند تا این قتل شرم‌آور را به صورتی محسوس مجسم کرده باشند. روز دهم محرم را عاشورا هم می‌گویند.

روز بیستم ماه دوم یعنی ماه صفر را وقف تجدیدخاطره متصل شدن معجزه‌آمیز سر حسین به بدن او کرده‌اند. زیرا پس از اینکه سر حضرت به ضرب شمشیر از تن جدا شد، چهل روز تمام دست نخورده و بدون اینکه طعمه حیوانی وحشی شود در آنجا ماند و پس از آن در اثر معجزی به تن پیوست، به هر حال اعتقاد و باور ایرانیان چنین است (در مورد ستانی‌سلاطیوس مقدس، اسقف اول لهستان نیز که به دست بولسلائوس شاه لهستان به قتل رسید نیز باید چنین اتفاقی افتاده باشد). به این مراسم «سر و تن» می‌گویند* در بیست و هشتم صفر ایرانیان بر سرنوشت غم‌انگیز امام حسن، برادر ارشد حسین که به خدعا و حیله دشمنانش بانو شیدن یک جام زهرآلود از سر راه برداشته شد اشگه می‌ریزند. روز آخر صفر (بیست و نهم) آبستن حوادث شومی است زیرا حضرت محمد در جائی گفته است که در این روز آسمان هزاران بلا بر مردم نازل می‌کند. در نتیجه این عادت نزد ایرانیان رایج شده که کوزه‌ها و دیزی‌های کهنه و تیله شکسته‌ها را از بام‌ها به میدان‌ها می‌افکنند تا براثن آن بلا بگردد یا از پیش پا برداشته شود.

* این اظهارات با شواهد و قرائن تاریخی و همچنین اعتقاد عموم موافق ندارد و بی‌این‌گی نظریات مؤلف برخوانندگان پوشیده نیست. بقیه اطلاعات مذهبی نویسنده هم بر همین نهوج عامیانه و بعضاً بی‌أساس است (ترجم).

در هفدهم ربیع الاول ولادت حضرت محمد جشن گرفته می شود.
در ماههای چهارم، پنجم، ششم و هفتم که ربیع الآخر،
جمادی الآخر و رجب نامیده می شود از اعیاد و عزاداریها چیزی
نیست.

در روز پانزدهم ماه هشتم (شعبان) به اعتقاد ایرانیان ملایک
در آسمان دفاتری را که نام زندگان در آنها ثبت است می گشایند.
به همین دلیل چنین روزی را روز برات می نامند.

نهمین ماه یعنی رمضان ماه روزه است. در این ماه در تمام
مدت روز چنان مردم پای بند روزه داری هستند که حتی یک قطره
آب نیز به کام خود نمی ریزند. کسانی که به خصوص در این مورد
تعصب دارند پارچه ای جلوه هان خود می بندند که ذره ای گرد و غبار
نیز به دهان آنها راه نیابد و روزه آنها نشکند. طول مدت روزه
صبح زود از آخرین لحظه ای است که ستاره ها به چشم می آیند
تا وقتی که باز هنگام غروب در آسمان ظاهر شوند. طرز تفکر رایج
امروزی که به سختگیری متمایل است حتی بر طول این مدت هم
افزوده؛ بنابراین آغاز روزه از برآمدن او لین فلق است یا وجود
چنان تاریکی که در آن نتوان رشته نخ سفیدی را از سیاه فرق داد.
اما در عوض هنگام شب برای هر کس مجاز است که در قبال
امساك شدید روز از انواع و اقسام لذات برخوردار باشد. همینکه
خورشید غروب می کند مطر بها با هنر پیشگان، آشپزها، قنادها،
شربت فروشها همه به شتاب به معاابر و میدان ها می آیند؛ مشعلها و
و چراغها همه جا را چون روشن می کند و دیگر در آنجا هر چه
دل آدم بخواهد به مردم عرضه می شود.

ایرانی ها در نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان
به درگاه خدا دعا می کنند و اعتقاد دارند که بخصوص دعا یشان در
این ایام مستجاب می شود و به همین دلیل است که آنها در این ایام
دسته دسته به مساجد روی می آورند و یاد ر منازل به صورت جدی
وقت را به نماز و دعا می گذرانند.

اولین روز ماه دهم، شوال همان طور که قبل ا نیز گفته شد
خصوص صدقه دادن است. قوانین شرع مقرر می دارد که رئیس
هر خانواده ای موظف است مقدار معینی گندم فطریه بدهد؛ البته

به جای آن پول نیز می‌توان داد که مقدار آن به پنج سولیدوس^۶ یا سه‌مارین گروشه^۷ بالغ می‌شود.
یازدهمین ماه، ذوالقعده بدون تشریفات خاص مذهبی برگزار می‌شود.

در روز دهم ماه دوازدهم یعنی ذوالعجم در تمام ممالک اسلامی عید قربان برگزار می‌شود و در این مراسم علناً شتری را قربانی می‌کنند. هرچه ناحیه‌ای بزرگتر باشد به همان نسبت نیز این جشن که محبوبیت و اهمیت خاص دارد باشکوه و جلال بیشتری برگزار می‌شود. مردم به قربانی شتر که جنبه همگانی و عمومی دارد اکتفا نمی‌کنند و هر پدر خانواده‌ای که دستش بهدهانش برسد در خانه خود گوسفندی قربانی می‌کند. به این عید بایرام یا قربان می‌گویند.

در هجدهم همین‌ماه به اعتقاد شیعیان هنگامی که محمد و علی با یکدیگر مصافحه می‌کرده‌اند در اثر معجزه حیرت‌انگیزی به یک جسم و روح تبدیل شده‌اند^۸ و به همین دلیل این جشن باشکوه تمام برگزار می‌شود. این اتحاد روح و جسم دلیل و مدرک خوبی شده‌است برای ایرانیها بر ضد ترکها. می‌گویند این خود نشانه‌ای است قاطع از اراده پیغمبر بر تعیین علی که بیش از دیگران مورد علاقه پیغمبر بود به عنوان جانشین برحق خود. پس طبق این دلیل مدعی فقط مردی دروغگو و بدخواه بوده است. به این عید خم غدیر می‌گویند.

سرانجام باید از عید نوروز نام برد که بر مبنای اعتدال ربعی و تساوی شب و روز قرار دارد (بیست و یکم مارس). نوروز از اعیاد اسلامی نیست بلکه از آداب و رسوم ایرانیان قدیم به جای مانده است و هنوز هم بزرگترین و درخشان‌ترین جشن ایرانیان به شمار می‌رود. همه کس در این روز جامه نو می‌پوشد؛ دوستان و آشناهایان به‌دیدن یکدیگر می‌روند، میهمانی‌ها برپا می‌شود، نوشخواری می‌کنند و به تفریح می‌روند. تازه پس از دو هفته و در بعضی موارد پس از سه هفته جشن‌ها و میهمانی‌ها به پایان می‌رسد.

^۶ واحد بول طلای رومی به مقدار ۴/۵۵ گرام طلا.

^۷ Mariengrosche

^۸ مؤلف اشتباہ کرده است. عید غدیر به عقیده شیعیان برای یادبود نصب حضرت امیر به جانشینی بیغمبر اکرم بن‌گذار می‌گردد (متترجم).

مقدمه نوروز چنین است که در میدان‌های عمومی بانقاره، شیپور و سنج از نیمه شب تا ظهر نوازنده‌گی می‌کنند. پس از آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترک می‌گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به مساجد، میدانها و ساختمانهای عمومی روی می‌آورند؛ همه به هم تبریک می‌گویند، همه‌جا پرازشادی و سرزندگی است؛ بازی می‌کنند، سر به سر هم می‌گذارند، صحبت می‌کنند، قلیان و چیق می‌کشنند و قلیان و چیق را دست به دست می‌گردانند و هر کس پاک کوچکی به آن می‌زند. شعراء و هنرپیشگان عرض هنر می‌کنند؛ در جلسات و دسته‌های مذهبی شرکت می‌جویند تا اینکه روز به پایان می‌رسد و آنگاه باز هر کس در چهار دیوار خود دنبال جشن و شادی را می‌گیرد و بخشی از شب را به شادی و خوشی در جمع خویشان و کسان خود خود می‌گذراند.

XII

اصفهان پایتخت ایران

۱

مقر دربار صفوی در بزرگترین شهر ناحیه عراق یعنی اصفهان پایتخت ایران است که صفا هون نیز تلفظ می شود. عرض شمالی آن ۳۲ درجه و ۴۰ ثانیه است؛ اختلاف ساعت بر پایه مبدأ رم سه ساعت و نیم و انحراف عقربه مغناطیس به طرف مغرب شانزده درجه است.

وسعت پایتخت

وسعت این شهر چندان است که آنرا بزرگترین شهر آسیا در این سوی رود گنگ می توان به حساب آورد. آری از زمان شاه عباس اول چنین توسعه ای در خارج حصارهای قدیمی نصیب آن شده است. حتی امروز نیز شهر در حال گسترش است زیرا علی الدوام از سایر نواحی مملکت به پایتخت هجوم می آورند و این بدان علت است که مردم می پندارند و امیدوارند که در مقر دربار بهتر بتوانند از چنگ ظلم و جور حکام و والیان در امان باشند. با محسوب کردن حومه می توان گفت که حدود اصفهان به شانزده فرسنگ یا شانزده ساعت راه که در حدود سی و شش کیلومتر باشد بالغ می شود^۱. من بهر حال بی جهت کوشیدم که طی یک روز شهر را سواره دور بزنم؛ به علت وجود باغهای متعدد و موانعی از قبیل جویها و گودالها شاید در دو روز هم نتوان به مقصد رسید

۱- آن طور که معلوم است مؤلف هر فرسنگ را ۲۵ کیلومتر حساب کرده است (متترجم).

(تصویر).

اصفهان در یک جلگه فوق العاده حاصلخیزی قرار دارد؛ فقط حومه جنوبی برایر کوه صفه که شنی و بی برگ و بار است دارای حدی طبیعی است. شهر برایر آسمان صاف خود دارای آب و هوائی یک نواخت، خشک و بی اندازه سالم است. در این شهر نعش‌ها قبل از اینکه فاسد شوند می‌خشکند؛ آهن حتی در حال مرطوب بودن زنگ نمی‌زند و سیم‌ساز تا مدت‌های مديدة کوک را نگاه می‌دارد. اما درباره قسمت شرقی شهر من نمی‌توانم با همین قطعیت چنین ادعائی بکنم.

مردم مدعی هستند که هوای اصفهان از زمان شاه عباس به این خوبی و سلامت است و علت هم آن است که شاه خیابان‌های عمومی را مشجر کرد و بزرگان و اعیان به چشم و همچشمی یکدیگر در با غمهای خود درخت غرس کردند. قبل از آن هوا از بخارهایی که از زمین بر می‌خاست آکنده بود اما حالا درخت کاری باعث شده است که این بخارهای نامطبوع نباود گردد. این استدلالی است که بیشتر به درد فیلسوفها می‌خورد؛ مسلم اینست که زمین اطراف اصفهان پاک‌ترین آبها را که تمام محاسن را در خود جمع دارد ذخیره کرده است و به همین دلیل هم هست که در این دیار هیچ‌کس آب جاری را برآن ترجیح نمی‌دهد.

حومه‌ها

از حومه‌های اصفهان که به مقدار زیاد به نشو و توسعه شهر کمک کرده‌اند باید در وهله اول از دو تا نام برد: عباس‌آباد در مغرب اصفهان که به نام موسس خود موسوم گردیده و جلفا در جنوب که اسم جلفای ارمنستان را برخود دارد. شاه عباس ساکنان جلفای فعلی را از ساحل ارس کوچ داد و در آنجا مستقر کرد. این هردو حومه به خاطر وسعت و خیابان‌های بزرگ و دراز خود از بقیه ممتاز‌اند. در مورد جلفا این نکته را نیز به گفته خود اضافه می‌کنم که سکنه آن منحصراً مسیحیان ارمنی هستند. تعداد آنها بر حسب تخمین سی هزار نفر است و جمعاً دارای سیزده کلیسا و بیش از یکصد تن روحانی هستند. وزیر اعظم تازگی در مقابل حقی که به آنها برای پرداختن به آداب و مناسک دینی خود داد مالیاتی جدید نیز به

میزان ۲۰۰ تومان (۳۴۰۰ تالر) هرسال پرایشان وضع کرد. در طرف جنوب جلفا روستای گبرها یا پارسیان قرار دارد و اینها زرتشتیان قدیم هستند که آتش را می‌پرستند و به طرف خورشید نماز می‌گذارند و مقررات قدیم مربوط به پاکیزگی را هنوز رعایت می‌کنند. عجیب است که اینها دین خود را هرچند که به زرتشت راجع می‌شود منسوب به ابراهیم می‌شمارند. تعداد اینها ششصد خانوار است و همه بزرگ‌اند.

حصار شهر

حصار شهر که گردآگرد شهر قدیم را با پیچ و خمها ای احاطه کرده امروز به زحمت دیده می‌شود زیرا عمارات جدید آنرا از چشم پنهان کرده است. این حصار نیز به همان صورت ساخته شده که خانه‌های مردم یعنی با خشت خامی که در برابر آفتاب خشک می‌شود.

شهر قدیم دارای هشت دروازه است؛ نهمین دروازه را که به «دروازه مرگ» موسوم است مردم به علت خرافاتی بودن خراب کرده‌اند تا پتوانند جلوی کشtar بیماری طاعون را بگیرند. غیر از اینها من به تعداد زیادی مدخل پی بردم که آنها را در حصار تعییه کرده‌اند. در روی زمین قطر حصار بهده پا می‌رسد. هرچه بالاتر می‌رود از این قطر کاسته می‌شود تا اینکه به ارتفاعی باور نکردنی ختم می‌گردد. حصار شهر نه کنگره دارد نه جائی برای دفاع و نه تأسیساتی برای جنگ در آن تعییه شده است؛ فقط گاه‌گاه با بقایای گودال‌ها یا سدی که در اثر مرور زمان خراب شده است مصادف می‌شویم.

آبیاری اصفهان

زاینده‌رود در طول ضلع جنوبی اصفهان جاری است. زاينده رود در فاصله سه روز مسافت از کوهستانها سرچشمه می‌گيرد و در یک بستر فوق العاده عريض که عمق چندانی ندارد روان است. پایتخت قسمت‌اعظم صفا و طراوت و آبادی خود را مديون همین رودخانه است. زاينده‌رود در فاصله زياد سدبندي شده و به یك شبکه متنوع تقسيم می‌شود و قسمتی از آن برای آبیاری مزارع

بیرون شهر و قسمتی برای تأمین آب استخراها و حوضهای بیشمار قصور و خانه‌های مسکونی مصرف می‌شود؛ در آنجا گاه آب به صورت فواره‌هائی به آسمان می‌جهد که باعث التزدادخاطر بینندگان می‌شود ولی اغلب آب آرام و راکد در حوضهای گرد آماده استفاده مردم است و برای شستشو هائی که از طرف دین مقرر شده وجود آن غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. گویا هرسال در حدود یک صد کودک در این حوضهای خفه می‌شوند.

هر کدام از این انشعابات مخصوص آبیاری دارای اصطلاحات خاص فنی است که بلا فاصله معنی دقیقی را متبادر به ذهن شنونده می‌کند. انشعاب اول را به هر تعداد که باشد مادی^۱ می‌نامند؛ شاخه‌ای را که از آن منشعب می‌شود جدول می‌گویند. باریکه‌ای را که از جدول برای آبیاری مزارع و خانه‌های مردم می‌گیرند جوی می‌خوانند. هر یک از تقسیمات گروه اول و دوم باز بر حسب محلی که در آن جاری می‌شود دارای اسمای خاص معینی است. بدین ترتیب میراب باشی‌ها نظارت دقیق بر آبیاری دارند و بخوبی می‌توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زد و خورد می‌شود نظم ایجاد کنند. زیرا آب در این شبکه‌هائی که با تبعیر تمام ایجاد شده است دائم جریان ندارد بلکه با صرفه جوئی بسیار و در ساعات و روزهای معین و یا حتی یک بار در هفته در این مجاری آب جاری می‌شود. اغلب رودهای ایران در اثر این استفاده بسیار از آنها چندان کم آب است که آبهای شیرینی که به طرف جنوب جریان دارد اصلاً به دریا نمی‌رسد بلکه پس از چند روز خشک می‌شود.

پلهای اصفهان

پلهای اصلی به روی زاینده‌رود زده است و از آن میان یکی در مغرب حومه شهر قرار دارد. پلی است تقریباً کمتر، با ساختمانی ساده از آجر و سنگ تیشه‌خورده و مربوط است به زمان شاه طهماسب (قرن شانزدهم مسیحی). این پل با هفده دهنه بزرگ روی رودخانه را فرا گرفته؛ معندها دوازده دهنه کوچکتر نیز در بین آنها تعبیه شده. این دهنه‌های کوچکتر را فقط از نظر تنوع ساختمان ایجاد کرده‌اند و همه بر روی پایه‌های پل قرار دارند و به قعر نمی‌

۱- این کلمه در متن اصلی به صورت معادی ذکر شده است (متترجم).

رسد. مردم می‌گویند که بانی پل یک مارگیر در خدمت خود داشته و به همین دلیل این بنا به پل ماربان موسوم گردیده است. من از کتیبه این پل نتوانستم تأییدی مکفى براین مدعی پیدا کنم زیرا کتیبه را در موقع خود در عمق سنگ نقر نکرده‌اند و به همین دلیل باد و باران آنرا از بین برده است.

پل دوم که هفت هزار و ششصد پا از پل اول فاصله دارد توسط اللهوردی‌خان که با تصرف لارستان (در جنوب ایران) به شهرت رسید در حدود هشتاد سال پیش با سنگ‌های مکعب و آجر برپا گردیده است. این پل خیابان مجلل سلطنتی چهارباغ را با با غ سلطنتی هزار جریب مربوط می‌کند و با سی و سه دهنه بزرگ خود که فقط محدودی از آنها قدری تنگ‌تر است یک شاهکار واقعی معماری به شمار می‌رود. کف پل را با سنگ‌تیشه نخورده فرش کرده‌اند؛ در هر دو طرف آن دیوار زیبائی که چندمتر ارتفاع دارد و از طرف درازا پایه‌های پل در آن معبربی ایجاد کرده است کشیده‌اند. وضع چنان است که ما پیاده‌ها بدون برخورد با سواران می‌توانیم به‌این‌طرف و آن‌طرف حرکت کنیم. این راهروهای جنبی در انتهای پل توسط درهای کوچک متعددی قابل عبور می‌شود؛ در بعضی از مواضع در دیوارهای جنبی درهای که به‌طرف خارج باز می‌شود تعبیه گردیده است. با گذشتن از این درها می‌توان از پله‌ها از فراز پایه‌ها تاسطح آب فرود آمد. زیرا آب این‌جاده را بستان چندان کم می‌شود که می‌توان به‌سهولت سوار براسب از آن گذشت بدون اینکه احتیاجی به‌ورود به‌پل باشد؛ گاه نیز پیاده می‌شود از آن گذشت و تر نشد. سطوح خارجی دیوارها را با طاق‌نما زینت کرده‌اند و آن هم به‌این ترتیب که روی هر پایه پل یک طاق‌نما و روی هر دهنه پل دو طاق‌نما. به‌خصوص در جهت سرپل‌ها نیمکت‌هائی برای رفع خستگی و لذت‌بردن از چشم‌انداز ساخته‌اند.

پل اللهوردی دوازده قدم عرض و چهارصد قدم طول دارد؛ هر گاه دو طرف قدامی را که به ساختمانهای ستوندار مخروطی شکل ختم می‌شود به‌آن بیفزائیم جمع آن ۴۹۰ قدم می‌شود. این هردو پل که ذکر آنها را کردیم به‌طرف جلفا می‌روند که در آن طرف رودخانه تقریباً تمام فضای مابین را شامل می‌گردد و در طول ساحل کشیده می‌شود.

پل سوم که از پل اول دو هزار قدم فاصله دارد به تبع آن قسمت از شهر که در آن قرار دارد پل حسن باد نامیده می شود و شاه عباس دوم آنرا بنا کرده است. این پل زیبائی خاصی دارد؛ قسمت اعظم جبهه خارجی آنرا با کاشیهای درخشان پوشیده‌اند، سایر تزیینات آن که جای خود دارد. این پل از قسمت مشرق اصفهان از وسط خیابان عربیض خواجوی بزرگ به بعضی از باغهای سلطنتی و یا به جاده‌ای که به شیراز و خلیج فارس می‌رود ختم می‌شود. می-خواهم بگویم که این پل از نظر هنری برسایر پل‌ها برتری دارد به خصوص هرگاه راهروهای ستوندار هردو طرف، گچ‌بری‌های بسیار متنوع، دروازه‌ها و طاقها و همچنین شکل زیبای پیش آمدگی‌ها را که در وسط و در طرف پل تعبیه شده و به آن جلوه خاصی داده است در نظر بگیریم. این پل دارای بیست و چهار دهنه است که از مکعب‌های به دقت تراش‌خورده ساخته شده است و به طرف وسط باشد های چوبی برای گرفتن جلوی رودخانه مسدود گردیده است؛ بدین ترتیب زاینده‌رود در باغ سلطنتی سعادت‌آباد به دریاچه‌ای مبدل می‌شود. اصفهانی‌ها از دیدن اینکه امواج از این دهنه‌ها با غرش بسیار بروی موانع مصنوعی که از پله‌های سنگی باشکوه فراهم آمده است فرو می‌ریزد لذت می‌برند.

۲- داخل شهر

خیابانهای اصفهان بعضاً بسیار پهن، مستقیم و به طور قابل ملاحظه‌ای وسیع است؛ اغلب این خیابانهای با درختکاری و جوی آب روان در وسط به دلپذیرترین صور تهادر آمده است. زیباترین خیابانها در حومه جدید شهر، عباس‌آباد قرار دارد. پس از آن به ترتیب جلفا و در مرحله آخر شهر قدیم که دارای محدودی خیابانهای درختکاری شده است قابل ذکر است. برخلاف خیابانهای باریک و کج و معوج و اغلب دارای سقف است و این خود برای پیاده‌ها فوز عظیمی محسوب می‌شود. بعضی از این کوچه‌ها با وجود اینکه مسقف است وسعت باور نکردنی دارد و گروه دیگری از کوچه‌ها به علت وجود تعداد بیشماری از کوچه‌های فرعی صورت گمراه کننده‌ای به خود گرفته است. به همین دلیل با وجود گشت‌های

زیاد و در نظر گرفتن اینکه من مجهر به قطب‌نما بودم کشیدن طرح یا چیزی شبیه به نقشه شهر اصفهان را کاری سخت مشکل یافتم، هرچند که سه‌ماه تمام هر روز را وقف این کار کردم.

شهر برداشت یکنواختی قرار دارد که شاید قدری به طرف رودخانه شبیب داشته باشد. کف آنرا سنگفرش نکرده‌اند و کف زمین حالت رسوبی عادی خود را نشان می‌دهد؛ به همین دلیل چون برف و باران در این دیار کم است هرگاه خیابان را مرتب آب‌پاشی نکنند گرد و غبار زیاد است و این امری است که اصفهانیها آنرا خیلی عادی تلقی می‌کنند.

قلعه

سكنه اصفهان از بناهای عمومی، قلعه قدیمی را که در قسمت مشرق شهر قرار گرفته و به عقیده آنها تسخیر نشدنی است و طبرک نام دارد به خصوص مورد ستایش قرار می‌دهند. همان‌طور که من قبلایادآور شدم این قلعه اصولاً بیشتر به عنوان زرادخانه مورد استفاده قرار می‌گرفته است. از نظر اروپائیان این ساختمانی است عجیب و خشن که صلات آن در اثر دو دیوار چینه‌ای موازی با یکدیگر است و ارتفاع آن بیننده‌را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در بالای این هر دو دیوار — دیوار داخلی از خارجی بلندتر است — دندانه هائی تعبیه شده که از آنجا می‌توان دشمن را هدف تیر قرار داد. در زیر این دندانه‌ها یک ردیف سوراخهای سه‌گوش با فواصل زیادتر دیده می‌شود که از آن می‌توان ریگه‌داغ یا آب‌جوش برس دشمن ریخت و او را مستأصل کرد. برای حفاظت محاصره‌شده‌گان از شر نیزه‌های پرتابی و زوین در بالا، روی هر سوراخی پوششی به شکل بینی گذارده‌اند. در همه‌جا ساختن قلعه بر حسب احتیاجات جنگی محل در جریان است.

امکنه و بناهای عمومی

اصفهان دارای یک بیمارستان و بیش از یکصد مسجد و مدرسه و تعداد بیشماری حمام و مسافرخانه است. تمام این تأسیسات عمومی از نظر معماری برجسته، زیبا و هنرمندانه از سایر بنایها ممتاز است. به خصوص این امر در باره بناهایی که در طرفین مقر

شاه ساخته شده، میدان شاه و همچنین چهارباغ صادق است؛ در سراسر ایران نمی‌توان به چیزی بخورد که از نظر جمال و خارق-العاده بودن با اینها برابری بتواند کرد.

شهر دارای میدان‌های بسیاری است که در زمرة مشهورترین آنها میدان کهنه واقع در شهر کهنه و میدان نو، بزرگ یا میدان شاه در قسمت جنوب غربی اصفهان را می‌توان ذکر کرد. مشخص میدان کهنه که چهارگوش است و سیصد قدم طول و صد قدم عرض دارد^۲، کارگاهها، دکه‌های هنرمندان، جعبه‌آینه‌ها، قمه‌وه خانه‌های است که آنرا احاطه کرده است و از آن گذشته بقایای قصور قدیمی و سه مسجد مشهوری که بلا فاصله در نزدیکی آن قرار دارد قابل ذکر است. از این سه مسجد باید قبل از همه از مسجد جمعه یاد کرد که با گنبد بزرگ و شبستانهای که ستونهای متعدد دارد (و این در کار معماری مسجد راه حلی است حیرت‌انگیز) لقب طاق معلق گرفته است^۳. مسجد دوم از کاشیهای بهرنگ آبی پاکیزه و دلربا پوشیده شده است چنانکه بیننده می‌پندارد آنرا از یک قطعه سنگ ساخته‌اند و لقب «سنگ و صله‌دار» خود به خوبی نمودار این تأثیری است که در بیننده به جای می‌گذارد. خیال می‌کنند که گور هارون خاخام اعظم یهود در این مسجد است و این بدان دلیل است که این مسجد نام هارون را برخود دارد^۴. سوای سه کتبیه موجود در سرپوشیده آن، رقم سنگ قبر این مردمقدس نیز که مورد احترام مسلمانان و مسیحیان هردو است قابل ذکر است. به همین دلیل نگهبان مهربانی که در مدخل بقیه نشسته و از طرف مقامات رسمی به این کار منصوب شده است مرا درست مانند اماکن متبرکه‌ای که مورد احترام مشترک مسیحی و مسلمان است به درون راه داد. سومین مسجد که مقابل آن قرار دارد به نام علی موسوم است و به خاطر برجهای بلند آجری خود که بزرگترین برج اصفهان است شهرت یافته است^۵. در سر

۲- امروز از میدان کهنه اثری برجا نمانده است.

۳- مسجد جماعت قدیم اصفهان در زمان سلجوقیان ساخته شده (۹۶۰-۱۰۷۲ م)؛ اما تمام دوره‌های خلاقیت ایران تا زمان حال در ساختن و پرداختن آن سهمی به عهده داشته است.

۴- منظور بقیه‌ای است موسوم به هارون‌ولایت که مسجد نیست و فقط مقبره‌ای است. اینکه هارون در آنجا مدفون باشد افسانه محض است؛ این بقیه در سال ۱۵۱۳ م در دوره شاه اسماعیل اول بربا شد و در سال ۱۶۵۶ م در دوره شاه عباس دوم تجدید بنا گردید.

۵- منارة مرتقی که کمپفر ذکر می‌کند تعلق به دوره سلجوقیان (قرن دوازدهم م.) دارد ولی مسجد به صورت فعلی خود از دوره صفویه (۱۵۲۴ م.) است.

پوشیده آن سه سنگ اسیاب را که وزن آنها ناچیز نیست بر فراز سر واردين با مهارت حیرت‌انگیز و رنج فراوان آویخته‌اند که گویا یادآور داستانی دلگذار و ظلم و ستمی است.

میدان بزرگ از طرف شاه عباس کبیر در آن واحد با کاخ سلطنتی مجاور آن و روستای عباس‌آباد ساخته شده است. این میدان از نظر عظمت و شکوه و جلال سخت بر میدان کهنه برتری دارد و از آنجا که در عین حال دهليز کاخ محسوب می‌شود در ذيل مشروحاً به توصیف آن می‌پردازیم.

شکل میدان مستطیلی است به طول ۶۶۰ قدم (در جهت شمال به جنوب) و عرض ۲۱۲ قدم. دورتا دور آن رفهای دوطبقه طاقدار تعییه شده است. فضای فوقانی به اطاقهای کوچکی تقسیم شده که به عنوان اطاق خواب به هر غریبه‌ای یا حتی به فاحشه‌ها کرایه‌داده می‌شود. طبقه‌زیرین آن معبیر پیاده‌های است اما بیشتر به عنوان حجره‌های بزرگ و وسیع برای خردۀ فروشها و پیشه‌ورانی که انواع و اقسام کالا را می‌سازند و می‌فروشنند نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما در این امر هیچ هرج و مرج و بی‌نظمی رخ نمی‌دهد زیرا آن فضا را بین اصناف مختلف تقسیم کرده‌اند. این ردیف حجره‌های مرتفع، تمیز و هم‌آهنگ که با طارمی‌های بسیار قشنگ از هم جدا شده به میدان شاه حالت خاص و جذابی داده است.

همسانی و یکنواختی عمارت‌های دور میدان؛ با چند بنای مجلل به بهترین وجهی از بین می‌رود. در ضلع غربی، عالی‌قاپو برجستگی خاص دارد و در فاصله مختصه از آن، سردر هشت‌تی که به حرم‌سرای می‌رود قابل ذکر است. در ضلع شرقی که مقابل آن قرار دارد مسجد شیخ لطف‌الله با کاشی‌های فوق العاده باشکوه درخان نگاه را به خود جلب می‌کند. در کنار دیوار این مسجد کسانی هستند که بادریافت چند شاهی بلا فاصله دست به کار می‌شوند و صحنه‌های جنگی را نمایش می‌دهند. جبهه مسجد شاه وسط عرض جنوبی میدان را اشغال کرده؛ این عمارتی است رفیع و واقعاً مجلل که زیبائی طاقهای قوس‌دار آن غیرقابل تقلید است. از طرف شمال مدخل بازار بزرگ قیصریه که از نظر زیبائی دست‌کم از مسجد شاه ندارد رو بروی آن قرار گرفته است. در دالان‌های بیشمار مسقف

این بازار، پارچه‌های پشمی، زری، منسوجات پنبه‌ای و ابریشمین و انواع واقسام اجناس خارجی دیگر برای فروش در معرض تماشا قرار گرفته است. دهنۀ این بازار از نظر ساختمانی با ضرایبخانه که ضمناً در آن زرگری هم می‌کنند مربوط است. در شهرهای دیگر ایران هم به بازار بزرگ، قیصریه می‌گویند؛ این بازار بزرگ خود معیار خوبی است برای اظهارنظر درباره رفاه اجتماعی و توسعه داد و ستد در هر ناحیه.

به موازات دیوار میدان‌شاه خندقی تعبیه شده که از ساختمانها و حجره‌ها آنقدر دور است که اصفهانیها از فاصله میان آن دو به عنوان گردشگاه استفاده می‌کنند. این خندق را به صورتی تمیز از سنگهای مکعب ساخته‌اند، عرض آن ده پا و عمق آن پنج پاست، هرگاه سطح آب باندازه کافی بالا بیاید در خندق نیز آب جریان پیدا می‌کند. حاشیه خارجی خندق را در فواصل منظم چنار و نارون کاشته‌اند – اولئاریوس این درختان را آتش دانسته است. اما جا به جا از غرس درختان خودداری شده است تا به دید وسیع بیننده خلی وارد نیاید.

در داخل میدان در طرف شمال و جنوب دو میله تعبیه شده که در بازی چوگان یا اسب‌دوانی به عنوان هدف و مقصد به کار می‌رود. در وسط میدان دگلی به ارتفاع زیاد نصب شده است که هرگاه میل شاه باشد بالای آن جام زرینی با یکصد تومان (یک هزار و هفتصد تالر) می‌گذارند و این جایزه کسی است که بتواند آنرا در حال چهارنعل بانیزه‌ای پائین بکشد. شاه سلیمان حریص زراندوز البته با چنین ورزشی میانه‌ای ندارد.

آن قسمت از میدان که به طرف مدخل بازار است در اختیار عموم قرار دارد. در اینجا خرده‌فروشان، سمسارها، آبنبات‌فروشها، پاره‌دوزها و اسلحه‌سازها جمع شده‌اند و به خصوص مسگرها و قلع کارها و از آن‌ها گذشته هنرپیشگان، دلچک‌ها، کشتی‌گیرها، شاعران و مردمی سرگردان از این قبیل گرد آمده‌اند. در دسته‌های رنگارنگ، در معركه‌گیری‌ها و در قمه‌خانه‌ها و میخانه‌ها بذله‌گوئی و ذوق و هنرمندی ایرانی بالتمام در جریان است. میدان فقط از بابت حق بساط کردن یک تومان واژ بابت کرایه حجره‌ها سه تومان عایدی دارد که رویه‌مرفته می‌شود ۶۸ تالر؛ این عواید را شاه به

مدرسه تخصیص داده است. هرگاه قرار باشد که نمایش باشکوه عمومی در میدان برپا شود فوراً تمام این مردم را با بار و بنه و خیمه و خرگاه خود از آنجا خارج می‌کنند تا فضای داخل خندق را کلا خالی کرده باشند.

چهارباغ

خیابان مجلل چهارباغ بدان دلیل چنین نامی گرفته است که در اثر تقاطع با رودخانه‌ای که عمود برآن جریان دارد اراضی را به چهارقطعه با غ تقسیم کرده است. این خیابان از پشت قصر شاه شروع می‌شود و در جهت جنوب غربی به طور مستقیم تا با غ هزار جریب ادامه دارد. زیبائی خاص این خیابان به خصوص در نهری است که در وسط آن از سنگ تیشه‌ای تعییه کرده‌اند و پنج پا عرض و یک پا عمق دارد. در این نهر آب زلال گاه با صدای دلچسبی که از برخورد آن با پله‌های سنگی حاصل می‌شود و گاه بدون سروصد و آرام در حوضها و آبگیرهای مصنوعی جریان دارد تا اینکه سرانجام در شبی که به پل الله‌وردی‌خان می‌رسد پایان می‌یابد. نزدیک اینجا دیگر آب به لوله‌های وارد می‌شود که آنها را در عمق زمین از نظرها پنهان کرده‌اند. هم حوضها و هم نهرها را از سنگ‌های صیقل یافته به هنرمندی با اشکال مختلف و متنوع ساخته‌اند و ترکیب کرده‌اند؛ کنار برآمده نهر و حوضها را قهوه‌چی‌ها و صاحبان میهمانخانه‌ها باحصار و قالی فرش کرده‌اند. در روی این فرشها مردم بی‌کار و فارغ‌البال می‌نشینند تا در حین کشیدن قلیان و صرف نوشیدنی شاهد نمایش و هنر نمائی شعراء، گویندگان و نقاشان باشند و به بهترین و مطبوعترین وجه وقت بگذرانند؛ فقط هنگامی که هوا زیاد گرم شود به اطاقه‌ای خنک قهوه‌خانه‌های مقابل رخت می‌کشند.

یکی از خصوصیات دیگر چهارباغ اینست که در دو طرف چنارهای متفع‌تنگ در کنار هم دارد و غرباً می‌توانند حتی در نیمروز در زیر سایه‌های آن از شر آفتاب سوزان در امان باشند و به اصطلاح خود ایرانیها در زیر «طاق سبز» بخرامند، به همین منظور خیابان را قسمتی با سنگ‌های تیشه نخورده و قسمتی با سنگ‌های صیقلی فرش کرده‌اند. آنچه را در مورد سروهای شیراز گفته‌اند من می-

خواهم برای چنارهای چهار باغ بکار برم و بگویم که در هیچ کجا دنیا چنار به این برومندی و بلند بالائی نمی‌رود که در اصفهان. مکمل تصویر لذت‌بخش این خیابان با غمهای اطراف آن است که در فواصل معین رشتۀ آنها توسط خانه‌های زیبائی که گنبد، ایوان، معجرهای چوبی و نقاشی دیواری دارد گستته می‌شود. برای داشتن تصوری جامع و کلی باز باید عظمت و جلال پل الله‌وردیخان را بر فراز زاینده‌رود و همچنین جبهه کم نظیر کاخهای پادشاهی را که در دو طرف خیابان به آنها ختم می‌شود از نظر دور نداشت. من که با گام‌های بلند خیابان را اندازه می‌گرفتم عرض آنرا شصت و سه گام برسورد کردم؛ طول آن در این سوی پل بالغ بر 162° گام و در آن سوی پل 220° گام است که طول پل را به اندازه 490° گام باز باید برآن افزود.

سطحی که توسط دو محور عمود بر هم خیابان و رو دخانه به چهار قسمت تقسیم شده بادیوارهای فرعی سی باغ را تشکیل داده که قسمتی از آنها را شاه به بزرگان و اعیان واگذاشته و قسمتی دیگر را برای استفاده شخصی یا همگانی تخصیص داده است. نه تنها این پاغمهای پایتخت رونق و جلوه فراوانی بخشیده بلکه خود این پاغمهای از نظر آنکه با عمارت‌وقصور کوچک دلربا، راهروهای پاکیزه، با غجهای شکوفان، بوتهای گل‌های نادر دست چیز و همچنین انواع و اقسام آبگیرها و فواره‌ها آراسته شده است حکم بهشت روی زمین را دارد و قلم از وصف آنها عاجز می‌ماند.

۳- خانه‌های مسکونی اصفهان

از خانه‌های سکنۀ عادی پایتخت ایران سخن به تفصیل نمی‌توان گفت. اغلب آنها از خشت در یک طبقه ساخته شده است که طاقی ضربی از همان جنس برآن زده‌اند. خانه‌های فقراء تنگ و تاریک است و حیاط ندارد در حالی که خانه‌های ثروتمندان جادار و اعیانی دور تادور فضای ساخته شده است. طرف خارج خانه‌ها دیوار عریانی است و بس؛ همه جلال و شکوه خانه در داخل آن است که به ایوان ختم می‌شود. میهمان زیر این ایوان می‌نشینند و از منظره تلؤت استخر و گیاهانی که باغ را تزیین کرده لذت می‌برد.

در سایر قسمت‌های خانه‌های ایران پنجره‌هایی تعبیه شده که تا کف اطاق می‌رسد ولی در آنها شیشه‌هایی که در قلعه‌کارگذارده باشند وجود ندارد بلکه شبکه‌های چوبی در آنها تعبیه شده و برآنها کاغذ‌هایی کشیده‌اند که نور از آنها عبور می‌کند. دیوارهای داخل را با گچ و طلق^{*} سفید می‌کنند. سقف مسطح را با گنده کاریمها و کاشی‌های معرق آبی می‌آرایند. برکف اطاق فرشهای گران‌بها گستردۀ اند و چند مخدۀ به کنار دیوار تکیه داده‌اند. در خانه‌های ایران بی‌جهت به‌دبال میز، صندلی، نیمکت و سایر لوازم خانه مختص اطاق، مطبخ و اصطبل که در مغرب زمین رواج دارد نباید گشت. به استثنای کارگاه‌های نساجی سایر کارگاه‌های در کنار خیابان تعبیه شده‌است به‌طوری که هر عابری می‌تواند به‌داخل آنها نگاه کند.

ذکر اطلاعاتی درباره سکنه اصفهان، تعداد آنها، مشاغل آنها، دسته‌جاتی که به‌آنها تقسیم شده‌اند و سرگرمی آنها از برنامه کار این کتاب خارج است. معهداً می‌خواهم در این مقام تصریح کنم که این شهر نه تنها دارای سکنه بومی بسیار زیادی است بلکه تعداد بسیاری نیز از خارجیها در آن اقامت گزیده‌اند که از آن میان می‌توان تاتارها، هندیان، روسها، اعراب، ترکها و غیره را ذکر کرد. این‌ها همه طبق رسوم و آئین خاص خود زندگی می‌کنند و حق دارند لباس خاص خود را بپوشند، به‌زبان خود سخن بگویند و از دین خود پیروی کنند. تعداد هندیان ملتانی را که به‌داد و ستد سرگرم هستند من به‌ده هزار تن و شماره گرجیان، چرکسها و داغستانی‌هایی را که به‌انحصار مختلف گذران می‌کنند به بیست هزار تن تخمین می‌زنم. در این شهر اروپائیانی نیز هستند. از هفت تن زرگر، ساعت‌ساز و میناکار که شاه عباس دوم از فرانسه استخدام کرده بود قبل از صحبت شد؛ این‌ها در محله ارمنی نشین‌جلفا زندگی می‌کنند و در آنجا کاملاً خوش‌می‌گذرانند. انگلیسی‌ها و هلندی‌ها در اصفهان نمایندگان تجاری دارند؛ شاه به‌انگلیسی‌ها قصری برای اقامت‌شان و اگذار کرده است ولی هلندی‌ها خودشان باید به‌فکر کار و زندگی خود باشند. پر تقالیل‌ها هم برای تجارت به اصفهان می‌آیند، فرانسوی‌ها به ندرت. طریقت‌های مغرب زمینی نیز در اینجا نمایندگانی دارند که عبارت‌انداز: کاپوسینی‌ها، کرملی‌ها، بر هنه پا، اگوستینی‌ها،

* منظور مؤلف روشن نیست. مترجم.

یسوعی‌ها و دومینیکنی‌ها. اما از هر طریقت فقط سه تن نماینده در اصفهان است؛ زیرا از هنگامی که در سال ۱۶۲۲م. دو ایرانی به نام ابراهیم و یوسف که به تشویق کرملی‌ها به مسیحیت گرویده بودند علناً سنگسار و در آتش سوخته شدند دیگر حق تبلیغ دینی از غیرمسلمان‌ها سلب شده است. یک سال پیش از آن یعنی در ۱۶۲۱ در شیراز یک نفر را که تازه مسیحی شده بود در پوست خر دوختند و به چهار میخ کشیدند.

لباس‌ها

در تصویری که به دست داده می‌شود مهمترین انواع لباس‌هایی که در اصفهان رایج است به چشم می‌خورد؛ در ردیف بالا لباس‌های محلی و بومی و در ردیف زیرین لباس‌های خارجی به دست داده شده آنهم به این ترتیب:

۱- لباس محترمین، درباریان، امرا؛ ۲- صوفی یا یساول سلطنتی؛ ۳- نوجوان؛ ۴- شهری متوسط‌الحال؛ ۵- ملا یاروحانی؛ ۶- شاطرها که از آنها نفر اول را در تصویر پاییستی با ران و ماھیچه‌های بر هنر نشان داده باشند (گروارساز اشتباهاً او را پوشیده نمایانده است)؛ ۷- رعیت؛ ۸- سرباز؛ ۹- دختران و زنان جوان در لباس منزل؛ ۱۰- زن با حجاب به صورتی که در ملاء عام ظاهر می‌شود؛ ۱۱ و ۱۲- گبر یا پارسی با زن او که چه درخانه و چه در بیرون آن بدون حجاب است.

در ردیف پائین نشان داده شده است:

۱- یک نفر ارمنی با زن خود که در خارج از خانه با حجاب است؛ ۲- یک نفر ترک اهل آناتولی با دو زن؛ ۳- سه هندی از اهالی ملتان یا بندیان با دختر جوانی از قوم خود؛ ۴- یک تاتار ازبک با زنش؛ ۵- یک نفر گرجی بازنش (چرکسها نیز چنین ظاهری دارند).

XIII

کاخها و باغهای اصفهان

۱- تشکیلات عمومی

پس از اینکه نظری اجمالی به شهر اصفهان افکنديم حال توصيفي نيز از کاخها و باغهای سلطنتی آن به دست می دهيم. در بنای اغلب خانه های ايراني، و نه تنها کاخها، چنین به نظر می رسد که دو عامل دست اندركار بوده اند يکی خوشگذرانی و دیگری حсадت... خوشگذرانی باعث شده است که ايرانيها منزل خود را در باغی که حتی المقدور بزرگ است با آب فراوان، سایه، باغچه و چيز های مطلوب دیگری از اين قبيل قرار دهند. در اثر حсадت ايرانيها ناگزير شده اند که اين باغ را باديواري به دونيم تقسيم کنند و به يك قسمت از آن که ايوان می گويند بیگانگان و میهمانان را راه دهنده و راه قسمت دیگر یعنی حرم را چنان با عالم خارج قطع کنند که حتی وفادارترین و يكدلترین دوستان نيز جسارت نکند بدان گام بگذارند. زира در اين قسمت کاملا اختصاصی عرصه، منحصر از نان، متعه ها، کنيزان و خواجه سرایان صاحب خانه که زوجه های متعدد دارد حق آمد و شد دارند و بس.

اين طرز تقسيم در مورد کاخها و باغهای هم که توسط شاه عباس تأسيس شده رعایت گردیده است. کاخهای گوناگون که اغلب کوچک و دارای اطاقيها و ناهارخوری های متعدد و قبل از همه سالنهای ستونداری که به آنها تالار می گويند است برای برگذاری جشنها و مراسم عمومی به کار می رود و همه در قسمت بیرونی اين تأسيسات قرار دارد. تالار اغلب به صورت

صحنه‌ایست که سه طرف آن به باغ است تا از این طریق میهمانان شاه بتوانند به کمال خوبی و بدون مانع از منظرة باغ لذت برند. اما حرم‌سرا برخلاف آنچه گفته شد عمارتی است که به دلیل ساکنان کثیر آن بیشتر به غارهای تنگ، پرخفاگاه و پیچ و خمدار شباهت دارد. حرم پادشاه در وسط باغ باشکوهی قرار دارد که از دیواری به ارتفاع سیزده ذرع احاطه شده و فقط شخص شاه مجاز است که از دروازه‌های آن که توسط محافظان به دقت نگهبانی می‌شود به داخل پای بگذارد.

برای بهتر فهمیدن مطالبی که ذیلا ذکر خواهد شد من شمارا به نقشهٔ ضمیمه رجوع می‌دهم.

طرح باغها و کاخها

A میدان بزرگ یا میدان شاه.

B عالی‌قاپو که مدخل بست مملکت و همچنین مدخل کاخها و باغهای سلطنتی بشمار می‌رود.

C عمارت سردر که سخت مستحکم است و از آن به‌شدت نگهبانی می‌شود و هشتی دارد (مدخل حرم‌سرای سلطنتی).

D دروازه دوم حرم‌سرا که در طرف خارج توسط صوفیان قورچی و از داخل به‌دست خواجه‌سرایان زنگی نگهبانی می‌شود.

E دروازه سوم و چهارم حرم‌سرا که خواجه‌های سفید پوست از آن حراست می‌کنند.

F اطاقهای مسکونی و باغچه مخصوص خواجه‌سرایان.

G اقامتگاه اصلی شاه و زنانش.

H باغهای گوناگون، اطاقهای مسکونی و حجره‌های متعدد.

I خانه و زیرزمینهای مسکونی مخصوص شاهزادگانی که نابینا شده‌اند.

J منزل ملکه مادر.

K ساختمانهای مختلف، انبارها و اطاقهای مخصوص نگهداری مشروبات، ترازوها و این قبیل لوازم منزل.

L آشپزخانه.

M کارگاههای جواهرسازان، زرگران و ساعتسازان سلطنتی.

۱ بست مملکت.

۲ باغ طویله.

۳ باغ مهتر.

۴ باغ چهل ستون.

۵ باغ خلوت.

۶ انگورستان.

۷ باغ گلستان یا اوچ مرتبه.

۸ باغ خرگاه.

۹ باغ بلبل یا باغ هشت بهشت.

۱۰ راه بسته؛ قبل از مرتع بوده که به حصار شهر محدود می‌شده است.

۱۱ محل نگاهداری چهل اسبی که همواره باید برای سواری شاه آماده باشند (طویله).

۱۲ منزلهای میرآخورها.

۱۳ منزلهای خدمه طویله و طویله‌ها.

۱۴ تلمبه‌خانه برای تأمین آب فواره‌های حرمسرا.

۱۵ دفترخانه.

۱۶ کاروانسرای سلطنتی.

۱۷ سردر ورودی بازار قیصریه که در سرپوشیده آن اصناف جواهرساز به کار مشغول‌اند؛ در بالا اطاقه‌هائی به نوازندگان اختصاص دارد؛ در هردو طرف شربت‌فروش‌ها دکان دارند؛ در داخل محل ضرب مسکوک است.

۱۸ سردر ورودی مسجد شاه.

۱۹ مسجد شیخ لطف‌الله که به کاشی‌های آبی رنگ مزین است.

۲۰ تالاری که در آن مجسمه‌ها به صورت خودکار نمایش‌هائی می‌دهند.

۲۱ چهار دروازه میدان شاه.

۲۲ ابتدای خیابان مجلل چهارباغ.

۲۳ کاروانسرای آغا‌سلمان.

۲۴ منظره قسمتی از باغ موسوین.

۲۵ کوچه‌های کج و معوج.

۱۲ شوارع عام، گاه سرباز و گاه سرپوشیده.

۲- کاخ عالی‌قاپو

معظم ترین قصر شاه بنائی است به نام تالار عالی‌قاپو که بلا فاصله در جوار بست مملکت واقع است و در میدان شاه وضع بر جسته‌ای دارد. عالی‌قاپو دارای آستانه‌ایست از مرمر که در تکریم و اجلال پادشاه سهم عمده‌ای دارد. عابرینی که می‌خواهند در بدون شرفیابی به خدمت شاه به‌وی عرض ادب و احترام کنند در اینجا به زمین می‌افتدند و این آستانه را می‌بوسند. به‌این دلیل تمام واردین وقت تمام مبدول می‌دارند که سه‌وأ با کف‌کفش خود این آستانه را ملوث نکنند و در غیر اینصورت از نگهبانان کشک جانانه‌ای می‌خورند.

پس از گذشتن از این آستانه به‌یک راهروی سرباز به‌طول ۲۰۰ قدم وارد می‌شویم که آنرا با خردمنگ فرش کرده‌اند و از هر دو طرف به دیوارهای خشتشی سفید شده محدود می‌شود. در این دیوارها طاقچه‌هایی تعییه شده و این طاقچه‌ها مانند نیمکت مورد استفاده مردم قرار می‌گیرد. سطح دیوار دست راست در عین حال جبهه قدامی بست مملکت و حد دست چپ با غ طویله را تشکیل می‌دهد. این معبر در آخر به دروازه‌ای منتهی می‌شود که از طریق خانه‌های کوچک و همچنین راه‌های سرپوشیده‌ای از گل و گیاه که با حرم‌سرا مربوط است به با غههای شاه راه دارد. از این با غههای با غ چهل‌ستون، با غ خلوت و انگورستان از بقیه معروف‌تر است. در باره کاخ عالی‌قاپو می‌توان به صورت مبسوط‌تری گفت که در برابر مدخل آن دو توپ جسیم قدیمی بروی دو پایه قرار دارد یکی از آنها (Ballestrieri) لوله‌ای به طول هشت و نیم پادارد. در طرف چپ بیست و سه لوله کوچک‌تر از توپهای مختلف قرار دارد؛ این توپها در قدیم قسمتی در واقعه فتح هرموز (۱۶۲۲ م.) از پرتقالیها و قسمتی دیگر در تسخیر بغداد (۱۶۲۳) از عثمانیها گرفته شده است. این لوله توپها را تا مدخل حرم‌سرا برای نمایش در کنار هم گذارده‌اند؛ اما رؤیت لوله توپها به‌این صورت که پایه‌ای ندارند و به‌آنها رسیدگی نشده تأثیر خوش‌آیندی در بیننده نمی‌کند.

پنجره‌های کاخی را که بروی یک پی چهارگوش از خشت ساخته‌اند با شبکه‌های چوبی بسیار زیبا آراسته‌اند. از طبقه‌های کف که ایوانی در آن تعییه شده به عنوان راهرو عمومی استفاده می‌شود و از آن گذشته راه بست نیز از آنجاست. در تالارهای هم کف، مجالس اعیان و بزرگان و همچنین محاکم تشکیل می‌شود. اطاقهای طبقه وسط قسمتی برای نگاهداری اسباب و لوازم مورد احتیاج دربار و قسمتی برای سکنای بعضی از کارکنان فرودست دربار و نگهبانان تخصیص یافته است.

قسمتی از طبقه فوقانی که به طرف میدان بزرگ است بهار خوابی دارد که تمام قسمت عرض کاخ را اشغال کرده است در این تالار ستوندار باشکوه شاه میهمانی‌های عمومی ترتیب می‌دهد، پذیرائی‌های رسمی وی در سال نو (بیست و یکم مارس) و همچنین مجالسی که باشرکت صاحب منصبان مملکت برای مشورت درباره امور دولتی تشکیل می‌گردد همه در اینجا برپا می‌شود. از همین جاست که شاه سان را که در میدان انجام می‌گیرد می‌بیند. بدین منظور است که تالار از سه طرف باز است؛ شبکه‌ای که سه پا ارتفاع دارد مانع می‌شود که کسانی که آنجا نشسته‌اند به پائین سقوط کنند. پرده‌های ابریشمین پشت‌گلی سایه‌ای ایجاد می‌کند که در پناه آن می‌نشینند. سقف مسطح قابدار بر هجده ستون چوبی کشیده و مرتفع استوار است. این ستونها در سه ردیف تعییه شده و با رنگ آبی و طلائی مزین است. هر چند که طرز ساخت این هارا نمی‌توان سبک کلاسیک شمرد، معنداً من آنها را فوق العاده جالب توجه و گیرا می‌دانم؛ در وسط بهارخواب حوضی است مربع از مرمر با فواره‌ای در آن که فضائی را که بین ستونها خالی مانده پر می‌کند. همچنین سایر لوازم و وسایل نیز طبق سلیقه ایرانی است که در این گونه امور حد و مرزی نمی‌شناسد. اطاقهای عقب طبقه فوقانی که در دو ردیف ساخته شده منحصراً در اختیار شاه و خواجه‌سرایان قرار دارد زیرا آنها مشرف به حیاط حرم‌سراست. سقف کاخ مسطح است و منبع آبی را برای تأمین آب فواره‌ها در خود جای داده است.

باغ طویله

از میدان شاه دو راه به طرف مغرب منشعب می‌شود که یکی از آنها به حرم‌سرا می‌رود و دیگری به پارک منتهی می‌گردد. باغ طویله درست فضائی را که بین این دوراه آزاد مانده اشغال می‌کند. بدین ترتیب درمی‌یابیم که فضای این باغ محدود است. اسم طویله از آنجا آمده که روزگاری اسبهای را که باید همواره برای سواری شاه آماده داشت در اینجا نگاه می‌داشته‌اند. اما فعلاً اصطبل را به آن طرف حرم‌سرا انتقال داده‌اند تا بتوان این فضا را به باغی زیبا که زینت اصلی آن کاخ طویله و فواره‌های است تبدیل کرد.

عرض غربی باغ به کاخ ختم می‌شود و این کاخ نیز دارای تالاری است با چهار ستون هشت ضلعی که پیش‌آمدگی مسطح لبه بام را نگاهداشته است. دور سه پله ایوانی که برکف زمین قرار دارد مانند تمام ساختمانهای این قبیل با یک پنجره چوبی به ارتفاع سه پا گرفته شده است. در وسط یک حوض مرمری بزرگ چهارگوش است که در آن آب از فواره‌های بسیاری بالا می‌زند؛ روی آن شمعدان بلوری آویخته است که هدیه شهر و نیز است به حضور شاه، در طرف پشت سرپوشیده ایوان بسیار مزینی است که در شرفیابی‌ها تخت شاه را آنجا قرار می‌دهند. همه جا را با گشاده‌دستی فراوان به‌طلاء و آئینه آراسته‌اند. در جشن‌ها از فضای جلو ایوان نیز استفاده می‌کنند تا تنگی فضای تالار را جبران کرده باشند. بدین‌منظور آنرا با فرشهای ارغوانی مفروش می‌کنند در حالی که برای جلوگیری از تابش خورشید پارچه‌ای را به عنوان سایبان به کار می‌برند.

روبروی کاخ طویله حوضی است که آنرا با هنرمندی تمام از مرمری به سفیدی شکوفه ساخته‌اند و این حوض تقریباً تمام طول باغ را گرفته است. در وسط آن به‌طرف دروازه یک عمارت کلاه‌فرنگی ساخته‌اند، آنهم از مرمر که چند پله‌ای از کف زمین بلندتر است و نرده‌ای آنرا احاطه کرده. در اینجا می‌توان آسوده و بدون مزاحمت دیگران نشست و از صدای دل‌انگیز فواره‌ها که در سه ردیف بازیهای متنوعی دارند لذت برد. یک ردیف از

لوله‌های فواره که به طرف وسط حوض متوجه است و فقط اندکی از سطح آب حوض بالاتر قرار گرفته گاه گاه دفعه تمام ذخیره آب خودرا یکجا خارج می‌کند؛ آنگاه باز رشته‌های فوق العاده ظریف آب از آنها به همه اطراف جاری می‌شود. دوردیف فواره دیگر که تقریباً به کناره‌های حوض چسبیده است آب خود را به صورت قوس‌هایی مایل به بالا می‌فرستد بدون اینکه به هیچوجه مزاحم بازی فواره‌های ردیف وسط باشد.

بست

بست مملکت اسم خود را از زبان ترکی که رایج دربار است گرفته و روشن‌تر بگوئیم به آن علی‌قاپو یعنی دروازه علی، یا حتی الله‌قاپو یعنی دروازه الله و درست‌تر الاقاپی یعنی دروازه رنگین نام داده‌اند. در این‌جا که در کاخی به همین نام واقع است کسانی که متهم به ارتکاب جنایتی هستند – باستانی قاتلین – می‌توانند تاموقعی که بتوانند احتیاجات خود را رفع کنند از دست قانون در امان باشند. بست تقریباً جای‌تنگی است و طول و عرض آن به‌زحمت به‌دویست قدم در صدق‌قدم می‌رسد؛ مع‌هذا برای کسانی که بدانجا پناه‌نده شده‌اند در جناح چپ اطاق‌های مورد لزوم خواب را تعییه کرده‌اند. در طرف راست باغ کوچکی است با باغچه‌های محقر و حوضی با آب زلال برای گرفتن وضو، یک حوض دیگر نیز مانند این قبل از در ورودی سرپوشیده قرار دارد. در وسط حیاط بقعه‌ای که گنبد مرتفعی بر فراز آنست و پایه آن هشت ضلعی است قد برافراشته است. از هردو برآن یکی بدون دیوار است که از آنجا می‌توان به بقعه وارد شد؛ با وجود این باید بدون پله از آن بالا رفت که بادر نظر گرفتن ارتفاع سه‌پائی کف آن کاری تقریباً دشوار است. هریک از برهای هشت‌ضلعی ده‌پا طول دارد و بنا براین با این مقیاس محاسبه محیط آن کاری آسان است. این‌جا برای عبادت کسانی است که پناه‌نده شده‌اند و همچنین یساولان یا صوفیان صوفیان شاه که طبق یک رسم قدیم جمعه‌ها در اینجا دور هم جمع می‌شوند تاباً‌وازی که جز وحشیانه نمی‌توان آنرا توصیف کرد خاندان صفویه را دعا کنند.

هیچ‌کس حق ندارد که باسلح وارد بست بشود؛ هنگامی که

من علیرغم این قاعده در سومین دیدار خود از آن محل شمشیر باخود داشتم صدای خشمگین کسی را شنیدم که می‌گفت گویا یک نفر خارجی باید باشد که باشمشیر به کمر بسته به اینجا پای گذارده است.

کاخ چهل‌ستون

در پایان راه روئی که قبل ذکر آن گذشت انبارها و اطاقه‌ائی برای حفظ ترازوها، مشروبات و انواع و اقسام ذخایر غذائی قرار دارد. پس از گذشتن از آنها ما به وسیع‌ترین باغ می‌رسیم که به تبعیت از کاخ چهل‌ستون که در آن قرار دارد و به داشتن ستونهای فراوان ممتاز است، چهل‌ستون نامیده می‌شود. تعداد ستونها در واقع فقط از هجده تجاوز نمی‌کند؛ ولی در زبان فارسی کثرت نامعین را به صورت اختصار با عدد چهل بیان می‌کنند.

این باغ بیش از سیصد متر طول و تقریباً به همین اندازه عرض دارد. چنارهای کشیده مرتفع که در طول آنرا صف صف غرس کرده‌اند زینت خاصی به این باغ بخشیده است. بدین ترتیب سه خیابان مشجر به وجود آمده که تمام عرض آنها به بهترین و مطبوع‌ترین وجهی در زیر سایه قرار گرفته است.

در وسط باغ ازدواج کاخ آنکه بزرگتر است یعنی کاخ چهل‌ستون باشکوه واقعاً شاهانه خود قد برافراشت. این کاخ که قسمتی از آنرا بااجر و قسمتی دیگر را از سنگ تیشه‌ای ساخته‌اند در محوطه‌ای مفروش از سنگ‌های صخره‌ای صیقلی قرار دارد. این محوطه چهار گوش است که دور تادور آنرا جویبار دل‌انگیزی بافواره‌های متعدد احاطه کرده است. این کاخ خود مستطیل شکل است و اطاقه‌ای، آلاچیق‌ها، دروازه‌ها، نرده‌ها و طاقه‌ای متعدد دارد و سراسر همه نمودار لطیف‌ترین ذوق ایرانی در صنعت معماری است که البته باسلیقه‌ما بیگانه است، جبههٔ شرقی کاخ را تالار وسیعی اشغال کرده است. سقف پیش‌آمدۀ آن بر سه ردیف ستون چوبی هشت‌ضلعی تکیه دارد و عرض آن چهل و پنج گام است.

کف کاخ به سه قسم تقسیم شده. کف زیرین دو پا از کف حیاط ارتفاع دارد و به نوعی صحنهٔ نسبهٔ بزرگ می‌ماند و در ضیافت‌ها می‌همانان شاه در آنجا می‌نشینند. در اینجا حوض مربعی

است به ضلع هشت قدم بادوپله از مرمر سفید شفاف؛ از وسط این حوض فواره‌ای بلند می‌شود که لوله‌های آن نامرئی است. کف دوم که چهار پله از اولی بلندتر است برای نشستن بزرگان و محترمین هنگام صرف غذا به کار می‌رود. و سرانجام کف سوم یک پله بالاتر از کف قبلی است و کف واقعی کاخ به شمار می‌رود. در اینجا باز حوض دیگری است که خیلی بزرگ نیست اما سلیقۀ بسیار در ساختن آن به کار رفته و فواره‌ای در میان آنست. در پشت این حوض است که ایوان بسیار مزین و زیبائی قرار دارد. در قسمت عقب در دیوار جایگاهی تعییه کرده‌اند که مخصوص جلوس شاه است و او به هنگام صرف غذا در آنجا قرار می‌گیرد. سقف، ستونها، دیوارها، شبکه پنجره‌ها، آلاچیق‌ها و طاقها همه توسط دستهای خستگی ناپذیر به افراط تمام تزیین و نقاشی شده است و آنهم بیشتر در مایه آبی باطل‌کاری‌های در داخل آن.

آخرین قسمت از این تصویر پرشکوه چهل‌ستون باستخری که چهل گام عرض دارد و آبی زلال همچون آئینه در آن است تکمیل می‌شود. نیمی از این استخر در پیش بنا و نیم دیگر در پشت آن قرار گرفته و درحال حاضر تا انتهای باغ ادامه یافته است. آن‌کس که این فواره‌های بیشمار، پرنده‌های شناور بروی دریاچه را با پرهای رنگارنگ و انعکاس تصویر درختان را درآب ببیند و از این همه لطف لذت نبرد باید گفت که کج طبع جانوری است.

دومین کاخ باغ چهل‌ستون رو به جنوب است. این کاخ قدری از اولی کوچکتر است و آنرا در دیوار باغ خلوت ساخته‌اند بدان صورت که هردو باغ را جلوه‌ای بخشیده است. آن قسمت از کاخ که در این طرف قرار دارد به صورت یک پنج ضلعی است و سر پوشیده‌ای دارد که از نظر بنا با این نقشه مناسب است. در اینجا نیز از ساختن انواع و اقسام حوض‌ها و آبگیرها چه در ایوان ستوندار و چه در مقابل آن فروگذار نکرده‌اند، من به خصوص از بداع این محل دو تابلو بزرگ دیواری را ذکر می‌کنم که در آن پرده‌ها صحنه‌هایی جنگی از تاریخ ایران را با خلوص و حوصله غیر قابل تقلیدی – آنهم برای اینکه از هنر سخنی نگفته باشیم – تصویر کرده‌اند. درباره بقیه ساختمانهای کوچکتر باغ چهل‌ستون، دیوار دور تادور آن، جویها و یا با غسازی برجسته وممتاز آن دیگر نمی‌خواهیم

وارد جزئیات بیشتر بشومن.

باغ خلوت

متصل به باغ چهلستون، همان طور که قبله گفته شد، باغ خلوت قرار دارد. طول این باغ ازدواست گام تجاوز نمی‌کند و عرض آن از این هم کمتر است. در دیوارهای دور تادور باغ به عنوان زینت طاقهای احداث کرده‌اند به استثنای دیوار جنوبی که از سر احتیاط و محافظت حرمسرا ارتفاع حیرت‌انگیزی پیدا کرده است. در وسط دیوار غربی ساختمانی تعبیه شده است؛ در پایان آن دیوار که مجاور حرمسراست برج جسمی قد برافراشته که فقط شخص شاه حق دارد از در آن عبور کند. جائی که دیوار به باغ چهلستون می‌پیوندد باز چنین برجی به چشم می‌خورد که کبوترخانه است. سراسر باغ از فرط گل و شکوفه می‌درخشد؛ خیابانهارا با سنگ‌ریزه مانند موزائیک فرش کرده‌اند. برای حفظ خیابانها در طرفین آنها حصارهایی به ارتفاع چهار پا تعبیه کرده‌اند زیرا از چنارهای اصلی باغ فقط دو ردیف در دو طرف به جا مانده است.

از دو کاخی که باغ آنها را احاطه کرده است آن یک که با باغ چهلستون مشترک است از همه مهمتر است. قسمت اعظم این کاخ در عمل داخل باغ خلوت شده و در اینجا ایوانی را تشکیل می‌دهد که در خوردم و دستگاه دربار است. آن نیز مانند سایر نظایر خود از سه طرف باز است؛ سقف آن دارای هشت ستون است که از آنها هیچ‌کدام در وسط قرار ندارد. کف سرپوشیده که با سنگ‌های چهارگوش مفروش است و چهار پله از کف خود باغ مرتفع‌تر است کاملاً در زیر قالیهای شکوهمند ارغوانی و مخدوهای از دیدها پنهان است و این در شان قوم و ملتی است که عادت دارد بروی زمین غذا صرف کند. در وسط تالار از یک حوض مرمری چهارگوش آب سرریز می‌شود و به باغ جریان پیدا می‌کند. در وسط عقب تالار که تعداد زیاد درها و دهليزهای آن چشم‌گیر است جائی را برای جلوس شاه خالی گذارده‌اند. از طبقه بالا که نگاه بکنیم می‌توانیم یک سالن و چند اطاق را بایک طاق در وسط آن تشخیص بدھیم؛ تمام اینها پوشیده است از تزیینات و نقاشی‌ها.

کاخ دیگر باغ خلوت در کنار دیوار غربی است که انگورستان

در پشت آن قرار دارد. وجه مشخص این بنا از عمارت دیگر فضای متوسطی است با یک گنبد بر روی آن که از هر چهار سوی عمارت به اطاقهای غذاخوری با اطاقهای قوسدار مربوط می‌شود. در کف عمارت که از سطح زمین چند پائی بالاتر است حوض چهارگوشی از مرمر با یک فواره ساخته‌اند که آب آن به صورت نامرئی خارج می‌شود و در حوضچه‌هایی که جلوی کاخ قرار دارد دو باره ظاهر می‌گردد. از این حوضچه‌ها به خصوص یکی قابل ذکر و برجسته‌تر است که در قسمت جنوبی کاخ، رو بروی در رودی حرم‌سرا قرار دارد؛ دوره برجسته این حوضچه از حالت چهارگوش به نحوی مطلوب به صورت حوضی مدور که دو پله از آن پائین‌تر است در می‌آید.

این کاخ با غلott نیز در آن واحد به دو باغ تعلق دارد و بدین ترتیب دنباله ساختمان آن به انگورستان می‌رسد. دیوارهای کاخ را با کاشی‌های معرق آبی و طلائی پوشانده‌اند و با پرده‌های بزرگ نقاشی کار هنرمندان محلی آراسته‌اند. جائی که محورهای هر دو کاخ با غلott یکدیگر را قطع می‌کند، درست در وسط باغ و وسط خیابان مشجری که در طول آن کشیده شده میدان مدور دلربائی است که محیط آن سی گام است و چهار پا بالاتر از سطح زمین است و اطراف آنرا حائلی گذارده‌اند. این جور میدانها را تکیه می‌نمند و در شوارع عام نظایر آن دیده می‌شود. گویا این میدانها را برای این ساخته‌اند که تماشاگری که در آنجا می‌نشینند قدری به فراغ بال بیاساید و در ضمن بتوانند از چشم‌انداز باز آنجا لذت ببرد و طبیعت را بدون رادع و مانع ببینند. تمام سطح این تکیه را با سنگ‌های کوچک به زیبائی فرش کرده‌اند؛ در وسط آن فواره هشت‌گوشی است که آب از آن فوران می‌کند. از آن گذشته جوی آبی این میدان کوچک را می‌شوید. این جوی از دو کاخ به‌این سوی می‌آید، در امتداد ردیف درختان به راه خود ادامه می‌دهد و سرانجام در آخر باغ از دیده پنهان می‌شود.

انگورستان

به این باغ، برای آن انگورستان می‌گویند که تاکهارا در آنجا بربالای میله‌های بلند جای داده‌اند. این تاکهارا را ردیف ردیف کاشته‌اند و مصرف انگور حرم‌سرا از آنجا تأمین می‌شود. هر چند

که بیشتر از تفریح و تفرج منظور عملی دیگری در کار تأسیس این باع دخیل بوده و به همین دلیل به آرایش و پیرایش آن همت نگماشته‌اند باز به علت بناهای کوچک قشنگ، درختان و راهروها و بیش از همه به خاطر آبروهای خود سخت مورد تمجید است.

اصطبل

قسمت جنوب غربی حرم‌سرا محدود می‌شود به یک دیوار هلالی‌شکل و میدانی که مربوط به آن است و روزگاری عمومی بوده است. این میدان فعلاً به صورت اصطبل تغییر شکل داده است. در اینجا چهل اسب را که همواره باید برای سواری شاه آماده باشند جای داده‌اند، بقیه اسبهای اصطبل سلطنتی را بر حسب رنگ، سن و ارزش تقسیم کرده‌اند و آنها را در خارج از حدود در بار نگاه می‌دارند.

در آن طرف دیوار مزبور سه باع دیگر قرار دارد که مختص شخص شاه است و وی می‌تواند بدون زحمت از در عقب حرم‌سرا بدانها وارد شود. این سه باع عبارت است از باع گلستان، باع خیمه و باع بلبل.

باغ گلستان

وجه تسمیه این باع بر حسب گل سرخ فراوانی است که در آن می‌روید. طرح آن یک هشت‌ضلعی است با ابعاد کمی کوچک ولی در عوض با مراقبت بسیار در باغبانی این عیب آنرا جبران کرده‌اند. در دور تا دور باع خیابانی است که دو طرف آن را چنار کاشته‌اند. یک جوی آب سنگی تام‌کز باع تعییه شده است.

در وسط باع یک کاخ دو طبقه شش برج به چشم می‌خورد که قسمتی از آنرا با آجر سفید و قسمت دیگر را با آجر رنگین ساخته‌اند. چنارهای مرتفع اطراف عمارت سایه خود را برآن می‌افکنند. از هشت طرف خیابانهای مانند شعاع به این کاخ که تالارها و ناهارخوری‌های طاقدار متعدد آن به بهترین وجه ساخته و تزیین شده است منتهی می‌شود. طرح و نقشه خارجی آنرا به یک نگاه می‌توان تشخیص داد. بر فراز بام یک محل نگاهبانی کاشی‌کاری شده ساخته‌اند که بی‌شباهت به یک طبقه سوم نیست. به صورتی که

ارتفاع بنا تقریباً به ارتفاع درخت‌ها می‌رسد. همچنین زیرزمینی در این بنا هست که از نظر وسعت بروستح زیر بنای خود کاخ افزونی دارد و باید برای رسیدن به آن از دوازده پله پائین رفت. این زیرزمین به اطاقهای کوچک متعددی که طاق قوسی دارد تقسیم شده؛ کف آنرا باسنگ مرمر فرش کرده‌اند در حالی که دیوارها را در طرف پائین باسنگ قرمز و درسایر قسمت‌ها باکاشی آبی پوشیده‌اند. از این‌ها گذشته می‌توان یادآور شد که در زیرزمین دو حوض هست که یکی از آنها با آبی که از باغ می‌آید پر می‌شود؛ از حوض دوم آب تازی را سقف فواره می‌زنند.

یک کاخ کوچک دیگر، با طرح چهارگوش با همین مصالح ساختمانی که داخل آنرا کاشی کاری کرده‌اند در کنار دیوار باغ ببل قرار دارد. زینت اصلی آن عبارت است از یک حوض هشت‌گوش از مرمر شفاف که در وسط کف تعییه شده است و از آن آب زلال فواره‌ها به طرف چهار دیوار قصر جاری می‌شود تاکمی پیش از آستانه باز از دیده پنهان گردد و در جویهای خارج از بنا یعنی جلوی قصر بار دیگر دست نخورد و تمیز آفتابی شود.

باغ اوچ مرتبه

باغ گلستان از طرف مشرق به یک میدان که از آن پائین‌تر قرار گرفته می‌پیوندد. باغبان به آن نام اوچ مرتبه داده و این کلمه به معنی «سه طبقه» است. در اینجا عمارت‌های متعددی که با پشت‌کار هنرمندانه‌ای ساخته و پرداخته شده در فضای تنگ در کنار هم قرار گرفته است. خیابانهایی که مرتفع‌تر از کف باغ است و آنها را باسنگهای صاف و صیقلی فرش کرده‌اند در این مقام قابل ذکر است.. در وسط این خیابانها جویهای کم عمق ولی راست و مستقیم تعییه کرده‌اند که آب آنها پس از جریان یافتن در تمام جویهای فرعی به خزینه گرمابه مجاور می‌رسد. در وسط میدانی که ذکر آنرا کردیم و با سنگهای کوچک سنگفرش شده سومین و در عین حال مرتفع‌ترین ساختمان باغ گلستان برپا شده که اسم این قسمت از آن اخذ گردیده چرا که سه طبقه دارد. ساختمان مستطیل شکل را نهری احاطه کرده که در گوشه‌های قصر و وسط جناح‌ها تعریض و به حوض تبدیل می‌شود.

در داخل کاخ «اوچ مرتبه» تالارها و اطاقهای متعدد وجود دارد که در آنها طاقنماهائی چه باز و چه بسته تعبیه شده و همه را با نقاشی‌ها و کاشی‌های معرق به زیبائی آراسته‌اند. دور تادور بام را شبکه‌ای سنگی گذاشته‌اند تا از حوادث نامطلوب جلوگیری کنند. به طرف جنوب محل خاص دیده‌بانی است که می‌توان در آنجا نشست بدون اینکه کسی آدم را ببیند. تکیه‌ها یا محل‌های استراحت در چمن، جویبارهای دلپذیر و سایر ظرایفی را که در ساختن و پرداختن مجموعه این بنا به کار برده‌اند دیگر ناگفته می‌گذارم.

مقابل چمن محدود به دیوار باغ پس از گذشتن از سرپوشیده تلمبه‌ای به چشم می‌خورد؛ در اینجا بكمک اسبی که دور محور می‌گردد آب از عمق چاهی بیرون کشیده می‌شود و در یک برج چوبی که در جوار آنست می‌ریزد و از آنجا توسط لوله‌ها به حوضها و فواره‌های حرم‌سرا و بناهای مجاور جریان پیدا می‌کند. زیرا این آب که از عمق زمین بیرون کشیده می‌شود زلال‌تر از آبی است که در جوی‌های شهر روان است و به همین دلیل به عنوان تنها آب آشامیدنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

باغ بلبل یا هشت بهشت

در طرف مغرب متصل به باغ گلستان باغ بلبل و باغ خرگاه قرار دارد که من مجملاً به توصیف آنها خواهم پرداخت. زیرا هرگاه بخواهم تمام شکوه و جلال تأسیسات، بناهای موجود، فواره‌ها، حوضها، خیابان‌ها، باغچه‌ها، ردیف‌های چنار و غیره آنرا برشمارم خود فصل مستقلی در این کتاب باید تحریر کنم.

این هردو باغ در ابتدای خیابان مجلل چهار باغ که من در فصل قبل بدان پرداختم قرار دارد و در حدود بیش از شصت قدم از طول آنرا اشغال کرده است. هرگاه شاه رغبت سواری کند از دروازه باغ خرگاه که اسمش حاکی از وضع آن است خارج می‌شود. در آنجا لشکریان و ملازمان در انتظار او هستند و من در قسمت پانزدهم این کتاب به تفصیل بیشتر در این باره سخن خواهم گفت.

این هردو باغ بنظر می‌رسد که جزء لايتجزای یکدیگر باشند؛ ردیف درختان، خیابان‌ها، آبروها و سواره‌روها در هردو مشترک است. در حین عبور متوجه شدم که در مدخل سواره‌رو سوای یک

جفت ستون دو توب متحرک چدنی به اندازه متوسط قرار داده‌اند. اسم استاد سازنده و تاریخ ریخته شدن یکی از توب‌ها بر روی آن حک شده است: ^۱ ۸۶۲ Johannes Burgherus mc fecit به هر حال باع ببل از طرف شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان فعلی چنان به وفور با خیابانهای مشجر، کاخها، باغچه‌ها و فواره‌ها مجهز شده است که ظاهراً از نظر زیبائی در سراسر ایران هیچ‌جای دیگر به پای آن نمی‌رسد و این امر به خصوص پس از تجدید ساختمانی که از نظر هنری در کاخ شد صادق است. جلال و جبروت و زیبائی بی‌نظیری که این باغ دارد باعث شده که به‌آن نام «هشت‌بهشت» بدند و به‌همین علت تمام باغ نیز به همین نام شهرت یافته است.

درباره این کاخ می‌گوئیم – آنهم برای اینکه فقط به ذکر اهم مطالب درباره آن اکتفا کرده باشیم – که در وسط یک میدان عریض باز که با تخت‌سنگ‌های چهارگوش فرش شده قرار دارد. در فواصل معین یک ردیف نیمکت مرمری و همچنین یک جوی آب در دور آن تعبیه شده است. از همه اطراف حاشیه باغ پیاده‌روهایی که دور آنها را نرده‌های زیبائی گذارده‌اند و در هردو طرف آنها چنار کاشته‌اند به طرف کاخ کشیده شده است در داخل سلسله خیابانهای که از طرف شمال به جنوب کشیده شده است باباغچه‌هایی دلربا قطع می‌شود، در حالی که ردیف‌های شرقی – غربی آبی را که در چهار باغ در زیرزمین گرفته می‌شود به باغ هدایت می‌کند. این آب به کار پرکردن استخر می‌خورد که یازده قدم عرض دارد و از سنگ‌های چهارگوش ساخته شده است. مرغابی‌ها و قوها بر سطح این استخر شناوراند.

کاخ هشت‌بهشت چهارگوشی است که زاویه‌های آن پنج واریب شده است. از هر طرف که شما وارد آن بشوید یک تالار مزین و دلربا را در پراپر خود می‌بینید. سالن‌ها در اطراف به میدان محدود می‌شوند؛ در عوض درست در وسط ساختمان یک اطاق بزرگ است که برای استراحت و نفس تازه کردن کسانی که بدیدن آن آمده‌اند کاملاً مجهز شده است. در یک حوض بزرگ آب با صدائی دلکش در جریان است و بادگیری که در سقف تعبیه کرده‌اند دائم

۱- «یوهان بورگر» در سال ۱۴۵۸ ساخت.

هوای اطاق را تازه می‌کند.

در اینجا فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که تقسیم فضا بین بقیه اطاقها در حد اعلای خوبی و زبردستی انجام گرفته است؛ دقت در جزئیات ناچیز نیز ما را به این حقیقت معرف می‌کند که استادانی که در اینجا دست اندکار بوده‌اند هنرمندانی بی‌بدیل بوده‌اند. انواع مرمرهای رنگین و سایر سنگها، حوضهایی که بادقت تمام ساخته‌اند، آئینه‌های بزرگ جام و نیزی که در استخوان لاق پشت آنها را قاب کرده‌اند، تابلوهای هنرمندان شهریر که آنها را در زیر شیشه‌های و نیزی آویخته‌اند، ترتیب طاقنماها و ایوانها به نحوی که به‌ما امکان داده می‌شود از همه طرف از مناظر بدیع لذت ببریم، پوشش دیوارها با معرق واکلیل – واقعاً نمی‌توان گفت کدام‌یک از اینها بیشتر مایه اعجاب است. از پرده‌های نقاشی بیش از همه از تصاویر یکی از شاهان قرن هفدهم و همچنین چند تن از ملکه‌های قرن شانزدهم لذت بردم – درست است که ایرانیان این پرده‌ها را کشیده‌اند ولی به هیچ‌رو نمی‌توان این آثار هنری را پست و حقیر شمرد.

آوای خوش‌ دائمی ریزش آب از منفذ چلیپاواری که در مرمر سقف ایجاد کرده‌اند تماشاگر را آرامش و آسایش می‌بخشد چنانکه او مشکل می‌تواند ضمن تماشای این بازی باشکوه آب از به خواب رفتن خود جلوگیری کند.

درها را از چوبهایی که دارای طرحی خاص است تمیه کرده‌اند و الیاف چوب را روکش طلا کرده‌اند. بدین ترتیب می‌بینیم که هنرمندی استاد ایرانی وضع طبیعی چوب را صدمه‌ای نرسانده بلکه کاری کرده است که خصوصیات آن بهتر و نمایان‌تر بشود. حوضی با محیط متوسط اما وزن زیاد از نقره خالص ریخته شده است. نسخ خطی و مینیاتورهای نادر را در صندوقهای مشبک نگاهداری می‌کنند – خلاصه بگوئیم آدم باید صد چشم داشته باشد تا بتواند تنوع غیر قابل وصف جلال و جبروت کاخ را دریابد. تازه بعداز همه این حرفها باید در نظر آورد که این تالار بیش از سی قدم در سی قدم وسعت ندارد.

تفرجگاهها

گذشته از باغهایی که در مجاورت حرم‌سرا واقع است شاه تعداد بیشتری نیز تفرجگاه در خارج شهر در اختیار خود دارد که در باغهای آن برای جای دادن میهمانان و ملاقات‌کنندگان قصرهای گوناگونی ساخته‌اند. بعضی از این تفرجگاه‌ها هم دارای قسمتهای قرق و محصور هستند که ساکنان حرم‌سرا می‌توانند در آنجا اقامت کنند. مشهورترین اینها عبارت است از باغ قوشخانه تقچی، باغ کمک، باغ یاران، باغ قل پادشاه که تمام ناحیه به آن نام مشهور شده، باغ سعادت‌آباد، باغ چال‌عراق که ظاهراً او زون‌حسن امیر ترکمن در قرن پانزدهم آنرا احداث کرده است و سرانجام باغ هزارجریب که به باغ چهارباغ محدود می‌شود.

باغ هزار جریب

وجه تسمیه هزارجریب بر حسب سطحی است که آن باغ اشغال کرده است. شاه بیش از همه دوست دارد به این باغ برود و به همین دلیل من با اختصار به شرح آن می‌پردازم.

اراضی باغ شبیخ مختص‌دری دارد و می‌توان گفت تقریباً مربع است و طول و عرض آن به بیش از یک هزار و سیصد قدم در عرض و طول می‌رسد. بادیواری که از وسط آن به صورت مایل کشیده شده این باغ به دو باغ تقسیم گردیده است و در ابتدا منظور این بوده که اهل حرم بتوانند در طول مدتی که شاه باملازمانش در قسمت جلو در نگه کرده است در باغ عقبی به سر برند. پادشاه فعلی این فاصله را بیش از اندازه مطلوب دید و به همین دلیل در یک گوشۀ دورافتاده باغ جلوئی جائی برای اقامت اهل حرم بنا نمود.

تمام سطح باغ با خیابانهایی که به فاصله هشتاد قدم از یکدیگر در عرض و طول آن احداث شده به مربع‌هایی تقسیم گردیده است. کف زمین شنی است و خشک ولی با سه رشته نهری که از زاینده‌رود منشعب است آباد و سبز و خرم می‌شود. یکی از آنها چهشهه نامیده می‌شود و در فاصله سه ساعت راه در قسمت علیا از بستر رودخانه جدا می‌گردد، در حالی که دونهر دیگر به نام‌های بیست و پنجه و آب نیل به طرف جلفا سازیز می‌شوند. نهری که در ابتدا از آن نام

بردیم به موازات دیوار خارجی بزرگ جنوبی جریان دارد و از آنجا در جویه‌ای کوچکتر در طول خیابانها راه می‌افتد. این جویه‌ا سراسر باع را مشروب می‌کند و گاه به آبگیرهای تبدیل و باعث می‌شود که درختان و باعچه‌ها رشد و نمو قابل ملاحظه‌ای داشته باشد.

در قسمتی از باعچه‌ها انواع گیاه و سبزی و در قسمتی دیگر درختان میوه (در گروه‌های معین) کاشته‌اند مثلاً به، انار، زردآلو، هلو، آلو، زرشک وغیره. در موضع دیگر به متنوع ترین گیاه‌های زینتی بر می‌خوریم که از آن جمله قابل ذکر است گل سرخهای چینی و ایرانی، سه نوع مختلف یاسمن، از اینها گذشته *Cristae pavonis Breynii*، بیدمشک که نزد گیاه‌شناسان ما تا کنون نشناخته مانده است و درخت زیتون. دور چند تایی از خیابان‌های این باع چنار کاشته‌اند، به خصوص آنها که درجهٔ طول باع قرار گرفته‌است. برخلاف این خیابانها، خیابان‌های دیگر فاقد هر نوع زینتی است. اما در عوض اطراف خیابانی که موازی با دیوار باع است کاج غرس کرده‌اند.

خیابان مشجر وسطی که درست ادامه و دنبالهٔ چهار باع است و در هردو طرف دو ردیف چنار بلند دارد زینت اصلی باع هزار جریب به شمار می‌رود. در وسط جوئی که دو قدم عمق دارد و آنرا از سنگ‌های چهارگوش ساخته‌اند جاری است؛ این جوئی از دور افتاده ترین عمارت باع عقبی شروع می‌شود و تا دهليز کاخ ادامه پیدا می‌کند و مقدار شگفت‌انگیزی آب دارد که گاه آرام در جریان است، گاه از لوله‌ها می‌جوشد و می‌خروشد، گاه در آبگیرها ظاهر ای حرکت مانده است و گاه نیز از پله‌های مرمرین فرو می‌ریزد و غوغابه‌پا می‌کند. جلومدخل دهليز جریان آب ناپدید می‌شود تا بار دیگر در آن سوی قصر ظاهر گردد و به بازی خود در چهار باع ادامه دهد.

از محاسن دیگر باع هزار جریب دو استخر وسیع هشت‌ضلعی قابل ذکر است که آنها را از سنگ‌هایی که به دقت صیقلی شده ساخته‌اند و در وسط دو نیمهٔ باع واقع شده است. سطح این استخر را بایک قایق می‌توان در نوردید و از منظرهٔ فواره‌های پرقدرت میان آن و همچنین فواره‌های کوچک کنار استخر لذت بردا. در کنار استخر ساختمانهای کوچک آجری تعبیه کرده‌اند که

با قوسمهای بزرگی به همه اطراف باز است و در بیننده تأثیر مطبوع غیر آشنائی به جا می‌گذارد. در دو طرف آبشارها پله‌های سنگی کار گذارده‌اند تا کار مشکل صفوود از آن موضع را تسهیل کرده باشند.

رشته خیابان بزرگی که در وسط قرار دارد و در طرفین آن چنار کاشته‌اند با سه ساختمان قطع می‌شود. یکی از آنها در مدخل باغ قرار دارد و در عین حال حاکی از این است که چهار باغ به انتهای رسیده؛ ساختمان دوم در تقاطع خیابان مشجر و دیوار بین دو قسمت باغ، یعنی درست در مرکز باغ هزار جریب واقع است؛ سومین عمارت سرانجام در پایان این خیابان مشجر بنا گردیده است. همه این‌ها چهارگوش، تقریباً مرتفع و مطابق قواعد معماری ایران باسلیقه بسیار از آجر ساخته شده است. یک عمارت مخصوص زنان که به سیاق خوابگاههای عمومی یا کاروانسراها به ردیف حجره‌های پهلوی هم تقسیم شده این میدان چهارگوش را درست در وسط مسدود می‌کند. بلا فاصله پس از آن راه سواره‌رو باستونها و میله‌ها آغاز می‌شود. در این راه نیز بعضی آبگیرها و فواره‌ها تعبیه کرده‌اند.

از این‌ها گذشته باید از چهار کبوترخانه یاد کرد که معمار در چهارگوشه زمین بنا کرده است. این‌ها را به‌شکل برج قلعه‌ها و از خشت خام ساخته‌اند. سقف آن دارای سوراخهای متعددی برای کبوترهاست و کنگره‌ای نیز برای آن ساخته‌اند. در داخل آن‌ها هزارها لانه ردیف هم دیده می‌شود که کبوتران در آنها قرار می‌گیرند. منظور از ساختن این کبوترخانه‌ها فقط اینست که فضله کبوتر را که به کار کود دادن صیفی‌کاری و تاکستانها – هرسال دوبار – می‌خورد به‌دست آورند. به کبوتران نیز کسی صدمه و زیانی نمی‌رساند. اما اغلب این برجهای مخصوص کبوتر را از آن جهت می‌سازند که به‌خانه آبرو و حیثیتی بدنه‌ند؛ زیرا این کبوترخانه‌ها از سایر بناها مرتفع‌تر است و از دور نگاه بیگانگان را به‌خود جلب می‌کند.

مقر بیلاقی تخت سلیمان

در آن سوی باغ‌هزار جریب و تقریباً با دویست متر فاصله از آن در دامنه کوه‌صفه یک تفرجگاه کوچک تابستانی است که آنرا به تبعیت از نام سازنده آن یعنی شاه‌ فعلی تخت‌سلیمان نامیده‌اند. در حین صعود و گذشتن از زمین‌های شنی ما در طرف راست خود گبرستان یعنی محل اقامت زرتشتیان و همچنین گورستان گستردهٔ حومه ارمنی‌نشین را می‌بینیم، در طرف چپ ما تپه مخصوص دفن اجساد گبرها قرار دارد. برجی را که قبل بر فراز آن قرار داشت و پارسی‌ها اجساد مردگان خود را بر بالای آن می‌گذاشتند شاه عباس دوم از باغ هزار جریب با گلولهٔ توب ویران کرد زیرا نمی‌خواست ناظر اجرای مناسک غیر اسلامی در نزدیک باغ خود باشد.

کمی آن‌طرف‌تر برج دیگری دیده می‌شود که در حدود یک ساعت راه (یک فرسنگ که معادل است باشش کیلومتر) از حوزه دربار فاصله دارد؛ به این برج «میل شاطردوانی» می‌گویند. اصل مطلب از این قرار است: اگر کسی تقاضا کند که جزو شاطران شاه پذیرفته شود باید از عهده امتحانی برآید و آن چنین است که وی باید فاصله بین میدان‌شاه تا میل شاطردوانی را دوازده بار طی کند و برای اثبات اینکه درست از عهده امتحان برآمده است هر بار نیزه‌ای با خود بر می‌دارد و آنرا در مقصد می‌گذارد و باز از مقصد نیزه دیگری با خود بر می‌گرداند. یک چنین واقعه ورزشی در حضور درباریان و اهل شهر که به شوق آمده‌اند انجام می‌گیرد؛ اصفهانی‌ها در دو طرف مسیر دونده می‌ایستند و بانواختن موسیقی و فریادهای هلهله دونده را تشویق می‌کنند. دونده هیچ حق ندارد که در اثنای راه استراحت کند، ادرار کند یا چیزی بیاشامد. هرگاه وی در فاصله بین طلوع و غروب آفتاب مسافت مقرر را دوازده بار طی کرد (که مسافتی در حدود ۷۲ کیلومتر می‌شود) دیگر وی در سلک شاطران شاه درآمده و مزد خوبی از دربار می‌گیرد.

رؤیت تخت‌سلیمان بیننده را اندوهناک و ناراحت می‌کند. کارگرانی که بیگاری داده‌اند این بنارادر صخره‌های پر پر تگاه ساخته‌اند. این ساختمان عبارت است از چهار صفة کم عرض که در طول روی

یکدیگر قرار گرفته است. باید از پله‌هائی که آنها را بعضاً در دل صخره کنده‌اند بالا رفت. من در این ساختمان چیزی و نکته‌ای با عظمت نمی‌بینم که در شأن بانی آن باشد؛ تنها چیزی بدیع که می‌توان در این بنا یافت منظرة زیبای آن است و همچنین بعضی سردا بههائی که می‌توان در آنها مخفی شد و چند تائی برج درشت و زمخت که بالانه‌های چلچله قابل مقایسه است. اما از آنجا که هرچه ساخته و پرداخته کسی باشد باشد مورد علاقه اونیز هست شاه هم دوست دارد که در معیت حرم‌سرای خود به‌اینجا بیاید. اما به همراه آوردن زنان، کم باعث ناراحتی ساکنان جلفا نمی‌شود زیرا بمحض شنیدن فرمان قرق باید خانه و زندگی خود را بگذارند و بگریزند.

بر بالای دامنه کوه بقایای قلاع و دهکده‌های ویرانی هست که بزحمت می‌توان به آنها دست یافت. یک رشتۀ دیگر از این سلسله جبال، تقریباً به مسافت یک فرسنگی که نام رستم پهلوان افسانه‌ای ایران را برخود دارد در قله خود دارای ویرانه‌های برجی است که من با به جان خریدن خطر به تحقیق در آن پرداختم. به مسافت کمی از آن، یعنی پای کوه غاری هست که بندیان هندی در اوقات معین در آنجا جشن‌های خود را برپا می‌کنند.

با آن چه گفته شد من به پایان شرح خود از باغهای پادشاه رسیدم که هر چند نتوان آنها را با باغهای سمیرامیس یا هسپریدها^۱ مقایسه کرد باز می‌توان گفت که از نظر زیبائی بزرگ‌تر از تمام پادشاهان مشرق زمین برتری دارد. اما به هر تقدیر من آنها را با باغهای امرای مغرب زمین خودمان در یک ردیف نمی‌دانم زیرا باغهای ما هرگز از نظر جلال وابهت به پای آنها نمی‌رسد و حتی من ادعا می‌کنم که هیچ‌کس مانند شاه و اسلامافش در عرصه زمین باغهای به‌این زیبائی و نظم و ترتیب احداث نکرده است و از آنها نگاهداری نمی‌کند آنهم نه تنها در پایتخت بلکه حتی در دورافتاده‌ترین شهرها و نقاط. هیچ‌کس مانند شاه ایران برای نگاهداری باغها مبالغی به‌این گزاره را به‌این سهولت خرج نمی‌کند. زیرا هیچ لذتی برای ایرانیان برتر از این نیست که باز نهایشان به گوشۀ دنج و آسوده باغی که گیاهان و درختان

۱- Hesperiden در اساطیر یونان دخترهای اطلس هستند که از سیب‌های طلائی در باغ خدایان مراقبت می‌کنند.

آنرا خودشان بادقت بسیار و به سلیقه شخصی غرس کرده‌اند پناه برند؛ آنها از اینکه با غم‌های جدیدی در بد آب و هواترین و دور افتاده‌ترین نقاط ایجاد کنند و اهمه‌ای ندارند. شاه عباس کبیر که پایتخت کشور را از قزوین به اصفهان منتقل کرد در آنجا نه تنها شخصاً موقع دربار و حدود و ثغور شهر را تعیین کرد بلکه گویا اندازه و نقشه با غم‌های موصوف را هم در تناسب با زمین‌های اطراف او تصویب کرده باشد؛ می‌گویند در هنگام طرح نقشه چهار باع خود شاه عباس خط‌کش به دست گرفته است تا خود را جانشین راستین کوروش‌کبیر نشان دهد. چنانکه از مطالعه کتاب گزنفون برمی‌آید کوروش باع‌سازی را از مشاغل لایق مقام سلطنت می‌شمرده و به همین دلیل به کرات خود به کاشتن درخت پرداخته و حدود ردیف درختان را معلوم کرده است.

XIV

حرمسرای پادشاه

۱- وضع حرم‌سرا

در مقابل قسمت حقیقی حرم‌سرا حیاط نسبه وسیعی قرار دارد که از در حیاط حرم‌سرا یا دروازه پادشاه بدان وارد می‌شوند. این در به فاصله هشتاد قدمی جبهه قدامی عمارت اصلی تعبیه شده. این عمارت که از سنگ ساخته شده و ارتفاع متوسطی دارد از ایوانهایی که دور تادور حیاط را گرفته بلندتر نیست.

در خارجی اصلی حرم‌سرا که در کنار میدان شاه واقع است توسط چند جوخه تفنگچی از قلعه‌ای سلطنتی حفظ و حراست می‌شود؛ بر حسب اقتضا این قوا بایک یا چند جوخه پیاده عادی که در سایر مواقع در طول دیوار خارجی حرم‌سرا پاسداری می‌کنند تقویت می‌شود. یک راهرو بدون سقف که دوازده قدم عرض دارد و با سنگ حقیقی مفروش شده به حیاط حرم‌سرا می‌پیوندد؛ در هر دو طرف این راهرو دیواری است که در آن طاق‌نمایانی تعبیه کرده‌اند. این راه توسط گروهان‌های جزائی نگهبانی می‌شود.

پس از گذشتن از این معبر که یکصد و پنجاه قدم طول دارد به دروازه دوم حرم‌سرا می‌رسیم، که در خارج توسط یساولان صوفی و از داخل توسط خواجه‌سرایان سفید پوست اشغال شده است. این دروازه تمام برنگ آبی کاشیکاری شده و دارای علامت خورشید بزرگی است که از آن اشعه طلائی داپره‌وار ساطع می‌شود. این نشانه اسرارآمیز قدرت نامحدود در جنگ نیز پیشاپیش قوا حرکت داده می‌شود. در بقایای بنایان ایران قدیم نیز نقش

شیر که آنرا در سنگ حک کرده باشدند اندک نیست؛ این رمز از دیر باز با پادشاهان ایران ارتباط داشته ولی در نشان‌ها اغلب آنرا به همراه خورشید نمایانده‌اند. در این نشان‌ها اغلب‌شیر، خورشید را در دهان باز خود نگاهداشته است. این تصاویر نیز انواع و اقسام مختلف دارد ولی چیزی که در همه مشترک است این است که همواره شیر را در حال قیام و مغورو نشان می‌دهند. از آنجا که هنوز هم شاه را «برادر خورشید» می‌نامند پس، از اینکه در مدخل حرم تصویر خورشید را نقش کرده‌اند نباید در شگفت‌شد^۱ حوزه حرم‌سرا که از هر طرف تنگ در میان دیوارهای سطحی را اشغال کرده که حداقل سه هزار پایی مربع وسعت دارد و دارای اضلاعی نامنظم است و بی‌شباهت به مثلث نیست. جناح شرقی این مثلث رو بروی میدان شاه قرار دارد در حالی که ضلع شمالی آن به باعث‌ها محدود می‌شود. ضلع سوم آن را رشته دیوارهای تشکیل می‌دهد که از طرف جنوب شرقی به جهت شمال غربی امتداد دارد.

در مدخل حیاط حرم‌سرا بدؤاً به‌مehr بر می‌خوریم که علی‌الرسم یک خواجه سفید پوست است؛ اما فعلاً او در شهر زندگی می‌کند. تقریباً پنجاه خواجه سفید پوست دیگر او را احاطه کرده‌اند که در آستانه پنجاه اطاق مخصوص زنان پاسداری می‌کنند و فقط هنگامی به خود جسارت ورود به آن اطاق‌ها را می‌دهند که شاه آنها را احضار کرده باشد. در همان نزدیکی اطاقی است که صاحب منصبان مملکتی را که بخواهند به حضور شاه‌شرفیاب شوند به آنجا وارد می‌کنند؛ بزرگان و محترمین با پسرانشان هنگام پاسداری شب در آنجا حاضر می‌شوند. در آنجا به احترام شاه سه‌نفر سه‌نفر کشیک می‌دهند و قبل اسما خود را در فهرستی ثبت می‌کنند تا هرگاه شاه میل کرد آن فهرست را از مهتر بخواهد و ملاحظه کند.

از این‌پس می‌رسیم به خواجه‌سرا یان سیاه پوست که در واژه حیاط حرم‌سرا را از داخل اشغال کرده‌اند و در عین حال بر حسب

۱- قسمت مربوط به علامت شیر و خورشید (در متن اصلی کمپفر صفحات ۱۹۹ و ۲۰۰) به‌علت اشتمال بر بعضی سوه‌تفاهمات در این‌جا مختصر شد. در این مورد به مأخذ زیر نیز می‌توان رجوع کرد:

W. Hinz, Das iranische Löwen-Sonnen-Wappen in: Z.D.M.G. Bd. 91, Leipzig 1937, S. 71/79.

درجه و مقام خود اطاقهای زنان و ساکنان آنرا مراقبت می‌کنند. آنها مجاز هستند که تمام زوايا و گوشه‌های حرم‌سرا را جستجو کنند، همچون خفاش هریک از اهل حرم را غافلگیر کنند و به اعمال هر کس به چشم خردگیری بینگرند و تجسس در کار همه را حق خود پندارند.

در داخل حوزهٔ حرم‌سرا بدوأ به حیاطی بر می‌خوریم که پیش از این نام بردیم و این حیاطی است که در دور تادور آن که چهار- گوش است مانند کاروانسرا طاق‌نمایانه‌ای احداث کرده‌اند. در وسط دیوارهای جناحی ایوانی ساخته‌اند که رو به حرم‌سرا باز است. کف عمارت را که با صعود از دو پلهٔ مرمری سفید بدان می- توان رسید با قالیهای قیمتی فرش کرده‌اند؛ دیوارها را با اکلیل آراسته‌اند، طاق مقوس را با کاشی‌های معرق رنگارنگ زینت داده‌اند چنانکه سخت‌گیرترین و متوقع‌ترین افراد هم دیگر در آن جائی برای خردگیری نمی‌بینند.

خود صحن حیاط به صورت یک نواخت سنگ‌فرش شده؛ در وسط حوضی است که روی تمام سطح آن یک صفحهٔ نازک نقره کشیده‌اند و دارای لوله‌های طلائی است. یکی از این لوله‌ها که بزرگ‌تر است در وسط قرار گرفته و لوله‌های کوچک‌تر دیگر در حاشیه‌ها ساخته شده است. هنگامی که در غیاب شاه و زنانش مشغول ساختن این حوض بودند من توسط استاد وارنیوس^۲، سرپرست کارگران آنجا به عنوان متخصص به درون حرم‌سرا راه یافتم و توانستم ساختمان‌های این قسمت حرم‌سرا را ببینم. بقیه قسمت‌های حرم‌سرا را البته ندیدم، اما شنیدم که می‌گفتند در پس این بنا انواع و اقسام تأسیسات با کوشک‌های گوناگون، گردشگاه‌ها، کلاه‌فرنگیها و خانه‌های مسکونی که ردیف هم ساخته شده وجود دارد و از آن میان بنایانی که متعلق به ملکه و سایر زنان سوگلی شاه است از نظر معماری نیز اهمیت دارد. اما در عوض این تأسیسات گویا دخمه‌های زشت و محقری نیز وجود دارد که در آنها بیماران و همچنین بعضی زنان سال‌غورده و خواجه‌های پیر و علیل سکنی گرفته‌اند. در حجره‌های زیرزمین ظاهراً شاهزادگانی را که به فرمان شاه نابینا کرده‌اند جای داده‌اند. سرانجام باید ذکر

بعضی از عمارت‌کوچکتر را که خارج از حوزه حرم‌سرا قرار دارد کرد. در این ساختمان‌ها ملکه مادر، خاله‌ها و عمه‌های شاه و سایر خانم‌های مسن اصیل سکونت گرفته‌اند. مثلاً یکی از باغبانها خانه ملکه مادر را که در گوشۀ انگورستان قرار داشت بمن نشان داد و مرا از نزدیک شدن بدان برحدار داشت. در قسمت جنوبی حوزه حرم‌سرا کاخ آراسته باشکوهی انتظار را جلب می‌کند که ساختمان دودکش مانندش از دیوارها بلندتر است؛ این بنای نادر بادگیر است و باكمک آن اطاقهای زیرین دائم هوای تازه می‌گیرد. هرچند مجموعه این بناها و تأسیسات تنگ و کج و معوج به نظر می‌آید باز در حرم‌سرا درختان متعدد سایه‌افکن، باغچه و فواره، آلاچیق‌های خنک و انواع واقسام وسایل دلپذیر برای تجدید قوا و استراحت بسیار است. هرگاه تنگی‌جا موجب کسالت و دلتگی شود باز هفت باغ وسیع دیگر که در بالا بدان اشاره شد در دسترس قرار دارد. بدون اینکه نیازی به اسب‌سواری یا ظاهرشدن در برابر مردم باشد شاه از یکی از درهای عقب حرم‌سرا به‌این باغمها وارد می‌شود تا در آنجا بامیهمانان و درباریان صحبت کند یا بدون مزاحمت احدي بازنان خود سرگرم شود. به‌همین دلیل در برابر درهای عقب نگهبانانی گماشته‌اند. البته تعداد اینها باندازه نگهبانان مدخل حرم‌سرا نیست. اینها وظیفه دارند که مانع ورود میهمانان ناخوانده شوند؛ زیرا هرگاه چشم یک نفر بی‌احتیاط به هنگام ورود به پارک به‌بانوئی بیفتد باید دیگر از زندگی خود دست بشوید. البته هیچگاه کسی مانع ورود من نشد زیرا من به عنوان طبیب شهرت داشتم و تاعله قانع‌کننده‌ای در دست نباشد هرگز طبیبی را از دخول مانع نمی‌شوند.

۲- ساکنین اطاقهای زنان

انجام دادن کارهای حرم‌سرا به‌عهده در حدود پانصد تن از خواجه‌سرایان سیاه‌پوست است و این رقمی است که خود آنها ذکر می‌کنند؛ اما همه اینها همواره حاضر به خدمت نیستند. بعضی‌ها به فرمان شاه به عنوان پیک، خبرگیر و بازرس در اکناف مملکت در حال سیر و سفر‌اند؛ بعضی دیگر در مخصوصی و یا دست

اندر کار اجرای فرمان شاه دایر برساختن مؤسسات عام المنفعه مثلا کار و انسرا، حمام یا پل یا چیزهای دیگری از این قبیل هستند. از طریق این خواجه‌سراها نتوانستم به تعداد زنانی که در حرمسرا مقیم‌اند پی‌ببرم. به محض اینکه سئوالی در این باب می‌کردم مخبرهای من چون افعی‌های سمی ابرو در هم می‌کشیدند و انگار نهانگار چند لحظه پیش آنقدر بامن خودمانی بوده‌اند. به هر حال من اطلاع حاصل کردم که شاه فقط یک زن را توسط شیخ‌الاسلام به عقد زوجیت خویش درآورده است. باری در اثر یک تصادف خوشمزه من توانستم به تعداد بقیه زنان نیز پی‌ببرم. قضیه بدین قرار است که روزی شاه سواره از جلفا می‌گذشت و عده‌ای از زنان حرم پای پیاده در التزام رکاب وی بودند. در این موقع یک دختر ارمنی خواست که این دسته را تماشا کند و به همین دلیل به شتاب از خانه به خیابان دوید. اما دیگر وقت گذشته بود؛ او فقط آخرین صفحه زنان را دید. یکی از زنان روی برگرداند و ناسزاگویان او را چنین مخاطب قرار داد «تو هم دویدی آمدی تا این آلت را که ما چهارصد نفر به خاطرش توی سر و کول هم می‌زنیم از چنگ مادر بیاوری؟»

هرگاه این رقم درست باشد باز باید در آن تغییراتی را وارد دانست؛ زیرا همان‌طور که شاه اسب‌ها و استرهای پیر و فرسوده‌اش را از خدمت مرخص می‌کند و می‌بخشد، همخواههای را نیز که بر جبین آنها گردش روزگار چین و شکن افکنده و یا به دلیلی مورد بی‌مهری او قرار گرفته‌اند از خود می‌راند. به جای این رانده شدگان افرادی دیگر که به علت تازگی محبوبیتی دارند وارد حرمسرا می‌شوند. همین اواخر از شاه سؤال شد که آیا نمی‌خواهد یکی از دختران ارمنی را که تازه ربوه بودند و آنها را برای انتخاب شاه آرایش کرده بودند با آمیزش خود مباھی و سرفراز کند. شاه بلاfacسله در جواب گفت بزودی ضیافت مفصلی ترتیب خواهد داد و دخترها را به این مناسبت بین صاحب‌منصبان تقسیم خواهد کرد.

تمام زنان مقیم حرمسرا همخواهه شاه که به فارسی به آن‌کنیز می‌گویند نیستند؛ بعضی هم هستند که آنها را برای خدمتگاری خریده‌اند. دسته‌های دیگر، دختران بزرگان میلکت هستند که برای

کسب افتخار، ندیمه همسران شاه شده‌اند و البته هرگاه شاه به آنها رغبت کند در اختیار وی قرار خواهند گرفت. هر صاحب منصبی می‌کوشد که حداقل یکی از دختران خود را به حرم‌سرای شاه بفرستد تا نزد وی برای خود شفیعی داشته باشد. اما دختر نیز در این ماجرا دارای حامی مقتدری می‌شود که در موقع مناسب او را به مرد اسم و رسم‌داری به زنی می‌دهد.

هرگاه شاه یکی از زنان حرم‌سرای خود را به مردی واگذارد زن باید به قید سوگند موکد تعهد کند که از آنچه در حرم‌سرا دیده یا شنیده‌نه به شوهرش و نه به احدي دیگر چیزی نگوید. چنین زنی برای شوهر جدید خود واقعاً در حکم سوهان روح می‌شود زیرا وی که به اسراف و زندگی مجلل عادت کرده و از معاشرت با شاه غرق نخوت است همواره می‌خواهد در منزل یکه تاز میدان باشد و از شوهر خود توقعاتی دارد که ارضاء آنها از حد ثروت و مکنت او فراتر می‌رود. طلاق دادن چنین زنی هم در عمل غیر ممکن است زیرا مرد با این کار عنایت شاه و حتی گاه زندگی خود را از دست می‌دهد.

سلسله مراتب زنان

اهل حرم ناچار به تبعیت از سلسله مراتب دقیقی هستند که در آنجا حکم‌فرماست. مقام و منزلت درجه اول از آن مادرشاه است که فعلاً یک زن چرکس است؛ پس از او نوبت به زنان شاه و متعه‌های مورد توجه او می‌رسد. بعضی از این‌ها نام واقعی خود را رها می‌کنند و نام‌های دیگری می‌گیرند مانند «روشنک»، «سپیده»، «ستاره»، «زینت»، «گل‌حربم».^۳ تعداد خواجهگانی که در خدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تا چه‌اندازه مورد علاقه و لطف فرمانروای خود قرار گرفته است.

اگر تصور کنیم که این زنان موجودات بی‌کار و بی‌ماری هستند که فقط در حرم‌سرا می‌خورند و می‌خوابند به خطأ رفته‌ایم. بسیاری از زنان حرم‌سرا هستند که به هنر‌های گوناگون آراسته‌اند و روز را با اشتغالات هنری به سر می‌آورند. بعضی خوب‌چیز می‌باند، بعضی دیگر نقاشی می‌کنند، گروهی دیگر در نساجی و

^۳- این اسمی از زبان آلمانی ترجمه شده است بمنابع این از آنها نمی‌توان برای تحقیق در نامهای رایج در حرم‌سرای شاه سلیمان استفاده کرد (متجم).

ریسندگی چیره دست اند و یا آواز خواندن، ساز زدن، رقصیدن و هنر پیشگی را آموخته اند. آنانکه در این کارها ممارستی ندارند در رشته هایی که گفتیم کارآموزی می کنند تالطف شاه یازنان اصلی او را بتوانند به خود جلب کنند. می گویند که حتی بعضی از این زنان در انواع علوم و بیش از همه در ریاضیات دست دارند؛ هستند چند تائی هم که در تیراندازی و کمان داری قدرت نمائی می کنند و به همین دلیل نیز شاه آنها را در شکارها همراه خود می برد. هرگاه از این یک یا آن یک هیچ کار و هنری بر نیاید شاید بادلبری و طنازی بتواند گلیم خود را از آب بکشد.

خواجه سرایان

خواجه سراهای سیاه پوست از نظر مقام و منزلت با یکدیگر تفاوت دارند. در رأس آنها مهر قرار دارد؛ پس از او خزانه دار حرم وایشیک آقاسی باشی حرم هستند. فرد اخیر الذکر اغلب یک خواجه سفید پوست است. پیشکار مالی ملکه مادر که مراقب وصول منظم درآمد اوست – ممر این درآمد مسیحیان جلفا هستند – و همچنین پیشخدمت هایی که بهنگام صرف غذا در کنار شاه قرار می گیرند از زمرة خدمه عالی مقام حرم‌سرا محسوب‌اند. این پیشخدمت‌ها عبارت‌اند از ساقی تا آبدار باشی و خواجگانی که در کنار وی ایستاده‌اند و مهر، کمان، ترکش، تیر، تفنگ و کفش او را نگاه می‌دارند.

از بین این خواجه سراها پیشکارهای زنان اصلی و متعه‌های مورد توجه، مربی و سرپرست برای شاهزاده‌هارا انتخاب می‌کنند. معلم‌های ساکن حرم‌سرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرم‌سرا از اینان فقه، نوشتن و سایر بازیها و هنرها را می‌آموزند. از آن گذشته خواجه سرایانی هستند که تازه واردین را به خدمت شاه آداب دربار و حرم‌سرا آشنا می‌سازند و بعد آنها را به خدمت شاه می‌برند. یکی از آنها وظیفه دارد که ابعاد بدن همخوابه‌های تازه را مراقبت کند؛ به کمک یک کمر بند او در می‌یابد که آیا از اندازه‌های مقرر تجاوز شده است یا نه و در چنین صورتی زن چاق را وادار به امساك در غذا می‌کند. غذای چنین زنی به آب و برنج محدود می‌گردد تا باندازه کافی لاغر و رعنای شود. با وجود همه اینها

زنان مورد علاقهٔ شاه فعلی باید چاق و گوشت‌آلود باشند. بعد از همهٔ اینها باید از خواجه‌سرا یانی نام برد که وظیفه دارند همهٔ شب دوازده متعه را برای خدمت در اطاق خواب شاه بزرگ کنند و به آنها روغن‌های خوشبو بمالند تاهرگاه شاه خواست با یکی از آنها هم بستر شود آماده باشند. به قرار مسموع از این تعداد فعلاً کاسته شده و گویا فقط شش نفر را برای همخوابگی حاضر می‌کنند.

قرقچی‌ها

قبل‌به‌کرات از قرقچی‌ها که منع توقف در مکانی را برای مردم اعلام می‌کنند صحبت کرده‌ایم. آنها تمام افراد نسل ذکور را که بیش از شش سال داشته باشند از خیابانها و راههایی که شاه با زنها یش می‌خواهد از آنها بگذرد دور می‌کنند. از روز قبل با نواختن بوق قرق را اعلام می‌دارند. در روز عبور شاه یک جوخه از صوفیان چند ساعت قبل از حرکت‌حرمسرا پیشاپیش به راه می‌افتد تا قرق را اعلام دارد و به همین‌دلیل هم هست که به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. در این مورد به سخنان طولانی احتیاج نیست؛ چند بار گفتن قرق به صدای بلند‌کافی است که هر کس را که نخواهد طعم ضربهٔ تازیانه را بچشد بگریزاند، حال فرق نمی‌کند که او در بیرون منزل است یا در داخل خانهٔ خود.

هرگاه بقیهٔ صاحب منصبان با حرمسرای خود سفر کنند یا به گرمابه بروند سواری را پیشاپیش خودمی‌فرستند و اعلام می‌دارند که باید از سرراه دور شد. هنوز طینین صدای قرق بگوش می‌خورد که هر کس به خفاگاهی پناه می‌برد و همانجا می‌ماند تا آن بزرگواران دور شده باشند. با وجود همهٔ اینها زنان چه سواره باشند و چه پیاده باحجابی خود را مستور کرده‌اند؛ گاه زنان در تخت روانه‌ائی آویخته که توسط شتر حمل می‌شود طی طریق می‌کنند. اگر خدای ناکرده کسی برای تصادف نامطلوبی بازنان همراه شاه مصادف شود – و این امر در مورد دهاتی‌های بی‌احتیاط گاه اتفاق می‌افتد – او را بلافاصله و در هرحال که باشد در جا یا به تیر می‌زنند و یا باخیز از پای در می‌آورند و براین مدعای من شواهد دلخراش متعددی هست.

شورای خواجه سرایان

شاه باصلاحیید مادرش اغلب از رأی تعداد کثیری از خواجهسرایان معمر حتی در امور عمومی مملکتی استفاده می‌کند. گاه حتی اتفاق افتاده که تصمیماتی که درخارج در دیوان عالی اخذ شده در اثر اعمال نفوذ ملکه مادر و خواجهگان سیاه پوست لغو گردیده است. دو خواجهسرای سیاه پوست بنام آغامبارک و آغا کافور که در خدمت شاه بوده‌اند و به تازگی در سالخوردگی چشم از جهان پوشیده‌اند اغلب مورد تجلیل درباریان قرار دارند. در اثر هوش و فراست و توصیه‌ها و راهنمائی‌های اندیشیده و زیرکانه، این دو تن چنان نفوذی یافته بودند که شاه در هیچ امر مهم و حیاتی بدون صوابدید آنها جرأت اقدام نداشت.

XV

هو گب شاه آپر ان

۱- کلیات

برای اینکه شرح جلال و شکوه دربار را در اصفهان به پایان برم در اینجا به وصف این می‌پردازم که شاه چگونه براسب می‌نشیند.

سواری شاه برسه‌گونه است: اول سواریهای که شاه باملازمان اندک و به دفعات زیاد هنگامی که هوا خوب است انجام می‌دهد، هدف از این سواریها تفریح و تمدد اعصاب است؛ دوم سواریهای که رسمی است و باملازمان بسیار و کبکبه و شکوه بسیار صورت می‌پذیرد و این در مواقعی است که شاه بخواهد در جشن‌ها شرکت کند، به شکار برود یا به استقبال میهمانان رسمی مملکت بستا بد؛ سوم سواریهای است که برای رفتن به ییلاق و یاسفر به یکی از نواحی مملکت انجام می‌پذیرد و شاه خیال دارد برای مدتی دراز از پایتخت دور بماند. در این مورد است که تمیه و تدارک زیاد می‌بینند و تجمل و مخارج آن بسیار و تعداد ملتزمن رکاب شاه نامحدود است.

سواریهای تفریحی

سواریهای از دست اول در ماههای تابستان تقریباً هر روز بمحض اینکه در بعد از ظهر ازشدت هوای استهشاد انجام می‌گیرد مگر آنکه حال شاه خوش نباشد و یا آنکه ستاره‌شناسان با ملاحظه علایم فلکی او را از خارج شدن از منزل منع کرده باشند. مقصد این گردش یکی از باغمهای تفریجگاه خارج شهر است؛ اغلب به باغ

هزار جریب می‌روند و شاه با همراهانش باسهولت از چهارباغ می‌گذرد و به مقصد خود می‌رسد. در آنجا شاه پیاده مختصری گردش می‌کند و یا در جائی به استراحت می‌پردازد تا وقت را به بازی و ورزش بگذراند. شبانگاه دوباره به حرم‌سرا باز می‌گردد. در این نوع سواریها ترکیب ملتزمین رکاب بدین قرار است: شاه که با ایشیک آقاسی‌های حرم از حرم‌سرا خارج شده در ابتدای خیابان مجلل چهارباغ ملتزمین رکاب را در انتظار خودمی‌بیند. در اینجا جلودار باشی سه اسب حاضر یراق را به جلو می‌آورد و شاه از آن میان یکی را بر می‌گزیند؛ او زنگی قورچی‌سی باشی در اینجا رکاب را برای او نگاه میدارد و او را برای سوار شدن کمک می‌کند در حالی که شاطر باشی لگام را گرفته است.

پیشاپیش این گروه دو واحد جزائری پیاده در حرکت‌اند. این جزائری‌ها با تفنگ‌ها، شمشیر‌های منحنی که از فولاد دمشقی ساخته شده و چون نقره برق می‌زنند مسلح‌اند و لباس‌های آنها که دارای الیاف طلاست و همچنین کمر‌بند‌های سیمین، پرها و سایر تزیینات خود جلب توجه می‌کند. اینها آنطور که در کشور ما رسم است در صفات‌های چهارنفری، پنج‌نفری و شش‌نفری حرکت نمی‌کنند بلکه صفات‌های مضاعفی تشکیل می‌دهند که از یکدیگر خیلی فاصله دارد به طوری که نگاه شاه از میان آنها به راحتی می‌تواند متوجه اطراف بشود. به همین ترتیب هم خدمه درباری می‌توانند بدون مانع سواره بالا و پائین بروند. در خارج از صفوف به چند فرمانده سوار بر می‌خوریم که مسئولیت حفظ نظم و ترتیب موکب شاه را به عهده دارند.

از زمرة خود ملازمان باید از علمدار یاد کرد که در طرف راست علمی را که به شکل چتر و نشانه حضور شاه است حمل می‌کند؛ روی علم پارچه‌ای سرخ کشیده‌اند و آن پارچه طوری تاشده که به یک چتر آفتتابی هندی شباهت پیداکرده است. البته باید دانست که سابقه این علم به همان چتر هندی هم می‌رسد و پر تقالیها به آن Quitasol می‌گویند. در فاصله‌ای معین ایشیک آقاسی‌باشی سواره بر اسب و در عین حال به عنوان فرمانده قوای مسلح ملتزمین به دنبال شاه در حرکت است. پشت سر وی، آنهم تنها مهتر، سوار بر اسب می‌آید. پس از آنها در حدود بیست صوفی سوار با فرمانده خود

می‌رسند، اینها همه عمامه سرخ دوازده ترک برسر دارند. بعضی از اینها پرهای بسیار زیبائی برعمامه خود دارند ولی عمامه دیگران ساده و بدون زینت است. اینها در حرکت خود ترتیب خاصی را رعایت نمی‌کنند و به دلخواه خود از صف خارج می‌شوند، دریکجا نظم را برقرار می‌سازند، در جائی دیگر فرمانی صادر می‌کنند و علی الدوام مراقب امنیت شاه و حفظ جان او هستند. اینها در کمر خود شمشیری خمیده دارند و در دست چوبدست یا چماقی گرفته‌اند تا هرگاه مردم راه موکب شاه را سد کردن آنها را متفرق کنند.

از این پس دیگر شاه می‌رسد در حالی که دوازده شاطر سوار مزین به جواهر با رانهای بر هنر و شنلی سبک اورا احاطه کرده‌اند. به خصوص جلال و شکوه کلاه شاه توجه‌ها را به خود جلب می‌کند. در پشت سر شاه در طرف راست وزیر اعظم و یا اگر او به علی موجه و من جمله بیماری غایب باشد یک صاحب منصب دیگر که عالیترین مقام را داشته باشد در حرکت است.

در بقیه موکب بدوأ بیست نفر خواجه‌سرا، پیشخدمت‌های پیر و جوان، چه سفیدپوست و چه سیاه‌پوست بدون اینکه پای‌بند نظم و نسقی باشند به چشم می‌خورد. این‌ها سلاح و لوازم شاه مثل تفنگ، کمان و ترکش، یک بادبزن، یک قلیان، یک منقل و گاهی حتی بازها و از این قبیل را حمل می‌کنند. پس از پیشخدمت‌ها در باریانی که موظف‌اند در ملاء عام شاه را احاطه کنند و حق دارند با او برس یک سفره بنشینند می‌آیند. به‌دبیان آنها پسران بزرگان و اعیان می‌رسند. این‌ها باعث مبارفات خود می‌دانند که بتوانند در التزام رکاب شاه باشند. معمولاً موکب شاه به‌غلامان سوار قلیان به‌دست ختم می‌شود. آخر مردم این مملکت به قلیان سخت دلسته‌اند. یک طبیب و – هرگاه میسر شود – یک ستاره‌شناس نیز باید حاضر باشند؛ اولی دواخانه خود را به همراه دارد و دیگری اصطلاح خود را برای مراقبت در سیر اجرام فلکی از خود دور نمی‌کند تا بتواند در هر لحظه شاه را از خطرات نامرئی که از جانب کواكب متوجه اوست آگاه گردداند، در چنین مواردی برای اینکه بلالا بگردانند، به طرفه‌العینی از راه دیگری می‌روند. سرانجام باید از راه بازکن‌ها یاد کرد که تبرهای در دست دارند

و در موقع لزوم پیش‌پیش همه می‌دوند تاموانع سر راه مانند دیوارها، نرده‌ها، بقایای عمارت‌ها را از سر راه بردارند و این کار با چنان سرعتی انجام می‌پذیرد که در سرعت سیر شاه به هیچ‌وجه وقفه‌ای حاصل نمی‌گردد.

۲- برای حضور در مراسم عید قربان

در تصویر قربانی می‌توان ملازمان بسیاری را که در دهم ذوالحجہ سال ۱۰۸۵ هجری^۱ شاه را در راه رسیدن به محل مراسم قربانی همراهی کرده‌اند مشاهده نمود. این مراسم چنین برگزار شد: اول همه سکنه اصفهان محله در محله در جائی که قرار بود قربانی انجام گیرد و در نزدیکی باغ هزار جریب واقع است حاضر شده بودند. حیوانات را که قرار بود قربانی شود یعنی یک شتر سالم پرور از بهترین نوع و نژاد بایک قالیچه ارغوانی پوشانده، به بهترین نحو آرایش کرده و از ده روز پیش از عید قربان با صدای طبل و نقاره در تمام کوچه‌های شهر گردانده بودند. شتر در روز عید با پاها بسته بر روی زمین خوابیده بود و چند هزار تن از مردم اورا احاطه کرده بودند. بسیاری از تماشاکنندگان مقابله مجاور یا نرده با غما را اشغال کرده بودند تا از آنجا نمایش را ببینند. دیگر تمام چشمها در انتظار ورود شاه بود تا بادستهای مقدس خود قربانی را شروع کند.

توضیعات مربوط به تصویر

سرانجام مقارن ظهر اعلیحضرت با ملازمان پرشکوه خود سر رسید و آنهم به ترتیبی که از این تصویر بر می‌آید و من در این مقام راجع به هرنکته توضیح می‌دهم:
A- صحبت یساول باشی یا فرمانده صوفیها.
bbb- صوفی‌ها یا یساولان، تقریباً شصت نفر و قدری بیشتر؛

۱- این تاریخ که مطابق است با هفتم مارس ۱۶۷۵ میلادی نمی‌تواند درست باشد زیرا کمیfer در سال ۱۶۸۴ به اصفهان آمد؛ به احتمال باید منظور وی سال ۱۰۹۵ هجری (هجره نوامبر ۱۶۸۴) باشد.

اینها با چوبهایی که در دست دارند در این ازدحام برای دسته
قربانی جا باز می‌کنند.

ccc — ششصد نفر پیاده که در طرف جلو نامرتب هستند و در
عقب صفحه‌ای مضاعف تشکیل داده‌اند؛ در ردیف چپ جزائرها و
در ردیف راست تفنگچی‌ها.
D — علمدار.

E — ایشیک آقاسی باشی.

F — مهتر.

ggg — دوازده شاطر.

H — شاه که عمامه مزین به جواهرش جلب نظر می‌کند. اسب او
سرآپا سفید بود و شکم آنرا با هنرمندی با حنا برنگ قرمز روشن
رنگ کرده بودند؛ این سرخی شکم در پهلوها به شکل زبانه‌های آتش در
آمده بود. سراسب را با پری برنگ گوشت تزیین کرده بودند؛
تنگ و دهنۀ آن را طلا و جواهر نشان کرده بودند.

I نزدیک شاه طرف راست قدری عقب‌تر از او وزیر اعظم سوار
بر اسب دیده می‌شود.

kkk پیشخدمت‌ها (دوازده خواجه‌سرای سفیدپوست).

lll در همین حدود خواجه‌سراهای سیاه‌پوست.

mmn گروه قزلباشها یا بزرگان و محترمین دربار؛ پس از آنها
پسرانشان و سرانجام غلامان زرخرد، رویهم رفته در حدود هزار تن.
بقیه حروف حاکی از جای‌هایی است پشرح زیر:

n کبوترخانه در گوشه باغ هزار جریب.

o تفرجگاه تخت سلیمان در دامنه کوه.

p خرابه‌های یک برج یا یک روستا بر قله کوه صفو.

q محل قراردادن اموات گبرها یا پارسیان.

r میل شاطر دوانی.

s مقابر.

در اینجا اشتباهی را که گراورساز مرتكب شده است نمی‌توانم
از نظر خوانندگان پوشیده بدارم. او بدون توجه به طرحی که من
به دقت تهیه کرده بودم و بین صفوف قشون فاصله زیاد قائل شده
بودم فواصل را بهم نزدیک‌تر کرده است. به همین علت هم در
صفوف بهم مرتبط واحدها تقسیمات جزئی‌تر قائل شده فقط برای

اینکه شخصیت‌های پرجسته را در آن میان نمایان ترکند. ترکیب موکب شاه برای قربانی چنین بود و من اکنون به شرح آن واقعه می‌پردازم.

قربانی

همینکه شاه به محل قربانی رسید، از اسب فرود آمد. داروغه اصفهان نیزه‌ای به‌وی تقدیم داشت تا حیوان قربانی را با آن بکشد. شاه سه‌بار پرنیزه بوسه داد و پس از آن آنرا به‌داروغه برگرداند و داروغه با آن چنان زخم عمیقی به‌سینه حیوان وارد کرد که هنگام بیرون کشیدن نیزه حیوان دیگر بزمین در غلتیده بود. اکنون دیگر پرجسته‌ترین مردم شهر از اطراف هجوم آورده‌اند تا بادست خود در کار قربانی شریک شوند. بدولاً گلوی شتر را بریدند، سر را از تن حیوان جدا کردند و بدون اینکه پوست آنرا بکنند آنرا به‌دوازده قسم تقسیم کردند و هریک از این قسم‌ها را هدیه یکی از دوازده محله شهر کردند. جمجمه و احشاء را در حصیری پیچیدند و با احترام آشپزخانه شاهی به‌کناری نهارند تا در صورت تمایل مورد استفاده آن قرار گیرد.

هنگامی که این کارها انجام شد باز شاه بر اسب سوار شد و به همان ترتیب در بعد از ظهر به شهر بازگشت. مردم به دور بیرق‌های خود جمع شدند و سهم قربانی خود را که سواری آنرا جلوی خود بروی اسب گذارده بود به طرف محله خود برداشتند و با زدن بوق و طبل درست حکم قشون ظفر نمونی را پیدا کرده بودند. در طول چهارباغ تا میدان بزرگ جمعیت چون سیلی بی‌وقفه و در عین حال در کمال نظم حرکت کرد بدون اینکه بین حیدری‌ها و نعمتی‌ها زد و خوردی روی دهد. از میدان شاه به بعد مردم دسته دسته به طرف محله‌های خود برآمد افتادند تا گوشت قربانی را بین محترمین تقسیم کنند و باشادی و خوشحالی به نوشخواری بپردازند.

هنوز درست مردم از آن محل دور نشده بودند که اراذل و او باش باکشیدن نعره به بقایای قربانی حمله‌ور شدند و آنرا با فضولات حیوان و خونی که از او جاری بود بادعوا و زد و خورد غارت کردند. حتی آثار خون را نیز با پارچه‌های ابریشمین به‌دققت تمام از زمین ستردند به صورتی که پس از رفتن آنها غیر ممکن بود

به محل قربانی پی برد. آنها که دست خالی رفتند پیشانی خود را قدری خون مالیدند تا معلوم شود آنها هم در این مراسم شرکت داشته اند.

به هر رئیس خانوار اصفهانی به اندازه یک فندق یا یک گرد و از گوشت این قربانی می رسید که آنرا با گوشت گوسفند مخلوط می کنند و می پزند و بعد با برنج می خورند. اصفهانی ها بقیه روز را در میان اعضاء خانواده خود می گذرانند؛ هر کس در خانه سور و سوری نداشته باشد به میدانها و قهوه خانه ها می رود و هنگامی که آخرین دینار خود را خرج کرد به تماشای ترستان و شعبده بازان می نشینند تا لااقل در معیطی باشد که جشن برآن حاکم است. قصابی به من گفت که در این روز در اصفهان تنها بیش از یکصد هزار گوسفند قربانی شد؛ هر چند که این رقم به نظر من فوق العاده اغراق آمیز می آید باز نخواستم آنرا از نظر خواندنگان خود پنهان دارم.

سواری هائی که به خاطر پذیرائی یا شکار صورت می گیرد هرگاه شاه برای استقبال از میهمانان جلیل القدر خود که از خاندان های سلطنتی باشند بر اسب بنشینند و نیم میل به استقبال آنان بشتابد ترکیب موکب شاه درست به همین وضع است. وی جانشین خود را باملازمینی از اعیان و هفت هزار تفنگچی یک فرسنگ جلوتر می فرستد تا تشریفات پذیرائی را انجام دهد. اهالی که لباس های فاخر به تن دارند در طرفین جاده می ایستند و پارچه های زربفت و سیم بفت را در پیش پای اسبی که میهمان سوار برآنست می گسترانند. مثلا یک چنین موردی در سال ۱۶۷۰ پیش آمد و شاه، عبدالعزیز خان از بک را که پس از کناره گیری به زیارت مکه می رفت با این تشریفات به حضور پذیرفت. همین او اخر در بیست و چهارم ژانویه ۱۶۸۸ باز شاه به همین ترتیب به استقبال سلطان اکبر، سومین پسر اورنگ زیب پادشاه مغولی هند که به وی پناهنده شده بود رفت.

موکب شاه در سواری های نوع دوم عیناً مانند هنگامی است که شاه به شکار می رود. هرگاه شاه در شکارها زنان خود را نیز همراه ببرد دیگر باید گفت جماعت عظیمی به راه می افتند که در دو گروه مجزا سفر می کنند. زیرا بدؤاً مردان در باری برآه می افتند و تازه پس از گذشتن مدت زمانی اهل حرم به دنبال آنان می روند. این هردو قسمت

هر کدام به صورتی مستقل و بدون اینکه یکدیگر را ببینند از لذاید شکار چهارپایان و پرندگان برخوردار می‌شوند. اما شاه گاه به یک گروه و گاه به گروه دیگر می‌پیوندد.

۳- رفتن به بیلاق

سواری از نوع سوم هنگامی است که شاه می‌خواهد به نواحی مازندران به بیلاق برود و این کار با حداکثر شکوه و جلال ممکن انجام می‌گیرد. کاروان بزرگی از حیوانات بارکش به دنبال اردودی سلطنتی روان است تا همه چیزهایی که برای اقامت طولانی در نقطه‌ای ضرورت دارد آماده باشد. من از گزارشی که در زمان شاه فعلى (که سخت به سفر نواحی ساحلی دریای خزر دلبسته است) تهیه شده نکاتی را استخراج کرده‌ام که آنرا باکمال دقت در اینجا ذکر می‌کنم.

بدوآ چند نفری را به خارج می‌فرستند تا در مناطقی که باید از آن گذشت تجسس کنند و زیباترین مناطقی را که می‌بینند به عرض برسانند و مقتضیات طبیعی، چشمه‌ها، مراتع، بیشه‌ها و کوه‌ها، شهرهای مجاور، روستاهای جاده‌ها، رودخانه‌ها و غیره را در نظر وی مجسم سازند. پس از بازگشت این چند تن شاه گزارش آنها را می‌خواند و جای مناسب را انتخاب می‌کند. اکنون دیگر در حدود هفت هزار شتر با خیمه‌ها، قالی‌ها و سایر لوازم منزل و با شتربانان و خدمه مناسب این تعداد پیشاپیش به محل موعد اعزام می‌گرددند.

چند روز بعد قرقچی‌ها که با تیراندازی دائمی تمام نسل ذکور را به فرار فوری وادر می‌کنند به دنبال آنها به راه می‌افتد. از این پس اهل حرمسرا که خواجه‌سرايان در معیت آنها هستند و البته فقط شامل زنانی می‌شوند که در آن زمان مورد توجه خاص پادشاه قرار دارند حرکت می‌کنند. آنها پوشیده و مستور در کجاوه‌هائی که پارچه روی آنها کشیده‌اند و از دو طرف شتر آویخته است سفر می‌کنند. شتربانان حرمسرا حق نزدیک شدن به اردو را ندارند و خواجه‌ها علی الدوام آنها را از آن نقطه دور می‌کنند؛ آنها تنها هنگامی مجاز هستند برای علیق‌دادن و تیمار حیوانات سواری و

بارکش حاضر شوند که زنان در خیمه‌ها از نظرها پنهان شده باشند. خواجگان سوار براسب که دائماً در خیابان بالا و پائین می‌روند موقع حضور آنانرا اعلام می‌دارند.

هنگامی که حرم‌سرا گذشت ورق شکست شاه با همه ملازمانش که ترکیب آن عیناً همان است که شرح دادم عازم سفر می‌شود. جلودار باشی با زیردستانش که هر کدام پنج یا شش اسب اصیل را یدک می‌کشند پیشاپیش قافله حرکت می‌کنند. تقریباً شصت قورچی در دو صف با رؤسای خود که یکی از آنها در جلو و دیگری در پهلو اسب می‌تازد حفظ جان شاه را به عهده دارند.

قسمت واقعی ملازمان تحت سرکردگی علمدار است که همواره حضور شاه را اعلام می‌دارد. در فاصله معینی مهتر وایشیک آقاسی باشی قرار دارند؛ بعد از مهتر میرشکار باشی است که قوشچی-های متعددی پیاده در حالی که قوشها را روی مشت گرفته‌اند در معیت او هستند. بعد نوبت به سگبان باشی می‌رسد با چند سگ شکاری که توسط سگبان‌های پیاده باطناب هدایت می‌شوند؛ این‌ها وظیفه دارند که هرگاه در بین راه حیوانی درنده یا پرنده‌ای شکاری به چشم خورد برای تفریح خاطر شاه سگها را رها کنند زیرا طبق قواعد شرع هیچ شکاری که بین دندان یا پنجه‌های یک حیوان دست‌آموز جان داده باشد قابل خوردن نیست. یساولان آخرین حلقة این گروه را تشکیل می‌دهند.

حال دیگر شاه ظاهر می‌شود در حالی که دوازده شاطر دو نفر دونفر که نیمی از آنها پیشاپیش و نیم دیگر در پهلوی وی حرکت می‌کنند در کنار او هستند. بلا فاصله پس از شاه بزرگان و اعیان دیوان عالی و همچنین پیشخدمت‌ها برای رفع حوایج شخصی شاه می‌آیند. در پایان موکب، غلامان زرخرد متعددی سوار براسب دیده می‌شوند. قلیان دارها که قلیانهای شاه را حمل می‌کنند و یخداندارها که مأمور حفظ جعبه‌های صندوق مانندی هستند نیز در این شماراند. این صندوقها چهارگوش هستند و روکش چرمی دارند و آنها را به کمک تسمه‌ای از دو طرف قاطرها و اسبها آویخته‌اند؛ در این صندوقها یخ، قند و شکر، نان و سایر قاتق‌ها را حمل می‌کنند. آنگاه مفرش‌دارها با قالیها، حصیرها و بالشها فرا می‌رسند تا در اردو کردن بین راه از آنها استفاده کنند؛ خیمه

دارها را می‌بینیم با خیمه‌های سبک و سایبانه‌ها برای استراحتی کوتاه و سرانجام سقاها بامشک‌هائی که بر شهرها و قاطرها بار شده تا آب مصرفی آدم و حیوان در بین راه تأمین شود.

در بین راه شاه عادت دارد در تفرجگاه‌هائی که جدش (شاه عباس‌کبیر) در راه بین اصفهان و مازندران ایجاد کرده و در هر چهار یا پنج فرسنگی (۲۶ تا ۳۰ کیلومتر) یکی از آنها هست استراحت کند. دور این استراحتگاه‌ها را دیوار کشیده‌اند و در میان آنها جوی آبی جریان دارد (ولی آب بر حسب اقتضای این ناحیه اغلب خوشگوار نیست). حمام و کبوترخانه و کلاه‌فرنگی با غ را چنان باسلیقه ساخته‌اند که شاه با همه در باریانش شب را برای استراحت در آنجا به سر آورده.

در پایان باید بگوییم با چند ساعت فاصله از اردیوار جمعی از رقاصان در حرکت‌اند یعنی دوازده رقاصه‌ای که از زیبائی استثنائی برخوردارند و هیچگاه نمی‌شود در مسافرت‌ها همراه شاه نباشند؛ زیرا وظیفه آنها اینست که در هین صرف غذا شاه را با رقص‌های سه‌ضربی و نشان دادن نرمی بدن خود خوشحال کنند. هر یک از این رقاصه‌های درباری حقوقی دریافت می‌دارد که برای تأمین مخارج البسه باشکوه و حتی نگاهداری دو غلام زرخرید کاملاً کفایت می‌کند. بدین ترتیب رقاصه‌ها می‌توانند بدون هیچ ناراحتی با خیمه و خرگاه و سایر لوازم خود در این سفر همراه باشند. اینها از این گذشته با فروختن تن خود عواید سرشار دیگر نیز دارند. برای همخوابه شدن با اینها در طول یک شب باید دو تا سه تومان (۳۵ تا ۵۰ تا لر) پرداخت.

XVI

پذیرائی‌های رسمی دربار

۱- صحنه پذیرائی از سفر

سفرای خارجی فقط به مناسبت میهمانی‌های عمومی که تمام در باریان باشکوه و جلال بسیار در آن شرکت می‌کنند و ایرانیان به آن مجلس می‌گویند به حضور پادشاه بار می‌یابند. از این ضیافت‌ها در سال چندین بار برپا می‌شود، چه برحسب دلخواه شاه و چه به اقتضای ضرورت سیاست دولت.

شاه ضرورتی نمی‌بیند که حتماً در جای معینی به سفر ابار بدهد؛ بلکه وی در هر موقع به دلخواه یکی از کاخهای خود را که واقع در یکی از باغهای است برای این منظور معین می‌کند. بدیهی است که این ساختمان باید دارای تالاری در خور پذیرائی گروه کثیری از میهمانان باشد.

در چنین مواردی از فراهم آوردن شکوه و جلال بی‌بدیلی خودداری نمی‌کنند تامیهمان را دچار اعجاب و شگفتی سازند. در اینجا دیگر از حیواناتی که به غایت تمیز و تیمار شده‌اند مانند فیل، کرگدن، شیر و ببر، اسبهای که پوشش آنها باطل و جواهر آراسته شده، از کوزه‌های بسیار بزرگ، آشخوری‌ها و پشقا بهائی که از طلا و نقره خالص ساخته شده است، از سربازانی که با لباسهای زریفت رژه می‌روند هیچ کم و کاستی در میان نیست؛ مرمرهای قیمتی حوضها، فواره‌های خروشان، فرشها و نمدهای قیمتی که همه‌جا گسترده شده، سوزن‌دوزی‌ها، دیوارهایی که آنها را باطل آراسته‌اند، تاج پرشکوه و چشم‌گیر شاه، طنین ناماؤس سازها و

آواز ایرانی، غذاها و تنقلاتی که چون کوه به روی هم انباشته است – تمام اینها را برای آن می‌کنند که سفیر و همراهانش را تامدتی میدید تحت تأثیر قرار دهند. پس از آنکه او برای ادائی تهنیت به طرف شاه رفت و خطابه کوتاه خود را ایراد کرد در بین میهمانان جائی بهوی تعارف می‌شود.

در میهمانی‌های ایران بروی صندلی و پشت میزهای پایه بلند نمی‌نشینند بلکه روی قالی و نمد که زمین را با آنها فرش کرده‌اند قرار می‌گیرند. میهمانان صفهمای بلندی تشکیل می‌دهند به طوری که روی هر کس به شاه باشد: آن طرف قالیها را که به طرف سفره است خالی می‌گذارند.

پذیرائی از سفیر

در زبان فارسی کلمه ایلچی بدون هیچ تفاوت هم به یک سفیر کبیر اطلاق می‌شود هم به نماینده سیاسی و هم به یک پیک ساده دولت. هرگاه ایلچی وارد خاک ایران شود بلا فاصله ورود خود را به داروغه نزدیکترین محل و توسط او به والی اعلام می‌کند. در این اعلام رسمی باید نام رئیس مملکتی که ایلچی را فرستاده ذکر شده باشد و همچنین اطلاعاتی را درباره شخص سفیر و تعداد همراهانش واجد باشد. پس از این والی بدون تأخیر یک پیک سوار به دربار می‌فرستد و او به وزیر اعظم یا ناظر مطلب را گزارش می‌دهد. این‌ها توسط همان پیک تعليمات لازم را به والی می‌دهند و یادآوری می‌کنند که با ایلچی چه رفتاری داشته باشد و در عین حال دستور می‌دهند که در بین راه خورد و خوراک اورا تأمین کنند و یک مهماندار و اغلب یک یوزباشی برجسته با چند نفر سر باز را هم همراه او می‌کنند. این‌ها مراقب‌اند که در توقف‌گاه‌های بین راه جای مناسبی برای آنها پیدا شود، میهمانان خارجی در امن سفر کنند، سفر آنها آسان باشد و اسباب و وسائل مسافران صحیح و سالم حمل گردد. نواحی که از آنها عبور می‌کنند مسئولیت پذیرائی از آنها و آماده داشتن اسب‌های سواری و حیوانات بارکش را به عهده دارند. به هیأت سفارت ما چهل اسب و به همین اندازه شتر برای حمل بار داده شد؛ اما چون ما به این تعداد حیوان بارکش احتیاج نداشتیم مقداری از آنها را طبق رسم مملکت برنج و

چیزهای دیگر بار کردند.

همینکه در ضمن مسافرت هیأت سفارت به‌ولایت جدیدی بررسد والی آن‌دیار یا جانشین او با ملازمان کافی به استقبال آنها می‌شتابد، با خوش‌روئی آنها را درود و تهنیت می‌گوید و تا شهر یام محل کارشان بدرقه می‌کند، چه بسا که والی بیگانگان را برای صرف غذا به منزل خود می‌خواند؛ به هر حال برای آنها از مطبخ و انبار خود غذا، میوه، گوسفند، مرغ می‌فرستد و با این کار خود در عین حال می‌فهماند که او به میهمانان خوش‌آمد می‌گوید. فردا یا پس‌فردای آن‌روز آنها را با اعزاز و احترام تمام مرخص می‌کند و یک مهمان‌دار و یک واحد سر باز به خدمتشان می‌گمارد تادر پناه آنها در کمال اطمینان و آسایش تاسرحد ولایت بعدی مسافرت کنند.

در تمام نقاطی که هیأت سفارت در مسیر خود ناچار شب را در آنجا به‌روز می‌آورد حکام و داروغه‌های محل عیناً به همین ترتیب عمل می‌کنند. ادب و نزاکت حکم می‌کند که از طرف سفیر به مأموران محلی هدایائی داده شود. این گشاده‌دستی جای دوری نمی‌رود چرا که ارزش هدیه‌ای که متقابلاً به سفیر می‌دهند از قیمت هدیهٔ خود سفیر بسیار زیادتر است؛ زیرا ایرانیان به این هدیه که میهمانان با خود آورده‌اند سخت‌اهمیت می‌دهند و ارج می‌گذارند. تقدم در این مسابقهٔ هدیه‌دادن اغلب بامأمورین محلی است زیرا آنها همان‌طور که قبل گفته شد بلافاصله پس از ورود سفیر برایش خواربار می‌فرستند. در بعضی از ولایات مردم آنقدر میهمان‌دوست هستند که باساز و دهل در خارج شهر به استقبال میهمانان غریب می‌روند و به آنها گل، شراب و میوه هدیه می‌دهند و باشکوه و جلال آنها را تام‌نژاشان بدرقه می‌کنند.

هنگامی که کاروان سفارت به اصفهان نزدیک می‌شود از طرف مهمان‌دار باشی که روز قبل از ورود آن مطلع شده با اسکورت نظامی استقبال می‌شود. مهمان‌دار آنها را در داخل شهر به یک میهمان‌غانه یا یکی از باغ‌های سلطنتی هدایت می‌کند. تادر آن‌جا بدولاً از ناراحتی‌های سفر بی‌اسایند. اما پس از مدتی نسبت کوتاه مهمان‌دار سفیر و همراهانش را به یک عمارت جادار که بتواند تمام میهمانان را در خود جای دهد می‌برد. هرگاه تازه‌وارد سفیری

از مغرب زمین باشد تمام اروپائیهای مقیم اصفهان در مراسم استقبال رسمی شرکت می‌کنند.

میهمانخانه

برای اینکه حتی المقدور وسائل راحت سفیران خارجی را فراهم آورند به آنها یک قطعه زمین یا عمارتی بزرگ که تعداد کافی اطاق داشته باشد می‌دهند. در این عمارت در هر حال یک تالار مفروش باقالی، یک حوض بافوارة و همچنین یک اصطبل وجود دارد. هرگاه چیزی از این‌ها کم باشد یا با توقعات هیأت سفارت تطبیق نکند در هر حال سفیر می‌تواند از پذیرفتون منزل خودداری ورزد و خانه‌ای بهتر از مهماندار بخواهد. ما هم دوبار منزل خود را عوض کردیم تا سرانجام در عباس‌آباد که از محله‌های جدید و تمیز شهر است و در آن با آبرومندی و آسایش می‌توان زندگی کرد سکنی گرفتیم. اغلب از خانه‌هایی به سفر اداده می‌شود که به علت قصور مالک آنها از طرف شاه مصادره شده است.

زندگی رایگان

تمام مخارج سفیری که در دربار ایران زندگی می‌کند باید مطلقاً از خزانه دربار پرداخت شود؛ هرگاه سفیری به این امر رضایت ندهد فوراً به همه قدغن اکید می‌شود که از فروش خواربار به نزدیکان و اتباع سفیر به شدت خودداری ورزند و هرچه بیگانگان در این مورد قیمت زیادتری پردازند در فروشندگان کاملاً بی‌اثر می‌ماند. اما به هر حال هرسفیری آزاد است که خواربار خود را از انبارهای شاهانه تأمین کند و مثلاً برنج، آرد، کره، تخم مرغ، پرنده، گوسفند یامیوه و شراب، از آن گذشته هیزم و علیق اسبهای خود را از آنجا بگیرد و یا با رجوع به اداره محاسبات دربار مبلغ مورد احتیاج خود را نقداً دریافت دارد و خود از بازار خرید کند.

اروپائی‌ها عموماً نوع دوم را ترجیح می‌دهند چرا که از نظر خواربار و به خصوص شراب هیچ مضيقه‌ای وجود ندارد؛ اما وضع هیزم به قرار دیگری است زیرا آنرا از دورافتاده‌ترین نقاط کوهستانی حمل می‌کنند و به صورت کشی‌منی به قیمت گزاف می‌فروشند، مبلغی که از طرف دربار برای سفارت‌خانه‌های بیگانه

در نظر گرفته شده براین مبناست که برای هر نفر یک عباسی در روز حساب می‌کنند (یک چهارم اونس یا ۲٪ تالر)؛ در مورد ملازمان فرودست‌تر مقرری فرق می‌کند و تقریباً یک محمودی (یک هشتم اونس یا ۱٪ تالر) را مبنای کار قرار می‌دهند. به هر تقدیر مقداری که تعیین شد دیگر لايتغیر می‌ماند و در نظر نمی‌گيرند که هیأت سفارت مدتی بسیار دراز در اینجا می‌ماند و یا اینکه یکی یا چند نفر از اعضاء سفارت می‌میرند مگر آنکه کسی بخواهد این مقرری را افزایش دهند و این همان کاری است که روسها و تاتارها می‌کنند.

مهمازدار باشی وظیفه دارد هنگام غروب به ملاقات سفیر بباید، باگفتگو باعث سرگرمی او شود، به بیوتات دربار دستورهای لازم را بدهد و کاری کند که طبق میل آنها رفتار شود. همچنین نباید بحسب موقع از تحقیق و تجسس در امور سفارت و گزارش آن به ناظر غفلت ورزد. شخص اخیر حاصل تحقیقات مهمازدار را به عرض شاه باید برساند.

دستور عمل برای سفارت‌ها

هر سفیر خارجی باید بداند که قبل از پذیرفته شدن به دربار نباید تمايلات رئیس مملکت خود را بالحی در میان بگذارد زیرا در غیر این صورت از حیثیت و اعتبار خود به میزان قابل ملاحظه‌ای خواهد کاست. اما پس از بار یافتن مجاز است که موضوعی را که برای حل و عقد به او محول کرده‌اند و تأخیر در آن جایز نیست وارد مرحله عمل کند و یا آنرا به صورت شفاهی برای ناظر توضیح دهد و از وی بخواهد که مطلب را به عرض شاه برساند.

شاه معمولاً در یکی از روزهای ماه نو سفیر جدید را به صورت رسمی می‌پذیرد و این در صورتی است که ستاره‌شناسان وقت دیگری را مساعدتر اعلام نکرده باشند. پس از اینکه سفیر از حضور شاه به منزل باز گشت می‌بیند که در منزل او نگهبانانی ایستاده‌اند و آنها از آن پس در تمام طول اقامت سفیر در پایتخت شخص او و دار و ندارش را تحت حمایت می‌گیرند. تازه از این زمان است که او در پناه حمایت شاه قرار گرفته است. هرگاه سفیری یک بار در دربار شرفیابی حاصل کرد دیگر باید او را تا

هنگام تقدیم نامه خدا حافظی اش در تمام میهمانی های در باری دعوت کرد مگر اینکه از پیش قرار گذاشته باشند فقط تعداد محدودی را پذیرائی کنند. اغلب می شود که هیأت های سفارت خارجی را مدتی خیلی طولانی در دربار ایران نگاه میدارند و گاه مدت این توقف به سه سال می رسد زیرا می خواهند با این کار سفرای کشور های دوست را به طور خاص سرافراز و مباھی کنند. به همین دلیل گاه هست که چنین سفیری اظهار بی قراری می کند یا به هر حال چنین می نمایاند که از تأخیر در بازگشت به وطن شکوه دارد؛ این شتاب تصنیعی اغلب با این مطلب نیز بی ارتباط نیست که این شخص نمی تواند شاهد رباخواری ها و شهو ترانی های بی اندازه که در این مملکت رایج است باشد. اما براثر شکایت خود معمولاً سفیر این جواب دلنشیز را دریافت می دارد؛ عوطف دوستانه شخص اعلیحضرت مانع آنست که باتقادسی مرخصی نمایندگانی که آنها را بیش از همه دوست دارد به این زودی موافقت فرماید.

من خود چندین بار در دعوت هائی که از سفیر پادشاه سوئد کارل یازدهم شد حاضر بودم و می توانم بگویم که جزئیات تشریفات رسمی به حضور پذیرفتن شاه از چه قرار است. از این چهار پذیرائی من جریان اولین آنرا طبق یادداشت های سفر خود بازگو می کنم.

۲- بار یافتن هیأت سفارت سوئد

هر چند ما درسی ام مارس ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شده بودیم تازه درسی ام ژوئیه باتقادسی شرفیابی می موافقت شد. فاصله بین این دو تاریخ را شاه صرف برآسودن از هیجاناتی کرد که در حرمسرا بدان دچار شده بود. ستاره شناسان گفته بودند که اگر او جز این کند بلای سختی نازل می شود. جریان این حادثه ناگوار یعنی مرگ ناگهانی یکی از صیغه هائی را که شاه در حال مستی باوی شوختی کرده بود من قبل شرح داده ام. پس از اینکه ستارگان برسر مهر آمدند شاه مجلسی در باغ سعادت آباد برپا کرد.

باغ سعادت‌آباد

این باغ در حاشیه شرقی شهر در امتداد ساحل رودخانه قرار دارد. یک ساعت پس از طلوع آفتاب یک یوزباشی سوار که در جمع مشایعین ما وظیفة مهماندار را به عهده داشت دوازده اسب سواری آورد. در راه رسیدن به باغ سعادت‌آباد ما به ترتیب زیر به دنبال این مرد حرکت کردیم.

بدوایک نقاره‌چی ودوشیپورزن سوار پیشاپیش هیأت‌درحرکت بودند؛ آنگاه دوازده نوکر پیاده که سراپا ملبس به لباسی ازابریشم سبن بودند ودبیر سفارت سوار براسبراهمی پیمودند. دبیر سفارت نامه پادشاه سوئد را که در پارچه‌ای زربفت پیچیده بود در دست خود که پیشانیش را لمس می‌کرد نگاهداشته بود. پس از او لودویش فابریتیوس^۱ سفیر در لباس سرهنگ سوار اسب می‌راند، شش پادو اسب او را هدایت می‌کردن و چهار یساول در اطراف او پیاده می‌رفتند. بهدنبال او نجیبزادگان سوئدی و همچنین شش نفر عضو سفارت می‌آمدند. در شمار نجیبزادگان باید از آقای کلینگن‌ستیرنا^۲ که یک نفر سوئدی تحصیل کرده، فعال و نجیبزاده است، پریستاف^۳ اصیل، حقوقدان و پیک‌سلطنتی که بهنگام بازگشت به روییه که کمی پس از آن اتفاق افتاد در جنگ باترکها به افتخار سرهنگی نائل شد، و همچنین لیونانکر^۴ نجیبزاده، پسر مدیر تجاری سوئد که آینده تابناکی برای وی می‌توان پیش‌بینی کرد یاد نمود. از بقیه در این مقام دیگر به صورت جداگانه ذکری به

Ludwich Fabritius^۱ در مورد شرح حال این شخص رجوع شود به کتاب زیر که به تشویق پسرش رودلف فابریتیوس تألیف یافته:

Johan Kempe. Kongl. Swenska Envojen Ludwich Fabritii lefwerne, Stockholm 1762.

Klingenstierna^۲ باید همان کاستن کلینگن‌ستیرنا باشد که در سال ۱۶۵۱ متولد شد و بعدها به عنوان پیشکار کارل دوازدهم همراه وی به قرکیه رفت و در بیستونجم زوئیه ۱۷۱۳ در دموتیکا دیده از جهان فرو بست. (Riksarkivet) از استکلهلم این اطلاع را از راه لطف به من داده است.

کمپر در اینکه بنداشته Pristaff^۳ اینکه اسم خاص است به خطاب رفته است؛ این لغت در زبان روسی (pristav) به معنی ناظر یا کمیسر است و در اینجا بهخصوص باید مراد کسی باشد که امور مسافت را اداره می‌کند و زیرنظر می‌گیرد.

Daniel Leijonancker^۴ است که در سال ۱۶۶۶ متولد شد و بعدها به درجه سروانی رسید و در سال ۱۷۱۰ بدرود زندگی گفت. برای دست یافتن به اطلاعات بیشتر درباره کلینگن‌ستیرنا و لیونانکر رجوع شود به قسمت چهارم اثری که الگن‌ستیرنا (Elgenstierna) تحت عنوان زیر منتشر گرده است:

Den introducerade svenska adelns ättartavlor, Stockholm 1928

(از استکلهلم این اطلاع را از راه لطف در اختیار من گذاarde است) Riksarkivet

میان نمی آورم.

پس از یک ساعت سواری ما به مقصد رسیدیم و در آنجا در مدخل باغی ما را در تالاری جای دادند. ازما چهارنفر که قرار بود با شاه غذا بخوریم دعوت شد که روی قالی بنشینیم. در آنجا به سفرای لهستان، روسیه، سیام، عربستان، ترکستان و گرجستان که قبل از ما به آنجا هدایت شده بودند و از سپیده سحر منتظر بار یافتن بودند برخوردیم. بعضی از والیان که از فرط انتظار به جان آمده بودند از جای خود برخاستند تادر باغ قدم بزنند.

باغ تمام کنار زاینده رود را اشغال کرده و چنان بوته‌ها و درخت‌ها آنرا فرا گرفته که تقریباً با بیشه‌ای قابل قیاس است؛ اینطور گمان می‌کنم که عالمًا و عامدًا در این نقطه از باگبانی صرف نظر کرده‌اند. به خصوص منظرة رودخانه که در جای مسدود شدن نهر یک منطقه کوچک سبز و خرم که روبروی شهر است توسط آب احاطه گردیده به طوریکه فقط از روی یک پل چوبی قشنگ و باستفاده از قایقی که آنرا با هنرمندی بسیار ساخته‌اند می‌توان بدانجا گام نهاد؛ و اینجا روی هم رفته گوشة دنج و خلوتی است برای متعه‌های شاه‌سلیمان؛ از این گونه زاویه‌های خلوت در تمام باغ‌های سلطنتی پیدا می‌شود.

در وسط باغ بريک شالوده هشت ضلعی عمارت باشکوهی ساخته‌اند و اطاقه‌ای داخل آن را به ظرافت آراسته و نقاشی کرده‌اند. پنجره‌ها را با شبکه‌های چوبی زیبا بسته‌اند. به طرف شمال یعنی به سوی ساحل رود عمارت به دو جناح تقسیم می‌شود. تالاری که تازاینده رود می‌رسید برای پذیرائی میهمانان در نظر گرفته شده بود.

کاخ پذیرائی

تالار چهارگوشی که آنرا با صحنۀ نمایش می‌توان مقایسه کرد در حدود شصت گام طول و چهل گام عرض دارد؛ تقریباً می‌توان گفت که همه آنرا باطل و تنها گاهی با کاشی پوشانده‌اند. نیمکت‌هایی که برای استراحت در آن گذارده‌اند دارای تکیه‌گاه‌های چوبی به ارتفاع دو پاست و این برای اینست که بهتر بتوان روی

آنها استراحت کرد. تالار از طرف بالا به یک سقف مسطح محدود می‌شود و نقاشان و منبت‌کاران دیگر هنر خود را در آنجا تمام کرده‌اند. این سقف بر بیست و دوستون کشیده چوبی که در شش ردیف مرتب شده و طرح گلهاهی طلائی بر آنها نقش است تکیه دارد. این تالار پذیرائی به طرف رودخانه به سه صفحه یا صحنه رویهم تقسیم شده است. صفحه بالا که به یک محوطه مدور سنگی ختم می‌شود مخصوص تخت‌شاه است، صفحه‌دوم مخصوص دیوان عالی و همچنین والی‌ها (بیگلربیگی‌ها) است در حالی که صحنه پائین را سفرای خارجی و یاسایر میهمانان باید اشغال کنند. در وسط صفحه پائین حوضی است که دور آنرا چهار ستون گرفته و معلوم نیست آب روان آن از کجا می‌آید و به کجا می‌رود.

۳- پیش‌درآمد

از تشریفات پذیرائی رسمی انواع و اقسام نمایشگاهی است که آنرا باید پیش درآمد پذیرائی واقعی تلقی کرد. در یک حیاط خیلی بزرگ جلوی باغ انواع و اقسام حیوانات جسمیم یعنی سه‌فیل سیلانی که زیر شکم آنها را به رنگ قهوه‌ای درآورده‌اند و برپشت آنها پارچه‌های سیم‌بفت و زربفت افکنده‌اند دیده می‌شود؛ از آن گذشته یک کرگدن بسیار زشت بزرگ که دست راست و پای چپ او را بازنجیرهای محکم بسته و او را بر روی یک پارچه گسترده سرخ رنگ نگاهداشته‌اند، برپشت کرگدن دیگر چیزی نیست. برای آنکه از سختی پوست وی بکاهند تمام تن آنرا باروغن چرب کرده‌اند.

در داخل خود باغ، در طرف راست خیابانی که به کاخ پذیرائی منتهی می‌شود دویست تن جزائری صف‌کشیده‌اند. این‌ها با غروری ناشی از زیورهای ساعد‌پوش نقره‌ای، خنجرهای ایرانی و تفنگ‌هایشان که از فولاد دمشقی ساخته شده و برانتهای آنها پرچم قرمزی در اهتزاز است استوار ایستاده‌اند. برسر آنها عمامه‌های زیبائی است و در طرف راست آن پری را در لوله‌ای نقره‌ای جای داده‌اند. جامه آنها از ابریشم رنگین است و تازانویشان می‌رسد؛ کمر بند‌های آنها با روکوبهای طلا یانقره مزین است.

طرف چپ خیابان را یک واحد از یساولان، در حدود شصت نفر اشغال کرده‌اند. اینها علاوه بر خنجر ایرانی شمشیر منحنی نیز با خود دارند که در طرف راست خود محکم کرده‌اند؛ در دست خود چماق خشن رنگ کرده کوتاهی دارند؛ پوشش سر آنها عبارت است از یک تاج صفوی قرمز که یک بند سفید سبک دور آن پیچیده شده و در قسمت پیشانی سه پر دارد که تنگ در پهلوی هم قرار گرفته است. جامه اینها تمام‌هیچه پامی‌رسد؛ سلاح آنها مانند سلاح جزائی‌ها باطلای بسیار آراسته شده و آبدیده است.

پس از یساولها به ترتیب دوازده اسب تیمار شده که روکوب دهن، رکاب وغیره آنها همه از طلای ناب است به چشم می‌خورد؛ تمام لوازم دیگر اسب‌ها از زین، عنان، زینت سر و سایر لوازم همه به وفور باطلای مینا و جواهر ترصیع یافته. در بعضی از آنها الماس، مروارید و یشم درشت، سنگ لاجورد و یاقوت می‌درخشید؛ پوشش پشت آنها کاردست ناحیه آناطولی و به گلدوزی و نقوش زیبا آراسته بود در حالی که از هر دو سوی یال رشته‌های زینتی که از الیاف طلائی و ارغوانی بافته شده آویخته است. شکم اسب‌ها را تا ارتفاع رکاب به رنگ‌های چشم‌گیر زرد‌لیموئی، نارنجی و سرخ آتشین رنگ کرده‌اند. وسیله‌ای که ایرانیان طبق یک رسم آباء و اجدادی با آن رانهای اسب‌های خود را از یکدیگر جدا نگاه می‌دارند همه دارای الیاف طلا، نقره و ابریشم است و آنرا به میله‌هایی که به زمین کوبیده شده محکم کرده‌اند، دو مأمور مخصوص با پتک‌های طلائی سنگین به شکل خاص در آن کنار ایستاده‌اند تا بمحض اینکه یکی از این میله‌ها سست شود آنرا بکوبند، تعداد خدمه مشغول به کار اصطبل درست با تعداد اسبان مطابقت می‌کند؛ از این خدمه نیز برآزنده ترین آنها را برگزیده‌اند.

از اینها گذشته در آنجا به دو طشتک بزرگ طلا برمی‌خوریم که بیشتر آنها را برای جلال و جبروت در آنجا گذارده‌اند تا برای استفاده. در پشت این طشتک‌ها، در قسمت جلو تالار دو پلنگ بسیار بزرگ، دو شیر و یک یوزپلنگ را به تماشا گذارده‌اند؛ یک یوزپلنگ دیگر همین اواخر به علت آنکه به کودکی حمله کرده بود کشته شد. این حیوانات در نده روی پارچه پشمی سرخی نشسته‌اند. شاه در با غوش خود باز هم حیوانات در نده دیگری

از این قبیل دارد اما آنها به آن اندازه رام نشده‌اند که بتوان آنها را بدون احساس خطر در معرض نمایش عموم گذاشت. برای تأمین آب آشامیدنی میهمانان در اینجا دو ظرف بزرگ طلای دیگر گذاشته‌اند که از طشتک‌های مذکور در فوق نیز بزرگتر است. پهلوی آنها چندتن مستخدم در لباسهای زیبای سرخ رنگ ایستاده‌اند. مدخل تالار را بایک سبوی غول‌پیکر طلا که در دارد و تقریباً به شکل تخمرغ است و آنرا در چهارچوبی نقره‌ای قرار داده‌اند زینت کرده‌اند. هرگاه منظر فیت آنرا بایک خمرة آبجوی هامبورگی برای بدانم در گفته خود هیچ مبالغه نکرده‌ام. در آستانه تالار هیچ‌کس حق در نگه ندارد زیرا نگاه شاه باید از مقر خودش بدون رادع ومانع همه‌جا را سیر کند. قورچی‌های مأمور حفظ وامنیت شاه که یساولان متعددی نیز برای خبر رساندن یا انجام دادن دستورهای شاه در جزو آنان هستند یک طرف تالار را اشغال کرده‌اند. بسیاری از اعیان و پسران صاحب منصبان برای تماشا و از آنها گذشته کسانی که عرضه داشتند نیز در نزدیکی قورچی‌ها ایستاده بودند.

طرز آرایش تالار پذیرائی

من بهترین زینت تالار پذیرائی را فرش ذکر می‌کنم. هر سه صفحه را باوفور تمام با قالیهایی که دارای نقش حیوان است و آنها را از بهترین کرکه‌ها بافته‌اند فرش کرده‌اند. بیشتر فرشها متعلق به کرمان است. برای آنکه لبه‌ها و حاشیه‌های قالی جمع نشود در فواصل معین منگوله‌هایی از طلا تعبیه کرده‌اند. هرگاه به سخنان ناظر و قوه پرآورد و تخمین دستهای خود اطمینان کنم باید بگویم وزن هریک منگوله بالغ بردوازده پاوند بلژیکی می‌شد. زینت هریک از صفحه‌ها کاملاً با دیگری متفاوت است. در صفة نخستین (پائین‌ترین آنها) دو مشربه از طلای خالص را در مقابل یک لگن قرارداده‌اند، طرز ساخت این مشربه‌ها استادانه است؛ یکی از این مشربه‌ها روی پشتابی باز از طلا قرار گرفته است، آخر طبق رسوم قدیمی فلزی کمتر از طلا ناب نباید از آستانه تالار پذیرائی شاه به درون راه یابد! این دو مشربه نیز که به شکل تخمرغ ساخته شده به سبؤئی از طلا که در مدخل قرار داشت

و من در بالا ذکر آنرا کردم شباهت دارد ولی البته از نظر حجم به پای آن نمی‌رسد.

صفه دوم با دو عودسوز طلا که در وسط تالار قرار گرفته و با مشبک‌کاری انواع و اقسام علامه و نقش‌های شطرنجی را روی آن نمایانده مشخص می‌شود. ماده‌ای که روی آنها می‌سوزد تمام مجلس را آکنده از بوی خوش مطبوعی کرده است. دور تا دور این صفه را هشت چراغ پایه‌دار گرانبهای طلائی به ارتفاع متوسط که هنر بسیار در ساختن آنها به کار رفته گذارده‌اند. ماده‌ای سفید با انتهائی ضخیم‌تر که می‌سوزد و دود می‌کند و آنرا بالای چراغها تعبیه کرده‌اند بوی عطر بسیار دلکشی در فضا می‌پرآکند. سنگینی این عودسوزهای پایه‌دار را من بر حسب حجم آنها به پنجاه پاوند تخمین می‌زنم.

در بالاترین صفه در برابر جایگاه شاه دوازده کاسه در کنار یکدیگر دیده می‌شود که پر از شکوفه‌های یاسمن است و مراد از تهیه آنها اینست که شاه از دیدار آنها و استشمام عطر خوشی که می‌پرآکند مسرور شود. جایگاه شاه به یک تکیه‌گاه که از طلای ناب ریخته شده منتهی می‌شود. این تکیه‌گاه را با تزییناتی نیم برجسته و نیم مشبک آراسته‌اند. این تکیه‌گاه به طرف عقب‌دارای دوزائده است؛ اندازه و سنگینی آن بدون هیچ تمهدی دیگر باعث می‌شود که در وضعی مستقر قرار داشته باشد و جلو و عقب نرود.

۶- مجلس درباریان

در این پذیرائی رسمی شاهنشاه به‌رسم پدران خود چهار زانو در وسط تالار روی بالش نرمی از پنبه که روی آن گل‌دوزی شده نشسته بود و مختصراً به تکیه‌گاه طلا که قبل ذکر آن شد تکیه داده بود. در برابر این تکیه‌گاه باز برای تأمین آسايش بیشتر بالشی که چون طلا بر قمی زدگزارده بودند. وی عمامه‌ای به سفیدی برف که آنرا بادقت بسیار پیچیده بودند والیاف طلا در آن بر قمی زد بر سر نهاده بود. در طرف راست عمامه دیهیم گرانبهائی می‌درخشید. این دیهیم عبارت بود از الماسهائی به درشتی غیرعادی که اطراف آن مروارید کار گذارده بودند. در لوله‌ای ظریف که بر آن استوار شده بود

ردیفی از پرهاي سفید و سیاه قرار داشت. شاه جامه ابریشمین زرد رنگی پوشیده بود که هنگام ایستادن تا ماھیچه‌های پایش می‌رسید در حالی که در حین نشستن این جامه طبق آداب ایرانی پای بدون کفش وی را می‌پوشاند. من چیزی غیرعادی در این لباس نتوانستم کشف کنم هر چند که در آن الیاف طلا به کار رفته و با پارچه پشمی آستر شده بود؛ احتمال دارد که این لباس بر حسب ذوق و سلیقه شاه سلیمان که عادت به پوشیدن لباس سنگین ندارد به خصوص سبک و نرم باشد. دولایه پارچه که به سمتی به هم بسته بود و یکی از طلا و دیگری از کرک لطیف کرمان بافت شده بود رانهای شاه را می‌پوشاند. در اطراف راست این «شلوار» خنجری از طلا، میناکاری و گوهر نشان آویخته بود.

پشت سر شاه بیست و دو تن خواجه سیاه و سفید نیم دایره‌ای تشکیل داده و آماده خدمت وی بودند. از طرف راست شش پسر گرجی بازیبائی کم نظیر با فاخته‌ترین جامه‌ها و برخلاف رسم رایج مملکت باسر و زلفی بلند و نترانشیده به این خواجگان پیوسته بودند. یکی از این پسران کاملاً نزدیک شاه ایستاده بود و با بادبزنی از موی سفید اسب او را آهسته باد می‌زد. یکی دیگر قلیان را نگاهداشته بود، سومی سلفدانی در دست داشت، چهارمی از عودسوز مراقبت می‌کرد و بدین ترتیب هر کس وظیفه مخصوصی به عهده داشت. از خواجگان سیاه پوست یکی خنجر شاه را به دست داشت، دومی کفش شاه را، دیگران تفنگ وی را، ترکش وی را، کمان وی را و قس علیه‌ذا. مهتر بدون رعایت توقف درجه‌ای معین بلا فاصله نزدیک شاه می‌ایستاد. او در جعبه‌ای که از شانه‌اش آویخته است انواع و اقسام دستمال‌ها و مواد مخدر را برای مصرف شاه نگاه می‌دارد.

میهمانان صفة وسط

در قسمت وسط دو ردیف از صاحب منصبان بر جسته کنار سفره نشسته بودند. در ردیف دست چپ شاه بلا فاصله بعد از وی وزیر اعظم نشسته بود؛ پس از او ناظر، و قایع نویس، مستوفی‌المالک، میرآخور باشی، حکیم باشی، آنگاه یک امیر گرجی مسیحی

۵- در آن هنگام در تفلیس گنورگی یازدهم حکومت می‌کرد که از سال ۱۶۷۵ تا ۱۶۸۸-

که به عنوان گروگان برادر حاکم^۱ خود در دربار ایران به سر می-برد و والی خوزستان (واقع در جنوب غربی) قرار گرفته بودند. در ردیف سمت راست شاه (به همین ترتیب) قورچی باشی، قلرآقاسی، تفنگچی لرآقاسی، میرشکار باشی، دونفر منجم و دو بیگلربیگی نشسته بودند.

در پشت سر دو ردیف مزبور با چهار قدم فاصله قورچی‌های محافظه جان شاه که قبل از ذکر آنها به میان آمد ایستاده بودند. با این دسته تعداد زیادی از پسران اعیان و سایر کسانی که آرزومند و منتظر ارجاع خدمتی و منصبی در دربار بودند بدون دریافت دعوت مخلوط شده بودند؛ ولی بدیهی است که اینان در ضیافت شرکت نمی‌کردند.

میهمانان صفة پائین

پائین‌ترین قسمت تالار را که از نظر سطح وسیع‌تر از هرسه قسمت بوده بامخده‌های بسیاری آراسته بودند که از آنها دوردیف با فاصله سه قدم از یکدیگر در دو طرف آب‌نما قرار داشت، در حالی که دو ردیف دیگر تا طرفین تالار ادامه داشت و بدین ترتیب عمود بر مسند شاه قرار گرفته بود. این چهار ردیف مخدنه به خارجیان و همچنین بیش از چهل تن میهمان ایرانی اختصاص داشت.

بین بیگانگان من دو روحانی عالی مقام مسیحی را دیدم که از فرقه صابئین یا از سرسپردگان یحیی تعمید دهنده بودند؛ اینها ریشه‌ای بلند و جبهه‌ای سیاه داشتند و بر روی سینه خود خاچی طلائی آویخته بودند. علاوه بر اینها سفیر پادشاه سوئد کارل یازدهم، سفیر یوهانس سوم پادشاه لهستان، سفیر لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه، نماینده‌گان شاهزادگان بزرگ روسيه ایوان و پطر، نماینده امير گرجستان و چرکسها حاضر بودند. با هریک از این نماینده‌گان حداقل یک نفر دیگر هم به عنوان هم سفر حضور پیدا کرده بود. چنین رسم است که از تعداد همراهان سفرا بیش از یک یاحداکثر دو نفر در ضیافت‌های درباری دعوت نمی‌کنند. ولی در مورد ما استثنائی قابل شده بودند به این صورت

→ و از سال ۱۶۹۱ تا ۱۶۹۵ بر تخت جلوس کرده بود و در سال ۱۷۰۹ نزدیک قندهار به قتل رسید.

که سوای من که منشی بودم دو نجیبزاده سوئدی دیگر را نیز دعوت کرده بودند.

در بین میهمانان ایرانی بیست و دو تن از صاحبمنصبان متوسط را نیز که معمولاً در ضیافت‌های درباری حضور دارند دعوت کرده بودند. غیر از آنها چندتن از حکام و داروغگان هم که همان اواخر به اصفهان احضار شده بودند در میهمانی شرکت داشتند.

در مدخل تالار در طرفین به صورت مورب در هر طرف پانزده نوازنده نشسته بودند و جمعاً دو ارکستر را تشکیل می‌دادند که میهمانان بین آنها فاصله‌ای ایجاده کرده بودند. اینها به نوبت نی، سنتور و سازهای متنوع سیمی دیگر را می‌نواختند. طنین عجیب و غریب این سازها اغلب با آواز یا نواختن طبل قطع می‌شد. رویه‌مرفته این هنرمندانی‌ها کمتر به موسیقی شباهت داشت تا به سر و صدائی ملایم. زیرا ایرانیان هیچ تصوری از قوانین علم هم‌آهنگی (هارمونی) ما در مغرب زمین ندارند. به هر حال طرز نوازنده‌گی این ارکستر سلطنتی بی‌قاعده و بی‌بند و بار خالی از لطف هم نبود. و چون باستثنای آوازگوش خراش و زیر خواننده به طرزی ملایم نواخته می‌شد مانع صحبت‌کردن حضار در ضیافت نمی‌گردید. به هنگام راهنمائی میهمانان به سرجایشان رعایت درجه و مقام میهمانان را می‌کردند؛ چنین ادعا می‌کنند که هر کس زودتر آمده باشد حق دارد جائی را بالای سفره اشغال کند. اما ایرانیان برای آنکه کسانی که بعد آمده‌اند ناراحت نشوند دستور دیگری را با این قاعده توأم می‌کنند و می‌گویند در حضور شخص‌شاه همه یکسان‌اند و در بین میهمانان شاه به این ترتیب دیگر اختلاف درجه و مقامی وجود ندارد. اما این‌ها همه ظاهر سازی است و در واقع آنها اعتقاد دیگری دارند. به این دلیل همان‌طور که قبل ذکر شد به هنگام هدایت سفرا بر حسب اهمیت و مرتبه‌ای که نزد شاه دارند به آنها جا نشان داده می‌شود.

امتیازات خاص سفیر سوئد

در مهمترین و رسمی‌ترین پذیرائی‌ها یعنی در پذیرائی نوروز (بیست و یکم مارس ۱۶۸۵) از سفیر سوئد خواسته شد که

بین صاحب منصبان دولتی جای بگیرد زیرا شاه سفیر سوئد را از بین سفرای فرنگی بیش از همه گرامی می‌داشت. چون او نه تنها راه طولانی تری را طی کرده به سفری پر رنج تر تن در داده بود تا باشه ایران قراردادی برای جنگ با ترکها منعقد کند و همچنین مناسبات بازرگانی را برقرار نماید بلکه وی شخصاً نیز تأثیری بسیار نیکو در شاه به جای گذارده بود. شخصیت سیاسی و نظامی وی و همچنین طرز معاشرت او در دربار چنان بود که گفتی او را برای این سمت خلق کرده‌اند در حالی که سفرای دیگر یا از زمرة روحانیون بودند یا از جمله کسانی که کار سفارت پیشنه آنها نیست و تخصصی در این حرفه ندارند.

در همین پذیرائی نوروزی قرار بود که به بیست و یک نماينده قلماق که حامل نامه‌های همین تعداد از شاهزادگان طایفه خود بودند نیز بازداده شود. اما فقط دو تن از این جمع را دعوت کرده بودند و شاه نیز که می‌خواست آنها را تحقیر کند دستور داده بود آنها را بین نوازندگان بنشانند. هنگامی که اینان در اثر این رفتار تحقیرآمیز رنجیدند، بلند سخن گفتند و حتی خواستند از تالار به اعتراض خارج شوند به اشاره شاه جائی بهتر به آنها دادند یعنی بلافضله پیش از نوازندگان جائی برایشان خالی کردند.

طرز چیدن سفره

مقابل جاهائی که شاه و میهمانان باید در آنجا بنشینند خوراکی‌هائی گذارده بودند که ما آنها را دسر تلقی می‌کنیم اما ایرانیان آنها را پیش غذاشی می‌دانند. در اینجا کوهی از میوه‌های خوشمزه که روی آنها لایه‌ای از شکر گرفته بودند، میوه‌های تازه، شربت و انواع واقسام شیرینی‌ها و نان شیرینی‌ها دیده می‌شد. همه اینها را ردیف در سینی‌ها یا پشقا بهای چوبی چهارگوش روغن جلا خورده گذارده بودند. ظروف معمولاً از طلائی بود تقریباً خشن و کم‌کار، گاهی هم ظرفهای چینی در آن میان بود. برای خوردن شربت ظرفهای چوبی توخالی را که به قایق شبیه بود مورد استفاده قرار می‌دادند. سفره حریر پشت‌گلی که آنرا با پارچه‌ای از همان جنس استرکرده بودند حاشیه سفیدی داشت به عرض یک وجب. دستمال سفره‌ای که جلو شاه قرار داشت چهارگوش و

دستمال سفره میهمانان دراز بود، با چهار پا عرض که آن را با ریشه زینت داده بودند و در متن آن بهرنگ طلائی گلدوزی کرده بودند. ظرفهای کوچکتر طلا نیز باجای مخصوص دهان و حاشیه پهن به تعداد میهمانان گذارده بودند که اگر خواستند آبدهان را در آن بیندازند، اما این ظرفها چندان سنگین بود که بزمت کسی ممکن بود آنرا به نزدیک دهان خود ببرد.

مراقبت در میهمانی

در واقع مراقبت و نظارت در میهمانی به عهده ایشیک آقاسی باشی بود؛ اما چون وی چشم از جهان پوشیده بود وظیفه وی را موقعه دیوان بیگی به عهده داشت. او عصائی از طلا که مزین به جواهر بود در دست گرفته بود. جای او که به طرف شاه بود در وسط تالار قرار داشت. وی در آنجا مستقر بود و در حالی که چشمها تیزبین خود را به سوی شاه داشت مترصد بود تا کوچکترین اشاره شاه را از نگاههای وی بخواند و بلافاصله توسط زیردستانش به موقع اجرا بگذارد. این زیردستان با فواصل زیاد در تمام طول تالار تا مدخل آن ایستاده بودند. اینان نیز مزین به علامت شغل خود بودند یعنی عصائی در دست داشتند. دستور شاه بلافاصله از دستی به دست دیگر می‌رسید بدون اینکه کوچکترین اغتشاش و بی‌نظمی ایجاد شود.

در فاصله کمی از دیوان بیگی که مراقبت کارها را به عهده داشت مهمندار باشی و دقیقتر بگوئیم برادر مهمندار باشی متوفی ایستاده بود. وی در صفة پائین ایستاده بود و پهلوی وی برادرزاده‌اش قرار داشت که قرار بود بعدها – اکنون برای تقبل شغل میهماندار باشی خیلی جوان بود – شغل پدرش را تقبل کند. هردو سخت منتظر دریافت دستور شاه بودند تا میهمان جدیدی را به داخل تالار هدایت کنند. در تمام تالار هیچکس مانع دید شاه نبود حتی دیوان بیگی نیز در حین خدمت با ترس و لرز مراقب آن بود که مانع دید آزاد شاه نشود.

۵- باریافتن سفیر سوئد

پس از آنکه مدعوین مدت کوتاهی بیرون پشت در باغ منتظر شدند آنها را جدا جدا صدا کردند و توسط میهمان دار باشی به داخل تالار هدایت نمودند.

سفیر سوئد یکی از نخستین کسانی بود که با سه تن همراهش اذن ورود یافت. در تالار پنیرائی دیوان بیگی که کار نظارت را به عهده داشت به سوی او آمد و زیر بازوی راستش را گرفت و او را از پله ها به بالا تا صحنه وسط هدایت کرد. بعد در آنجا از او خواست که مراسم رسمی درود و تهنیت رایج در دربار را انجام دهد. کرنش بلندی که آقای فابریتیوس طبق رسوم رایج در مغرب زمین کرد با رسوم ایرانی مطابقت نداشت؛ زیرا در اینجا رسم چنان است که کسی که به حضور شاه بار می یابد باید بر زمین بیفتند و سه بار قالی را ببوسد و در عین حال پیشانی برکف اطاق بمالد. در این حیص و بیص دیوان بیگی دست مرا گرفت و در همین احوال بهدو تن نجیبزاده سوئدی قدری عقب تر از من از طرف بعضی از کارکنان تکلیف شد که مراتب احترام خود را نشان دهند.

سفیر سوئد در ضمن تعظیم خود نامه ای را که پیش از مدخل تالار از من گرفته بود به دیوان بیگی داد تا آنرا نگاهدارد؛ حال دیگر وی شخصاً بادست خود آنرا تقدیم حضور شاه کرد؛ شاه آنرا بانوک انگشتان لمس نمود و آنگاه آنرا به وزیر اعظم داد. در همین حال شاه با خوش روئی به ما خوش آمد گفت و یادآور شد ما که از سفری دور و دراز آمده ایم میهمانان عزیز او هستیم. پس از آن از حال پادشاه سوئد، دوست معظم خود جویا شد و هنگامی که در این باب به صورت شایسته اطلاعاتی به عرض رسید او از اینکه ما از عهده این سفر طولانی چه در دریا و چه در خشکی برآمده ایم به ما تبریک گفت. حالا دیگر می بایست در اصفهان از رنج این سفر و محرومیت ها بیاسائیم؛ تمام صحبت وی در همین باره بود؛ حال دیگر از ما خواسته شد تا بر چهار پایه هائی که روی آنها پارچه های مروارید دوزی گرانبهائی کشیده بودند بنشینیم. اما نشستن روی این چهار پایه ها که ارتفاع آن از زمین به زحمت به یک و چهار می رسید برای ما سخت تر و ناراحت از این بود که چون دیگران به روی زمین

بنشینیم.

نامه پادشاه سوئد

نامه‌ای که از طرف ما تقدیم شد به زبان سوئدی تحریر شده بود و مضمون آن تقریباً بدین قرار بود: پادشاه کارل یازدهم علاوه‌نم است روابطی را که مختصر زمانی است با شاه برقرار شده تحکیم و آنرا باموافقت نامه‌ای بازرگانی تکمیل کند، تا رعایای هر دو مملکت متقابلاً بتوانند بدون رادع و مانعی به فعالیت‌های تجاری بپردازنند؛ از این گذشته باید قراردادی نظامی و جنگی بر ضد ترکها منعقد گردد. سفیر که شاه او را به مرحمت و لطف خود خواهد پذیرفت وظیفه دارد که از هیچ کوششی برای رسیدن به این سه هدف — دوستی، تجارت، اتحاد — فروگذار نکند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست بگوییم پس از آنکه سفیر چندین بار اظهار علاقه کرد که دستوری را که شفاها دریافت کرده و همچنین مضمون نامه شاه را در جلسه‌ای از دیوان عالی مشروحاً مطرح کند سرانجام در بیستم سپتامبر ۱۶۸۴ مأموری از جانب دربار حاضر شد و خواست که سفیر تقاضاهاش را کتاباً بنویسد. من به عنوان منشی بلا فاصله دست به کار شدم و تمنیات خود را به زبان لاتینی تحریر کردم؛ این مکتوب را قرار بود را فائل دومن^۶ (مردی که در دربار از حیثیت فراوان برخوردار و بسیار دانا و مطلع بود) به عنوان مترجم مورد بحث قرار دهد و نکات آنرا تشریح کند. آنچه تحریر شد مربوط می‌شد به چهار نکته زیر:

۱— پادشاه سوئد به تمايلی که از طرف شاهنشاه ایران این اوخر ابراز شده به صورتی شایسته ارج می‌گذارد و سخت از آن خرسند است زیرا امیدوار است که این ابراز تمايل باعث شود که روابط تجاری فيما بین برقرار و نفع آن عاید رعایای مملکتین گردد. بدین لحاظ وی از شاه خواهش دارد که متقابلاً با گسیل داشتن هیأت سفارتی به تحکیم این رشتہ مسودت بپردازد و این نیت خود را علنًا اعلام دارد.

۲— در باره برقراری روابط تجاری باید گفت که تعداد کثیری از تجاری که تابعیت ایرانی دارند از کارل یازدهم استدعا

کرده‌اند از شاه ایران موافقت لازم تعصیل شود که بتوان با سفاین مناسب در دریای خزر به کشتیرانی پرداخت زیرا عدم کشتیرانی در این دریا باعث شده که دو ملت از مدتها پیش نتوانند با هم مراوده تجاری داشته باشند. در این مورد کارل یازدهم با خوشوقتی اعلام می‌دارد که پس از مطالعه اطراف و جوانب امر از هیچ‌کمکی دریغ نخواهد ورزید. زیرا هر چند که از لحاظ کشتی نگرانی نیست و یا رعایای اعلیحضرت می‌توانند کشتی‌های لازم را بسازند باز به اندازه کافی آنها در کشتیرانی تبحر و تجربه ندارند تا بتوانند باطوفانه‌ای دریا و راهزنی قزاقها که در سواحل در کمین هستند مقابله نمایند. پادشاه سوئد اعلام آمادگی می‌نماید که از کشتی ساز و آهنگر و مردان بعری به تعداد لازم گسیل دارد تا با کمک آنها بتوان در دریای خزر کشتی ساخت و آنها را مجهز نمود.

۳- در صورتی که اعلیحضرت با این پیشنهاد موافق باشند سفیر، آقای فابریتیوس وظیفه دارد تحقیق کند که آیا در کناره‌های خزر درختانی که برای کشتی‌سازی مناسب باشد وجود دارد یانه. در صورتی که چنین درختانی در آن دیار نروید دیگر از این فاصله بعید گسیل داشتن کارگران و پیشه‌وران مفید فایده‌ای نخواهد بود. در نتیجه سفیر باید به عنوان کسی که در کار کشتی سازی بصیرت دارد به مازندران سفر کند و آن صفحات را از نظر درختان، وضع و خصوصیات ساحلی مورد تحقیق قرار دهد و پس از آن بدون تأخیر تعداد کارگران لازم را تقاضا کند.

۴- پادشاه عثمانی دشمن صلبی و بطنی اروپا و همچنین ایران است. وی به کرات قراردادهای مقدس را نقض کرده است و به آلمان و قیصر رومی ملت آلمان حمله برده تا اینکه در حال حاضر به ضرب اسلحه مغرب‌زمین رو به هزیمت نماید. سلاطین اروپا همواره سرگرم سربازگیری و گسیل داشتن قوای کمکی هستند. پادشاه سوئد به ابتکار شخصی خود قول داده است که دوازده فوج برای قیصر و شش فوج برای متفق و هم‌پیمان او پادشاه لهستان بفرستد و این قوا در اسرع وقت اعزام خواهند شد. این خود برای ترکها تمدید عظیمی محسوب است و به همین دلیل هم آنها به آسیای صغیر عقب نشسته‌اند. پادشاه سوئد به‌حال از

شاه تقاضا دارد بر مبنای روابط موجود دوستانه تحمل این رانکند که خصم دیرینه یعنی دولت عثمانی که روزی برخلاف حق عراق عرب را از خاک ایران غارت کرده است در مرزهای شرقی پنهان گردد. هرگاه ترکها سرانجام به صورتی قطعی مقهور و منکوب شوند این امر هم به‌سود پادشاهان غربی خواهد بود و هم به‌سود شاهنشاه ایران. در صورت هزیمت ترکها دیگر آسایش عمومی و امنیت عامه مختلف نخواهد شد و مورد تهدید قرار نخواهد گرفت.

این مراسله به‌امضای سفیر یعنی لودویش فابریتیوس رسید. در مورد فقره چهارم به‌خصوص فرستادگان لهستان که در عرض سه‌سال سه‌سفیر به‌دربار ایران فرستاده بودند اصرار می‌ورزیدند. هنوز آخرین نفر آنها برای عزیمت به‌ملکت خود راهی نشده بود که نخستین سفیر آنها به‌نام بوگدانبک^۲ در سال ۱۶۸۷ مجدداً به‌اصفهان وارد شد. همه می‌کوشیدند که شاهنشاه را به‌عقد قراردادی جنگی و ادار کنند اما همه کوششها در این زمینه بی‌فاایده بود. تمام نامه‌هایی که آنها با خود می‌آوردن فقط در این باره بود؛ من آخرین نامه آنها را در این مقام ذکر می‌کنم.

نامه پادشاه لهستان

یوهان سوم به‌مرحمت پروردگار شاه لهستان، شهریار لتونی، روسیه، پروس، ماسووی، شامائیت، کیف، ولہینی، پدولی پودلاشی، لیونی، سمولنسک، سوری و چرنیگوف خطاب به‌امیر و شاه بزرگوار شاه سلیمان، شاه ایرانیان، دوست معزز ما. —

شهریار بزرگوار، دوست عزیز!

آن اعلیحضرت البته هرگز تردیدی در این ندارند که تمام اتفاقات و اموری که در روی زمین رخ می‌دهد تحت تأثیر کواکب است و از این طریق در تقدیر مردم مشیت قدرتی والا تر نمودار می‌شود.

به‌همین نهیج نیز ما متعددین، یعنی لهستانیها، آلمانیها و ونیزی‌ها که از سه‌سال پیش جنگ ظفر نمونی را با ترکها آغاز

کرده‌ایم رجاء و اثق داریم که شخص اعلیحضرت نیز به‌آن کواكب ایمان دارند و از وضع آن اختران درخواهند یافت که مشیت آنها به‌جنگ مشترکی بر ضد ترکها قرار گرفته به‌نحوی که از این پس سلاحهای پرآوازه ایرانیان به‌سوی این خصم جانی که در حال ضعف و رخوت است متوجه گردد.

ما از ابتدای این جنگ با نامه‌ها و چندین هیأت سفارت اطلاعاتی در اختیار آن اعلیحضرت گذارده‌ایم؛ همه اتفاقات، فیروزی‌ها و غنائم به‌آن اعلیحضرت گزارش داده شده است. ما به‌این نکته اشاره کردیم که درست اکنون چه موقع مساعدی است که می‌توان جنگ را در آن آغاز کرد و تمام بی‌عدالتی‌ها را جبران نمود و سرزمین‌هائی را که من‌غیر حق عثمانیها از خاک ایران جدا کرده‌اند دوباره مسخر ساخت. ما نیز سرانجام به‌قید سوگند متعهد شده‌ایم که به‌صلاح جداگانه تن درند هیم بلکه شخص اعلیحضرت را نیز مانند متفقین خود در قرارداد دخالت دهیم.

با کمال حیرت تاکنون در مقابل پیشنهادات خود جوابی دریافت نداشته‌ایم و این‌همه رادراثر سستی، تکاہل و قصور بی‌اندازه نمایندگان مقیم خود در آن دربار دانسته‌ایم زیرا متصور نیست که هرگاه این نمایندگان و ظایف خود را باجدیت و اصابت نظر انجام داده بودند شخص اعلیحضرت این فرصت مهم و قابل ستایش را نادیده بینگارند.

در نتیجه ما پیشنهاد خود را بدین‌وسیله تکرار می‌کنیم، باشد که شخص اعلیحضرت به‌رقابت باموفقیت‌های دائمی ما برخیزند. همین اواخر آلمانیها با تأییدات یزدانی امپراطوری مجارستان را از چنگ ترکها خارج کرده‌اند؛ ما لهستانیها نیز سرزمین وسیع اوکرائین و همچنین سراسر پدولی را تنها به استثنای قلعه کامینیک (Kamenec Podolsk) مسخر ساخته‌ایم؛ و نیزیها قسمت اعظم سرزمین مورا را که از قدیم‌الایام شهرت دارد و پلوپونزی را اشغال کرده‌اند و بدین‌ترتیب جزایر اژه را از تحت اختیار عثمانیها به‌مقدار زیاد خارج ساخته‌اند. تصمیم داریم که در بهار آینده شخصاً با تجهیزات وسیع به‌داخل خاک دشمن بتازیم؛ قیصر آلمان نیز با قوائی قابل ملاحظه ترکها را که قبل از مجارستان رانده شده‌اند در خاک اصلی خودشان مورد حمله قرارخواهد داد.

و نیزی‌ها در زمین و دریا سرگرم تجهیزات سپاه هستند. ما حتی کمی پیش هیأت سفارتی برای عقد قرارداد جنگی نزد شهریار مسکو گسیل داشتیم؛ فرستادگان من در عین حال نامه‌هائی از طرف پاپ، لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه و سایر پادشاهان و شهریاران اروپا که اتحاد ما را مورد تأیید و حمایت قرارداده‌اند با خود برده بودند. نمایندگان مقیم ما در دربار اعلیحضرت نیز می‌باشند درباره این مطالب توضیح داده باشند. حال هرگاه اعلیحضرت بخواهند با تجدید خاطره نام آوری کهنسال ایرانیان در این وقت مساعد مشترکاً با ما به لشکرکشی دست بزنند و از پشتسر به این مرد ترک حمله‌ور شوند تا هنگامی که وی سرگرم مقابله باقوای ماست اعلیحضرت فرصت خواهند یافت که سرزمین‌هائی را که جزء اراضی موروژی شماست و برخلاف حق آنها را غصب کرده‌اند دوباره تسخیر نمایند. اکنون هنگام تسخیر مجدد عراق فرارسیده است. هیچگاه دیگر اعلیحضرت فرصتی به خوبی حال به دست نخواهند آورد. در چنین فرصتی است که ایرانیان امکان آنرا دارند که بار دیگر شهرت خود را به گوش جهانیان برسانند. اکنون است که اعلیحضرت می‌توانند به ضرب اسلحه پایه‌های یک صلح دائمی را بگذارند.

با تقاضای عاجل برای اخذ تصمیم فوری و تحریر جواب این مراسله آرزوهای قلبی خود را برای سلامت پایدار و دوام موقفيت آمیز سلطنت آن اعلیحضرت ابراز می‌داریم.

تحریر شد در رویسن، در کاخ موروژی زولکیف (Zolkiew) در بیست و هشتم ژانویه ۱۶۸۶ پس از میلاد آقای ما مسیح، در دوازدهمین سال سلطنت خودمان.

در این مورد لازم به یادآوری می‌دانم که: این نامه هر چند در تاریخ بیستم ژوئن ۱۶۸۶ در مجلس دربار تقدیم شد، تازه در بیستم نوامبر آنرا ترجمه کردند؛ زیرا در همان روز، چون من در بندر عباس بودم، مترجم شاه، رافائل دومن که من همواره مراتب صداقت و فرهنگ بی‌نظیر وی را باید تکرار کنم و یادآور شوم رونوشتی از آن برای من فرستاد. از این مطلب می‌توان به میزان بی‌خیالی و اتلاف وقتی که در دربار ملت ایران حکمفرماس است پی برد. اینجا مقام^۸ آن نیست که درباره میزان موقفيت مأموریت خود

۸- در این مورد رجوع شود به فصل چهارم: وزیر اعظم، سیاست وزیر اعظم فعلی.

گزارشی بنویسم؛ بدین جهت به توصیف پذیرائی رسمی می‌پردازم.

۶- نمایندگان سیام

بلافاصله پس از سفیر سوئد سفیر سیام را داخل کردند که اصلاً ایرانی بود و مدت خدمتش به پایان رسیده بود. همانطور که هنگام ترخیص سفر رسم است بهوی و همچنین به مردی زنگی که به عنوان همراه با سفیر آمده بود خلعت داده شد. وقتی که وی طبق رسم رایج دربار پای شاه را بوسید و جواب مکتوب پادشاه خود را دریافت کرد و درست تر بگوئیم دیوان بیگی و ناظر آنرا به پیشانی بند او معکم کردند وی به خارج هدایت شد. زیرا این رسم در ایران است که کسی را که وداع می‌کند با ترتیب دادن ضیافت خدا حافظی معطل نمی‌کنند؛ این کار این امتیاز بزرگ را دارد که دیگر کسی که می‌خواهد به وطن خود برگردد نباید منتظر ترتیب دادن مجلسی از درباریان باشد بلکه بمحض پیدا شدن موقعیتی هنگامی که شاه برابر می‌نشینند و از منزل خارج می‌شود فرصت خدا حافظی به دست می‌آورد. در این فرصت دیگر برپای شاه بوسه نمی‌دهند بلکه رکاب شاه را می‌بوسند.

استدعای سفیر سیام این بود که شاه با قوای دریائی ایران از شاه سیام در قبال امیر پگو که در مغرب سیام واقع است حمایت کند. زیرا با امیر پگو به علت رفتار خصماء ای که با سیام دارد و در واقع به علت دعاوی قدیمی وی نسبت به کشور فیلمهای سفید باید جنگید. سفیر، هدایای متعدد بسیار گرانبهائی با خود آورده بود که از آن میان ظروف طلا، چینی‌های ساخت کشور چین و لاک‌کاری ژاپن، از آنها گذشته پرندگان نادر از انواع مختلف قابل ذکر است. این هدایا که به دویست هزار اونس یا دویست و شصت و هفت هزار تالر تخمین‌زده می‌شد توسط چهل نفر به حضور شاه حمل می‌گردید.

سفیر فرانسه

آنگاه سفیر فرانسه به نام فرانسو اپیکه^۹ وارد شد. پاپ این شخص را به ریاست ارامنه‌ای که در آینده تغییر مذهب بدهند

منصب کرده بود؛ وی لقب اسقف بابل (بغداد) و جانشین پاپ را در ایران داشت. پس از آنکه وی تعظیم و کرنش مقرر را کرد با نامه‌ای جواب به لوئی چهاردهم مرخص شد. وی برای موقع بازگشت خود به ایران از شاه تقاضائی کرد و شاه نیز به او اجازه داد که بیاید و در همدان به کارهای مربوط به رستگاری مسیحیان آنجا پردازد؛ منتهی علیرغم حمایت شاه از وی روحانیون همدان با این شبان بیگانه و ناشناخته چنان رفتاری کردند که وی پس از شش ماه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پس از سفیر فرانسه آقای سوسکی^{۱۰} سفیر پادشاه لهستان وارد شد؛ پس از مرگ وی که کمی بعد از این تشریفات رخ داد سالومون زگورسکی^{۱۱}، «کنت سوریه» کارهای سفیر لهستان را تقبل کرد. این هردو تن اصلاً از ارامنه یونان بودند، اولی اسمی خارجی برای خود انتخاب کرده و دومی حتی لقب کنتی به خود بسته بود.

پس از شرفیابی آقای سوسکی ازبکهائی که می‌خواستند به تاتارستان برگردند نامه جواب شاه را دریافت کردند، در حالی که به نماینده جدید الورود جائی برای جلوس تعارف شد. ازبکها از این سفر را خیلی زیاد به دربار ایران می‌فرستادند و تکلیف آنها این بود که روایت حسنہ موجود فیما بین را باحضور خود تعکیم کنند. اما در حقیقت آنها از این سفارت‌ها چنین منظور داشتند که در قبال هدایای ناچیزی که به همراه می‌آوردند (اسب، شتر، پوست، ریواس) هدایای گرانبهائی دریافت دارند. به خرج دربار ایران بخورند و بخوابند و اجناسی را که بدون عوارض گمرکی وارد کرده‌اند باسود سرشار بفروشنند.

فرستادگان مسکو

همین مطلب برای فرستادگان روسیه نیز صادق است که دربار ایران در اصفهان اغلب گرفتار پذیرائی از آنهاست. همین اوآخر هنوز هیأت سفارتی که دربار ایران را وداع گفته بود شهر را ترک

^{۱۰}-Suski

^{۱۱}-Salomon Zgórsky

نکرده بود که هیأت جدیدی تحت ریاست یک نفر یونانی الاصل به نام کنستانتین کریستوفوروویچ^{۱۲} با سی نفر ملازم وارد شد. وی در عین حال مترجم زبان یونانی نیز در دربار ایران بود. پس از از بکهای نوبت به‌وی رسید؛ وی نسبت به شاه مراسم احترام را به‌جای آورده و اجازه یافت که برای صرف غذا بماند. با وجود این وی در مأموریت‌های سیاسی خود توفیقی کسب نکرد. هنگامی که سه سال پیش با ملازمان متعدد به دربار پادشاه عثمانی فرستاده شد، یک بیماری را یچ در ترکیه نیمی از ملازمان وی را که به‌پنجاه نفر بالغ می‌شدند در حین عبور از دریای سیاه از پای درآورد. وی نیز بعداز آن به‌دست یکی از ملازمان مسموم شد. اما چون زهر اندک‌اندک و متدرجاً اثر می‌کرد وی فرصت لازم را برای گرفتن انتقام به‌دست آورد؛ او پس از کشف جنایتکار وی را با پسر بچه‌ای که از این امر اطلاع داشت بروی توده‌ای از هیزم گذاشت و هر دو را در باغ خود او زنده سوزاند و این درست در همان روز رخ داد که خود وی نیز در چهل سالگی دیده از جهان پوشید. این مرد که در زبان یونانی واقعاً استاد به‌شمار می‌رفت و با من سابقه دوستی نیز داشت حقیقته لایق آن بود که مدتی در ازتر زندگی کند.

سایر فرستادگان

از عراق عرب نیز دونماینده شرفیاب شدند. این دو نماینده از طرف طایفه‌ای نماینده‌گی داشتند که سرکردگان آن خیلی مایل بودند از تحت سلطه عثمانیان خارج شوند و البته فقط شاه ایران می‌توانست برای حفظ و حمایت این طایفه در برابر ترکها اقدام کند. پس از اینها به ترتیب تعداد زیادی از حکامی که در پایتخت اقامت داشتند توفیق یافتند که پای شاه را ببوسند و برای صرف غذا بمانند. از گروه تماشاچیان علاوه بر اینها از یک نفر حاکم درجه دوم دعوت شدکه به‌صفه پائین وارد شود زیرا وی می‌خواست به شاه دوازده باز هدیه کند. هنگامی که این بازها را از برابر تخت شاه سلیمان عبور دادند به‌خصوص دو تا از آنها مورد تمجید و تحسین وی قرار گرفت. وقتی که این پرنده‌گان را بطور موقت به

آورنده آنها تحويل دادند از وی دعوت کردند که در ضيافت شركت کند.

اکنون تازه نوبت به پدر روحانی الیاس از طريقت‌کرملی‌های بر هنر پای رسید. او مردی است بلژیکی و بسیار با فرهنگ و مطلع. وی از شاه خواست که به نامه‌ای که سلف متوفای او سه‌سال قبل از طرف قيسصر روم آورده بود جوابی مرحمت کند. هنگامی که متوجه سرتراشیده اين راهب شدند از اطراف صدائی خنده بلند شد، زیرا رسم چنین است که نامه جواب را باید به موهای گيرنده محکم کنند. به جای اين کار سند را به روی بازوan وی که با زاویه‌ای قائم خم شده بود قرار دادند تا او نامه را به اين صورت بیرون ببرد. اين نامه به قطع سه‌وچب در يك وجب بود و در يك لفاف ابریشمین قرار داشت و مهری طلائی برآن دیده می‌شد. در اينجا باید بگويم که اين کاريست سخت نينديشيد و مخالف شؤون مملكتی که نامه رسمي پادشاه را به ملت مغورو ايران توسيط نمایندگانی بفرستند که در اين مملكت به آنها فقير یعنی متکدى تنگدست می‌گويند. سفرای ممالک باید فقط مردانی باشند که از نظر برازنگی و فهم سياسي کاملاً ممتاز باشند. زیرا در غير اينصورت دربار ايران به صورتی غير قابل اجتناب به اين نتيجه می‌رسد که نزد ما سفرائي شايسته‌تر از اين لباده پوشها يافته نمي‌شود.

سرانجام نوزده تن از گرجيانی که به اسلام گرويده بودند شرف حضور يافتند. اينها برای روی گرداندن از مسيحيت خلعت گرفته بودند و ضمناً اذن داشتند که در مدخل تالار ضيافت مراسم احترام خود را به شاه به جای آورند. اينها بلا فاصله پس از انجام دادن تشريفات به خارج هدايت شدند. جای تأسف بسيار است که اين قوم مسيحي که روزگاری به علت اختلاف عقیده‌های جزئی درباره مسائل دينی از کليساي یونان جدا شد امروز فقط به دليل بعضی از امتيازات کوچك تن بهخته شدن در می‌دهد. فقط تعداد آن گرجيان اسلام آورده‌ای که در پايتخت ساكن‌اند به بیست هزار تن بالغ می‌گردد. به ندرت مجلسی در دربار تشکيل می‌شود که جدید‌الاسلام‌ها در آن به شاه تهنیت نگويند هرچند که اين افتخار نصیب هر کس که به مذهب شیعه گرويده باشد نمی‌گردد و فقط اعيان و

محترمین گرجی هستند که از این امتیاز خاص برخوردار می‌شوند.

گناه این مطلب به عهده بی‌اعتنائی و بی‌اطلاعی گرجیان از تعلیمات دین مسیح است. اینها فکر می‌کنند هر وقت احترام به شمايل و کشیدن علامت صلیب را آموخته باشند و از همه مهتر روزه بگیرند به اندازه کافی از مسیحیت اطلاع حاصل کرده‌اند. روی‌همرفته اینها فقط اسمًا مسیحی هستند. بنابراین جای این نگرانی هست که اینها در طول چند قرن از مسیحیت روی بگردانند و به اسلام بگروند. در این مورد طبقات پائین در اثر توقع مزد و پاداش، شاهزادگان گرجی به علت جلب لطف و عنایت دربار ایران و چشمداشت احترام از آن مرکز اغوا می‌شوند.

۷- کارهایی که انجام شد

همزمان با شرفیابی نمایندگانی که ذکر کردیم کارها و امور مختلفی در مجلس دربار مورد اقدام قرار گرفت. قبل از همه عریضه‌های رسیده به عرض شاه رسیده و درباره هریک توضیح داده شد. بیشتر عریضه‌ها از طرف وزیر اعظم تقدیم گردید که اصولاً بیش از دیگران با شاه صحبت می‌کرد اما بعضی از عریضه‌ها نیز از طرف ناظر و سایر صاحبمنصبان به عرض می‌رسید و این دیگر بستگی داشت به نوع تقاضاها. از بعضی از متقضیان خواسته بودند که در کنار و نه خیلی دور از شاه بایستند تا بدینوسیله شاه بتوانند آنها را ببینند؛ دیگران در عقب ایستاده بودند و گویا بی‌جهت در انتظار آن بودند که فراخوانده شوند.

در همین مجلس دربار که به ذکر آن پرداختم دو تن از داوطلبان در سلک صوفیان صفوی پذیرفته شدند؛ ضمناً به اینها حق استفاده و برس‌گذاردن تاج یا شبکلاه دوازده ترک داده شد. این دو جوان را مشترکاً به وسط تالار آوردند؛ یکی از آنها در شهر گسکر (گیلان) شغل ناظر کاخ را داشت و دیگری هم دارای سمتی در همین حدود بود. هنگامی که وزیر اعظم خطبه ایراد می‌کرد دو داوطلب بدون حرکت ایستاده بودند تا اینکه شاه نگاه خود را متوجه آنان کرد و چون آنها را خوش قامت دید با درخواستشان موافقت نمود. در این

جا رئیس تشریفات، صحبت یساول باشی که رئیس یساول‌هاست و فقط زیردست ایشیک آفاسی باشی قرار دارد تالار را ترک کرد تا عمامه خود را با تاج صفوی عوض کند. هنگامی که با لباس صوفیان باز گشت به داوطلبین دستور داد که روی شکم دراز بکشند اما دسته‌ها را به رانهای خود بچسبانند. آنگاه صحبت یساول باشی با چوب‌دست بلند کرده متوجه اشاره شاه که در آن لحظه با هیجان مشغول صحبت بود شد؛ به محض دریافت اشاره‌ای مبنی بر موافقت شاه وی به هریک با چوب سه‌ضربه محکم در ناحیه نشمنین زد و در عین حال چیزی با خود زمزمه می‌کرد؛ با این تشریفات داوطلبین مبدل به صوفی شدند؛ تاج را برسر آنها گذارند و به آنها اجازه دادند که بر حسب لیاقت و استحقاق خود در تلاش رسیدن به تمام مناسب درباری و دولتی باشند. این هر دو جوان بلا فاصله سر زانو بلند شدند و چوبی را که با آن مضربوب شده بودند به علامت تسليم و فرمانبرداری خود بوسیلند و به عبارت دیگر سه بار آنرا پشت سر هم برپیشانی و دهان خود فشدند. پس از آنکه صحبت یساول باشی خنجری به کمر آنها بست آنها با آگاهی کامل به مقام و مرتبه تازه خود تالار را ترک گفتند.

پس از لحظه‌ای دو تن از قورچی‌ها که قرار بود به جای دو تن از از صوفیان متوفی به کار منصوب شوند توسط ایشیک آقای باشی فرا خوانده شدند. مراسم پذیرش آنها در صفة پائین بار عایت همان تشریفات که قبل از شرح دادم عملی گردید. پس از ادائی سوگند این دو تن سلاحهای خود را که قبل از آنها را از خود دور کرده بودند باز برداشتند و کلاهی را که تا آن لحظه برسر داشتند با تاج که در خور مقام جدید آنها بود عوض کردند.

در حالی که این وقایع رخ می‌داد دریک ظرف سفالی تقریباً بزرگ آب گرم به صحنه بالا بردند و آنرا در کنار شاه قرار دادند. بلا فاصله ناظر از شاه خواست که از راه لطف و مرحمت انگشتان خود را در آن آب فرو ببرد زیرا یکی از خدمه عالی‌مقام شاه از بیماری کشنده‌ای رنج می‌برد و امیدوار است که به کمک نیروی درمان بخش شاه از آن رهائی حاصل کند زیرا تمام تدابیری که تاکنون اتخاذ کرده بلا اثر مانده است. آخر ایرانیها گمان دارند

که از بدن شاه پرتوهایی درمان بخش ساطع می‌شود زیرا وی از اعقاب ائمه است و ائمه بدون تجویز هیچ داروئی می‌توانسته‌اند بیماران را شفا بخشنند. شاه سلیمان آنگاه انگشتان خود را در آب فرو برد، دو سه بار انگشتان خود را در آن گرداند و آنوقت دستور داد ظرف را بیرون ببرند.

۸- تقدیم هدايا

پس از آنچه گفته شد هدايائی را که سفرا تقدیم کرده بودند و همچنین هدايائی را که از خارج رسیده بود دریک صفت طویل از برابر شاهنشاه گذراندند. یکی از رؤسای یساولان مواظب بود که حاملین هدايا آهسته حرکت کنند و در مدخل تالار بایستند تاشاه بتوانند هدايا را خوب نگاه کند. این تماشا که از فاصله هفتاد قدمی انجام می‌شد به هر حال به طور سرسری و سطحی انجام می‌گرفت مع‌هذا من تردیدی در این ندارم که شخص شاه سلیمان که به هدیه بسیار علاقمند است بعد از پایان مراسم کاملاً آنها را مورد معاینه قرار داده است.

ناظر و رؤسای بیوتات و تأسیسات موظف هستند که همه چیز را بدقت تقویم کنند، زیرا در مورد تمام هدايائی که به دربار می‌رسد دو برابر قیمت آنها برای اعطای هدايایی متقابل تعیین می‌شود.

هدايائی که توسط والی خراسان فرستاده شده بود واو می‌خواست با این اقدام میزان فعالیت خود را نشان بدهد پیشاپیش صفت برندگان هدايا در حرکت بود: هدايایی وی جمجمه سی‌تن از راهنمای ازبک بود که آنها را بر میله‌های بلند کرده بودند و به علامت ظفر از جلوی شاه عبور می‌دادند. پس از جمجمه‌ها سه‌تن یاغی ازبک در حرکت بودند که گردن‌های آنها را در یوغی گذارده بودند؛ این طور شایع بود که بعد آنها را برای مجازات پیش سگهای خونخوار و درنده خواهند انداخت.

قهرست هدايا

پس از آنچه گفتیم هدايائی که از برابر شاه گذرانده شد

به قرار ذیل بود:

سه اسب عربی سیاه‌رنگ، که هرکدام توسط مهتری هدایت
می‌شد (اینها توسط فرمانروای آن ناحیه فرستاده شده بود)؛
شش باز که بروی مشت‌های شش بازبان نشسته بودند؛
هدایای پادشاه سوئد که عبارت بود از یک ساعت پایه‌دار که
شش مرد آنرا حمل می‌کردند و نه تفنگ شکاری کار ایتالیا که
هرکدام توسط یک نفر حمل می‌شد؛
هفت اسب باجل‌های رنگارنگ که دو مهتر آنها را هدایت
می‌کردند؛

پوستهای سمور فوق العاده زیبای سیبری، دو آئینه و یک
صندوق شیشه‌ای به اندازه و شکل یک تابوت کوچک، این همه
هدایای شهریار مسکو؛

پنج باز که از لهستان فرستاده بودند و همین تعداد مستخدم
هم آنها را از جلوی شاه می‌گذراندند (ششمین باز بین راه مرده بود)؛
شتر، استر، اسب، گوزن که گاهی آنها را بیش از یک بار از
نظر شاه می‌گذرانند، اسبابهائی از طلا و نقره، پارچه‌های نخی،
ابریشمین و پشمین، لحاف و تشک، ترکش باکمان مربوط به آن،
پوستهای قیمتی، چکمه و کفش و بسیاری چیزهای دیگر که دستیار
من نتوانسته بود آنها را تشخیص بدهد. من وی را در باغ گمارده
بودم واو وظیفه داشت که همه اشیاء را صورت بردارد.

در بین هدایائی که آخر همه ارائه شد هشت ظرف به شکل
تغار وجود داشت که از آنها یکی از رکابهای آهنی، دو تا از دهن،
دو تا از سبزیجات و سه تا از قاشق‌های چوبی و ملاقه پر بود. سرانجام
دو قاطر عبور داده شد که انواع و اقسام چیزها بار آنها کرده
بودند. وزیر اعظم فهرست هدایا را در دست داشت و هر وقت شاه
پرسشی می‌کرد نام اهداء‌کننده را باطلاع او می‌رساند.

۹- صرف غذا

جريان آنچه در فوق گذشت روی هم رفته در حدود سه ساعت
طول کشید. تازه حالا موضوع صرف غذا به صورت جدی مطرح
شد. سفره‌های تازه‌ای را آوردند و پهن کردند؛ از آشپزخانه

در بار ظرف‌های سرپوشیده را که پر از انواع خوراکی‌ها بود می‌کشیدند و می‌آوردند و در مقابل مدخل تالار روی قالی‌ها قرار می‌دادند. این ظرف‌ها در همانجا می‌ماند تا اینکه علامت مخصوص کشیدن غذا داده شود (به تصویر رجوع شود).

من در حدود یکصد ظرف را شمردم که همه – با سرپوش‌هایشان – از طلای ناب ساخته شده بود. هر یک از این ظرف‌ها آنقدر سنگین و بزرگ بود که حمل آن تمام قدرت یک مرد را به کار می‌گرفت. شکل شلجمی و نوک‌تیز سرپوش‌ها کاملاً با غذائی که در آن ظرف پر شده بود تناسب داشت؛ این ظرف‌ها که سرپوش نوک‌تیز داشت معمولاً مملو از پلو بود. ایرانی‌ها به غذاهایی که از برنج آب‌کش شده تهییه می‌شود و انواع و اقسام ادویه را به آن می‌زنند و آنرا با کبابهایی که به سیخ کشیده شده یا با گوشت پخته یا بامغز بادام و کشمش، یا با سیر و پیاز و سایر گیاهان مخصوص طبخی مخلوط می‌کنند پلو می‌گویند. این غذای لذیذ که اغلب روی آن انواع و اقسام چیزهای خوشمزه کمیاب می‌گذارند دارای رنگ‌های گوناگون است تا آنجا که طبق دریافت من می‌توان رنگ‌های سفید، قرمز، زرد، آبی، خاکستری، قهوه‌ای و ارغوانی را در پلوها تشخیص داد. تعداد کاسه‌ها و پیاله‌ها تقریباً بیش از ظرف‌های غذا بود؛ ولی فقط قسمت کمی از آنها از طلا بود و اغلب آنها که برای ترشی و مخلفات به کار رفته بود از چینی بود. این‌ها بیشتر عبارت بودند از ادویه مثلاً گرد پیاز خام، آچار، یعنی ترشی‌هایی از میوه و ریشه‌های گیاهان و از آن گذشته برای آب میوه و چاشنی‌ها.

در این فاصله کسانی که مأموریت آوردن غذا را به عهده داشتند در بیرون چشم برای علامت ناظر بودند تا غذا را سر سفره بیاورند. پس از یک ساعت ناظر اشاره کرد. قبل از همه تو شمال‌باشی که مانند ایشیک آقاسی‌باشی چوب‌دست بلندی داشت به شتاب به صفة پائین رفت درحالی که گروهی از خدمتگذران به دنبال او بودند. در حینی که او چشم‌هاش را بادقت متوجه می‌همانان کرده بود دستورهای لازم را صادر می‌کرد تا بعد به کار صفة وسط برسد. با اشاره‌ای وی به مهتر خاطرنشان ساخت که دستور بدهد شیرینی‌ها را از جلوی شاه بردارند. برای این‌کار خواجه‌سراء‌هایی که شاه را احاطه کرده بودند جلوی او آمدند به طوری که مانع

شدند میهمانان شاه را ببینند. در این موقع خواجه‌ای که در طرف چپ شاه قرار داشت سینی‌های چهارگوش پیش‌غذائی و آخر از همه ظرف مخصوص سلفدان را به آخر سفره شاهانه برد؛ در اینجا یک نفر دیگر اینها را از وی گرفت و همینطور این ظروف توسط خواجه‌سراها و مستخدمین که در صفت طولی در تالار ایستاده بودند دست به دست گشت و به خارج منتقل گردید. به همین ترتیب هم سفره میهمانان را جمع کردند و این کار باسرعتی اعجاب‌انگیز و بدون هیچ سر و صدا و صحبتی انجام پذیرفت. پیش‌غذائی‌ها و شیرینی‌هایی که جمع می‌شد توسط حلواچی‌ها که پشت حایلی ایستاده بودند بین دستیارانشان تقسیم می‌شد و آنها غذاهای اضافی، سفره و دستمال سفره‌های کثیف و ظرفها را به انبارهای منبوط به خود می‌بردند.

در این هنگام کارمندان موظف یعنی سفره‌چی‌باشی، چرک‌باشی، ترشی‌چی‌باشی، یمشیچی‌باشی، چینی‌کشکچی‌باشی با خدمتگزاران و زیردستان خود وارد شدند. سفره‌چی‌باشی به مهتری که از همه نزدیک‌تر به او بود سفره‌ای را داد که از دست همه خواجه‌گان گذشت و سرانجام توسط آخرین نفر در برابر شاه گستردۀ شد. بقیه سفره‌ها به دست مأمورین در برابر میهمانان پهن شد. تمام این سفره‌ها و دستمال‌ها از ظریفترین زری‌ها بود با پودهای یکسان که در آنها نقش گل از طلا و نقره تعییه کرده بودند.

از این پس یک مستخدم خواجه بایک لگن طلا به شتاب به طرف شاه رفت و با آب زلال ملایم به روی دست او ریخت؛ باحوله‌ای کوچک که مهتر تقدیم حضور شاه نمود وی دستهای خود را خشک کرد. همچنین برای میهمانان بر جسته در صفة وسط نیز در ظرفهای طلا آب برای شستشوی دستهای بردند اما در این مورد مستخدمین عادی این کار را می‌کردند؛ به میهمانان، دیگر حوله نمی‌دادند؛ هر یک از آنها پارچه کوچکی از جیب لباس خود بیرون می‌آورد. ایرانیها عادت دارند که اشیائی را که با خود همراه دارند در جیب بگذارند زیرا کمر بند آنها مانع پائین افتادن آنها می‌گردد. پس از آن نان تقسیم شد. این نان‌های گندم گرده، به قطر انگشت و به طول دو وجب بود و بیشتر از آن به عنوان زیردستی و دستمال سفره استفاده می‌شد. به چالاکی انواع و اقسام آشامیدنی

سرد، آب میوه و سایر چیزهای نمک سود را آوردند و بلافاصله پس از آن غذاهای اصلی شروع شد. در ظرفهای بسیار بزرگ که سرپوش آنها را برداشته بودند غذاهارا پی در پی آوردند. تعداد این ظرفها با تعداد مدعوین مطابقت داشت؛ اما در برابر شاه ظرفهای بیشتری بود، مثلاً به جز کاسه‌ها دوازده سینی چهارگوش و دروسط یک ظرف بزرگ طلا که در همه آنها پلو، غذاهای گوشتی و سایر خوراکی‌ها به صورت مخروط انباشته شده بود قرار داشت. هشت نفر ظرف خیلی بزرگی را به علت وزن زیاد آن بر زنبهای از طلا حمل می‌کردند آنهم نه از راه عادی یعنی طی سراسر تالار بلکه از در پشت صفة بالا که راهی بود کوتاهتر.

پس از آنکه غذا به سر سفره آورده شد، خدمه مطبخ بامأمورین حمل از تالار خارج شدند باستثنای کسانی که برای تقسیم غذا مأموریت داشتند. مهرتر به جای تو شمال باشی پس از بردن نام الله به صدای بلند در برابر سفره شاه زانو بر زمین زد و از غذاهائی که خود قبل از چشید چهار کاسه پیش روی او قرار داد. بقیه خدمه ملاقه‌های بلند طلا را که در کمر خود محکم کرده بودند بیرون آوردند تا برای میهمانان غذا بکشند. البته از غذاهائی که دور از دسترس آنها قرار داشت زیرا هر کس می‌توانست از نزدیک‌ترین ظرف خود با قدری خم شدن برای خود غذا بکشد.

هیچکس از کارد یا چنگال استفاده نمی‌کرد زیرا ایرانیان به استفاده از این وسایل عادت ندارند؛ اینها فقط با دست راست خود غذا می‌خورند (استفاده از دست چپ کاری در خورد نیست) و به همین دلیل گوشت را چنان نرم می‌پزند که بین انگشتان بدون زحمت می‌توان آنرا کوچک کرد. در ایران از قاشق فقط برای چشیدن آشامیدنیهای خنک استفاده می‌کنند. این آشامیدنی‌ها باعث می‌شود که آنها لشهای خود را با آن تر و تازه نگاهدارند. برای یک ایتالیائی که به اعتدال خو گرفته است حجم برنج و گوشتی که ایرانیان نجویده می‌بلعند غیر ممکن جلوه می‌کند. هرگاه دندان فقط به کار جویدن غذا می‌خورد می‌شد گفت که دندان برای ایرانیها چیزی زائد و بی‌فایده است. هیچکس نان نخورد، حتی ذره‌ای. گفتی با در نظر گرفتن آنهمه غذای مطبوع خوردن نان کاریست ناشایست، از شراب خبری نبود؛ اطباء شراب را برای

شاه سلیمان که تازه شفا یافته بود ممنوع کرده بودند و بدین طریق در سراسر ایران همه مردم مجبور بودند که در ضیافت‌های خود در این مورد کف نفس کنند. به جای شراب یک نوشیدنی خنک عالی داده شد که شیرین‌تر از شراب و شهد بود و آنرا از گلاب، آبلیمو و انار، شکر و مخلفات لذیذ دیگری ساخته بودند. هر کس تشنه بود برایش به اشاره‌ای از یک ظرف چینی به اندازه دلخواه آب‌چاه می‌ریختند. از رقا صه‌ها و آواز خوانان خبری نبود؛ آنها را به صحنه جشن راه نداده بودند تا شاه تحت تأثیر آنان قرار نگیرد و باز به سلامت مزاج خود صدمه‌ای نرساند. سرانجام باید گفت از شمشیر بازان، کشتی گیران و نمایشگران که معمولاً وقتی سرها از باده ناب گرم می‌شد آنها را احضار می‌کردند هم دیگر خبری نبود.

به محض شروع صرف غذا نوازنده‌گان سازه‌ای خود را کناری گذارند تا بتوانند بدون رادع و مانع همپای دیگران به صرف غذا بپردازنند. تمام میهمانان یک دل و یک جهت به خوراک روی آوردن چنانکه در تالار سکوتی عمیق حکمفرما شد. ما یعنی هیأت نمایندگی سوئد تا این لحظه با حیرت مترصد جریان ضیافت بودیم؛ هنگامی که خواستیم دست به غذا ببریم، شاه دسته‌ها را شست و با این کار ناگهان صرف ناهار پایان یافت. در یک لحظه دست از طعام برداشتند؛ با سرعتی باور ناکردنی خدمه به داخل تالار ریختند و از غذا و ظرف هرچه بود برداشتند و در همین لحظه میهمانان صفة پائین آغاز به خوردن کردند. صحنه میهمانانی که همه سرگرم خوردن و نوشیدن بودند ناگهان عوض شد و جنبه قناعتی سقراطی به خود گرفت. حال دیگر تعجب من از شتابی که میهمانان با آن به خوراکی‌ها حمله‌ور شدند زایل گردید. زیرا آنها می‌دانستند که صرف غذا بیش از یک ربع ساعت به طول نمی‌کشد؛ به همین دلیل هم می‌کوشیدند فرست ناچیزی را که برای خوردن غذا دارند با افزودن برسرعت خوردن جبران کنند. اما در مورد ما چنین شد که در اثر عدم اطلاع بر راه و رسم آنجا با فراغت به صرف غذا پرداختیم و در نتیجه ناگزیر شدیم باشکم خالی از سفره برخیزیم. هنگامی که همه قصد خروج داشتند تنها کسانی که از دیگران به شاه نزدیکتر بودند با قرار دادن دست راست خود برپیشانی بدون اینکه دیگر کرنشی بکنند به شاه عرض ادب کردند. در همین حین

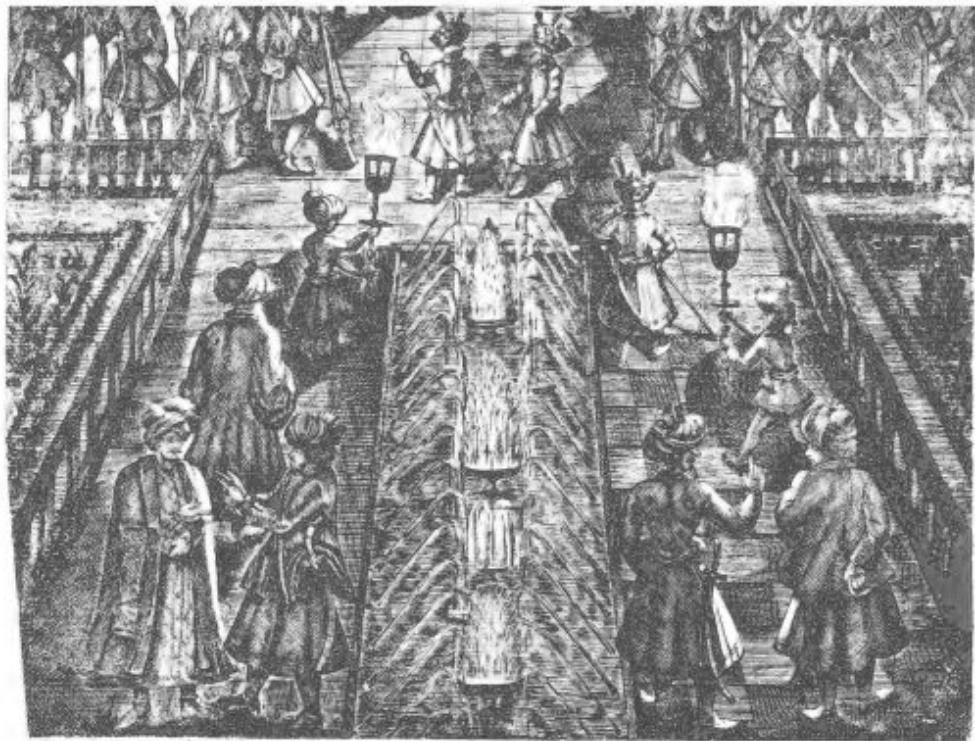
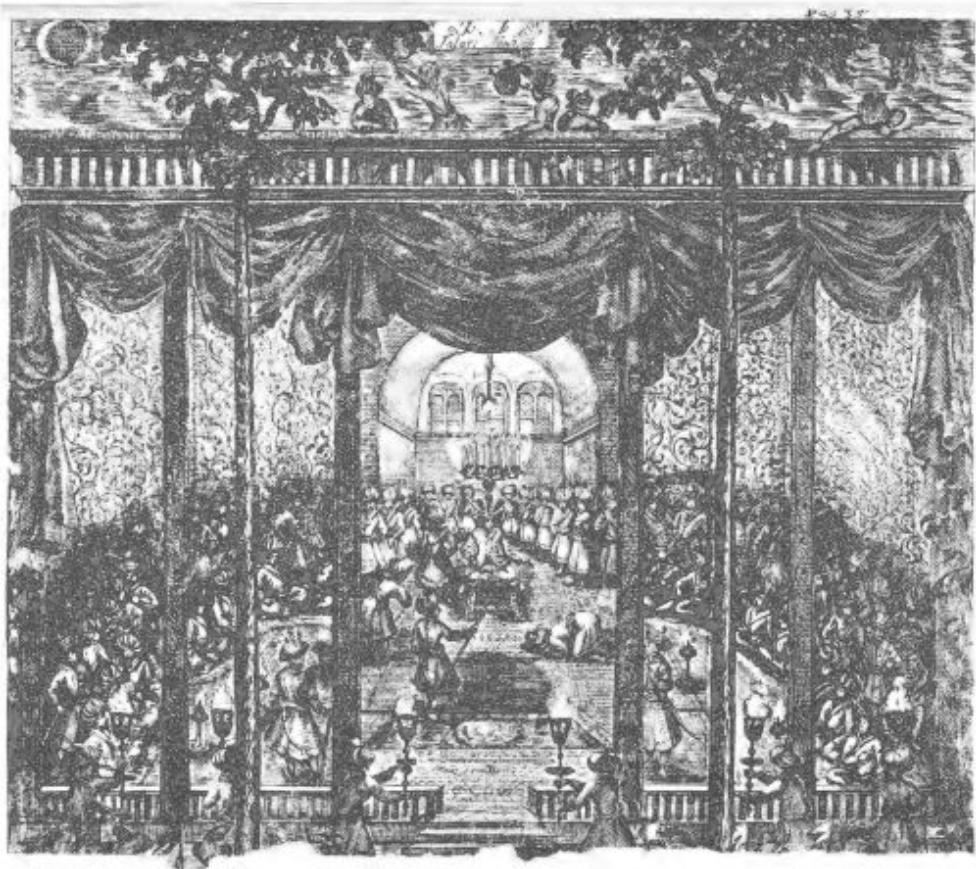
در میدان بزرگ سروصدای طبل و بوق و شیپور که از شب پیش پذیرائی رسمی دربار را اعلام می‌کرد خاموش شد.

پس از بازگشت به منزل خود دیدیم که در آنجا نگهبانان نظامی گماشته‌اند. تا آن موقع ما از این امتیاز محروم بودیم؛ همین افتخار نصیب بقیه هیأت‌های نمایندگی هم شد که باما برای مرتبه اول به حضور شاه بار یافته بودند.

از قدیمترین ازمنه ملت ایران به تعجمل دلبستگی داشته است و خود این علاقه موجب شده که هر فرد ایرانی در زندگی پا را از گلیم خود فراتر بگذارد. از آنجا که مخارج تمام ضیافت‌ها و پذیرائی‌های شاه در دفاتر محاسبات وارد می‌شود از آن ارقام می‌توان به جلال و جبروت این ضیافت‌ها پی برد. مخارج احتیاجات روزانه عادی دربار به سی و پنج تومان (۶۰۰ تالر) تخمین زده می‌شود، قیمت ناهار شاه فقط دوازده تومان است (۲۰۰ تالر). هرگاه یکی از بزرگان مملکت شاه را به میهمانی دعوت کند این بدان معنی نیست که وی شخصاً ضیافتی ترتیب داده است بلکه وی فقط مبلغ فوق را که از طرف اداره محاسبات تعیین شده به خزانه دربار می‌ریزد. برای مصرف عادی شاه از ظروف بلور و چینی به جای ظروف طلا استفاده می‌کند، آنهم بیست طرف در ناهار و دوازده طرف در شام.

من از مخارج جشن‌ها اطلاعی ندارم؛ اما می‌دانم که جشن به همان اندازه که کوتاه مدت است پرطمطران و توأم با فراوانی و اسرافکاری نیز هست اما در مقابل وصول این هدایای زیاد آنهم نه تنها از طرف سفرا بلکه از جانب حکام و صاحب منصبان که در نوروز پیشکش‌های خود را تحويل می‌دهند صرف این مبالغ چه اهمیتی دارد. تعداد اسباب سفره و ظروفی که در انبار برای ضیافت‌های دربار نگاهداری می‌شود به هزارها می‌رسد و قیمت آنها بالغ بر سیصد هزار تومان (پنج میلیون تالر) می‌گردد. قیمت اسباب و لوازم قیمتی‌تر و نادرتر به دو برابر این مبلغ می‌رسد در حالی که بهای جواهرات سلطنتی (چه آنها که شاه در مراسم رسمی مورد استفاده قرار می‌دهد و چه آنها که در قلعه طبرک نگاهداری می‌شود) به پنج برابر مبلغ موصوف یعنی ۲۵ میلیون تالر تخمین زده می‌شود. در اینجا گزارش من از وضع فعلی دربار ایران خاتمه می‌پذیرد.

تصویرها



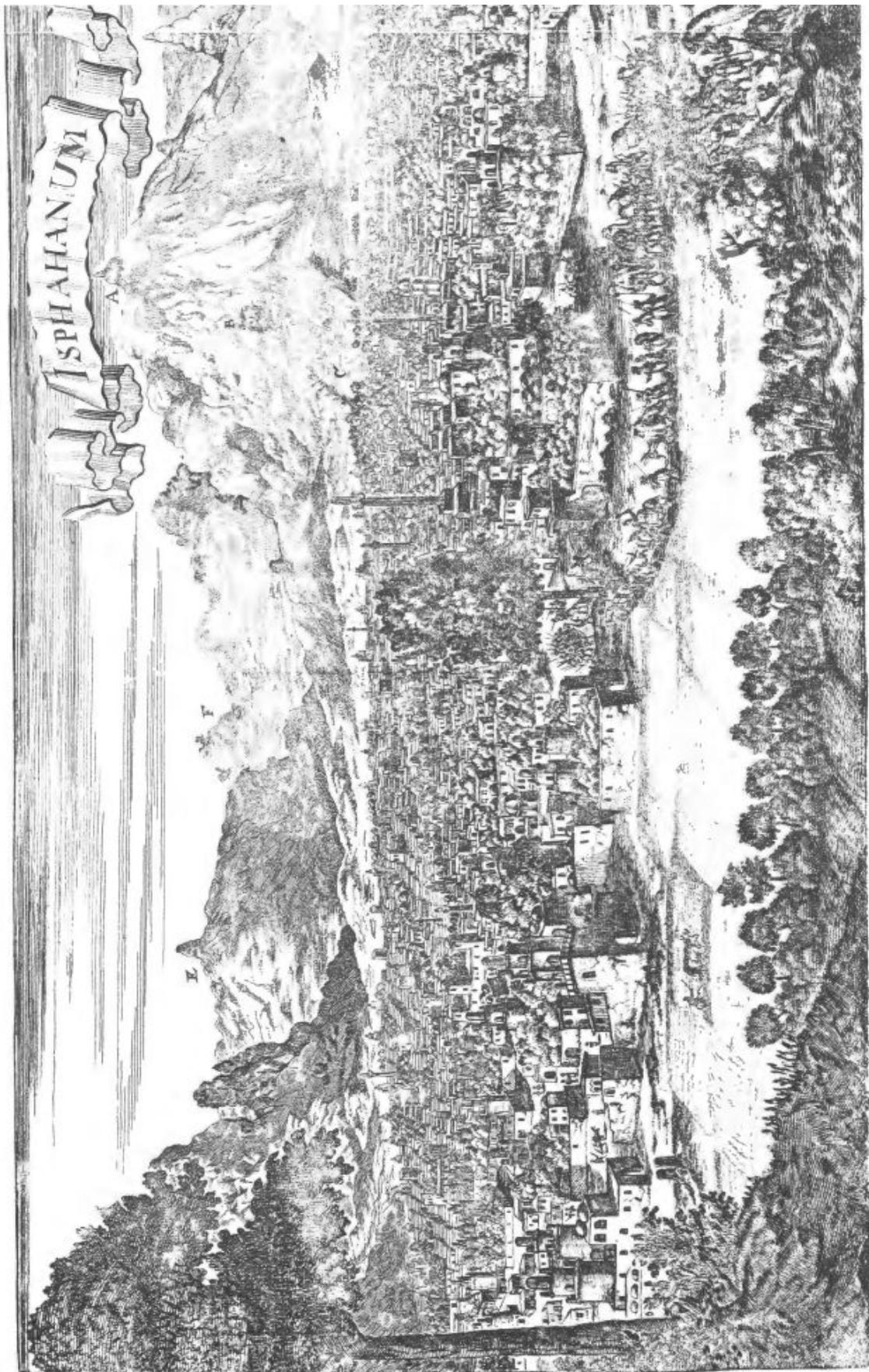
تالار طویله (رجوع شود به صفحه ۴۶ متن)

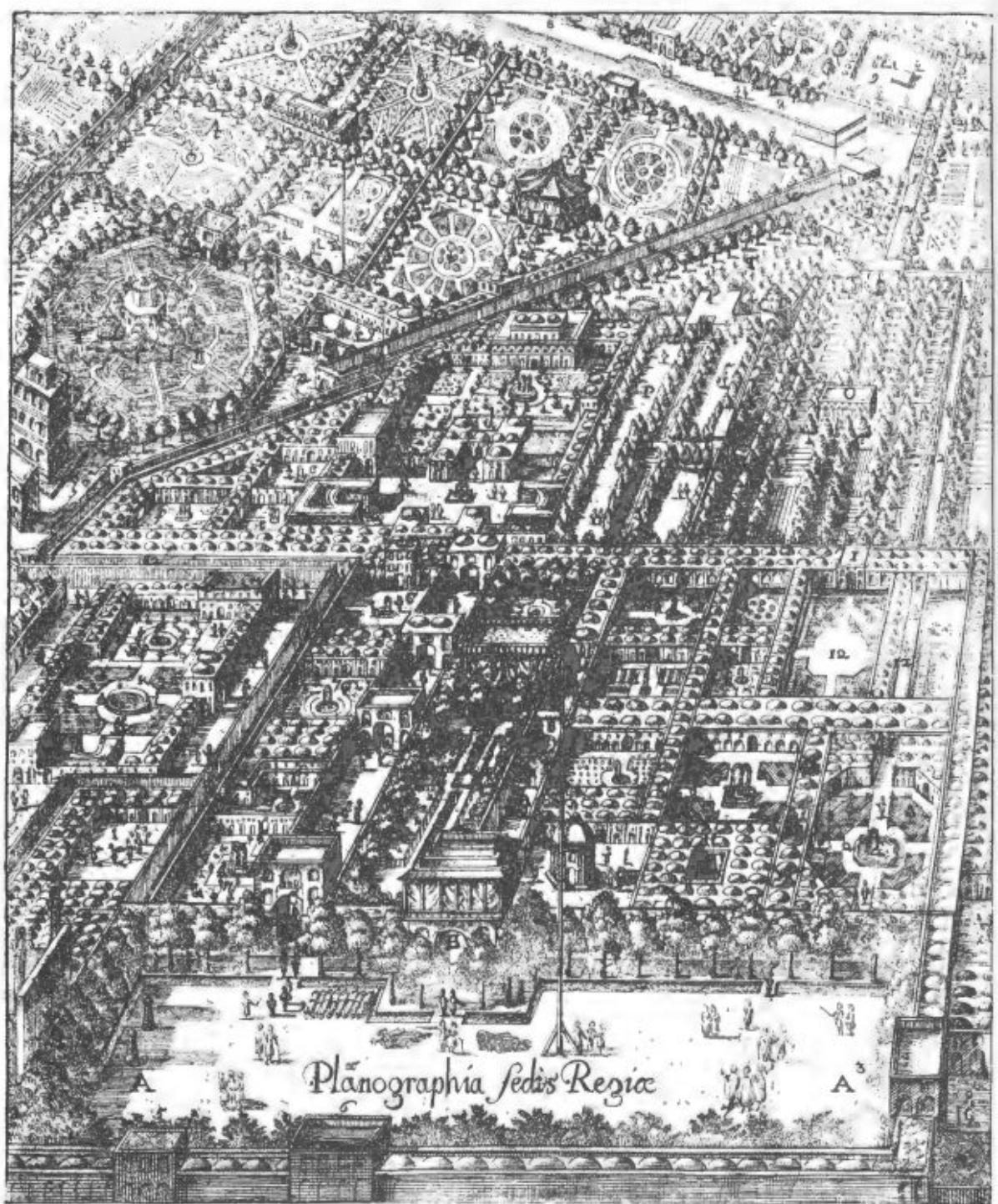
ALPHABETUM SABARIICUM

Character:	፳ ፴ ፵ ፶ ፷ ፸ ፹ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻
Name:	ta ka na mo ja mu ma da dffa bi a
Value	اب ج د ف ح ط ي ك
Char.	፳ ፴ ፵ ፶ ፷ ፸ ፹ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻ ፻
Name	ta ja ro kka sa fa lam si nia ma
Val.	ف ع ر س و ق م ص ف د ح س ت
Scriptura	የኢትዮጵያ ብሔርግኩል የመስቀል ማረጋገጫ
Pronunciat.	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Aramaic	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Georgian	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Bosnian	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Macedonian	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Tamil	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Sanskrit	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Ogami	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Javan	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Chinese	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Palica	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Inscription	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
Amharic	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
After Scriptur	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
After Sabari	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ
	አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ አማርኛ

نمونة خطوط (رجوع شود به صفحة ١٦٨ من)



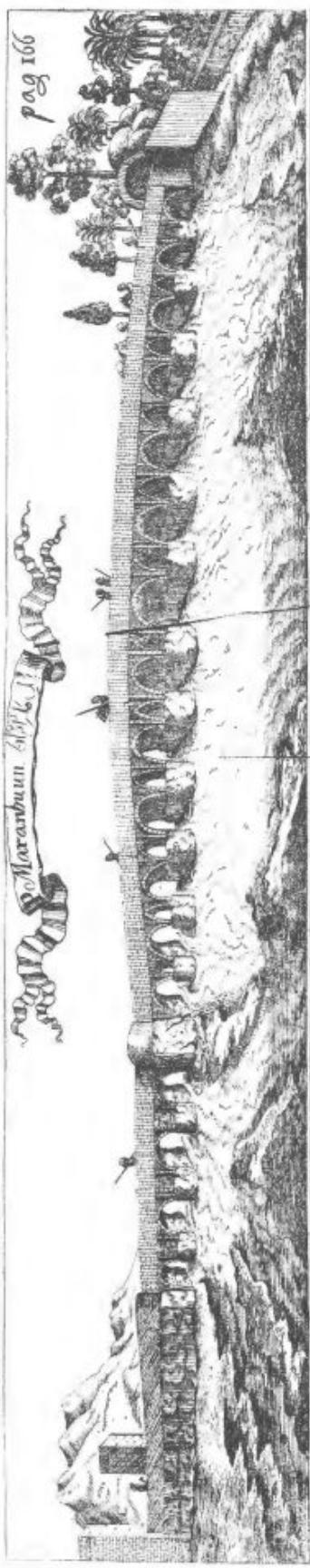
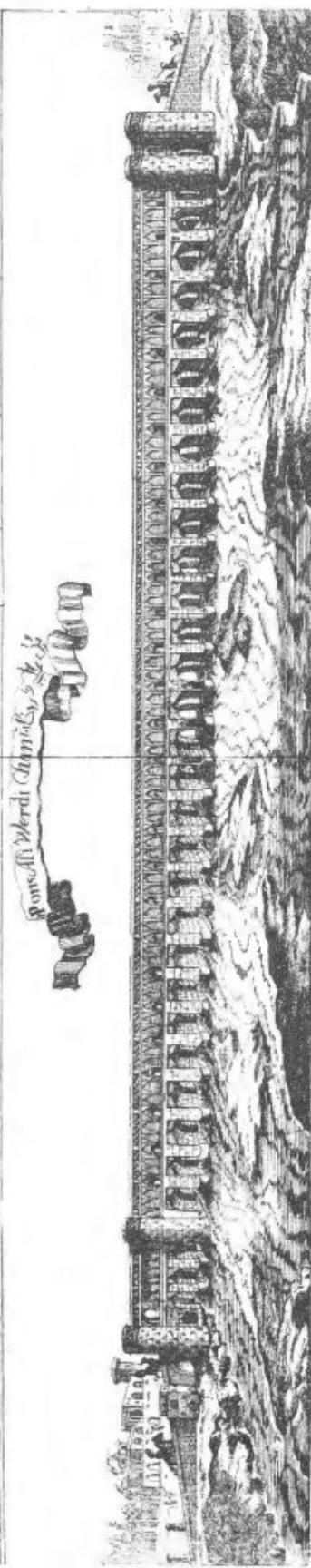
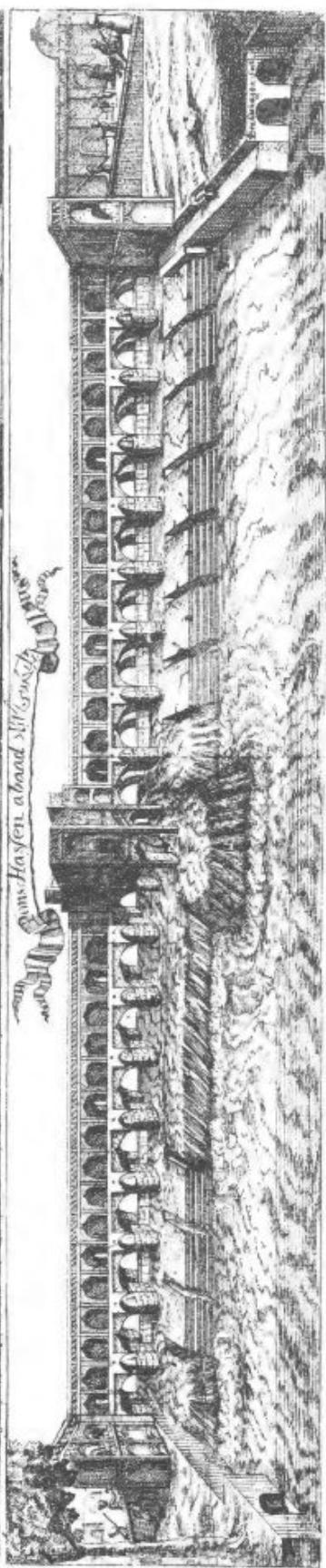




۲۸۵ نقشه قسمت مهم کاخها و باغهای سلطنتی اصفهان (رجوع شود به صفحه ۱۹۹ متن)

پلهای اصفهان (مارنان، اللهور و دخان و حسن آباد) (رجوع شود به صفحه ۱۶۹ من)

درین الر کهفر همه مارنان ذکر شده است (۱).



مردم اصفهان با لباسهای آن زمان (رجوع شود به صفحه ۱۹۸ متن)

۲۸۹

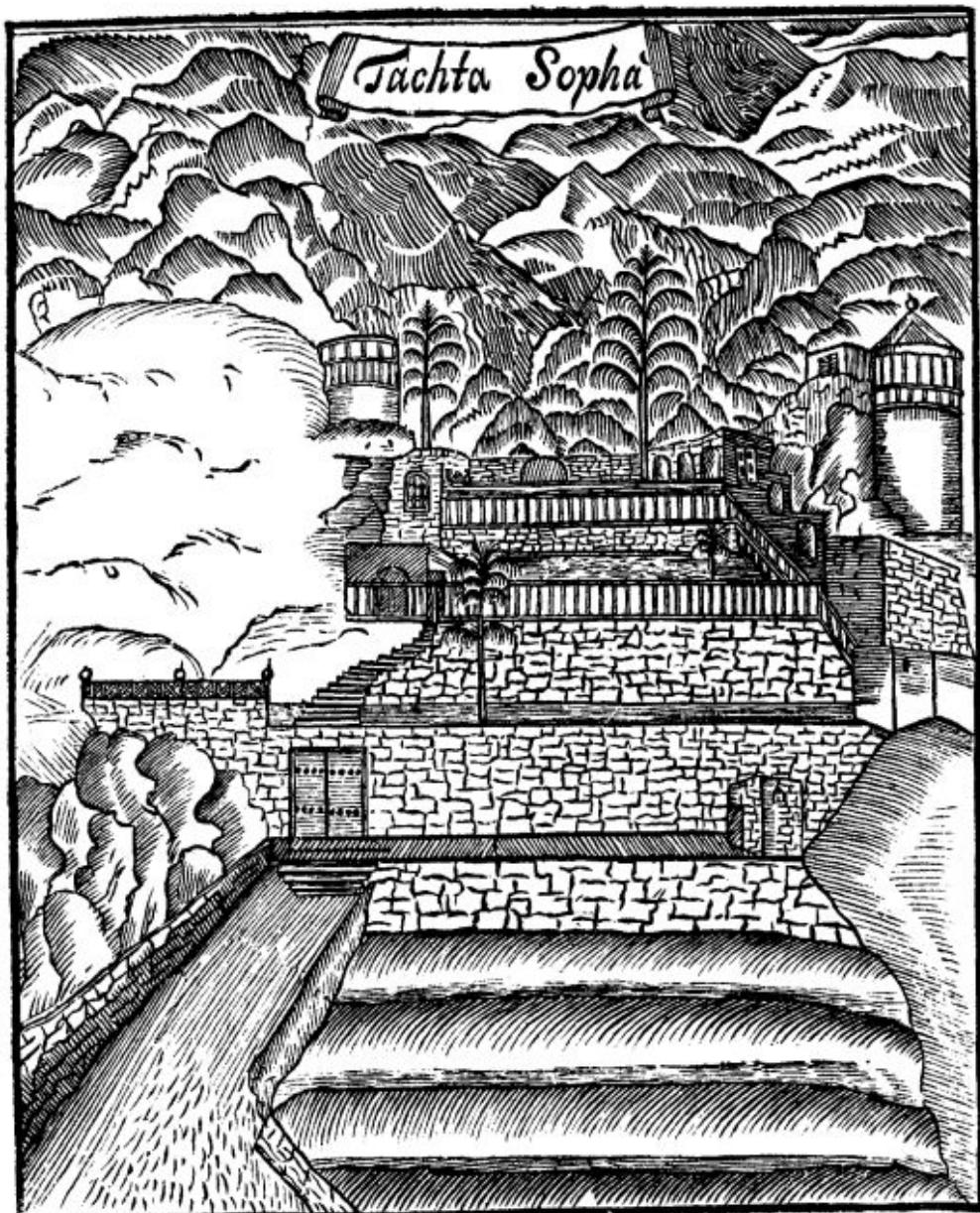


Habitus variis Regardum et civium Saffahanorum.



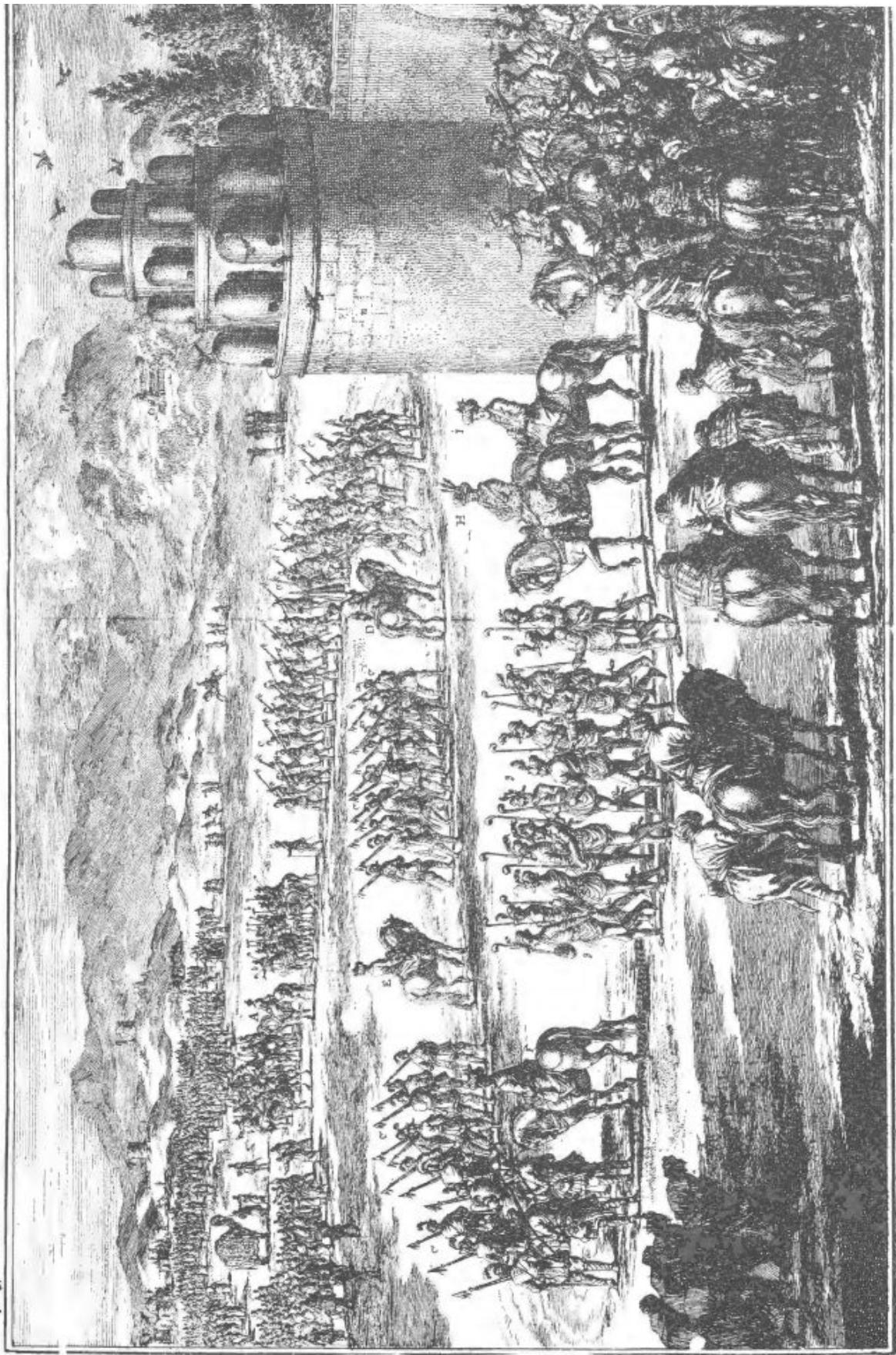
۲۹۰

Habitus variis Regardum et civium Saffahanorum.



تخت صفه (رجوع شود به صفحه ۲۱۸ متن)

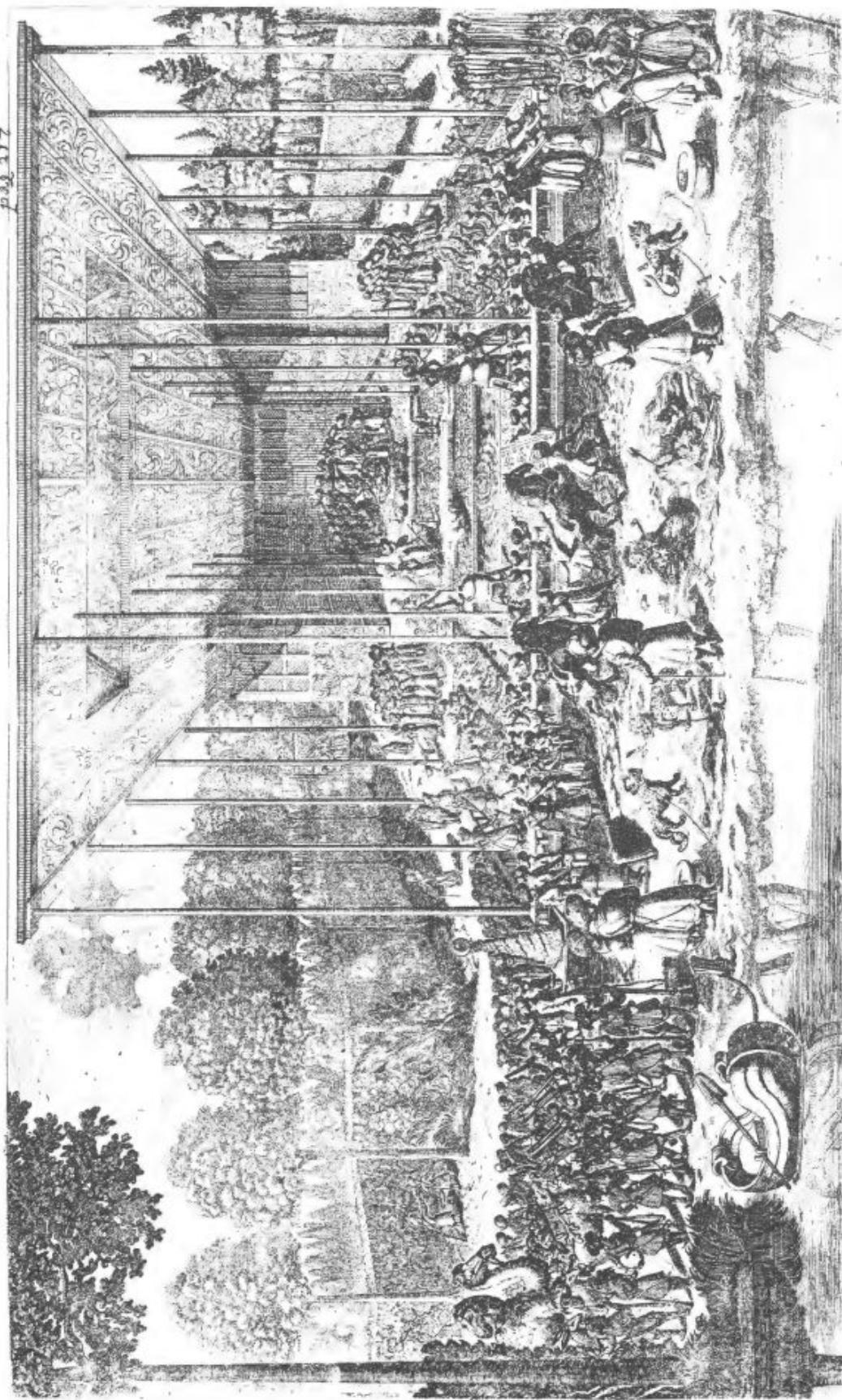
عبد قربان با نمای برج گپتو (رجوع موده صفحه ۲۳۴ من)



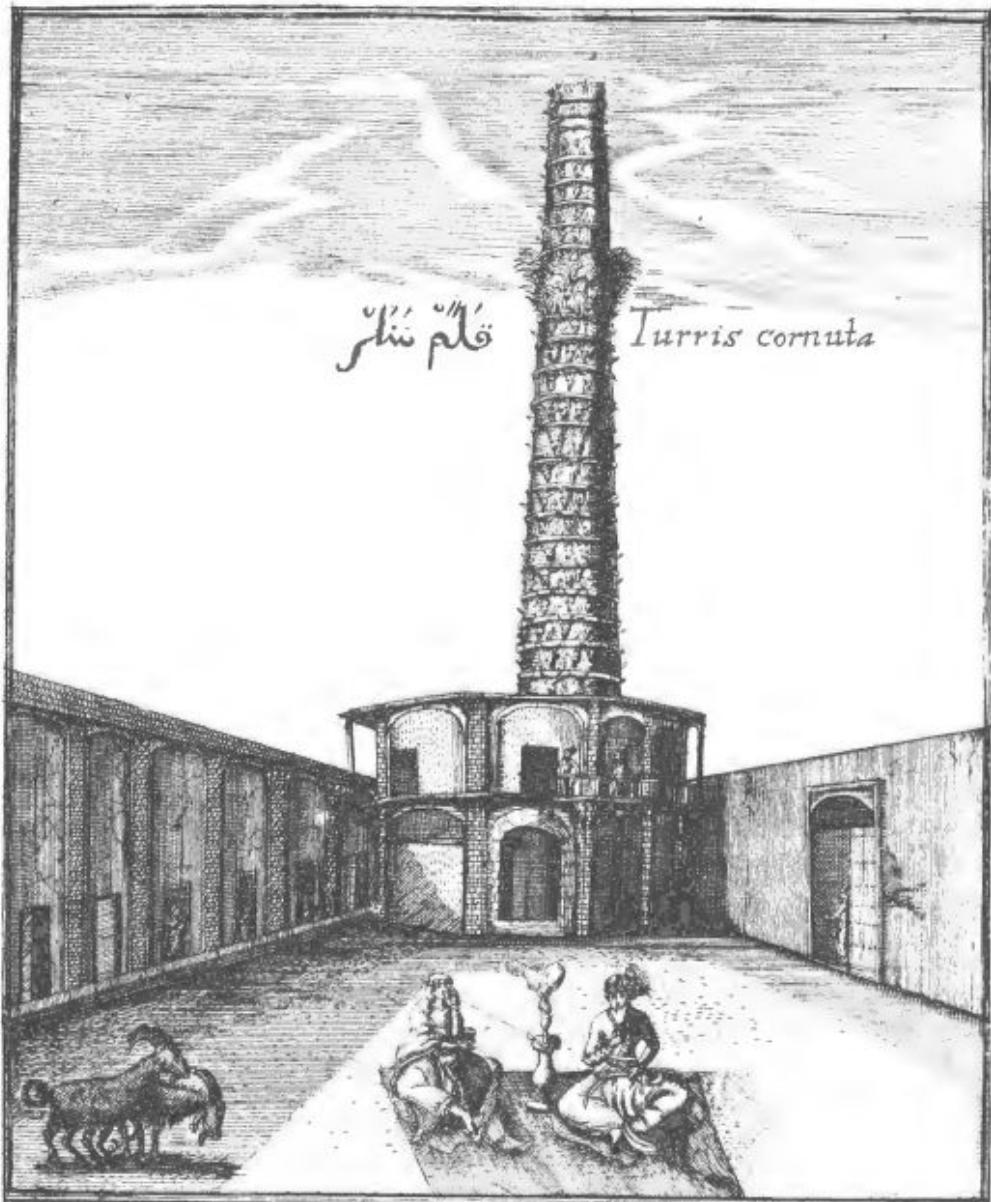
مراسم پیغمبر اُنی (رجوع شود به صفحه ۲۷ من)

۲۹۵

Fig. 2. Engraving from Siby.



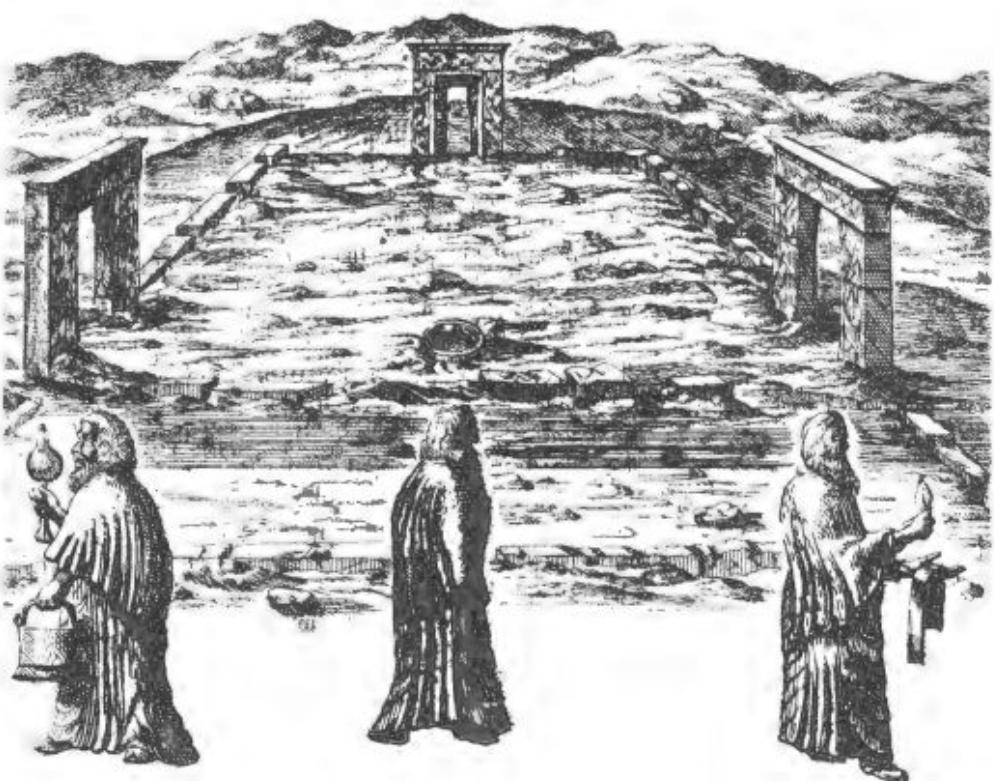
۲۹۴



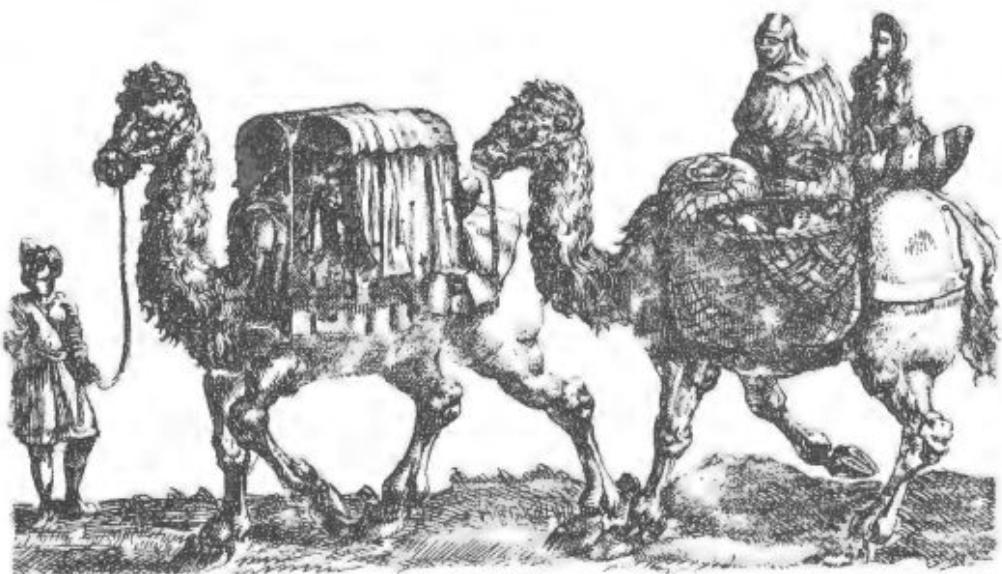
قلم سنار

Turris cornuta

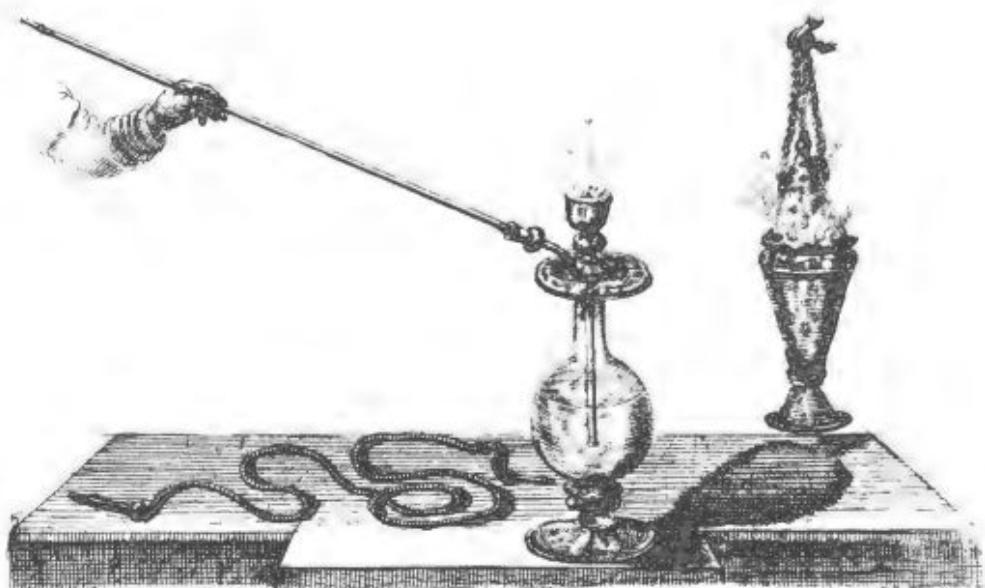
مناری از شاخ حیوانات



موبدان



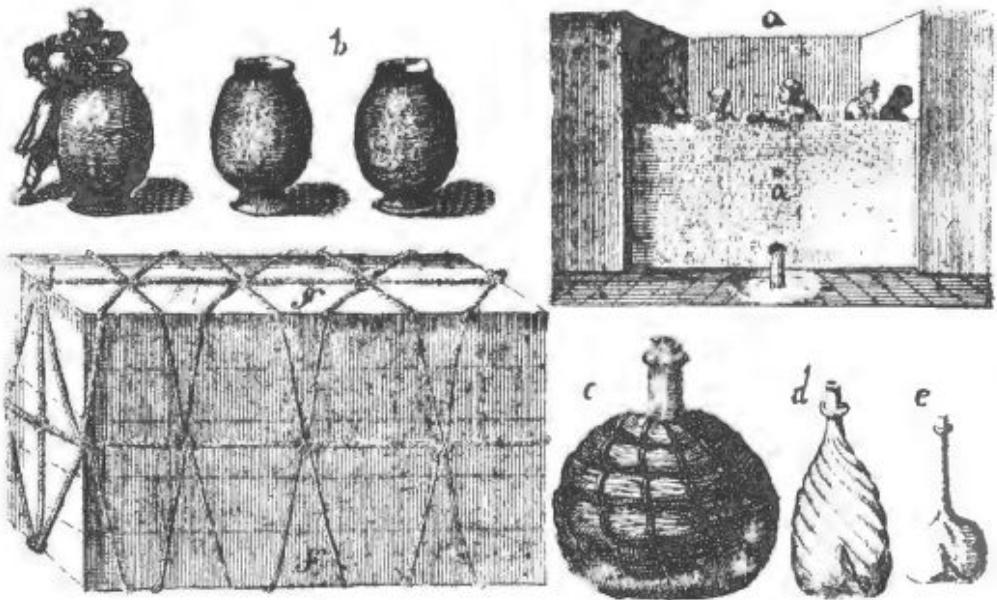
کاروان



قلیان



شیخ صفی شاه سلیمان تیمور لنگ



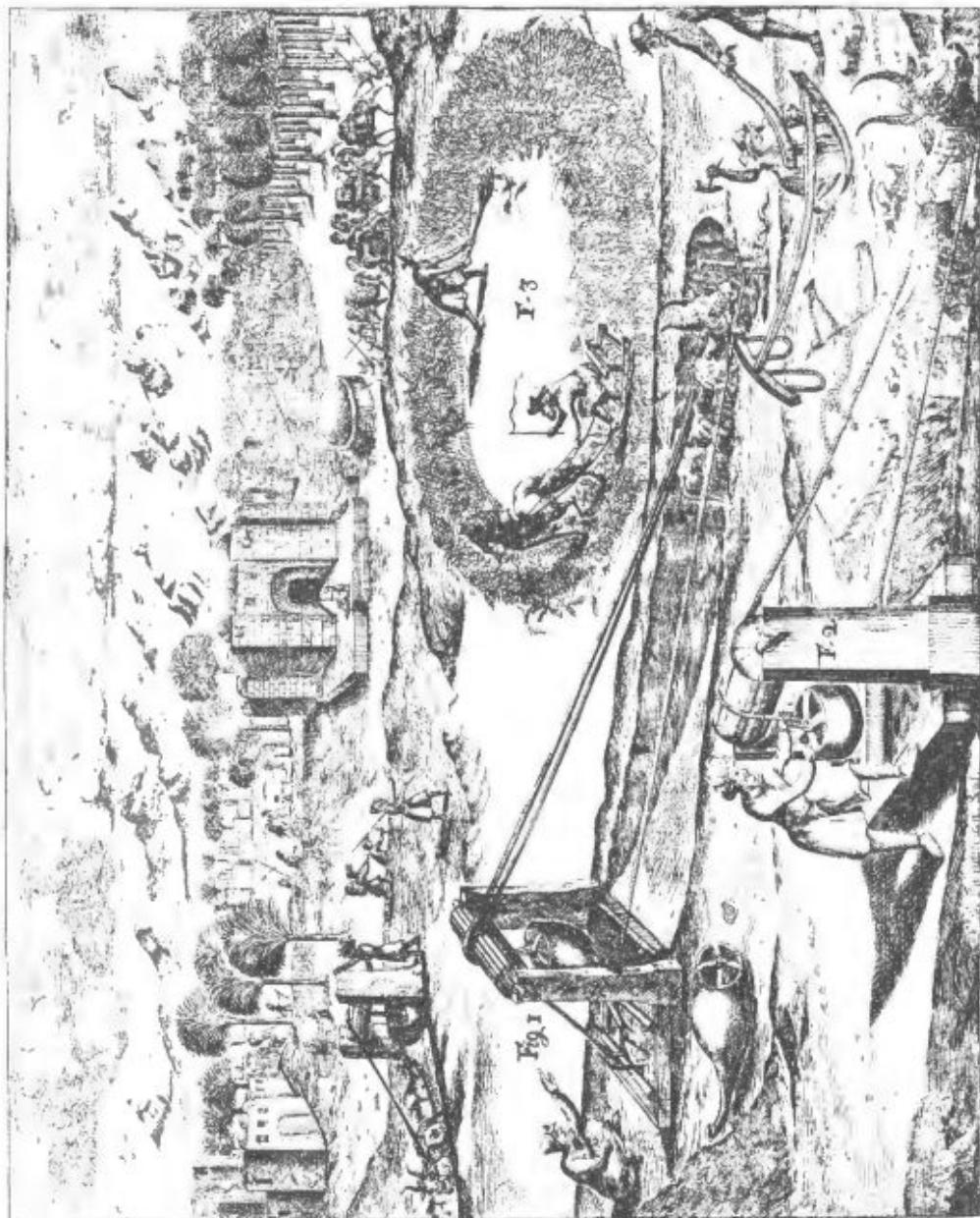
تاپو، غرابة و يخدان

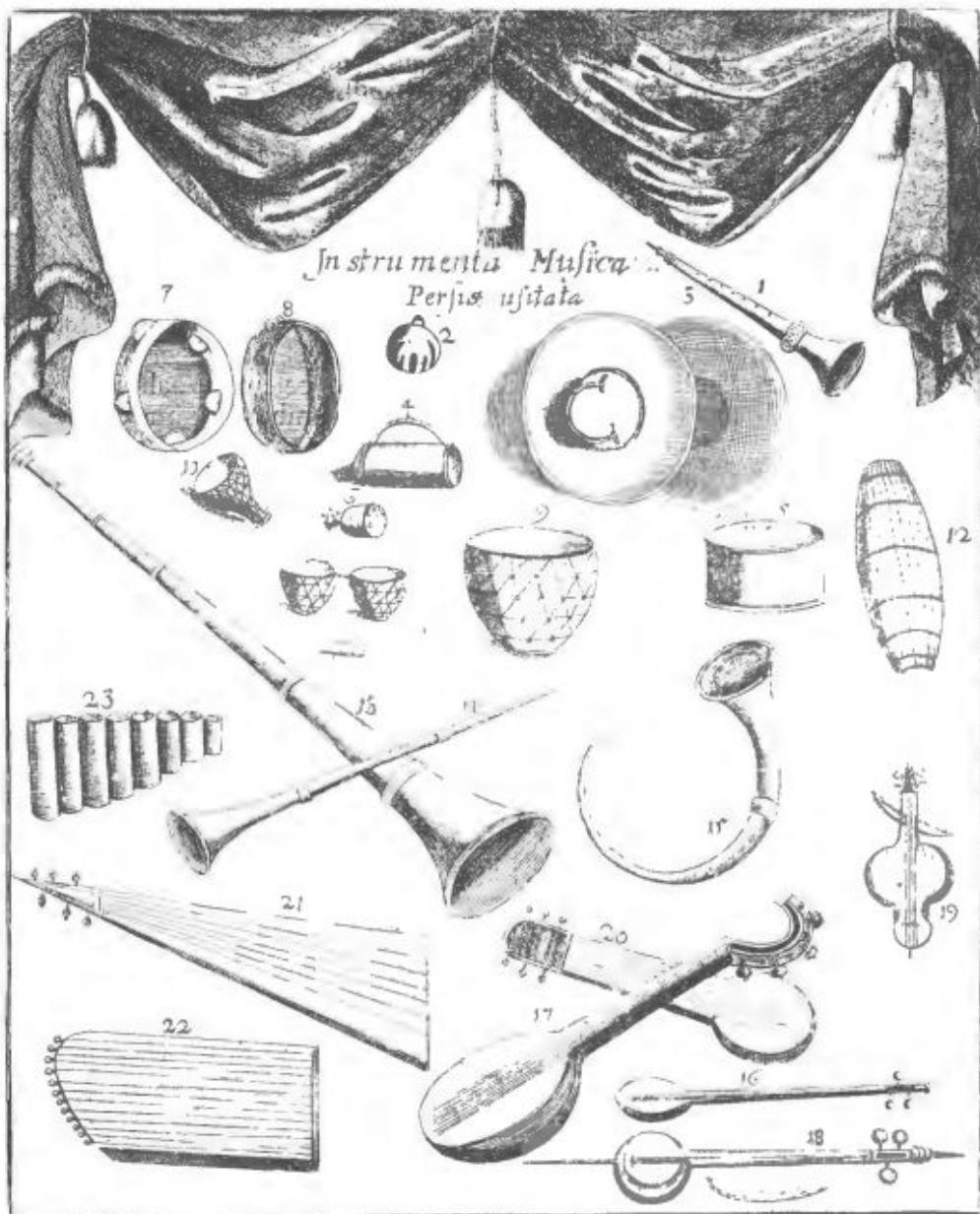
بعضی از حیوانات ایران

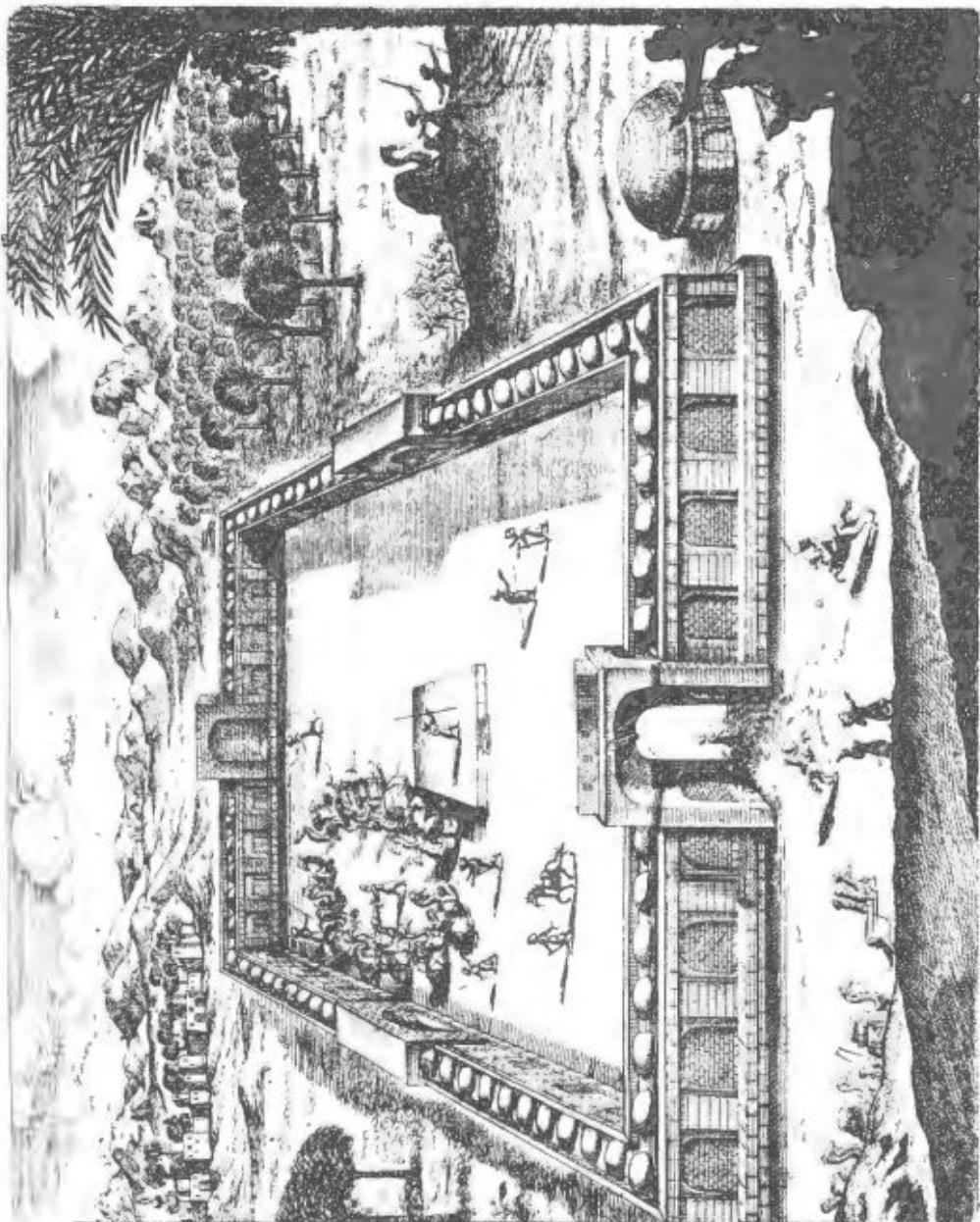
۳۰۹

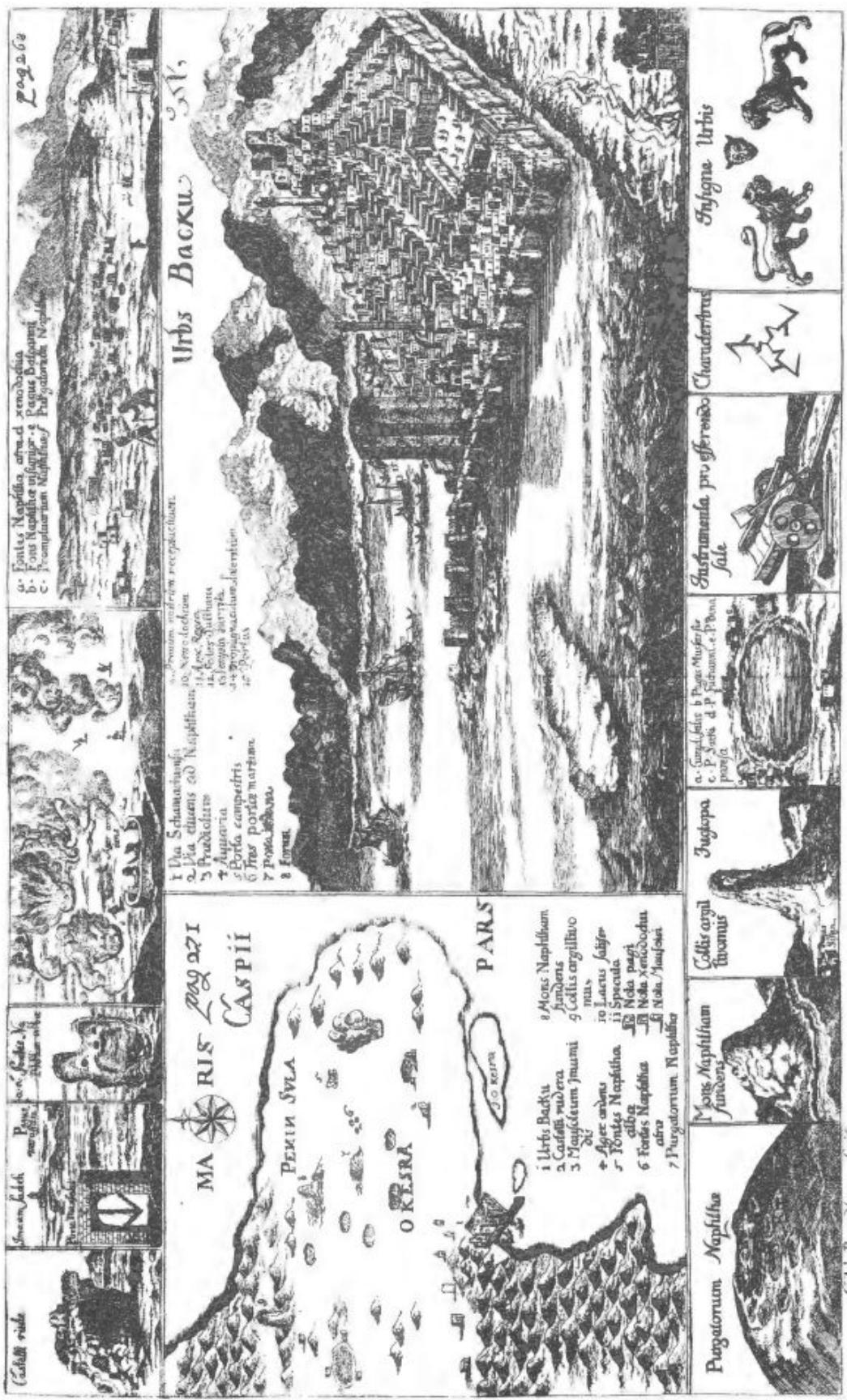


آب کشی با گاکاو خرم من کوبی

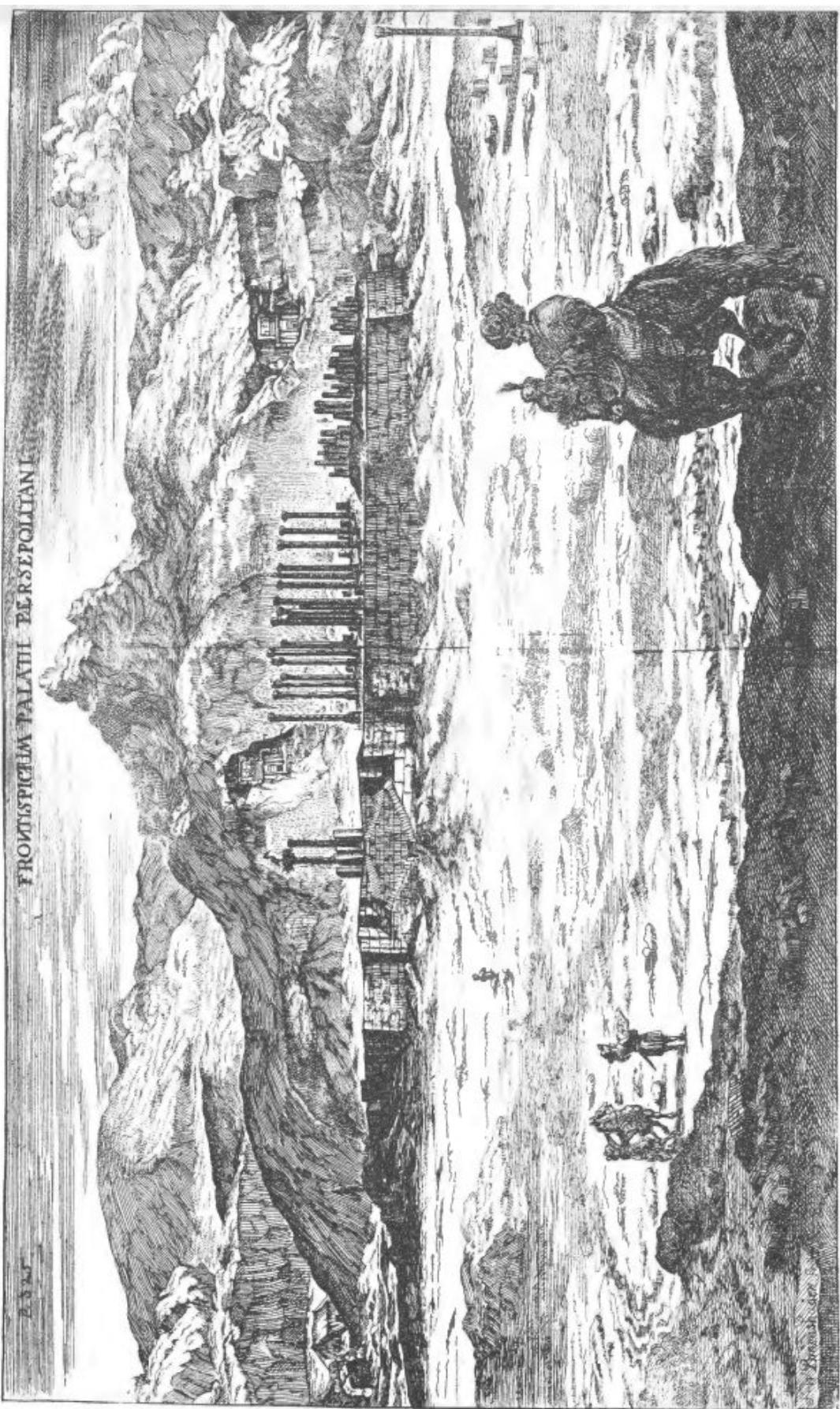




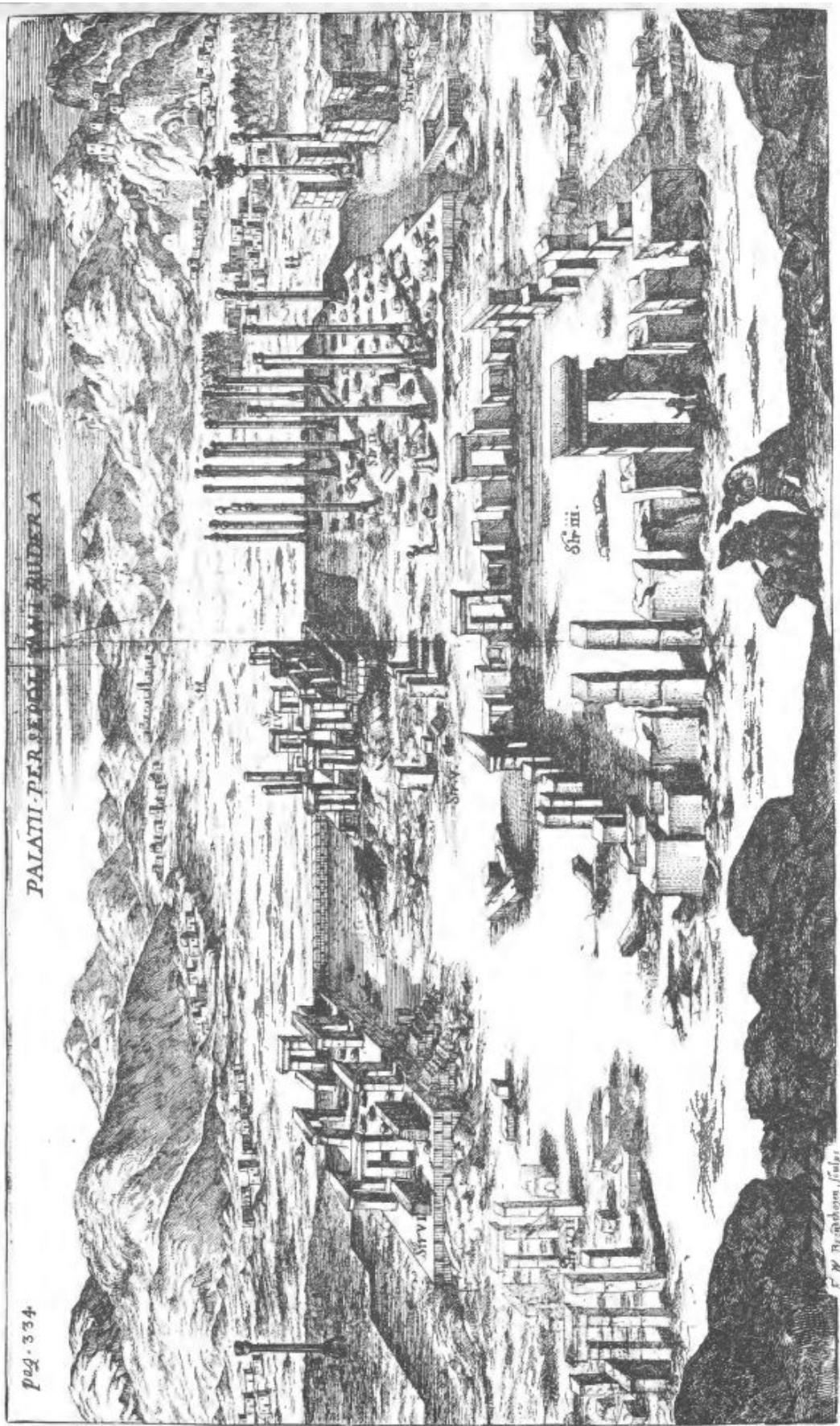


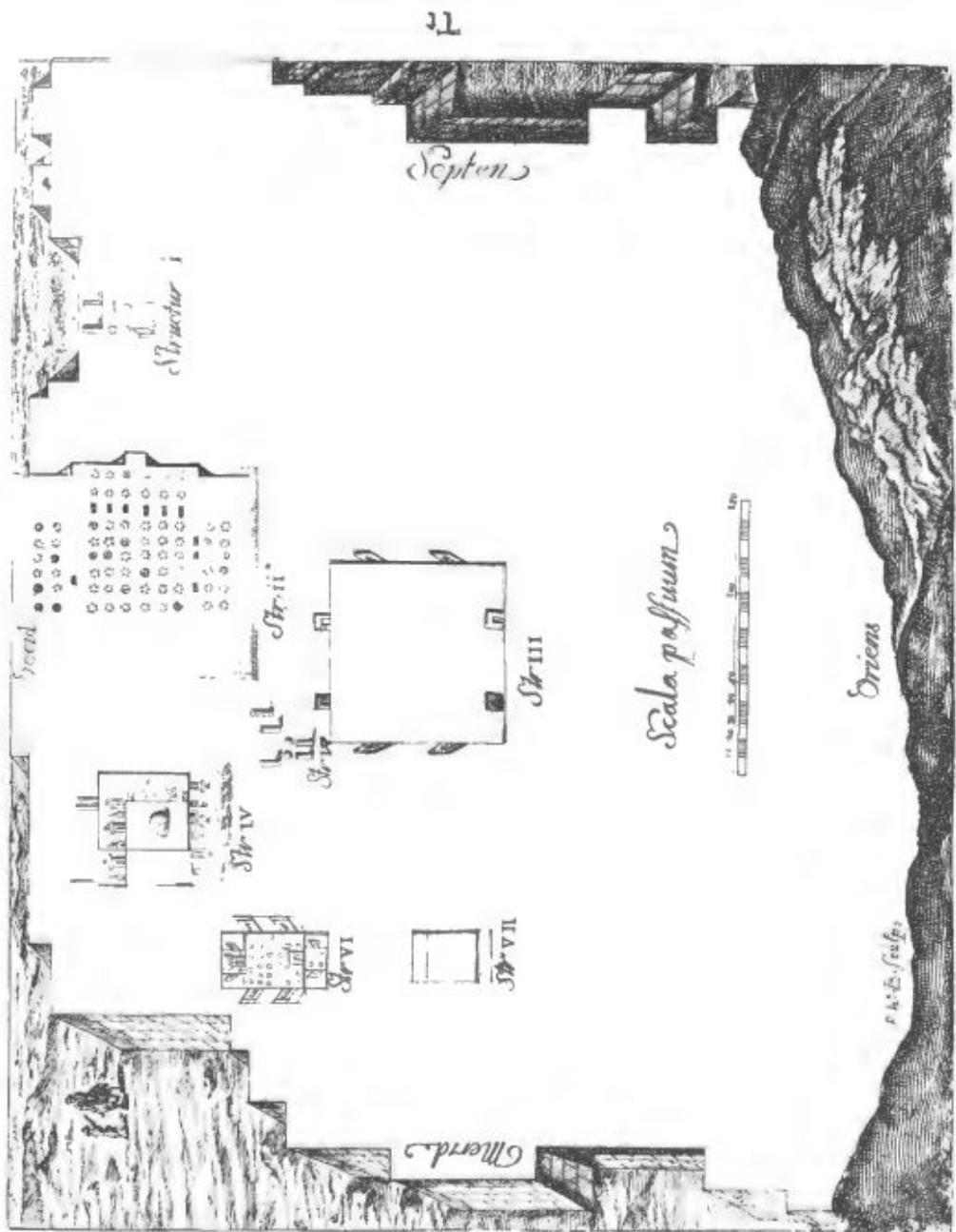


دریائی خزر و شهر باکو

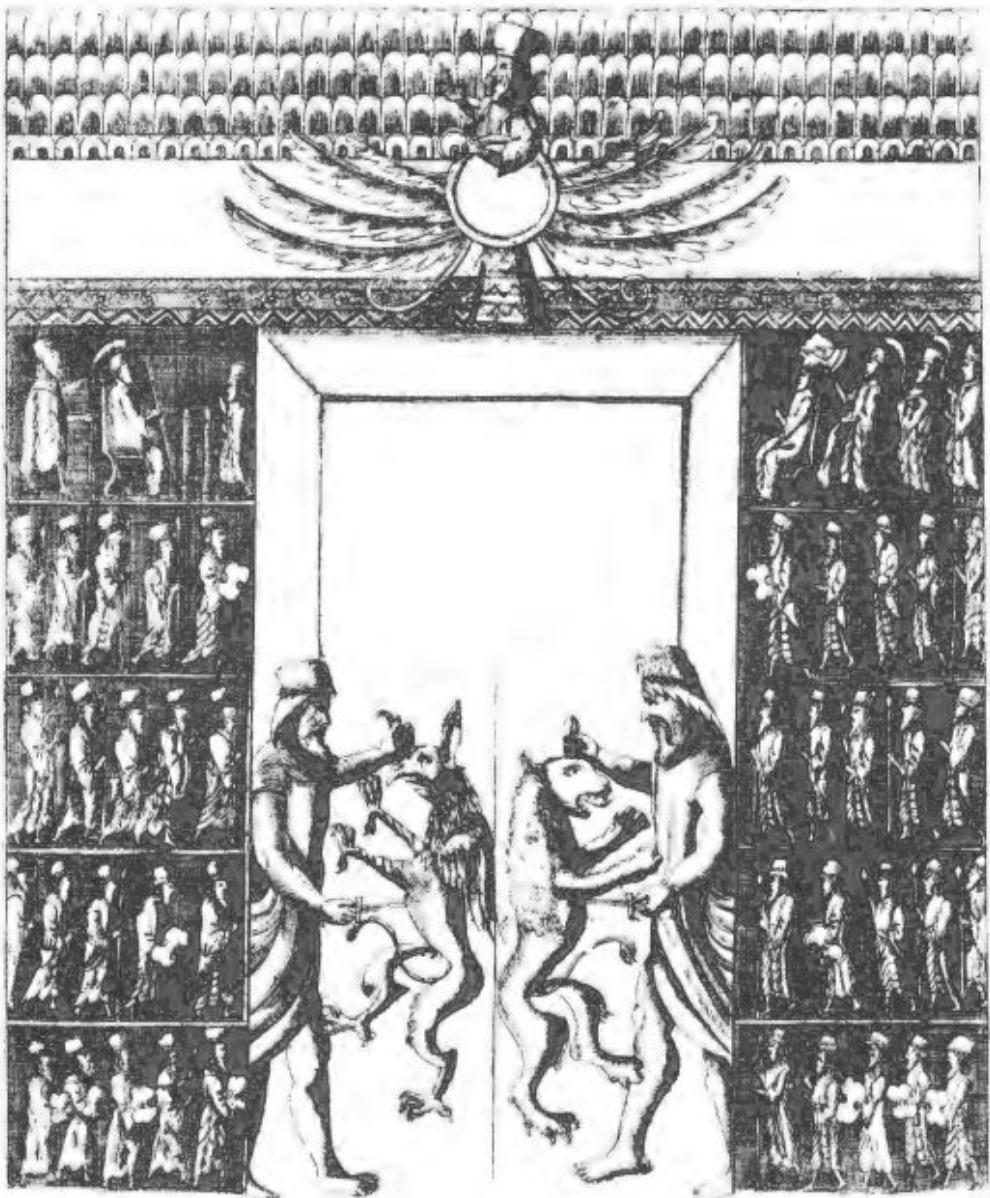


نمایی دیگر از تخت جمشید

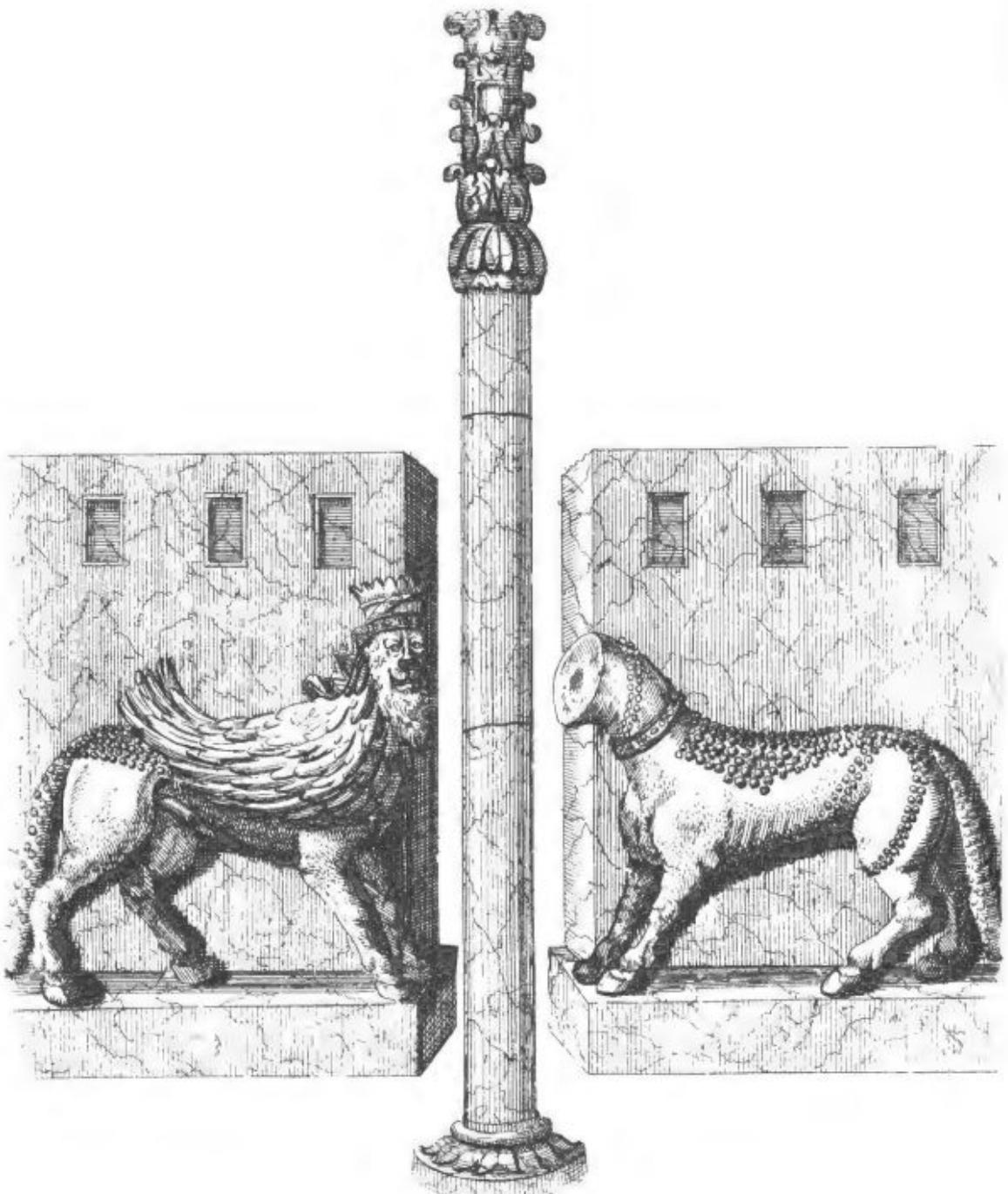




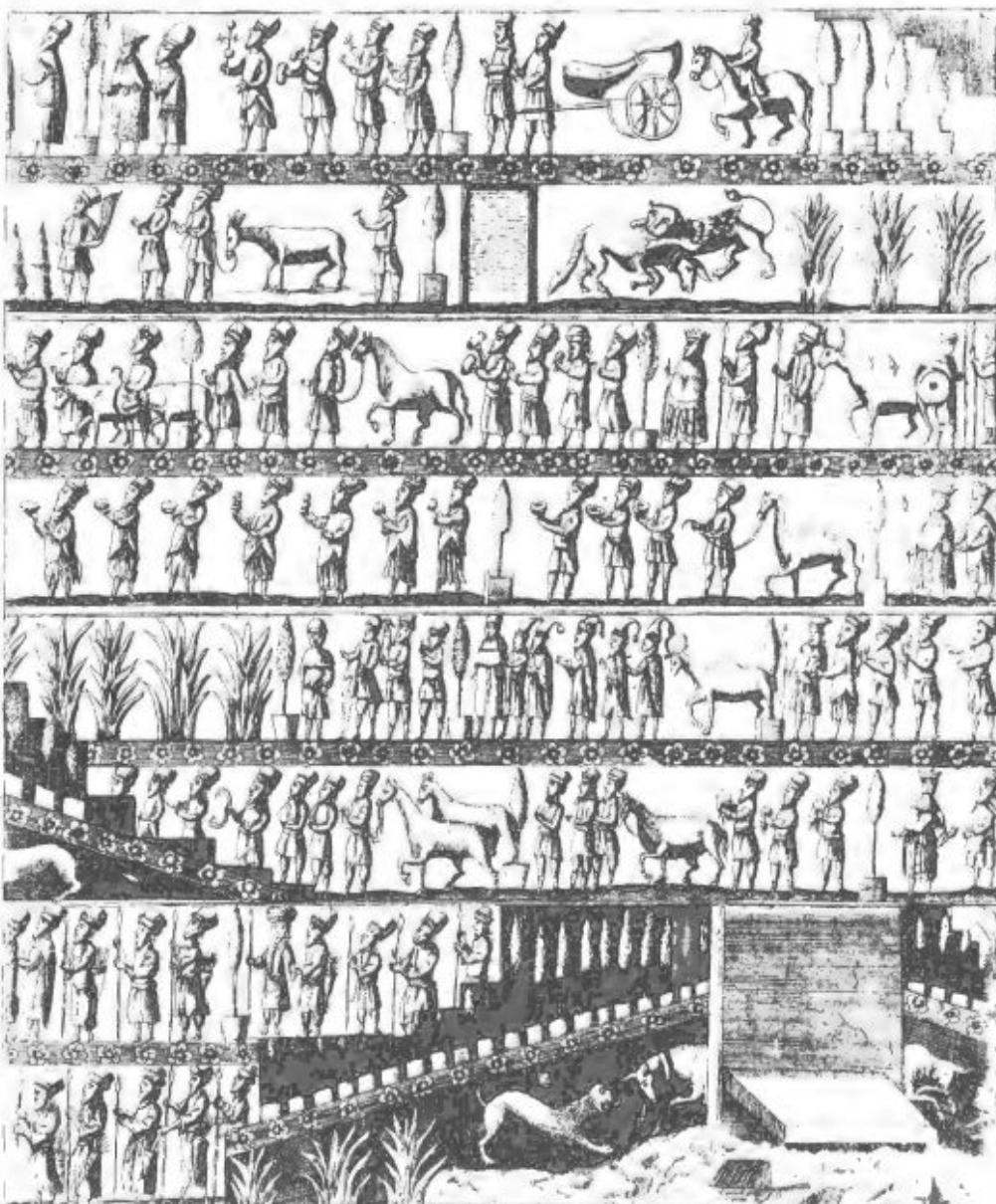
نَقْشَةُ تَحْتِ جَهَنَّمَ



از نقوش تخت جمشید



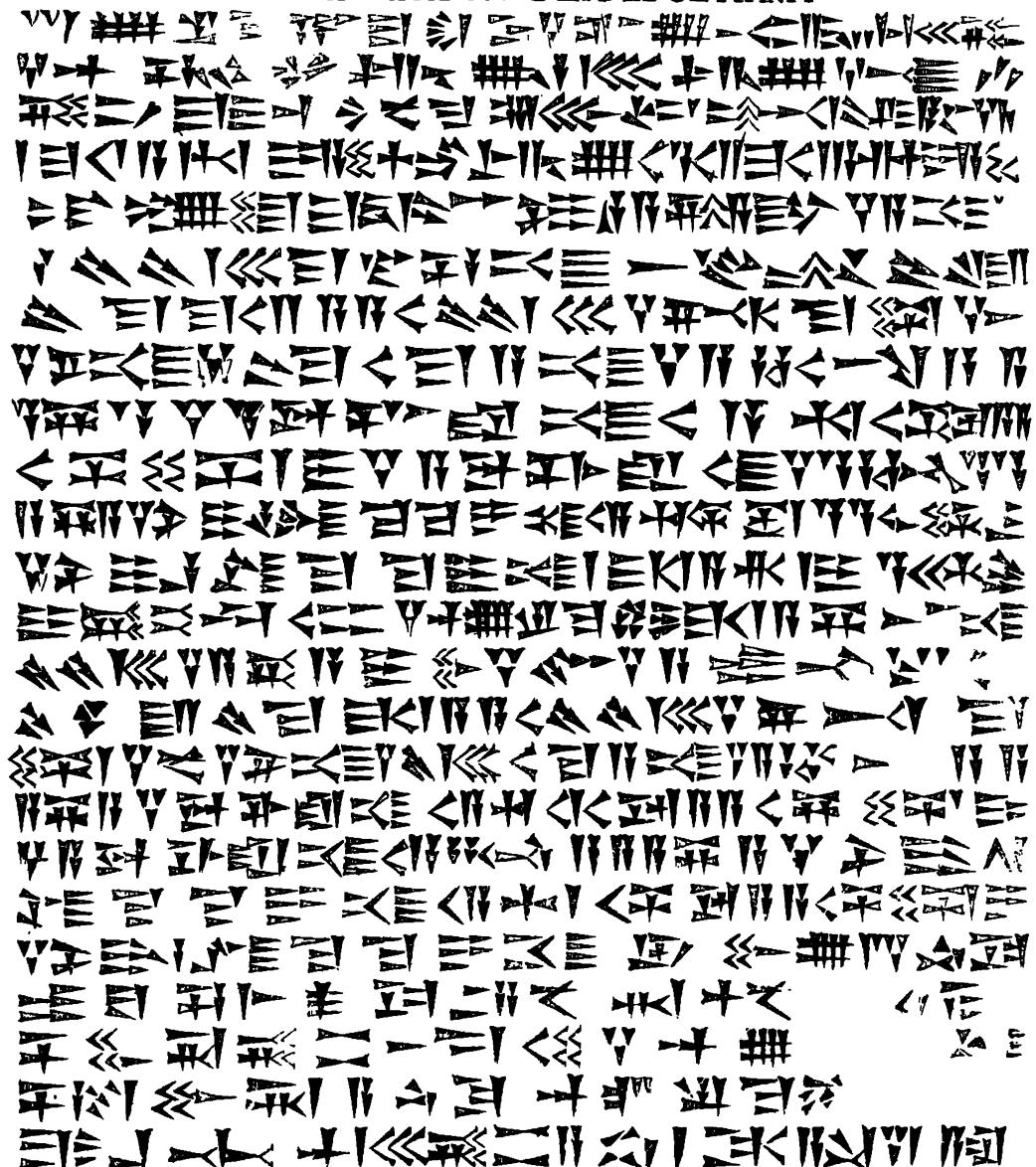
قسمت‌های مختلف عمارت ورودی تخت جمشید



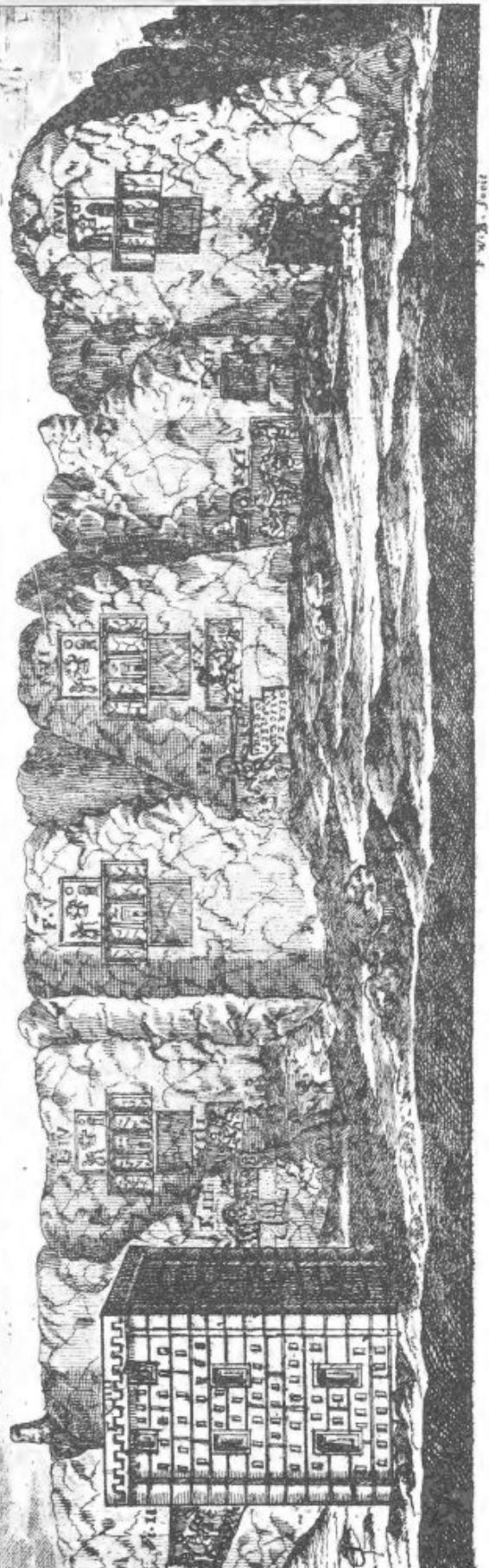
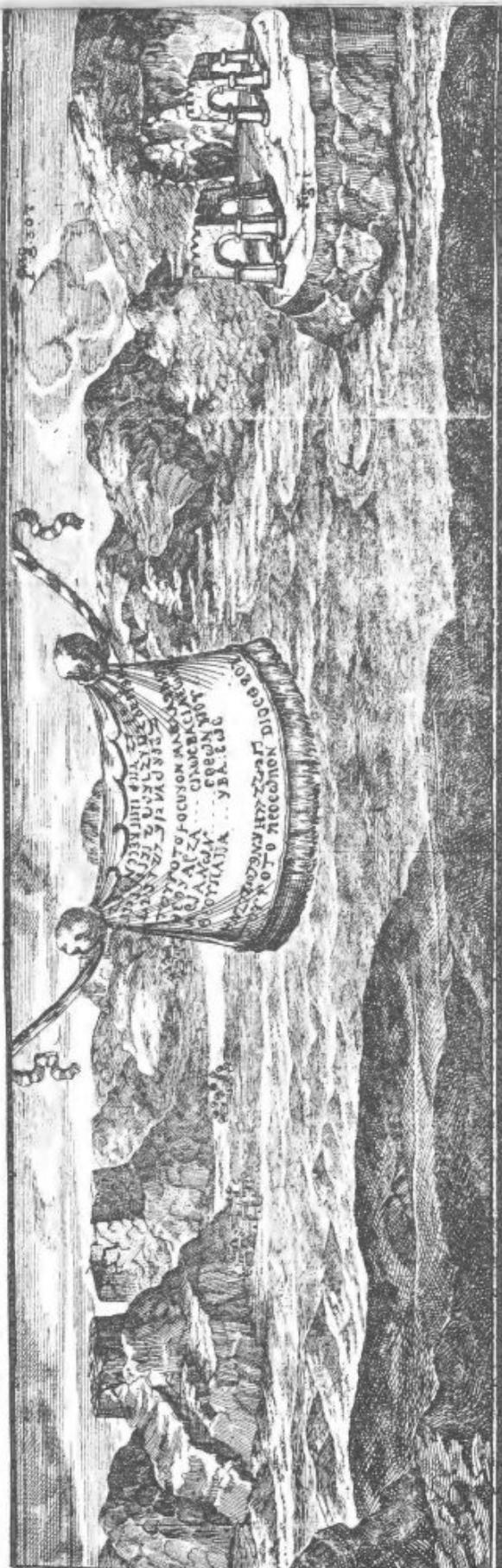
III 3

از نقوش تخت جمشید
(کاخ آپادانا)

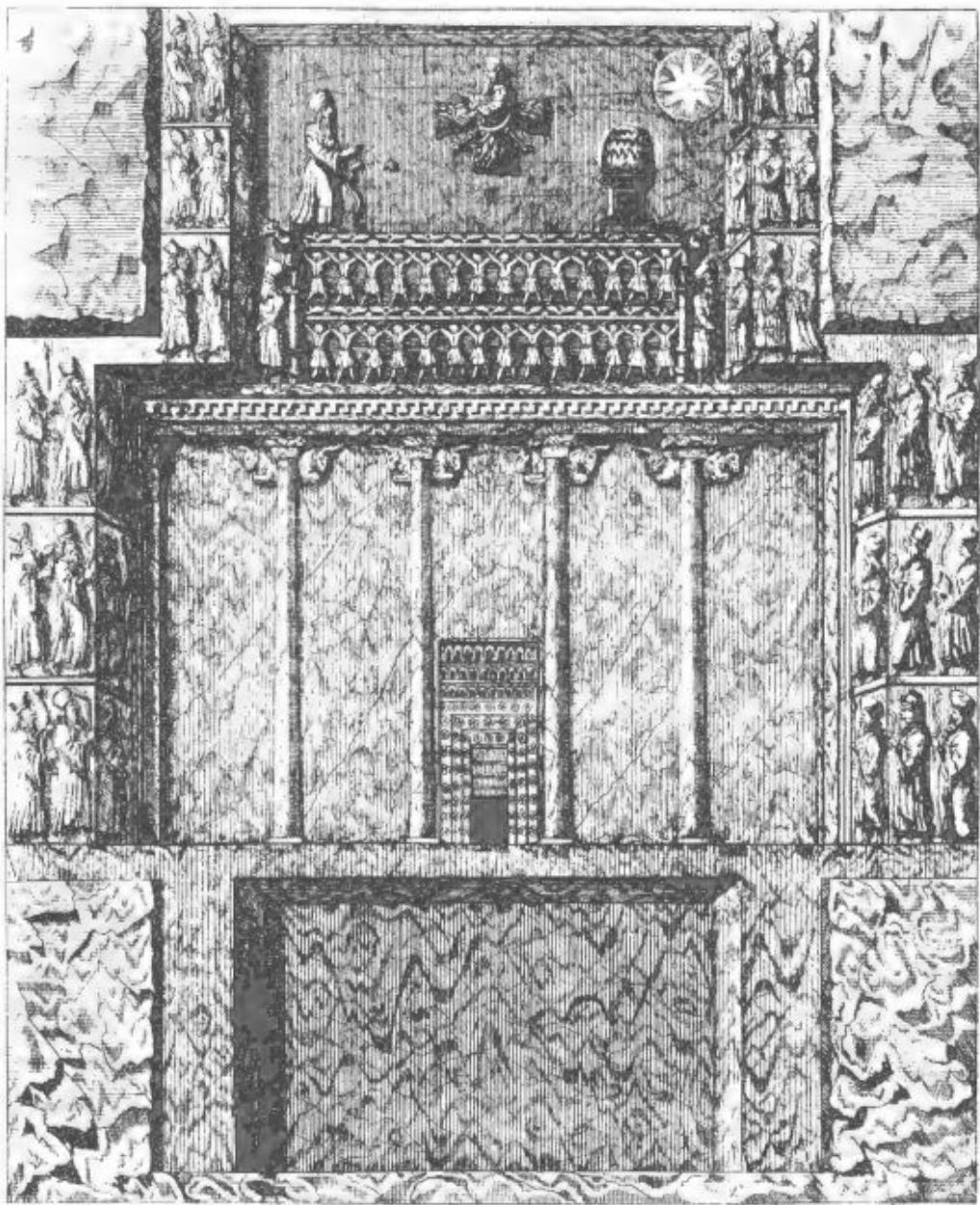
INSCRIPTIO PERSEPOLITANA



از کتیبه های نخت جمشید

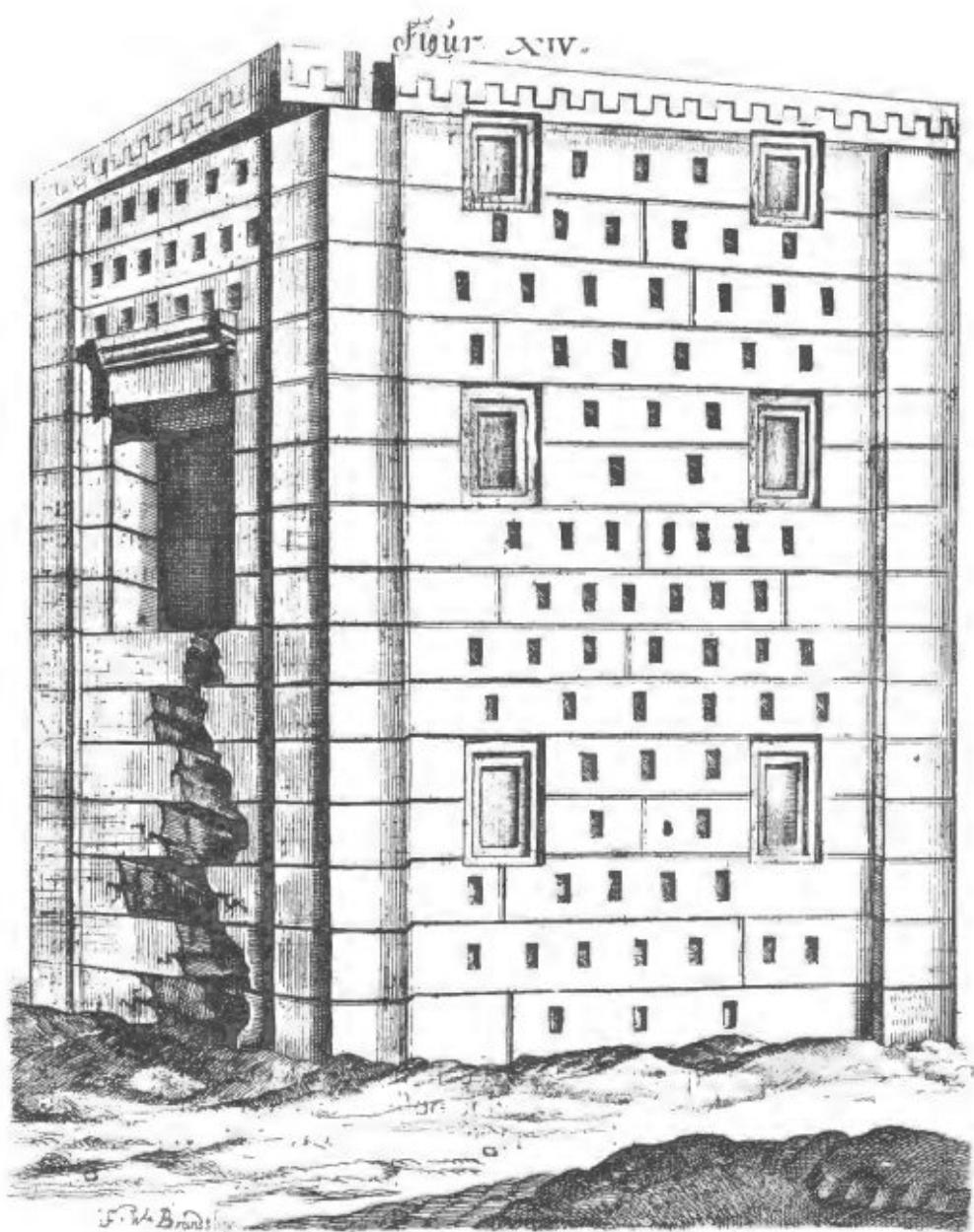


تصویر بالا : در سمت راست دو سکوی آتشگاه عهد هخامنشی و در سمت چپ کوهای میان قله و اشکنون نمودار است (این تصویر از قسمت مغرب زرینک نقش نمایه شده است) تصویر پائین : منظر کلی آثار نقش رستم مشتمل بر آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی و نقوش بر جسته ساسانی



Y. Fründkasten. 1878

نقش رسم
آرامگاه داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی

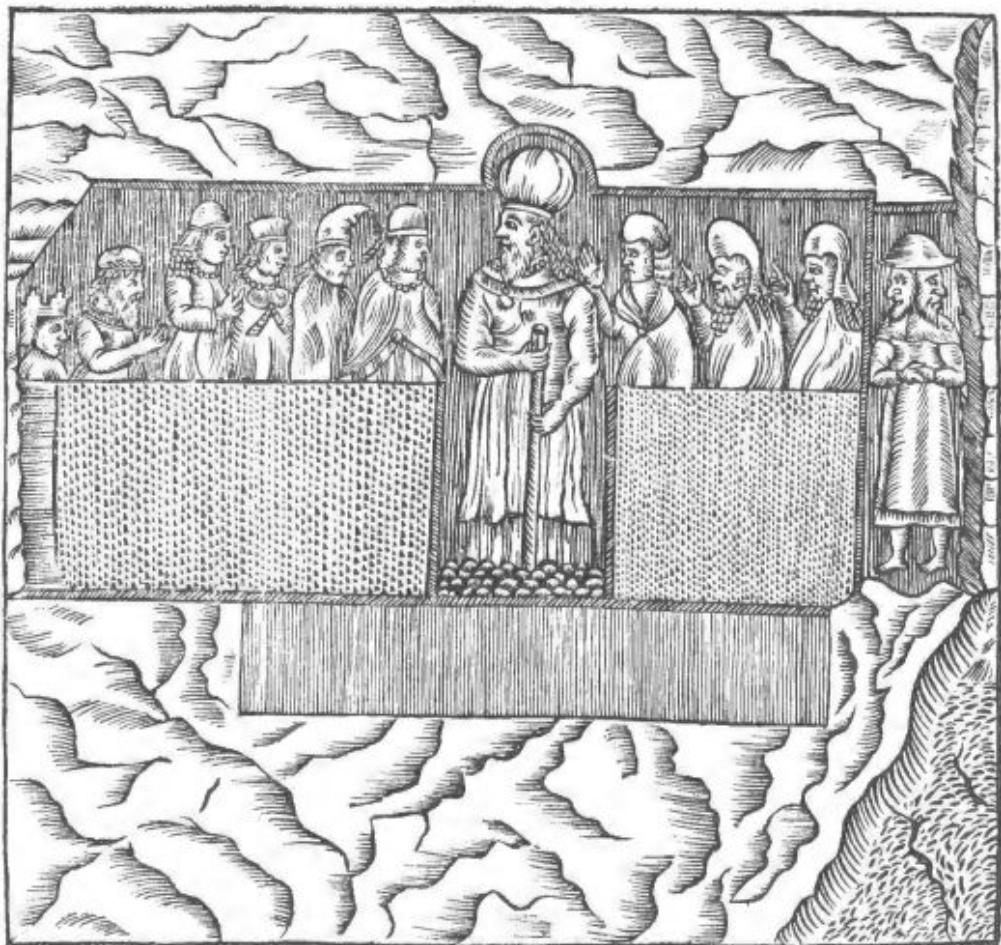


کعبه زرتشت (نقش رستم) بنای عهد هخامنشی

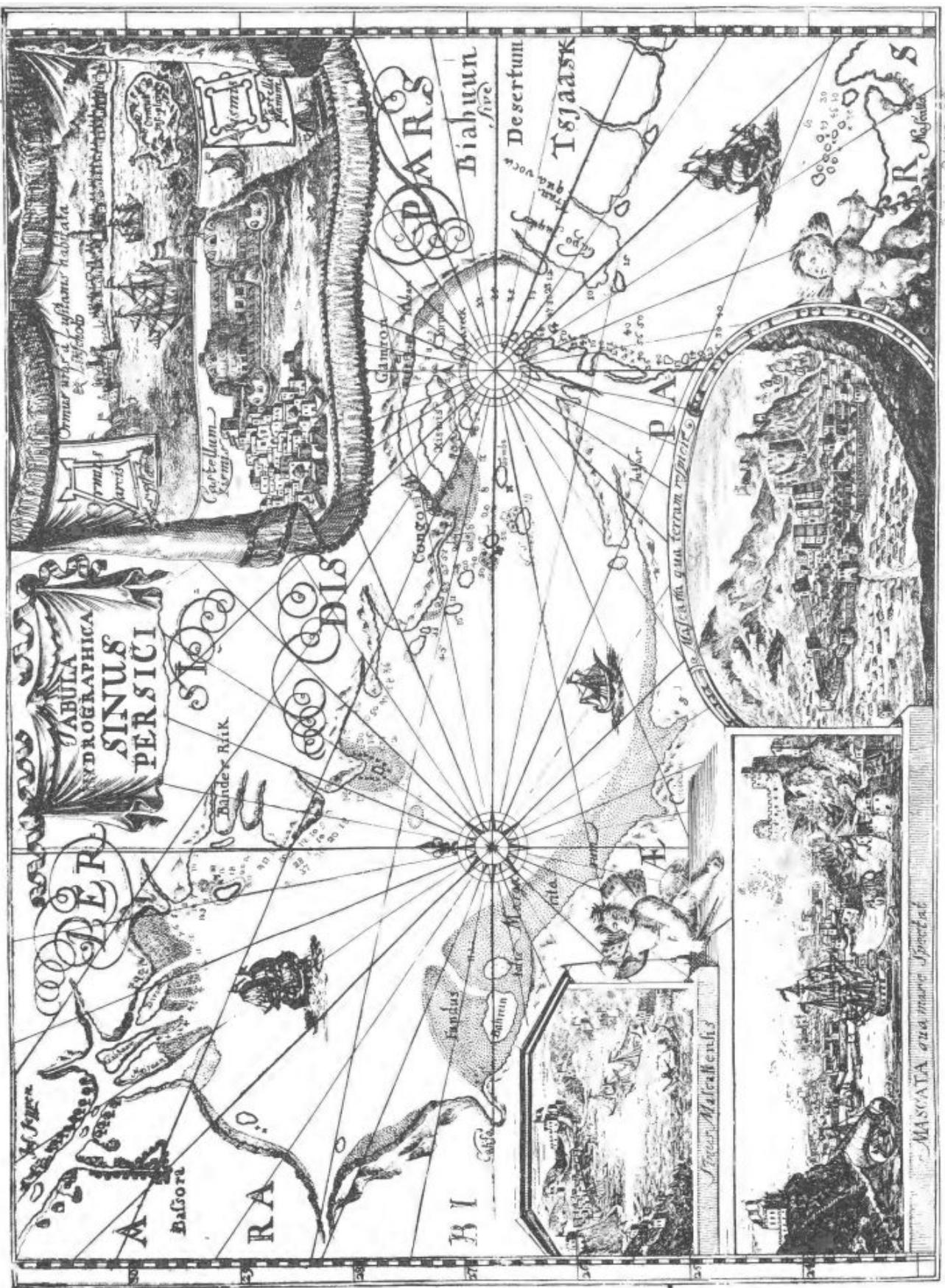


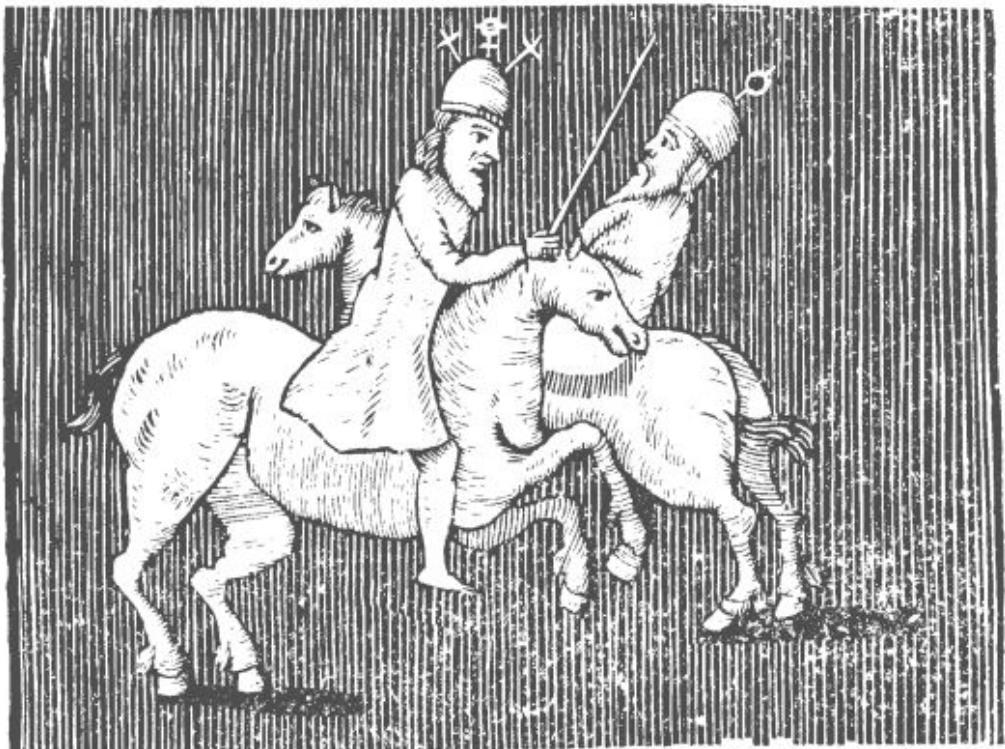
نقش برجسته نرسی هفتمین پادشاه ساسانی (فرزند شاپور اول)
در نقش رستم که حلقة شهریاری را از مظهر ناهید (اناھيٽا)
ميگيرد

(متأسفانه در این تصویر حلقة نمایانده نشده است)

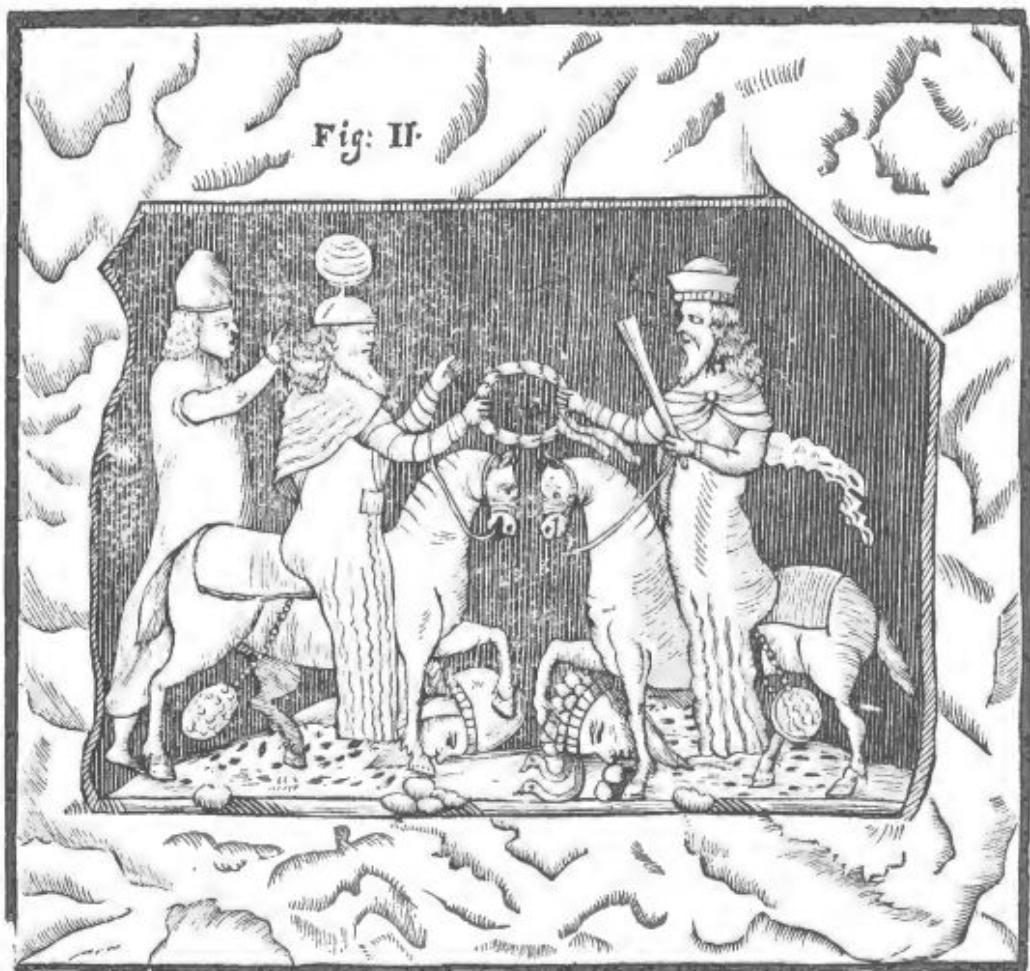


نقش بر جسته بهرام دوم با خاصان و نزدیکانش در نقش رستم

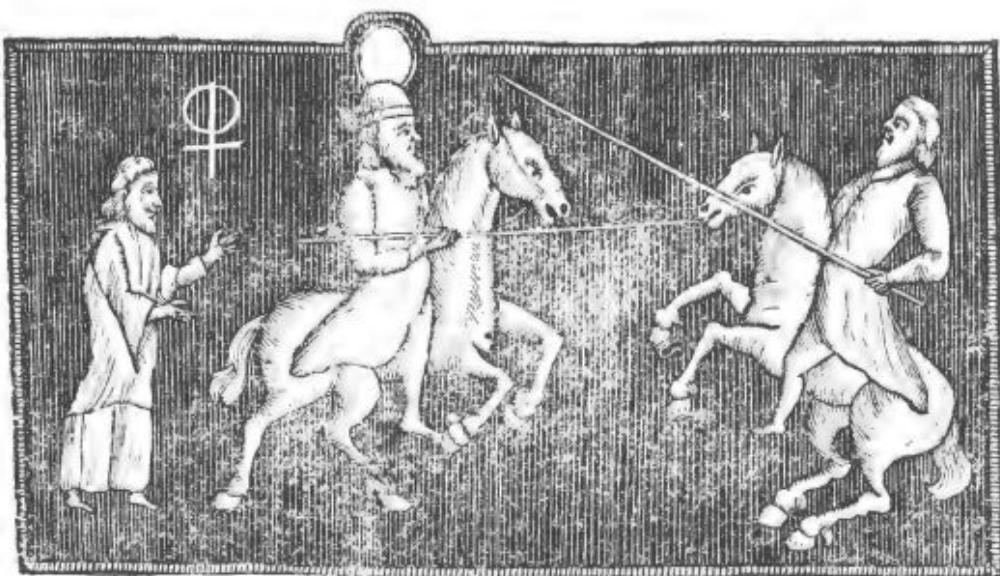




شبیه یکی از نقوش بر جسته عهد ساسانی در نقش رستم که اشخاص
آن شناخته نشده است



نقش بر جسته اردشیر بابکان (تصویر سوار سمت چپ) در نقش رسم
که حلقة پادشاهی را میگیرد



شیوه نقش بر جسته پیکار بهرام دوم شاهنشاه ساسانی با دشمن خود
که در نقش رستم حجاری شده است



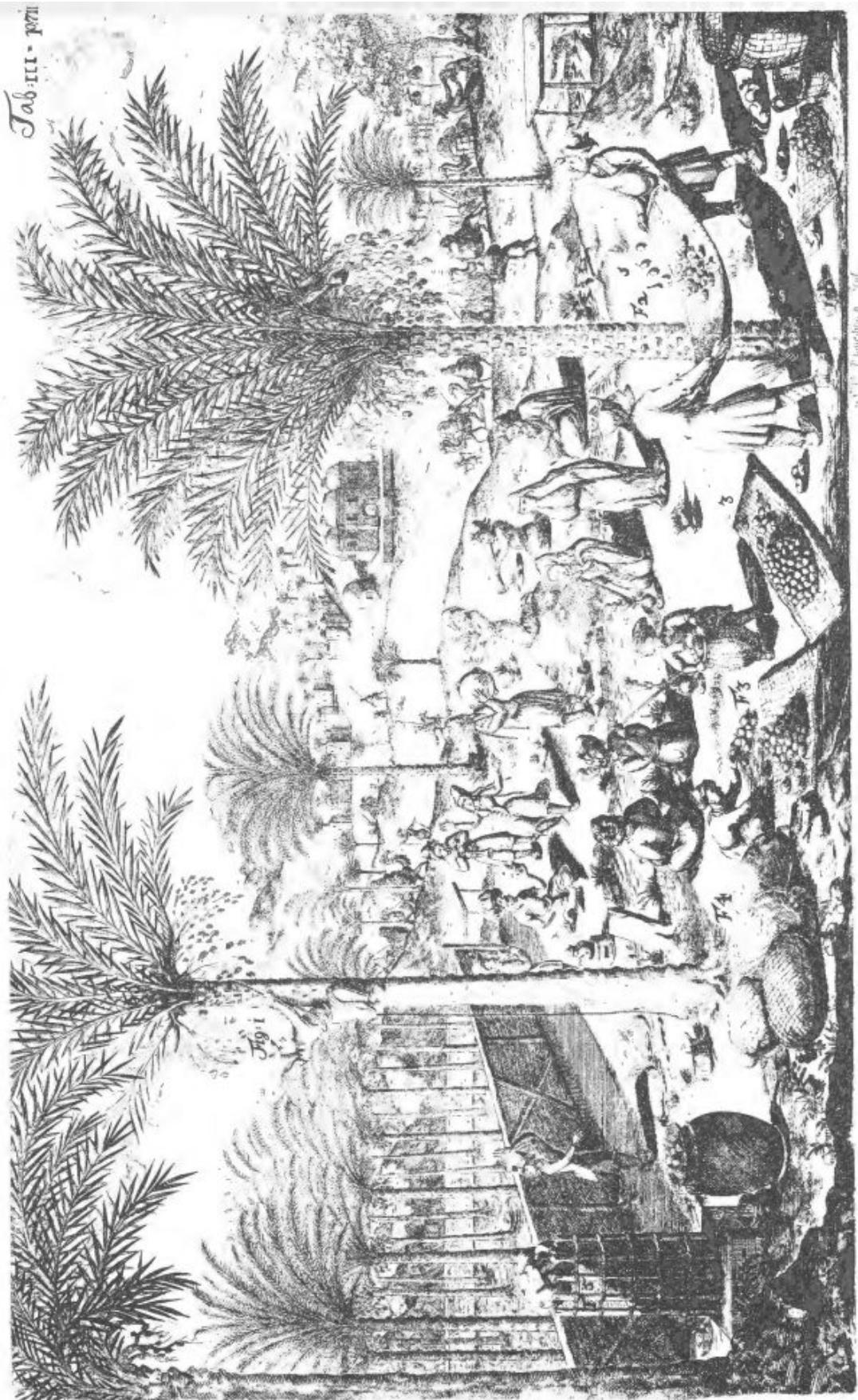
شیوه نقش بر جسته شاپور اوّل و والرین در نقش رستم



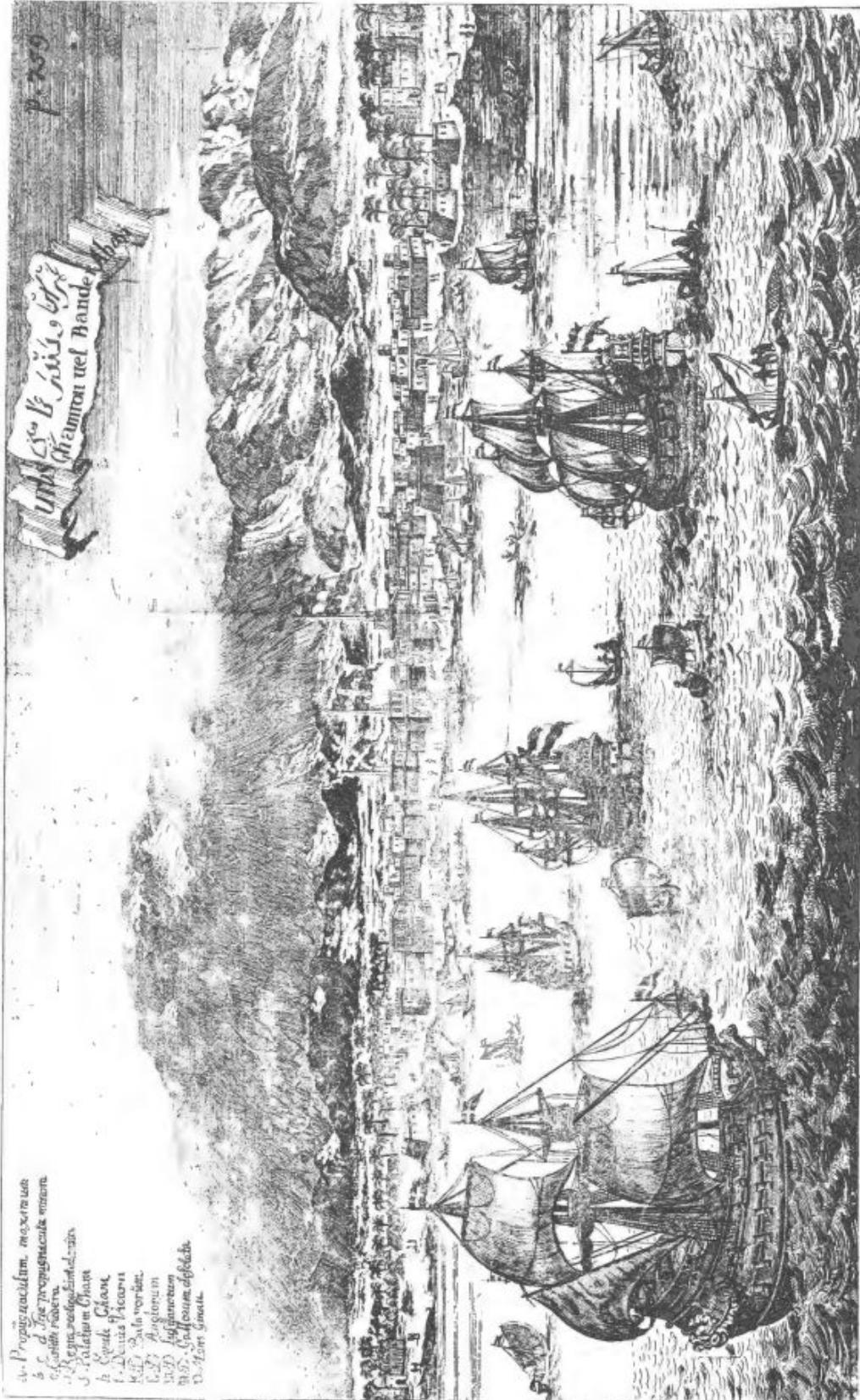
بَرْمِ دَلَكْ نقوش بر جسته عهد ساسانی

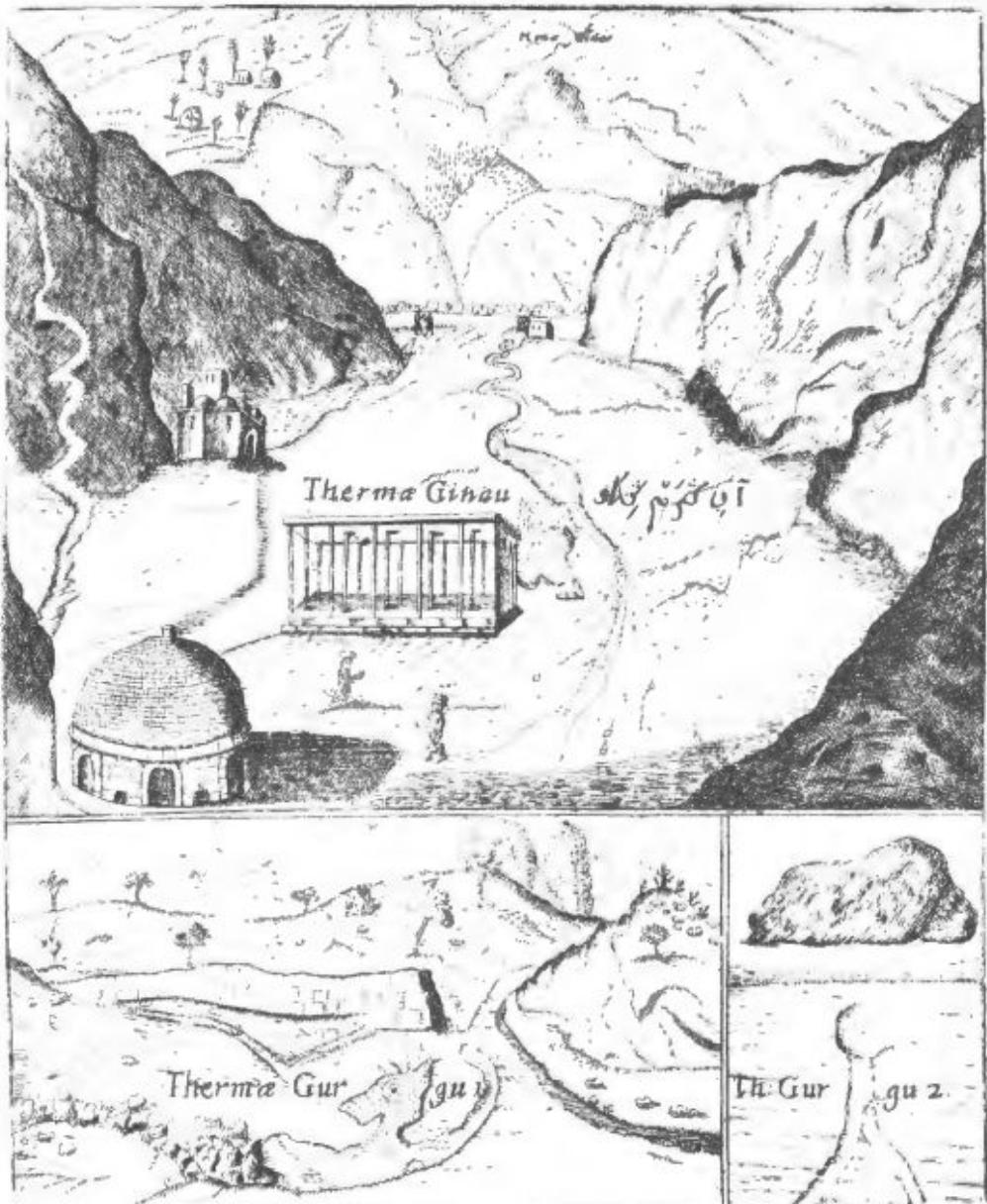
طرز برداشت خرماد و رقص دهباکویی

۵۵۳



Tab. III - 1971



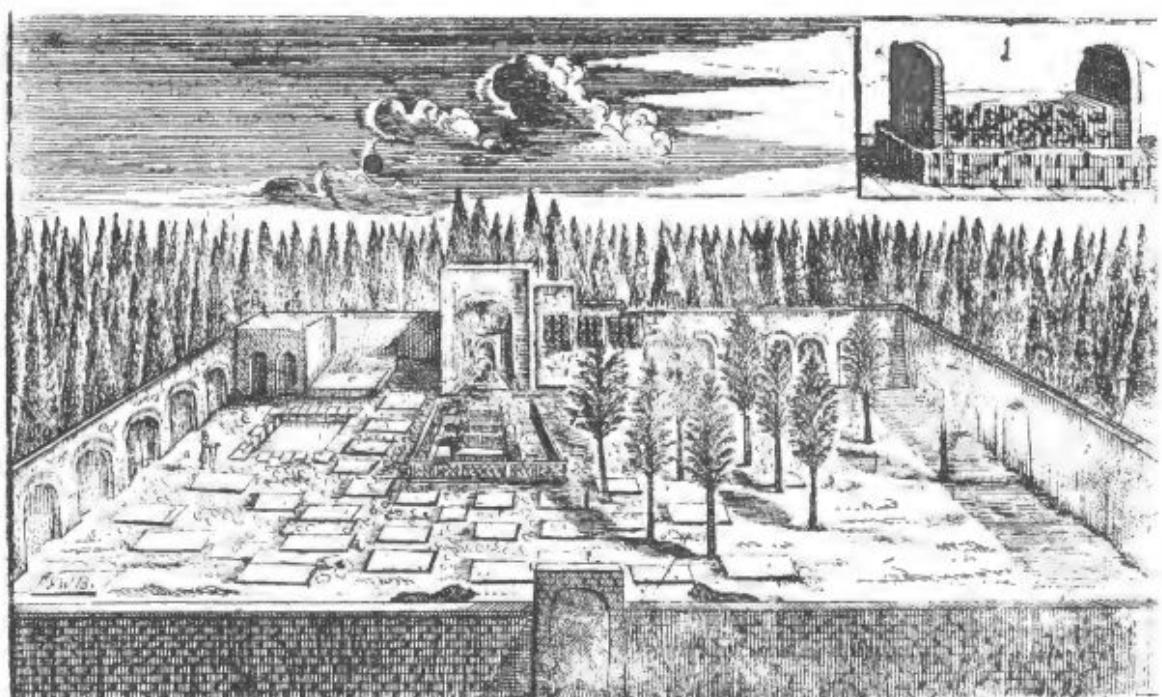


آب گرم گناوه

*Typus
Fenestrarum in Struct. IV.
cum Inscriptione*



بنجرة کاخ کوچک داریوش (تجره)
XX 2



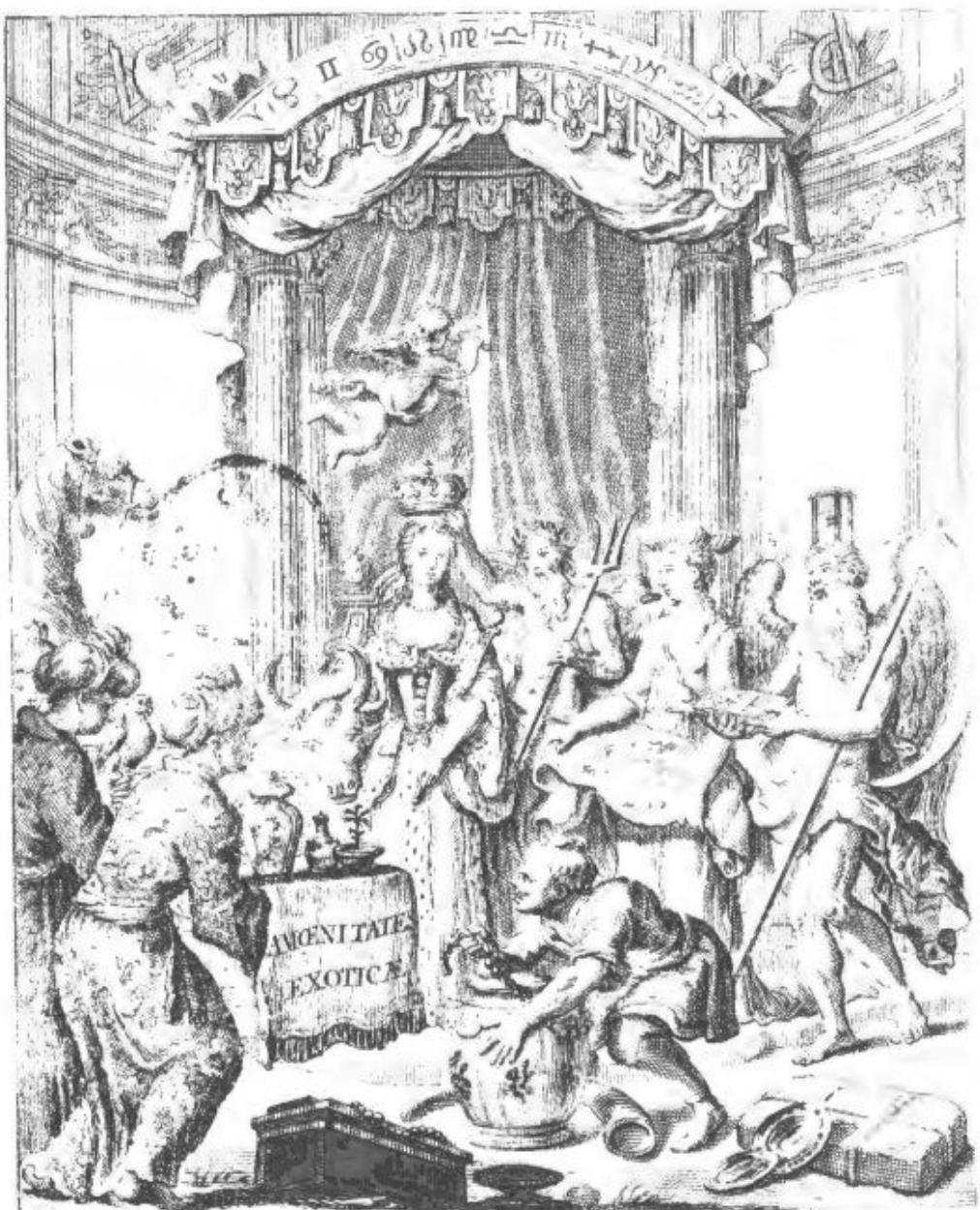
حافظیه در شیراز

نقشه مملکت ایران که در سال ۵۶۱ م. توسط آدریانوس رلاندوس تهیه شده است مقیاس اصلی ۶:۱ میلیون

۳۶۳

Karte des persischen Reiches aus dem Jahre 1005, bearbeitet von Adrianus Relandus. Maßstab des Originals 1:1 Millionen





مقابل صفحه عنوان چاپ اصلی کتاب
(سال ۱۷۱۲ مسیحی)

AMOENITATUM
EXOTICARUM
POLITICO - PHYSICO -
MEDICARUM
FASCICULI V,
Quibus continentur
VARIÆ RELATIONES, OBSERVATIONES
& DESCRIPTIONES
RERUM PERSICARUM
&
ULTERIORIS ASIÆ,
multâ attentione, in peregrinationibus per universum Orientem, collectæ,
AUCTORE
ENGELBERTO KÆMPFERO, D.



L F M G O V I A E

Typis & Impensis HENRICI WILHELMI MEYERI, Aulæ Lippiacæ Typographi, 1712.

فهرست اعلام

- ارزروم: ۶۴
ارزنان: ۱۱۷
ارزنجان: ۱۱۷
ارس: ۹۴
ارمنستان، ارمنی: ۲۶، ۳۶، ۶۲، ۸۳، ۸۴،
۱۸۶، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۷۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶،
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،
اروپا، اروپائیان: ۷، ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۶۰، ۲۶۳،
ازبک: ۲۴، ۴۱، ۵۲، ۶۴، ۶۸، ۷۹، ۸۰،
۸۲، ۸۵، ۹۵، ۹۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۵،
۲۷۰، ۲۶۶
ازه: ۲۶۲
اسپانیائی: ۱۱
استخر: ۱۱۷
استرآباد: ۱۶۱، ۱۵۸
استرآخان: ۷
استکلیم: ۴، ۷، ۲۴۷
اسکندر: ۹۶
اسلام: مکرر است
اسمعیل، شاه: ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۲۴، ۸۷
اسمعیل دوم، شاه: ۱۹۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۰۵
اشرف: ۴۰
اصطبیل: ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۰
اصفهان: مکرر است
اعتمادالدوله: ۷۵ و نیز رجوع شود به:
وزیراعظم
افغانستان: ۵۲، ۱۸
- آبدارباشی: ۱۴۷
آبنیل: ۲۱۵
آدل، فریدریش: ۹
آدلف، گوستاو: ۶۰
آذربایجان: ۱۶۱، ۱۵۸، ۸۳، ۸۵،
آسیا: ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۵
آسیای صغیر: ۲۶۰، ۸۵
آسیای مرکزی: ۱۷۱، ۲۳
آصف: ۱۶۳، ۱۶۲
آغا سلمان، کاروانسرا: ۲۰۱
آغاکافور: ۲۲۹، ۱۰۰
آغامبارک: ۲۲۹، ۴۳
آغافاصل: ۴۵
آگوستینی: ۱۹۷
آلمان، آلمانی: ۴، ۵، ۱۰ تا ۱۲، ۶۹، ۸۵،
۱۴۸، ۲۶۰ تا ۲۶۲
آناتولی: ۲۵۰، ۲۳، ۱۹۸، ۲۰
آنقره: ۴
- ابدال: ۱۳۸
ابن عبسهاد: ۲۱
ابوبکر: ۴، ۱۳۳
اثنی عشری: ۱۷۰
ادنخانه: ۱۴۸
ادندازباشی (=ادنچیباشی): ۱، ۱۴۸
اردبیل: ۱۹ تا ۲۱، ۱۳۶، ۲۲۹

«آ»

«الف»

«ب»

- ایون (= تریاک): ۲۹
 اکبر، سلطان: ۶۵، ۲۳۷
 الاقابی (= عالی قابو): ۲۰۵
 الجایتو: ۱۷۱
 الگن: ۲۴۷
 اللهقابو (= عالی قابو): ۲۰۵
 الجایتو: ۱۷۱
 اللهوردی خان، بل: ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶
 الوند: ۲۴
 الیاس: ۲۶۷
 املالک خاصه: ۱۵۴ و نیز رجوع شود به:
 خاصه
 امیرالبحر: ۹۰
 انبارک غلامان: ۱۵۴
 انباشی: ۹۲، ۹۱
 انگلیس، انگلکلیسی: ۱۱، ۱۱۴، ۹۰، ۱۱۵، ۱۹۷
 انگورستان: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۰۲
 انوشیروان عادل: ۱۱۳
 اوپسالا: ۴
 اوچ مرتبه (= باع گلستان): ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲
 اورنگ زیب: ۴۴، ۵۲، ۶۵، ۱۷۱، ۲۳۷
 اوزنگی قورچی سی باشی: ۲۳۲
 اوژون حسن: ۱۹، ۲۳، ۲۱۵
 اوئلاریوس، آدام: ۱۹۴، ۶، ۷
 ایاغچی: ۱۴۹
 ایاغچی باشی: ۱۴۹
 ایتالیا، ایتالیائی: ۱۱، ۲۷۱
 ایروان: ۱۶۱، ۶۴
 ایشیک آقاسی باشی: ۵۹، ۱۰۰، ۹۹، ۹۲، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۱۰۸، ۱۰۵
 ایشیک آقاسی حرم: ۲۳۲
 ایلدرم بایزید: ۴، ۲۰
 ایلس، ویلهلم: ۲
 ایوان: ۲۵۴
- بابر: ۱۷
 باب عالی ۶۹
 بابل: ۲۶۵
 باع... رجوع شود به کلمه بعذاز «باغ»
 باکو (= بادکوبه): ۷، ۱۱، ۱۱۷
 بایر: ۴
 بحرین: ۱۱۵، ۱۱۷
 بخارا: ۷۹
 برات همه ساله: ۱۱۹، ۱۲۰
 براندنبورگ: ۳
 براندنشتاين، کارل گثورگ فرا یهرفن: ۲
 براؤن، هلموت: ۲
 برلین: ۱، ۲
 بروک، قلعه: ۶۰
 بروگمان، اتو: ۶
 بریتانیا: ۱۱۴ و نیز رجوع شود به انگلیس
 بریتیش میوزیوم: ۷، ۱۰
 بست: ۱۳۲، ۲۰۱ تا ۲۰۳، ۲۰۵
 بصره: ۶۹
 بطلمیوس: ۴۷
 بعلبک: ۱۷۸
 بغداد: ۸، ۲۶، ۶۰، ۶۸، ۸۵، ۶۹ ۶۸، ۶۰، ۲۶۵
 بکشاشی: ۱۳۷
 بلبل، باع (= هشت بهشت): ۲۰۱، ۲۱۰ تا ۲۱۳
 بلخ: ۴۱، ۵۲
 بلزیکی: ۲۶۷
 بلوج: ۹۶
 بندامیں: ۱۱۷
 بندر ریگ: ۱۱۵، ۱۱۴
 بندرعباس: ۶، ۹، ۹۰، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۵ ۲۶۳، ۱۱۵
 بندرکنگ (= کنگون): ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵
 بنديان: ۱۹۸
 بنیچه: ۱۱۸

«ت»

- قات: ۸۸
 قاتار: ۴، ۱۳، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۹۵، ۱۵۸، ۲۴۵، ۱۹۷، ۱۷۷، ۱۷۱
 قاتارستان: ۴، ۵۰، ۲۶۵
 تاجریاشی: ۱۰۶
 تاجیک (= تازیک): ۸۸
 تاونیه: ۱۰۸
 تاوقچیباشی: ۱۴۷
 تاوقخانه: ۱۴۷
 تبریز: ۴، ۵، ۱۹، ۲۴، ۶۶، ۸۳، ۱۵۸
 تخت جمشید: ۹، ۱۱۷
 تخت سلیمان: ۵۸، ۲۱۸، ۲۳۵
 تخت صفو: ۶۶
 ترک: ۴، ۸، ۱۸، ۲۳، ۲۶، ۳۵، ۵۶، ۶۴، ۸۹، ۹۵، ۹۱، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۱۳۲، ۱۲۱، ۱۰۵، ۱۶۷، ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۳۲، ۱۷۳ تا ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۹۷، ۱۹۸
 ترکستان: ۲۲۳، ۲۴۸، ۱۵۸، ۶۸، ۲۴، ۲۳، ۱۰۳
 ترکمن: ۴، ۲۳، ۲۴، ۱۰۳
 ترکمنستان: ۲۳
 ترکیه: ۶۸، ۸۳، ۱۱۷، ۱۷۴، ۱۵۸، ۱۷۶
 تریاک: ۲۹
 تفلیس: ۲۵۳
 تفگچی: ۸۹، ۲۳۷، ۲۳۵
 تفگچی لرآقاسی: ۴۴ تا ۴۷، ۸۹، ۱۶۱، ۲۵۴
 تکتاندرفن دریابل: ۵
 توپچیباشی: ۶۳، ۹۰، ۱۵۳
 توپخانه: ۹۰، ۱۵۰
 تورن: ۳
 توسمالباشی (= توشمالباشی) ۱۰۶، ۲۷۴ تا ۲۷۷

- بورگر، یوهان: ۲۱۳
 بوگدانیک: ۲۶۱
 بولسلائوس: ۱۸۰
 بویار: ۱۴
 بهاءالدین محمد عاملی، شیخ: ۱۷۸
 بیتللطف: ۱۱۸
 بیست و پنجم: ۲۱۵
 بیگلریگی: ۸۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۴۹، ۲۵۴
 بین النہرین: ۱۷۹
 بیوتات: ۱۴۵، ۹۷، ۱۵۰، ۲۷۰

«پ»

- پاپ: ۲۶۳ تا ۲۶۵
 پارسی: ۲۳۵، ۱۶۹
 پاروه: ۱۰، ۹
 پتی دولاکروا: ۸
 پراگ: ۵
 پدولی: ۲۶۲، ۲۶۱
 پرسنستان: ۱۱
 پرقال، پرقالی: ۹۰، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۹۷
 پرس: ۲۳۲، ۲۰۲
 پروس: ۲۶۱
 پرہیز خانه: ۱۴۸
 پریستاف: ۲۴۷
 پطرکبیر: ۲۵۴، ۷
 پگو: ۲۶۴
 پل... رجوع شود به کلمه بعد از «پل»
 پلوپونزی: ۲۶۲
 پودلاشی: ۲۶۱
 پوستین دوزخانه: ۱۵۱
 پوفندرف: ۴
 پهلوی، رضاشاه: ۱۲
 پیشناز: ۱۴۳، ۱۲۸، ۳۲
 پیشناز اعظم: ۱۲۹
 پیکه، فرانسوا: ۲۶۴، ۶۰

چین: ۱۸	نهونو: ۱۰، ۸	
چینخانه: ۱۴۹	تیمورلنگ: ۴، ۶، ۱۷، ۲۰ تا ۲۳	
چینی کاسه‌خانه: ۱۴۹	شودوزیوس: ۱۴۰	
چینی کش: ۱۴۹	تیول: ۱۱۹، ۱۱۰	
چینی کشکچی‌باشی: ۲۷۳	تیولدار: ۱۰۹	
«ج»		
حافظ: ۱۳۰	جارچی: ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۵	
حاکم: مکرر است	جازوب‌کشن: ۱۳۵	
حاکم‌شرع (= شرع حاکم): ۹۹، ۱۲۴	جامع عباسی: ۱۷۸	
حاکم عرف: ۹۹	جاوه: ۱۶۸، ۹	
حرم، حرمسرا: ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۹۳، ۲۰۰ تا ۲۰۴	جبهخانه: ۱۴۹، ۹۰	
حکم: ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲ تا ۲۲۸	جبهه‌دارباشی: ۱۵۰	
حکم‌بازار: ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹	جزایری: ۹۱، ۹۰، ۹۹، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۱، ۱۰۰، ۹۹	
حسن‌بیگ (= اوزون‌حسن): ۱۹	۲۵۰، ۲۴۹	
حکیم‌باشی: ۱۰۱، ۱۷۳، ۲۵۳	جلفا: ۵۸، ۶۲، ۶۷، ۹۴، ۱۵۱، ۱۸۶	
حکیم بزرگ: ۱۰۱	۱۸۹، ۱۸۷، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۹	
حکیم کوچک: ۱۰۱	جلوه‌دارباشی: ۲۳۹، ۲۳۲	
حلاج‌خانه: ۱۵۰	جورابدوزخانه: ۱۵۱	
حلب: ۸، ۶۰	«چ»	
حمزه: ۴۴، ۴۲ تا ۴۴	چالشچی‌باشی (= چالیچی‌باشی): ۱۰۷	
حنبلی: ۱۷۱	چالعراق، باغ: ۲۱۵	
حنفی: ۱۷۱	چتلی: ۱۳۸	
حویج‌خانه (= حاویج‌خانه): ۱۴۵	چراغچی‌باشی: ۱۴۸	
حویج‌دارباشی‌انبار: ۱۴۶	چراغخانه: ۱۴۸	
حویج‌دارباشی‌جلو: ۱۴۶	چرک‌باشی: ۲۷۳	
حویزه: ۶۴	چرکخانه: ۱۴۶، ۱۴۷	
حیدرصفوی، شیخ: ۱۹، ۲۳، ۵۶	چرکس: ۲۵، ۲۷، ۴۲، ۶۱، ۱۹۷	
حیدری: ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۳۶	چرمنگوف: ۲۶۱	
«خ»		
خاج‌شویان، جشن: ۶۲	چنگیزخان: ۲۱	
خاصه: ۳۵، ۱۰۹ تا ۱۱۳، ۱۱۶	چهارباغ: ۵۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶	
۱۵۴	۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۵ تا ۲۱۷	
۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷	۲۳۲، ۲۲۰	
چهلستون: ۵۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶ تا ۲۰۸		
چهارده معصوم، وقف: ۱۴۳		
چشنه: ۲۱۵		

- دریاپل، گئورگ تکنادرفن: ۵
- دریای سیاه: ۲۶۶
- دفترخانه: ۱۰۹
- دفترخانه بیوتابات: ۱۴۵
- دفترخانه توژیعه: ۱۱۱، ۱۱۰
- دفترخانه توژیعه دفترخانه خاصه: ۱۰۹
- دفترخانه خاصه: ۱۱۳، ۱۱۲
- دفترخانه خلاصه دفترخانه خاصه: ۱۱۰
- دفترخانه سرکار: ۱۱۰
- دفترخانه لشگرنویس: ۱۱۰
- دفترخانه ممالک: ۱۰۹
- دفترخانه موقوفات: ۱۲۲
- دفتردار بیوتابات: ۱۵۴
- دلاواله: ۱۰
- دلگروکیز: ۷۰
- دمشق: ۱۷۹
- دموتیکا: ۲۴۷
- دوترن، زاک: ۸
- دومن، رافائل: ۸، ۴۰، ۲۵۹، ۲۶۳
- دون: ۷۰
- دوهازوله، لوکاس: ۵
- دهلی: ۱۶۸، ۵۷
- دیوان بیگی: ۶۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۲۴
- دیوان عالی: ۱۹، ۳۱، ۴۴ تا ۴۹، ۷۵، ۷۷
- دیوانی، خط: ۱۰۴
- دیوانی، خط: ۱۶۹
- (ج)**
- رابینو: ۵۱
- رازین، ستپان تیموفیویچ (ستنکا): ۷۰
- رافائل دومن: رجوع شود به: دومن، رافائل
- راهدار، راهداری: ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۵
- رشت: ۷
- رودلف دوم: ۵، ۸۵
- روس، روسيه: ۶، ۷، ۱۸، ۱۴، ۹۵، ۹۷
- ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۵
- خاقان: ۱۵۹
- خان: ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۷ تا ۱۶۳
- خراسان: ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۱۱۷، ۱۳۳
- ۲۷۰، ۱۷۷، ۱۶۱، ۱۵۸
- خرگاه، باغ: ۲۰۱
- خزانه: ۱۱۱، ۱۵۰
- خزانه دارباشی (= خزینه دارباشی): ۷۶، ۱۵۰
- خزانه دار حرم: ۲۲۷
- خرز، دریا: ۶، ۷، ۱۱، ۱۸، ۲۴، ۴۰، ۵۲
- ۷۰، ۹۰، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۵۸، ۱۶۱
- خسروآباد: ۴۱
- خشایارشا: ۹
- خلعت: ۸۰، ۸۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۰
- خلوت، باغ: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷ تا ۲۰۹
- خلیج فارس: ۶، ۱۸، ۹، ۶۸، ۹۰
- ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
- خواجو، پل: ۲۴۸
- خواجه علی، شیخ: ۲۲
- خواندگار: ۸۵
- خوزستان: ۱۶۱، ۲۵۴
- خیاطخانه: ۱۵۰
- خیمه، باغ: ۲۱۰
- خیمه دار: ۲۳۹
- (د)**
- دارالمؤمنین (= کاشان): ۱۳۴
- داروغه: ۷۶، ۸۳، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۴
- ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۵
- داریوش کبیر: ۹
- داغستان، داغستانی: ۱۶۱، ۱۹۷
- دامغان: ۴۱، ۴۵
- دانزیک: ۳
- دتمولد: ۹
- دجله: ۶۹، ۱۸
- دوازه گمرک: ۱۸۷

- سفره چی باشی: ۲۷۳، ۱۴۸
 سفره خانه: ۱۴۸
 سکیز او لدوز: ۴۷
 سگبان باشی: ۲۳۹، ۱۵۳، ۱۵۳
 سگبان خانه ۱۵۳
 سلاخ خانه: ۱۴۷
 سلجوقیان: ۱۹۲، ۱۳
 سلطان: ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲
 سلطان اکبر: ۲۳۲، ۶۵
 سمولنسک: ۲۶۱
 سمیرامیس: ۲۱۹
 سنت: ۲۸، ۸۴، ۱۳۴، ۱۷۰
 سنگ و صله دار: ۱۹۲
 سوری: ۲۶۱
 سوریه: ۲۶۵، ۱۷۸
 سوسنگی (سفیر فرانسه): ۲۶۵
 سوماترا: ۱۶۸
 سوئد: ۴، ۷، ۹، ۶۰، ۶۹، ۲۴۶، ۲۴۷
 ۲۵۴ تا ۲۵۶، ۲۵۸ تا ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۴، ۲۷۱
 ۲۷۵
 سیاق، خط: ۱۶۹
 صیام: ۱۶۸، ۲۴۸
 سیاه، دریا: ۲۶۶
 سیری: ۲۷۱
 سیستان: ۱۶۱، ۲۰
 سیمبرسک: ۷۰
- (ش)**
- شاپور ساسانی: ۱۷
 شادرن، زان: ۸، ۱۰، ۱۱، ۴۶، ۱۱۸
 شاطر: ۲۳۹، ۲۳۳، ۱۹۸
 شاطر باشی: ۲۳۲
 شافعی: ۱۷۶، ۱۷۱
 شالاب خانه: ۱۵۰
 شاماٹیت: ۲۶۱
 شاه بندر: ۱۱۵، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۰۶
 شاهرخ: ۴
- روم: ۲۶۷
 روم، هانس: ۲
 ریحانی، خط: ۱۶۹
 رویسن: ۲۶۳
 ریشارتنگر، لاینهاردت: ۴
 ریگ، بندر: ۱۱۵، ۱۱۴
 رئیس: ۱۶۴
- (ف)**
- زاینده رود: ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۱۵
 ۲۴۸
 زرقشی: رجوع شود به گبر
 زرگر باشی: ۱۵۱
 زرگر خانه: ۱۵۱
 زگورسکی، سالومون: ۲۶۵
 زولکیف: ۲۶۳
 زین خانه: ۱۴۹
 زیندبار باشی: ۱۴۹
 زین پروفسور: ۶۱
 ژاپن: ۱۱۷، ۱۱، ۱۸، ۹
- (س)**
- ساسانی: ۱۷
 ساکسون: ۵
 سالک: ۱۳۸
 ساوه: ۷، ۱۱۱
 سپهسالار: ۹۱، ۹۰، ۸۳
 ستاره شناس: ۲۱، ۳۲، ۴۴، ۴۷، ۶۰
 تا ۲۴۵، ۲۳۳، ۲۳۱، ۱۰۲، ۸۴، ۷۳
 ۲۴۶
 ستانیسلافس: ۱۸۰
 ستپان رازین (ستنکا): ۷۰
 ستور خانه: ۱۵۲
 سراجی خانه: ۱۴۹
 سردار: ۹۱، ۹۰
 سعادت آباد، باغ: ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۱۵، ۱۹۰، ۱۱۵
 سعدی: ۱۱

«ض»

ض سابخانه: ۱۹۴، ۱۵۱
ض سابی باشی: ۶۴، ۶۵، ۱۵۱

«ط»

طاق معلق: ۱۹۲
طلوس خانه: ۱۵۳
طبرستان: ۴۰
طبریک: ۶۰، ۹۰، ۱۹۱، ۲۷۶
طبل خانه: ۴۹
طلادوز خانه: ۱۵۱
طوبیله، باغ: ۲۰۴، ۲۰۱، ۲۰۲
طوبیله، کاخ: ۲۰۴
طهماسب، شاه: ۲۴، ۱۸۸

«ع»

عالی قابو (= علی قابو = الله قابو): ۱۳۲، ۱۹۳،
۲۰۲، ۲۰۵

عباس، بندر: رجوع شود به: بندر عباس
عباس آباد: ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۴۴
عباس دوم، شاه: ۲۵، ۳۹ تا ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۱
عباس کبیر، شاه: ۵، ۶، ۱۱، ۲۴، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۲۱۸
عباس کبیر، شاه: ۵، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۱۱۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵
عبدالعزیز خان از بک: ۲۳۷
عثمان (خلیفه): ۱۳۳
عثمانی: ۱۴، ۲۰، ۳۰، ۵۲، ۶۸، ۶۹، ۸۵، ۹۵
عراق: ۶۹، ۱۳۷، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۶۳
عراق عجم: ۱۶۱، ۱۵۸
عراق عرب: ۲۶۱، ۲۶۶
عرب: ۹، ۱۳، ۱۳۸، ۹۵، ۶۹، ۱۸

شبگرد: ۱۶۵

شپول، بر تولد: ۲

شربت خانه: ۱۴۶

شربت دار باشی: ۱۴۶

شرع حاکم (= حاکم شرع): ۱۶۴، ۱۲۴، ۹۹

شکسته، خط: ۱۶۹

شلسویک: ۶

شماخی: ۷

شهر کوهن: ۱۹۲

شیخ الاسلام: ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۸، ۱۶۳

شیراز: ۹، ۱۱، ۲۶، ۱۱۹، ۱۱۱، ۳۶، ۱۴۷، ۱۱۹

شیراز، ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۵۷

شیروان: ۷، ۶۱، ۱۶۱

شیر و خورشید: ۲۲۲

شیره چی باشی: ۱۴۷

شیره خانه: ۱۴۷، ۱۵۳

شیعه: مکرر است

شیلت بن گر، یوهانس: ۴

«ص»

صابئین: ۲۵۴

صحابت یساول باشی: ۱۰۵، ۱۲۵، ۲۳۴

صدر: ۳۹، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱

صدر خاصه: ۱۲۴

صدر ممالک: ۱۲۲

صراف باشی: ۱۵۰

صفه، کوه: ۵۷، ۲۱۸، ۱۸۶، ۲۳۵

صفی الدین اسحق، شیخ: ۱۹، ۲۳، ۲۰، ۱۳۶

صفی، شاه: ۶، ۸، ۱۶، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۶۸

صفی، ۲۱۳، ۱۶۳، ۸۵

صفی دوم، شاه: ۴۸، ۴۳، ۴۲، ۳۹، ۵۱ تا ۵۳

صفی: ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۵۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۳۲

صفی، ۲۳۲، ۲۲۱، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۶۸

۲۶۹

- قرقچی: ۲۳۸، ۱۰۵
 قرقچی باشی: ۲۲۸
 قره باغ: ۱۶۱
 قره قوینلو: ۴
 قراق: ۹۵، ۵۲، ۷۱، ۷۰
 قراق (طریقت درویشی): ۱۳۹
 قرلباش: ۲۳۵
 قزوین: ۷، ۲۲۰، ۱۱۱، ۹۰
 قشم: ۶۸
 قصاب باشی: ۱۴۷
 قصابخانه: ۱۴۷
 قفقاز: ۴، ۲۵
 قلپادشاه، باغ: ۲۱۵
 قلر (= غلام): ۲۲۱، ۱۵۴، ۹۲، ۸۹، ۸۸
 قلر آقاسی: ۸۹، ۲۵۴
 قلماق: ۲۵۶
 قلیاندار: ۲۳۹
 قم: ۷، ۴۵، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۶
 قنات: ۱۱۲
 قندھار: ۵۲، ۶۳، ۸۳، ۱۶۱، ۱۶۴
 قول: ۱۵۲
 تورچی: ۳۱، ۸۷ تا ۸۹، ۹۲، ۱۲۳، ۲۰۰
 ۲۶۹، ۲۵۱
 قورچی باشی: ۲۵۴
 قوشچی باشی: ۲۳۹
 قوشخانه: ۱۰۳، ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۲۱۵
 قوهوهچی باشی: ۱۴۷
 قوهوهخانه: ۱۴۷
 قیصریه، بازار: ۱۹۴، ۴۹، ۱۹۳

«ک»

- کاپوسینی: ۸، ۴۰
 کاخ... به کلمه بعد از «کاخ» رجوع شود
 کارل دوازدهم: ۲۴۷
 کارل یازدهم، پادشاه سوئد: ۴، ۲۴۶، ۲۵۴
 ۲۶۰، ۲۵۹

«غ»

غلام (= قلر): ۹۲ و رجوع شود به: قلر

«ف»

- فابریتیوس، لودویش: ۴، ۲۶۰، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۴۲
 ۲۶۱
 فارس: ۹۶، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷
 فراش باشی: ۱۴۹
 فرانسه، فرانسوی: ۱۱، ۶۰، ۱۱۵، ۱۵۱
 ۲۶۵، ۲۵۴، ۲۶۳ تا ۲۶۵
 فرشخانه: ۱۴۹
 فیدریش سوم: ۹۰
 فلسطین: ۲۲
 فیلیبان باشی: ۱۵۳
 فیلخانه: ۱۵۳

«ق»

- قاآن: ۱۵۸
 فاجار: ۱۲
 قادری: ۱۳۸
 قاری: ۱۳۴
 قاضی: ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۵
 قاضی شرع: ۱۲۵
 قرق: ۲۳۹، ۳۶، ۵۷، ۵۸، ۲۱۹، ۲۱۵

«گ»

کاشان (= دارالمؤمنین): ۷، ۳۷، ۳۵، ۶۰،
۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۴

کافور، آغا: ۱۰۱، ۲۲۹

کامینیک: ۲۶۲

کپچاجخانه: ۱۵۰

کتابخانه: ۱۵۰

کتابه، خط: ۱۶۹

کجاوهخانه: ۱۴۹

کدخداد: ۱۶۴

کراکو: ۳

کرانس، الویس: ۲

کرد: ۸۳

کردنستان: ۱۶۱

کرمان: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۷، ۲۵۱

کرمانشاه: ۸۳

کرمیلی های پابرهن: ۱۹۷، ۲۶۷

کریستوفورو ویچ، کنستانتن: ۲۶۶

کریمه: ۱۷۱

کفسدوزخانه: ۱۵۱

کلانتر: ۱۵۷، ۱۶۴

کلہر: ۸

کلینیگن ستیرنا، کاستن: ۲۴۷

کمپر، یوهانس: ۳

کمپفر، انگلبرت: ۱ تا ۴، ۷ تا ۱۷، ۸۵،

۲۴۷، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۳۴، ۲۴۷

کمک، باغ: ۲۱۵

کنگ (= کنگون): ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵

کپرنیک: ۶۰

کوتواں: ۱۶۴

کورتیوس: ۹۶

کورش کبیر: ۲۲۰

کوفی، خط: ۱۶۹

کوکنار: ۲۹

کونیکسبر گ: ۳، ۴

کمکیلویه: ۱۶۱

کیج: ۹۶

کیف: ۲۶۱

«ل»

لاتینی: ۱۰

لار، لارستان: ۶۵، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۶۴

۱۸۹

لاکروا، پتی دو: ۸

لانگله: ۱۱

لتونی: ۲۶۱

لرستان: ۱۶۱، ۱۶۲

لمگو: ۳، ۱۰

لنکران: ۷۰

لوبک: ۴

لوبومیرسکی، آلساندر: ۳

لوتر: ۱۷۲

لومن: ۸

لونبورگ: ۳

لوفی چهاردهم: ۶۰، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵

لہستان: ۳، ۷، ۶۹، ۲۵۴، ۲۴۸، ۱۸۰، ۲۵۴

۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۶۵

- مسجد جمعه: ۱۹۲، ۷۰، ۱۲۹
 مسجد شاه: ۲۰۱، ۱۹۳
 مسجد شیخ لطف‌الله: ۲۰۱، ۱۹۳
 مسکو: ۶، ۲، ۷۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۱
 مسگرخانه: ۱۵۱
- مسيح، مسيحي، مسيحيت: ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۸۵، ۱۱۸، ۱۷۲ تا ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۲
 مشرف: ۱۴۵
 مشعلخانه: ۱۴۸
 مشعلداربashi: ۱۴۸
 مشهد: ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۷
 مصر: ۱۵۹
 مصلی: ۱۳۸
 معدن: ۱۱۷
 معماربashi: ۱۰۶
 معیاربashi: ۱۵۱
 مغول: ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۲، ۵۷، ۶۵، ۹۵
 مفتی اعظم: ۱۲۱
 مفرد: ۱۳۸
 مفرش‌دار: ۲۳۹
 مکران: ۹۶
 ملتان، ملتانی: ۵۷، ۸۴، ۸۳، ۵۷
 ملدایی: ۴
 ملک التجار: ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۵۱
 ملک قنگهای: ۹۶
 ممیز: ۱۴۵
 منجم: ۲۵۴
 منجم باشي: ۱۰۲
 منجم بزرگ: ۱۰۲
 منجم کوچک: ۱۰۲
 منلائوس: ۱۴۰
 مورآ: ۲۶۲
 موسوین، باغ: ۲۰۱
 مولوی (طریقت درویشی): ۱۳۷
- لیپه: ۳
 لیونانکر: ۲۴۷
 لیونی: ۲۶۱
- «(۹)»
- ماد: ۱۵۸
 مارنان، پل: ۱۸۹
 مارتا: ۲۳، ۱۹
 مازندران: ۴۰، ۴۱، ۱۱۱، ۱۵۸، ۲۳۸، ۲۴۰
 ماسوروی: ۲۶۱
 مالکی: ۱۷۱
 مالیات: ۱۱۶
 ماندلسلو، یوهان آبرشتون: ۶
 ماهان: ۱۳۷
 مایر-لمگو، کارل: ۳، ۹ تا ۱۲
 مبارک، آغا: ۴۳، ۲۲۹
 متصدی موقوفات: ۱۲۲
 متولی: ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
 مجارستان: ۲۶۲
 مجتبد: ۱۲۵، ۱۲۹
 محتسب: ۱۶۵، ۱۰۶، ۱۵۴
 محضردار: ۱۲۶
 محمدحسین باقر: ۳
 محمد خدابنده، سلطان: ۸۸، ۲۴
 مختاری: ۱۳۸
 مداری: ۱۳۸
 مدرس: ۱۴۴
 مدرسه: ۱۳۹ تا ۱۴۳
 مراد: ۲۶
 مرادچهارم، سلطان: ۶۸
 مرغ خانه: ۱۴۷
 مستوفی: ۱۰۸
 مستوفی‌الممالک: ۵۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰
 مستوفی خاصه: ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۳
 مولوی (طریقت درویشی): ۱۱۵

((ه))

هند شرقی، کمپانی: ۶۸
 هند و اروپائی: ۱۶۸
 هوربکه، یوهانس فن: ۳
 هویول، وان: ۹
 هیرکانیه: ۱۵۸
 هیزمخانه: ۱۴۸
 هینتس، والتر: ۲

هارون: ۱۹۲
 هازون ولایت: ۱۹۲
 هازولد، لوکاس دو: ۵
 هاگ، ولفگانگ: ۴، ۶
 هامبورگ: ۴
 هاملن: ۳
 هاینریش، سیمون: ۹
 هخامنشی: ۱۱، ۹
 هدین، سون: ۱۱
 هرات: ۱۶۱
 هرمان: ۲

یاران، باغ: ۲۱۵
 یاقوتی، خط: ۱۶۹
 یخداندار: ۲۳
 یزد: ۱۱۱
 یساول: ۵۶، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۹۸،
 ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۹
 ۲۷۰

۲۰۰، ۱۶۴، ۱۱۷، ۱۱۴،
 هزارجریب، باغ: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۶ ۲۱۶ تا
 ۲۱۸

یسوعی: ۱۹۸
 یعقوب ترکمان، سلطان: ۲۳، ۲۴
 یقورتخانه: ۱۴۶
 یمیشچی باشی: ۱۴۷، ۲۷۳
 یمیشخانه: ۱۴۷
 ینی جرجی: ۱۶
 یوزباشی: ۲۴۷، ۲۴۲، ۹۲، ۹۱
 یونان، یونانی: ۲۶۵ تا ۲۶۷
 یوهان سوم، شاه لیستان: ۲۵۴، ۲۶۱
 یهود، یهودی: ۸۴، ۸۳

۲۱۹
 هشت بهشت (=باغ بلبل): ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۱
 هلستاین: ۶، ۹۰
 هشتاین گوتورب، فریدریش فن: ۶
 هلمند، رود: ۱۸
 هلن، هلنی: ۹، ۶۸، ۱۱۵، ۱۹۷
 همدان: ۶۰، ۱۶۱، ۲۶۵
 همه ساله: ۱۱۹، ۱۲۰
 هند، هندی: ۶، ۹، ۱۷، ۱۴، ۱۸، ۴۴،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۱۷، ۹۶، ۹۵، ۸۳، ۵۷
 ۲۳۷، ۲۳۲، ۱۹۷، ۱۷۱، ۱۶۸

((ج))

یاران، باغ: ۲۱۵
 یاقوتی، خط: ۱۶۹
 یخداندار: ۲۳
 یزد: ۱۱۱
 یساعی: ۱۹۸
 یعقوب ترکمان، سلطان: ۲۳، ۲۴
 یقورتخانه: ۱۴۶
 یمیشچی باشی: ۱۴۷، ۲۷۳
 یمیشخانه: ۱۴۷
 ینی جرجی: ۱۶
 یوزباشی: ۲۴۷، ۲۴۲، ۹۲، ۹۱
 یونان، یونانی: ۲۶۵ تا ۲۶۷
 یوهان سوم، شاه لیستان: ۲۵۴، ۲۶۱
 یهود، یهودی: ۸۴، ۸۳

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

- | | |
|----|---|
| ۱ | فهرست مختصری از آثار وابنیه تاریخی ایران |
| ۲ | آثار ملی ایران (کنفرانس پروفسور هرتسفلد) |
| ۳ | شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پروفسور هرتسفلد) |
| ۴ | کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقيق پروفسور هرتسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی) |
| ۵ | سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد و هانی بال) |
| ۶ | کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پروفسور هرتسفلد) |
| ۷ | کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی |
| ۸ | تحقیق مختص در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح) |
| ۹ | تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو در فلورانس |
| ۱۰ | رساله جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم‌آبادی) |
| ۱۱ | رساله نیض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکو استاد دانشگاه) |
| ۱۲ | منطق دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمد معین و سید محمد مشکو استادان دانشگاه) |
| ۱۳ | طبیعتیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکو استاد دانشگاه) |
| ۱۴ | ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه) |
| ۱۵ | الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه) |
| ۱۶ | رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) |
| ۱۷ | رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) |
| ۱۸ | ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) |
| ۱۹ | معراج نامه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) |
| ۲۰ | رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) |
| - | |
| - | |
| - | |

۲۱	رساله قراضه طبیعت منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)
۱۳۴۸	رساله کنوزالمعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)
۱۳۲۱	رساله معيارالعقل، جرثیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)
۱۳۲۱	رساله حی بن یقطنان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانزی کربن) جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تالیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه
۱۳۲۱	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسینه آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)
۱۳۲۲	ترجمه اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر یارشاطر استاد دانشگاه)
۱۳۲۲	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)
بهمن ماه ۱۳۲۳	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی یامداد) جشن نامه ابن سینا مجلد دوم حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا
۱۳۲۴	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (كتاب المهرجان لابن سينا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا
۱۳۲۵	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)
۱۳۲۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشگر غلامحسین مقندر)
۱۳۲۹	جبیر و مقابلہ خیام (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)
۱۳۲۹	شاهنامه نادری تأليف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)
۱۳۲۹	اشترنامه شیخ فرید الدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)
۱۳۲۹	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تأليف آقای دکتر غلامحسین مصاحب
۱۳۲۹	نادرشاه تأليف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه

۱۳۴۰	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعشیه آقای دکتر سید جعفر شمہیدی)	۴۰
۱۳۴۰	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار تالیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۴۱
۱۳۴۰	خسرو نامه تألیف شیخ فرید الدین عطار (بتصحیح و اهتمام آقای احمد سمهیلی خوانساری)	۴۲
۱۳۴۰	نامه های طبیب نادر شاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (با هتمام آقای حبیب یغمائی)	۴۳
۱۳۴۰	دیوان غزلیات و قصائد عطار (با هتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی)	۴۴
۱۳۴۱	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیق آقای سید عبدالله انوار)	۴۵
۱۳۴۱	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری تالیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه تصحیح و تعشیه آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۴۶
۱۳۴۲	نادره ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۴۷
۱۳۴۲	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنيه تاریخی فارس) -	۴۸
۱۳۴۳	تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۴۹
۱۳۴۴ اردیبهشت	سفرارش نامه انجمن آثار ملی	۵۰
۱۳۴۴	یادنامه شادروان حسین علاء	۵۱
۱۳۴۴ شهریور	ذخیره خوارزم شاهی، تالیف زین الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی - سنہ ۵۰۴ هجری - (با هتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی - دکتر محمد شهراد - دکتر جلال مصطفوی) (کتاب نغستین)	۵۲
۱۳۴۵	دیوان صائب، باحواشی و تصحیح بخط خود شاعر - مقدمه و شرح حال بخط وخمامه استاد امیری فیروز کوهی	۵۳
۱۳۴۵	عرائیں الجواہر و نفاییں الاطاییب تالیف ابو القاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۵۴
۱۳۴۵	ری باستان - مجلد اول مباحث جغرافیائی شهر ری به عهد آبادی تالیف آقای دکتر حسین کریمان	۵۵
۱۳۴۶ آبان	خیامی نامه جلد اول تالیف استاد جلال الدین همایی	۵۶
۱۳۴۶ آبان	فردوسی و شعر او تالیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	۵۷
۱۳۴۷ فروردین	خرد نامه تالیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	۵۸
۱۳۴۷ تیرماه	فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تالیف آقای سید محمدعلی امام شوستری	

۱۳۴۷	مردادماه	کتاب‌شناسی فردوسی - فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	۵۹
۱۳۴۷	اسفندماه	روزبهان نامه بکوشش آقای محمد تقی دانش پژوه	۶۰
۱۳۴۸	اردیبهشت	کشف‌الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	۶۱
۱۳۴۸	خردادماه	زنگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	۶۲
۱۳۴۸	مهرماه	آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نرافی	۶۳
۱۳۴۸	آبانماه	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت‌الله مهراز	۶۴
۱۳۴۸	آذرماه	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری	۶۵
۱۳۴۸	دیماه	تاریخ بناكتی بکوشش دکتر جعفر شمار	۶۶
۱۳۴۸	دیماه	عهد اردشیر - برگرداننده بفارسی سید محمد علی امام شوشتري	۶۷
۱۳۴۸	بهمنماه	یادگارهای یزد تألیف آقای ایرج افشار	۶۸
۱۳۴۹	خردادماه	ری باستان مجلد دوم تألیف دکتر حسین کریمان	۶۹
۱۳۴۹	تیرماه	از‌استارا تا آستارا (جلد اول)، بخش اول) آثار و پناهای تاریخی گیلان بیهقی، تألیف دکتر منوچهر ستوده	۷۰
۱۳۴۹	آبانماه	یادنامه فردوسی حاوی مقالات و چکامه‌ها بمناسبت تجدید آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	۷۱
۱۳۴۹	آذرماه	فردوسی و شاهنامه او بااهتمام آقای حبیب یغمائی	۷۲
۱۳۴۹	آذرماه	فیلسوف ری - محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	۷۳
۱۳۴۹	بهمنماه	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	۷۴
۱۳۴۹	بهمنماه	یادنامه شادروان سیدحسن‌تقی‌زاده بااهتمام حبیب یغمائی	۷۵
۱۳۴۹	بهمنماه	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به‌اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی - (کتاب دوم)	۷۶
۱۳۴۹	بهمنماه	نظری اجمالی به‌تاریخ آذربایجان و زبان و فرهنگ و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمدجواد مشکور	۷۷
۱۳۴۹	بهمنماه	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان نوشته آقای یعیی ذکاء	۷۸
۱۳۵۰	فروردین	کشف‌الابیات شاهنامه فردوسی - جلد دوم - بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	۷۹
۱۳۵۰	خرداد	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای حمید ایزدپناه	۸۰